

فهرست مطالب

10.....	سوره فرقان
13.....	آیه (1) و (2) و ترجمه
13.....	تفسیر:
17.....	نکته:
23.....	آیه (3) تا (6) و ترجمه
23.....	تفسیر:
31.....	آیه (7) تا (10) و ترجمه
32.....	شان نزول:
32.....	تفسیر:
41.....	آیه (11) تا (16) و ترجمه
41.....	تفسیر:
46.....	نکته ها:
49.....	آیه (17) تا (19) و ترجمه
49.....	تفسیر:
51.....	نکته ها:
51.....	1 - منظور از معبودها در اینجا کیانند؟
53.....	2 - انگیزه انحراف از اصل توحید
55.....	3 - واژه بور
56.....	آیه (20) و ترجمه
56.....	شان نزول:
57.....	تفسیر:
60.....	آیه (21) تا (24) و ترجمه
60.....	تفسیر:
69.....	آیه (25) و (26) و ترجمه

69	تفسیر:
74	آیه (27) تا (29) و ترجمه
74	شان نزول:
75	تفسیر:
78	نکته:
81	آیه (30) تا (34) و ترجمه
81	تفسیر:
86	نکته ها:
86	1 - تفسیر جعلنا لكل نبی عدوا
87	2 - اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن
90	3 - معنی ترتیل در قرآن
92	4 - تفسیر یحشرون علی وجوههم الی جهنم
93	آیه (35) تا (40) و ترجمه
94	تفسیر:
96	نکته ها:
100	1 - مجموعه‌های از درسهای تکان دهنده
102	آیه (41) تا (44) و ترجمه
102	تفسیر:
107	نکته ها:
114	آیه (45) تا (50) و ترجمه
115	تفسیر:
125	آیه (51) تا (55) و ترجمه
125	تفسیر:
135	نکته ها:
139	آیه (56) تا (59) و ترجمه

139.....	تفسیر:
144.....	نکته ها:
147.....	آیه (60) تا (62) و ترجمه
147.....	تفسیر:
153.....	آیه (63) تا (67) و ترجمه
153.....	تفسیر:
160.....	نکته ها:
162.....	آیه (68) تا (71) و ترجمه
162.....	تفسیر:
171.....	آیه (72) تا (76) و ترجمه
171.....	تفسیر:
180.....	آیه (77) و ترجمه
180.....	تفسیر:
181.....	نکته:
185.....	سوره شعراء
188.....	آیه (1) تا (6) و ترجمه
188.....	تفسیر:
194.....	نکته ها:
196.....	آیه (7) تا (9) و ترجمه
196.....	تفسیر:
199.....	آیه (10) تا (15) و ترجمه
199.....	تفسیر:
205.....	آیه (16) تا (22) و ترجمه
205.....	تفسیر:
213.....	آیه (23) تا (29) و ترجمه

213.....	تفسیر:
219.....	آیه (30) تا (37) و ترجمه
219.....	تفسیر:
225.....	آیه (38) تا (42) و ترجمه
225.....	تفسیر:
229.....	آیه (43) تا (51) و ترجمه
230.....	تفسیر:
239.....	آیه (52) تا (59) و ترجمه
239.....	تفسیر:
243.....	نکته ها:
246.....	آیه (60) تا (68) و ترجمه
247.....	تفسیر:
252.....	نکته ها:
252.....	1 - عبورگاه بنی اسرائیل:
254.....	2 - چگونگی نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان.
255.....	3 - در عین قدرت رحیم است
256.....	آیه (69) تا (82) و ترجمه
257.....	تفسیر:
263.....	آیه (83) تا (87) و ترجمه
263.....	تفسیر:
268.....	آیه (88) تا (104) و ترجمه
269.....	تفسیر:
275.....	نکته ها:
280.....	آیه (105) تا (115) و ترجمه
281.....	تفسیر:

287.....	آیه (116) تا (122) و ترجمه
287.....	تفسیر:
291.....	آیه (123) تا (135) و ترجمه
292.....	تفسیر:
300.....	آیه (136) تا (140) و ترجمه
300.....	تفسیر:
303.....	آیه (141) تا (152) و ترجمه
304.....	تفسیر:
307.....	نکته:
310.....	آیه (153) تا (159) و ترجمه
310.....	تفسیر:
314.....	آیه (160) تا (166) و ترجمه
314.....	تفسیر:
321.....	آیه (167) تا (175) و ترجمه
322.....	تفسیر:
327.....	آیه (176) تا (184) و ترجمه
328.....	تفسیر:
334.....	آیه (185) تا (191) و ترجمه
334.....	تفسیر:
338.....	نکته ها:
342.....	آیه (192) تا (197) و ترجمه
342.....	تفسیر:
346.....	آیه (198) تا (203) و ترجمه
346.....	تفسیر:
349.....	نکته ها:

349.....	1 - تعصبات شدید نژادی و قبیله‌گی
352.....	2 - تقاضای بازگشت به دنیا
353.....	3 - برتری عجم
355.....	آیه (204) تا (212) و ترجمه
355.....	تفسیر:
361.....	آیه (213) تا (220) و ترجمه
361.....	تفسیر:
365.....	نکته ها:
365.....	1 - تفسیر تقلبک فی الساجدین
367.....	2 - انذار بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار)
370.....	آیه (221) تا (227) و ترجمه
371.....	تفسیر:
376.....	نکته ها:
376.....	1 - چرا پیامبر (ﷺ) را متهم به شعر می کردند؟
377.....	2 - شعر و شاعری در اسلام
382.....	3 - ذکر خدا
384.....	سوره نمل
387.....	آیه (1) تا (6) و ترجمه
387.....	تفسیر:
393.....	نکته:
395.....	آیه (7) تا (14) و ترجمه
396.....	تفسیر:
406.....	آیه (15) و (16) و ترجمه
406.....	تفسیر:
412.....	نکته ها:

412.....	1 - رابطه دین و سیاست
414.....	2 - ابزار حکومت الهی
414.....	3 - نطق پرندگان
417.....	4 - روایت نحن معاشر الانبياء لا نورث
423.....	آیه (17) تا (19) و ترجمه
423.....	تفسیر:
427.....	نکته ها:
427.....	1 - آگاهی سلیمان از سخن حیوانات
429.....	2 - سلیمان و الهام شکر پروردگار
430.....	3 - سلیمان و عمل صالح
432.....	آیه (20) تا (25) و ترجمه
433.....	تفسیر:
439.....	نکته ها:
442.....	آیه (27) تا (35) و ترجمه
443.....	تفسیر:
449.....	نکته ها:
449.....	1 - آداب نامه نگاری
451.....	2 - آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟
451.....	3 - اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان
454.....	آیه (36) و (37) و ترجمه
454.....	تفسیر:
457.....	نکته ها:
459.....	آیه (38) تا (40) و ترجمه
459.....	تفسیر:
464.....	نکته ها:

- 464..... 1 - پاسخ به چند سؤال:
- 465..... 2 - قدرت و امانت دو شرط مهم
- 466..... 3 - تفاوت علم من الكتاب و علم الكتاب
- 467..... 4 - هذا من فضل ربی
- 468..... 5 - آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟
- 470..... آیه (41) تا (44) و ترجمه
- 471..... تفسیر:
- 476..... نکته ها:
- 476..... 1 - سرانجام کار ملکه سبا
- 477..... 2 - یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان
- 479..... آیه (45) تا (47) و ترجمه
- 479..... تفسیر:
- 483..... نکته:
- 486..... آیه (48) تا (53) و ترجمه
- 487..... تفسیر:
- 491..... نکته ها:
- 494..... آیه (54) و (55) و ترجمه
- 494..... تفسیر:
- 497..... آیه (56) تا (59) و ترجمه
- 497..... تفسیر:
- 502..... آیه (60) تا (64) و ترجمه
- 503..... تفسیر:
- 511..... نکته ها:
- 511..... 1 - مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟
- 513..... 2 - همه جا دعوت به استدلال منطقی

514.....	3 - جمع بندی و مروری بر آیات گذشته
515.....	آیه (65) تا (68) و ترجمه
515.....	تفسیر:
519.....	آیه (69) تا (75) و ترجمه
520.....	تفسیر:
524.....	نکته:
526.....	آیه (76) تا (81) و ترجمه
526.....	تفسیر:
531.....	نکته ها:
536.....	آیه (82) تا (85) و ترجمه
536.....	تفسیر:
541.....	نکته ها:
541.....	1 - دابة الارض چیست؟
549.....	نکته 3
549.....	4 - اما فلسفه رجعت
551.....	نکته 5
552.....	نکته 6
553.....	آیه (86) تا (88) و ترجمه
553.....	تفسیر:
562.....	آیه (89) تا (93) و ترجمه
563.....	تفسیر:

سوره فرقان

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و 77 آیه است

محتوای سوره فرقان

این سوره به حکم آنکه از سوره های مکی است بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبدء و معاد، و بیان نبوت پیامبر (ﷺ)، و مبارزه با شرک و مشرکان و انداز از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است.

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل می شود:

بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل می دهد منطق مشرکان را شدیداً در هم می کوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ می گوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم می دهد، و به دنبال آن قسمتهائی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سختترین بلاها و کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلایل توحید و نشانه های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنائی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای و نزول باران، و زنده شدن زمینه ای مرده، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می گوید.

در حقیقت بخش اول مفهوم (لا اله الا الله) را مشخص می کند و بخش دوم (الا الله) را.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤ منان راستین (عباد الرحمان) و بندگان خالص خدا است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می شود و چنانکه خواهیم دید این صفات مجموعه ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

و نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده که از قرآن تعبیر به فرقان (جدا کننده حق از باطل) می کند.

فضیلت سوره فرقان

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) چنین آمده است: من قراء سورة الفرقان بعث يوم القيامة و هو مؤ من ان الساعة آتية لا ريب فيها، و ان الله يبعث من في القبور: کسی که سوره فرقان را بخواند (و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام گیرد) روز قیامت مبعوث می شود در حالی که در صف مؤ منان به رستاخیز است، کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می رسد و خداوند مردگان را به زندگی جدید باز می گرداند).

در حدیث دیگری از (اسحاق بن عمار) از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) چنین نقل شده که به او فرمود: لا تدع قراءة سورة تبارك الذي نزل الفرقان على عبده فان من قرئها في كل ليلة لم يعذبها ابدا و لم يحاسبه و كان منزله في الفردوس الاعلى: (تلاوت سوره

تبارک (فرقان) را ترک مکن چرا که هر کس آن را در هر شب بخواند
خداوند او را هرگز عذاب نمی کند و او را مورد حساب قرار نمی دهد، و
جایگاهش در بهشت برین است).

و چنانکه در تفسیر این سوره خواهیم دید آنچنان صفات بندگان خالص خدا
در آن تشریح شده که هر کس براستی آن را از جان و دل بخواند و
صفات و اعمال خود را بر آن منطبق سازد جایگاهش فردوس اعلی است.

آیه (1) و (2) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(تبارك الذى نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا) (1) (الذى له ملك السموت والا رض ولم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك فى الملك و خلق كل شىء فقدره تقديرا) (2)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر

- 1 - زوال ناپذير است و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا جهانيان را انذار کند (و از عذاب و کيفر الهی بترساند).
- 2 - خداوندی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد، و همه چیز را آفرید و دقیقا اندازه گیری نمود.

تفسیر:

برترین معیار شناخت

این سوره با جمله (تبارك) آغاز می شود که از ماده برکت است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.

می فرماید: (پر برکت و زوال ناپذیر است خدائی که (فرقان) را بر بنده اش نازل کرد، تا جهانيان را انذار کند) (تبارك الذى نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا).

جالب اینکه مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جداکننده حق از باطل است معرفی شده، و این نشان میدهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای شناخت - شناخت حق از باطل - در دست داشته باشد!

این نکته نیز قابل توجه است که (فرقان) گاه به معنی قرآن و گاه به معنی معجزاتی که روشنگر حق از باطل است، و گاه در مورد تورات به کار رفته است، ولی در اینجا با قرائنی که در آیه و آیات بعد است منظور قرآن است.

در بعضی از روایات هنگامی که از امام صادق (علیه السلام) می پرسند که آیا میان قرآن و فرقان فرقی است؟ می فرماید: (قرآن اشاره به مجموع این کتاب آسمانی است، و فرقان اشاره به آیات محکمت است).

این سخن منافات با فرقان بودن همه آیات قرآن ندارد و منظور این است که آیات محکمت قرآن مصداق روشنتر و بارزتری برای فرقان و جداسازی حق از باطل محسوب می شود.

موهبت (فرقان و شناخت) تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است: **(یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا)**: (ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد).

آری بدون تقوا، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغضها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دید آدمی را کور می کند.

به هر حال قرآن مجید برترین فرقان است.

وسیله شناخت حق از باطل، در تمام نظام حیات بشر است. وسیله شناخت حق از باطل در مسیر زندگی فردی و اجتماعی است، و معیار و محکی است در زمینه افکار و عقائد، و قوانین و احکام و آداب و اخلاق.

این نکته نیز قابل توجه است که می گوید: (فرقان را بر بنده اش نازل کرد) آری مقام عبودیت و بندگی خالص است که شایستگی نزول فرقان و پذیرا شدن معیارهای شناخت حق از باطل را به وجود می آورد.

و بالاخره آخرین نکته ای که در این آیه مطرح شده این است که هدف نهائی فرقان را انذار جهانیان بیان می کند، انذاری که نتیجه اش احساس مسئولیت در برابر تکالیف و وظائفی است که بر عهده انسان قرار گرفته و تعبیر (للعالمین) روشنگر این است که آئین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست، بلکه بعضی از آن استفاده خاتمیت پیامبر (ﷺ) کرده اند، چرا که (عالمین) نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی هم قیدی ندارد و همه آیندگان را نیز شامل می شود. (دقت کنید).

در دومین آیه مورد بحث خداوند را که نازل کننده فرقان است به چهار صفت توصیف می کند که یکی در حقیقت پایه و بقیه نتیجه ها و شاخه های آن است: نخست می گوید: او خدائی است که مالکیت و حکومت آسمانها و زمین منحصر به او است (الذی له ملک السماوات والارض).

آری او حاکم بر کل عالم هستی و تمام آسمانها و زمین است، و چیزی از قلمرو حکومت او بیرون نمی باشد. با توجه به مقدم شدن (له

(بر (ملک السماوات) که طبق ادبیات عرب دلیل بر انحصار است چنین استفاده می شود که حکومت واقعی و فرمانروائی آسمانها و زمین منحصر به او است، چرا که حکومتش کلی و جاودانی و واقعی است بر خلاف حاکمیت غیر او که جزئی و ناپایدار و در عین حال وابسته به او است.

سپس به نفی عقائد مشرکان یکی پس از دیگری پرداخته می گوید:

(خدائی که فرزندی برای خود انتخاب نکرد) (و لم یتخذ ولدا).

اصولا نیاز به فرزند چنانکه قبلا هم گفته ایم یا به خاطر استفاده از نیروی انسانی او در کارها است، یا برای یاری گرفتن به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی است، و یا برای انس گرفتن در تنهایی است، و مسلم است که هیچیک از این نیازها در ذات پاک او راه ندارد.

و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به اینکه حضرت مسیح فرزند خدا است و یا یهود که عزیر را فرزند خدا می دانستند و همچنین اعتقاد مشرکان عرب را نفی می نماید. سپس می افزاید: (او شریکی در مالکیت و حاکمیت بر عالم هستی ندارد) (و لم یکن له شریک فی الملك).

و اگر مشرکان عرب، اعتقاد به وجود شریک یا شریکهای داشتند، و آنها را در عبادت شریک خدا می پنداشتند، در شفاعت به آنها توسل می جستند و در حاجات خود از آنها کمک می طلبیدند، تا آنجا که با صراحت در هنگام گفتن (لیک) برای حج این جمله و جمله هائی شرک آلود و زشت به این صورت بر زبان جاری می کردند: لیک لا شریک لک، الا شریکا هو لک، تملکه و ما ملک! (اجابت دعوت تو را کردم ای خدائی که شریکی نداری، جز شریکی که از آن تو است که تو مالک این شریکی و مالک مملوک او هستی)!

قرآن همه این موهومات را نفی و محکوم می کند.
و در آخرین جمله می گوید: او تمام موجودات را آفریده، نه تنها آفریده بلکه تقدیر و تدبیر و اندازه گیری آنها را دقیقاً معین کرده است (**و خلق کل شیء فقدره تقدیرا**).
است

نه همچون اعتقاد ثنویین که بخشی از موجودات این عالم را مخلوق (یزدان می دانستند و بخشی را مخلوق (اهریمن!) و به این ترتیب آفرینش و خلقت را در میان یزدان و اهریمن تقسیم می کردند چرا که دنیا را مجموعه ای از خیر و شر و نیکی و بدی می پنداشتند، در حالی که از دیدگاه یک موحد راستین در عالم هستی چیزی جز خیر نیست و اگر شری می بینیم یا جنبه نسبی دارد یا عدمی و یا نتیجه اعمال ما است (دقت کنید).

نکته:

اندازه گیری دقیق موجودات

نه تنها نظام حساب شده و متقن جهان از دلایل محکم توحید و شناسائی خدا است که اندازه گیری دقیق آن نیز دلیل روشن دیگری می باشد، ما هرگز نمی توانیم اندازه گیری موجودات مختلف این جهان و کمیت و کیفیت حساب شده آنرا معلول تصادف بدانیم که با حساب احتمالات سازگار نیست.

دانشمندان در این زمینه مطالعاتی کرده و پرده از روی اسراری برداشته اند که انسان را در اعجاب عمیقی فرو می برد آنچنان که بی اختیار زبان او به ستایش از عظمت و قدرت پروردگار مترنم میگردد.
در اینجا گوشه ای از آن را از نظر شما می گذرانیم.

دانشمندان می گویند اگر قشر خارجی کره زمین ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود اکسیژن یعنی ماده اصلی حیات وجود پیدا نمی کرد، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد، و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند، به احتمال قوی کلیه اکسیژن موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب می کردند و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم بانسان برسد.

با حسابهای دقیقی که بعمل آمده معلوم شده است اکسیژن برای تنفس انسان ممکن است از منابع مختلف به دست آید، اما نکته مهم آنست که مقدار این اکسیژن درست باندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده.

اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیقتر می بود اجرام سماوی و شهاب های ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند دائما به سطح زمین می رسیدند، و هر گوشه آنرا مورد اصابت قرار می دادند!

این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از 6 تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند، اگر سرعت حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود، مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود، همه آنها به سطح زمین می ریختند، و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود.

اگر خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی واقع شود شدت حرارت آنها که با سرعتی معادل نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره و متلاشی می سازد.

غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به سوی زمین عبور می دهد، و کلیه میکربهای مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامینهای مفید را ایجاد می نماید.

با وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین بر آمده و در هوا منتشر شده است، و غالب آنها هم گازهای سمی هستند معهذا هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده، و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد مینماید و تعادل را حفظ میکند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذائی و باران و اعتدال هوا و گیاهان و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه میگیرد، هر کس که درک معانی میکند باید در مقابل عظمت دریا سر تعظیم فرود آورد و سپاس گزار موهبتهای آن باشد!...

تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که بین (اکسیژن و اسید کربونیک بر قرار گردیده تا حیات حیوانی و گیاهی به وجود آید جلب توجه همه متفکرین را کرده، و آنها را به اندیشه واداشته است.

اما اهمیت حیاتی اسید کربونیک هنوز در نظر بسیاری از مردم مکتوم می باشد، نا گفته نماند که اسید کربونیک همان گازی است که نوشابه های گازدار را با آن درست میکنند، و در میان مردم معروف است.

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که خوشبختانه نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به زحمت و اشکال انجام میگیرد، وقتی آتشی افروخته میشود چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و ئیدروژن است بر اثر حرارت تجزیه شیمیائی میشود، و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک میدهد ئیدروژن آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته و تشکیل بخار آب می دهد، دود عبارت از کربن خالص و ترکیب نشده است. انسان هنگام تنفس مقداری اکسیژن فرو می برد، و خون آن را در تمام قسمت های بدن توزیع میکند، و همین اکسیژن غذا را در سلول های مختلف آهسته و آرام و با حرارتی ضعیف میسوزاند، و اسید کربنیک و بخار آب آن خارج می شود به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته میشود فلانی مانند (تنور) آه میکشد حقیقت واقعی اظهار شده است!.

گاز اسید کربونیک که بر اثر احتراق غذا در سلول ها ایجاد میشود داخل ریه میگردد، با تنفس های بعدی از بدن خارج شده، و به هوای محیط بر میگردد به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق میکنند، و اسید کربونیک بیرون میدهند.

چقدر شگفت آور است طریقه کنترل و موازنه در این عالم در نتیجه همین موازنه طبیعت مانع آن شده است که حیوانات هر قدر هم بزرگ یا درنده و سبع باشند بتوانند بر دنیا تسلط یابند، فقط انسان این موازنه طبیعت را بهم میزند، و نباتات و حیوانات را از محلی به محل دیگر منتقل

مینماید، و اتفاقا به فوریت هم جریمه این شوخ چشمی خود را میپردازد، زیرا آفات نباتی و امراض حیوانی خسارت جبران ناپذیر به او میزند! داستان ذیل مثل بسیار خوبی است که نشان میدهد انسان برای ادامه حیات خود چگونه باید رعایت این کنترل و موازنه را بنماید:

چندین سال قبل در استرالیا نوعی از بوته معروف به (کاکتوس) را کنار نرده های مزارع می کاشتند و چون حشره دشمن این نبات در آن موقع در استرالیا وجود نداشت بوته کاکتوس شروع به ازدیاد و توسعه عجیب نمود، دیری نگذشت که مساحتی به اندازه سطح جزیره انگلستان را فرا گرفت، و مردم را از قرا و قصبات بیرون کرد، و زراعت آنها را منهدم نمود، و امر کشاورزی را مختل و غیر ممکن ساخت.

ساکنین محل آنچه وسیله در دسترس خود داشتند بکار بردند و نتیجه نگرفتند، استرالیا در خطر آن قرار گرفت که قشون بی صدا و لجوج گیاه کاکتوس آن را بالمره در حیطه تصرف خود درآورده! علما و متخصصین در صدد چاره جوئی این خطر برآمدند و به این منظور دور عالم را تجسس کردند تا عاقبت حشرهای را یافتند که منحصر با ساق و برگ و ته کاکتوس تغذیه میکند و جز آن غذای دیگر نمیخورد، و به سهولت هم زاد و ولد میکند و در استرالیا دشمنی ندارد.

در این مورد حیوان بر نبات غلبه کرد و امروز خطر هجوم کاکتوس به کلی بر طرف شده است، و با معدوم شدن کاکتوس حشرات مزبور هم از میان رفتند و فقط عده خیلی باقی ماند که پیوسته مقدار نمو و توسعه کاکتوس را کنترل کنند! آفرینش این کنترل و تعادل را در طبیعت برقرار کرده و بسیار هم مفید واقع گردیده است.

چه شده است که پشه مالاریا سطح زمین را فرا نگرفته،
و باعث انهدام نسل انسانی نشده است؟ در حالی که پشه معمولی حتی در
نواحی قطبی نیز فراوان است؟

یا چه شده است که پشه تب زرد که در موقعی تا نزدیکیهای نیویورک
آمده بود دنیا را ویران نکرد؟ یا چه شده است که مگس خواب آور
طوری آفریده شده که جز در مناطق گرمسیر استوائی نمیتواند زیست نماید
نسل آدمی را از روی زمین بر نداشته است؟! (همه اینها از طریق یک نظام
کنترل حساب شده جلوگیری گردیده).

کافی است به یاد آوریم که در طول زمان با چه آفات و امراضی
دست به گریبان بودهایم، و چگونه تا دیروز وسیله مدافعه در
مقابل آنها را نداشته و از هیچ یک از اصول بهداشت نیز اطلاعی نداشته ایم
آنوقت متوجه میشویم که وجود ما با چه طرز حیرت آوری محفوظ و مصون
مانده است.

آیه (3) تا (6) و ترجمه

(واخذوا من دونه ءالهة لا يخلقون شيئا وهم يخلقون ولا يملكون لا أنفسهم ضرا ولا نفعا ولا يملكون موتا ولا حيوة ولا نشورا) (3) (وقال الذين كفروا ان هذا الاإفك افتريه وأعانه عليه قوم آخرون فقد جاءو زلما و زورا) (4) (وقالوا أسطير الا ولین اکتتبها فهي تملى عليه بكرة وأصيلا) (5) (قل أنزله الذى يعلم السر فى السموت والا رض إنه كان غفورا رحیما) (6)

ترجمه:

- 3 - آنها غیر از خداوند معبودانى برای خود برگزیدند، و معبودانى که چیزی را نمى آفرینند بلکه خودشان مخلوقند، مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان.
- 4 - و کافران گفتند این فقط دروغى است که او ساخته و گروهى او را بر این کار یارى داده اند آنها (با این سخن) ظلم و دروغ بزرگى
- 5 - و گفتند این همان افسانههای پیشینیان است که وی آنرا رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا میشود.
- 6 - بگو: کسی آنرا نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را میداند، او غفور و رحیم بوده و هست.

تفسیر:

تہمتہای رنگارنگ.

این آیات در حقیقت دنبالهای است برای بحثی که در آیات گذشته در مورد مبارزه با شرک و بت پرستی، و سپس ادعاهای بی پایه بت پرستان در باره بتها، و اتهاماتشان درباره قرآن و شخص پیامبر (ﷺ) آمده است.

آیه نخست مشرکان را در واقع به محاکمه میکشد و برای برانگیختن وجدان آنها، با منطقی روشن و ساده و در عین حال قاطع و کوبنده سخن میگوید میفرماید: (آنها خدایانی غیر از پروردگار عالم که اوصافش قبلا گذشت، انتخاب کردند، خدایانی که مطلقا خالق چیزی نیستند بلکه خودشان مخلوقند)

(و اتخذوا من دون الله الهة لا يخلقون شيئا وهم يخلقون).

معبود حقیقی، خالق عالم هستی است، در حالی که آنها درباره بتها چنین ادعائی را نداشتند بلکه آنها را (مخلوق) خدا میدانستند.

وانگهی انگیزه آنها برای پرستش بتها چه میتواند باشد؟ (بتهایی که حتی مالک سود و زیان خود و مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویش نیستند) تا چه رسد به دیگران (ولا يملكون لانفسهم ضرا ولا نفعا ولا يملكون موتا ولا حياتا ولا نشورا).

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است: مساله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز.

براستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایسته پرستش است، اما آیا این بتها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به اینکه عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند؟

این چه منطق رسوائی است که انسان به دنبال موجودی بیفتد و سر بر آستان آن بگذارد که هیچگونه اختیاری از خود در مورد خویشتن ندارد تا چه رسد به دیگران؟!

این بتها نه تنها در این دنیا مشکلی را برای بندگان خود حل نمیکند که در قیامت نیز کاری از آنها ساخته نیست.

این تعبیر نشان می‌دهد که این گروه از مشرکان که مخاطب در این آیات هستند معاد را به نوعی پذیرفته بودند (هر چند معاد روحانی نه جسمانی) یا اینکه قرآن حتی با عدم اعتقاد آنها بمسئله معاد، مطلب را مسلم گرفته، و به طور قاطع در این زمینه با آنها سخن می‌گوید، و این معمول است که گاهی انسان با کسی که منکر حقیقتی است روبرو میشود اما سخنان خود را بدون اعتنا به افکار او بر طبق افکار خویش قاطعانه بیان میکند، بخصوص اینکه یک دلیل ضمنی نیز در خود آیه برای مساله معاد نهفته شده است، زیرا هنگامی که خالق، مخلوقی می‌آفریند، و مالک موت و حیات و سود و زیان او است، باید هدفی از خلقت او داشته باشد، و این هدف در مورد انسانها بدون قبول رستاخیز امکان پذیر نیست، چرا که اگر با مردن انسان همه چیز پایان یابد زندگی پوچ خواهد بود و دلیل بر این است که آن خالق حکیم نبوده است.

ضمناً اگر می‌بینیم مساله (ضرر) در آیه قبل از (نفع) قرار گرفته برای این است که انسان در درجه اول از زیان وحشت دارد، و جمله دفع ضرر اولی از جلب منفعت است، به صورت یک قانون عقلانی در آمده است.

و نیز اگر (ضرر) و (نفع) و (موت) و (حیات) و (نشور) به صورت نکره آمده، برای بیان این حقیقت است که این بتها حتی در یک مورد مالک سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند. تا چه رسد نسبت به همگان.

و اگر (لا یملکون) و (لا یخلقون) به صورت (جمع مذکر عاقل) ذکر شده (در حالی که بتهای سنگی و چوبی کمترین عقل و شعوری ندارند) به خاطر آن است که هدف از این

سخن تنها بتهای سنگ و چوبی نیست، بلکه گروهی است که فرشتگان یا حضرت مسیح را عبادت میکردند و چون عاقل و غیر عاقل در معنی این جمله جمعند، همه را به صورت عاقل ذکر کرده و به اصطلاح ادبی از باب تغلیب است.

و یا در این تعبیر طبق اعتقاد طرف سخن گفته شده تا عجز و ناتوانی آنها را مشخص کند، یعنی شما که اینها را صاحب عقل و شعور میدانید، با این حال چرا نمیتواند زیانی از خود دفع کنند و یا منفعتی جلب نمایند؟!

آیه بعد به تحلیلهای کفار و یا صحیحتر بهانه جوئیهای آنها، در برابر دعوت پیامبر (ﷺ) پرداخته چنین میگوید: کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته و پرداخته است، و گروهی نیز او را بر این کار یاری داده اند! (و قال الذین کفروا ان هذا الا فک افتراه واعانه عليه قوم آخرون). در واقع آنها برای اینکه شانه از زیر بار حق خالی کنند - همانند همه کسانی که در طول تاریخ تصمیم به مخالفت رهبران الهی داشتند - نخست او را متهم به افترا و دروغگوئی کردند و مخصوصا برای اینکه قرآن را تحقیر کنند از کلمه (هذا) (این) استفاده کردند.

سپس برای اینکه اثبات کنند او به تنهایی قادر بر آوردن چنین سخنانی نیست، زیرا آوردن چنین سخنان پرمحتوایی هر چه باشد نیاز به قدرت علمی فراوانی دارد، و آنها مایل نبودند این را بپذیرند و نیز برای اینکه بگویند این یک برنامه ریشه دار و حساب شده است گفتند: او در این کار تنها نبوده بلکه جمعی وی را یاری کرده اند، و حتما توطئه ای در کار است و باید در مقابل آن ایستاد!

بعضی از مفسران گفته اند منظور از قوم آخرون (گروهی دیگر) جماعتی از یهود بودند، و بعضی گفته اند منظور آنها سه نفر از اهل کتاب به نام عداس و یسار و حبر (یا جبر) بوده.

به هر حال چون این قبیل مطالب در میان مشرکان مکه وجود نداشت، و بخشی از آن مانند سرگذشت پیامبران پیشین نزد یهود و اهل کتاب بود آنها ناچار بودند در این تهمت پای خود اهل کتاب را نیز به میان کشند، تا موج اعجاب مردم را از شنیدن این آیات فرو بنشانند.

ولی قرآن در جواب آنها فقط یک جمله میگوید و آن اینکه: (آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و هم دروغ و باطل شدند (فقد جائوا ظلما و زورا).

(ظلم) از این نظر که مردی امین و پاک و راستگو همچون پیامبر اسلام (ﷺ) را متهم به دروغ و افترا بر خدا با همدستی جمعی از اهل کتاب کردند، و به مردم و خود نیز ستم نمودند، و دروغ و باطل از این نظر که سخن آنها کاملاً بی اساس بود، زیرا بارها پیامبر (ﷺ) آنها را دعوت به آوردن سوره‌ها و آیاتی همچون قرآن کرده بود و آنها در برابر این تحدی عاجز و ناتوان شده بودند. این خود نشان میداد که این آیات ساخته مغز بشر نیست چرا که اگر چنین بود آنها نیز می توانستند با کمک گرفتن از جماعت یهود و اهل کتاب نظیر

آن را بیاورند، بنابراین عجزشان دلیل بر دروغشان و دروغشان دلیل بر ظلمشان است.

بنابراین جمله کوتاه (فقد جائوا ظلما و زورا) پاسخی است رسا و گویا در برابر ادعاهای بی اساس آنان.

واژه (زور) (بر وزن کور) در اصل از (زور) (بر وزن غور) به معنی قسمت بالای سینه، گرفته شده، سپس به هر چیز که از حد وسط متمایل شود، اطلاق گردیده و از آنجا که دروغ از حق منحرف شده و به باطل گرائیده به آن زور میگویند.

آیه بعد به یکی دیگر از تحلیلهای انحرافی و بهانه های واهی آنان در مورد قرآن پرداخته، میگوید: (آنها گفتند این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده)!

(و قالوا اساطیر الاولین اکتبها). او در واقع از خود چیزی ندارد، نه علم و دانشی و نه ابتکاری، تا چه رسد به وحی و نبوت، او از جمعی کمک گرفته و مشتی از افسانه های کهن را گردآوری نموده و نام آن را وحی و کتاب آسمانی گذارده است.

او برای رسیدن به این مقصد، همه روز از دیگران بهره گیری میکند (و این کلمات هر صبح و شام بر او املا میشود)! (فهی تملی علیه بکرة واصیلا).

او در مواقعی که مردم کمتر در صحنه حضور دارند، یعنی به هنگام صبح و هنگام شام برای منظور خود کمک می گیرد.

این سخن در حقیقت تفسیر و توضیحی است بر تهمتهایی که در آیه قبل از آنها نقل شده بود.

آنها در این چند جمله کوتاه می خواستند، چند نقطه ضعف بر قرآن تحمیل کنند:

نخست اینکه قرآن مطلقا مطلب تازه ای ندارد و مشتی از افسانه های پیشین است!

دیگر اینکه پیامبر اسلام حتی یک روز بدون کمک دیگران نمی تواند به کار خود ادامه دهد، باید صبح و شام مطالب را بر او املا کنند و او بنویسد. و دیگر اینکه او خواندن و نوشتن را میداند، و اگر میگوید درس نخوانده ام این هم سخن خلافی است!

در واقع آنها با این دروغها و تهمتهای واضح می خواستند مردم را از گرد پیامبر (ﷺ) پراکنده کنند، در حالی که تمام کسانی که عقل داشتند و در آن جامعه مدتی زندگی کرده بودند به خوبی میدانستند پیامبر (ﷺ) نزد کسی درس نخوانده بود، بعلاوه با جمعیت یهود و اهل کتاب سر و کاری نداشت، و اگر همه روز صبح و شام از دیگران الهام میگرفت چگونه ممکن بود بر کسی مخفی شود؟ از این گذشته آیات قرآن در سفر و حضر در میان جمع و در تنهایی و در همه حال بر او نازل میشد.

علاوه بر همه اینها قرآن مجموعهای بود از تعلیمات اعتقادی، احکام عملی، قوانین، و قسمتی از سرگذشت پیامبران، چنان نبود که همه قرآن را سرگذشت پیامبران تشکیل دهد، و تازه آنچه از سرگذشت اقوام پیشین در قرآن آمده بود شباهتی با آنچه در عهدین (تورات و انجیل تحریف یافته) و افسانه های خرافی عرب موجود بود نداشت، چرا که آنها پر از خرافات بود، و اینها پیراسته از خرافات که اگر این دو را در کنار هم بگذاریم و مقایسه کنیم حقیقت امر به خوبی روشن میشود.

لذا آخرین آیه مورد بحث، به عنوان پاسخگوئی به این اتهامات بی پایه میفرماید:

(بگو کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را می داند)

(قل انزله الذی یعلم السرفی السماوات والارض) .

اشاره به اینکه محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانشها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین و نیازهای بشری، و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده در آن است نشان میدهد که ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و با کمک این و آن تنظیم نشده، بلکه مولود علم کسی است که آگاه از اسرار آسمان و زمین است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

ولی با این همه راه بازگشت را به روی این کج اندیشان مغرض و دروغگویان رسوا باز میگذارد و در پایان آیه میگوید: درهای توبه و بازگشت به سوی خدا به روی همه شما باز است چرا که او غفور و رحیم بوده و هست (انه کان غفورا رحیما) .

به مقتضای رحمتش، پیامبران را ارسال و کتب آسمانی را نازل نموده، و به مقتضای غفوریتش گناهان بی حساب شما را در پرتو ایمان و توبه می بخشد.

آیه (7) تا (10) و ترجمه

(وقالوا مال هذا الرسول يأكل الطعام ويمشى فى الأسواق لولا أنزل إليه ملك فيكون معه نذيرا) (7) (أو يلقي إليه كنز أو تكون له جنة يأكل منها وقال الظلمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا) (8) (انظر كيف ضربوا لك الأمثلة فضلوها فلا يستطيعون سبيلا) (9) (تبارك الذى إن شاء جعل لك خيرا من ذلك جنة تجري من تحتها الأنهار ويجعل لك قصورا) (10)

ترجمه:

7 - و گفتند چرا این رسول غذا میخورد؟ و در بازارها راه میرود؟ (نه سنت فرشتگان دارد و نه روش شاهان!) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند؟ (و گواه صدق دعوت او باشد).

8 - یا گنجی از آسمان برای او فرستاده شود یا باغی داشته باشد که از (میوه

(

(و امرار معاش کند) و ستمگران گفتند شما تنها از یک انسان مجنون پیروی میکنید!

9 - ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، آنچنانکه قدرت پیدا کردن راه را ندارند!

10 - زوال ناپذیر و بزرگ است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این میدهد، باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد و (اگر بخواهد) برای تو قصرهایی مجلل قرار میدهد.

شان نزول:

در روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: از پدرم امام دهم سؤال کردم: آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با یهود و مشرکان در برابر سرزنشها و بهانه گیریهایشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت؟

پدرم فرمود: آری، بارها چنین شد، از جمله اینکه روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کنار خانه خدا نشسته بود، عبد الله بن ابی امیه مخزومی در برابر او قرار گرفت و گفت: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده‌ای، و سخنان وحشتناکی میگوئی! تو چنین میپنداری که رسول پروردگار عالمیانی، اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست، رسولی مثل تو - انسانی همانند ما - داشته باشد، تو همانند ما غذا میخوری، و همچون ما در بازارها راه میروی! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت: بار پروردگارا تو همه سخنان را می شنوی و به هر چیز عالمی، آنچه را بندگان تو میگویند میدانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) در این هنگام آیات فوق نازل شد و به بهانه گیریهای آنها پاسخ داد.

تفسیر:

چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟
از آنجا که در آیات گذشته بخشی از ایرادهای کفار درباره قرآن مجید مطرح گردید و به آن پاسخ داده شد، در آیات مورد بحث بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می گوید.
می فرماید: (آنها گفتند چرا این رسول، غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق) .

این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت، و یا خرید نیازمندیهای خود راه می رود این نه سنت رسولان است، و نه شیوه ملوک و پادشاهان! در حالی که او می خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید!

اصولا آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصا برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند، باید ماموران و خدمتگذاران را به دنبال این کار بفرستند.

سپس افزودند: (چرا لا اقل فرشته ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده که به عنوان گواه صدق دعوتش، همراه او، مردم را انذار کند؟! (لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا)).

بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می تواند انسان باشد، ولی آخر چرا یک انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت؟ (چرا گنجی از آسمان برای او نفرستاد، و یا لا اقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کنند)؟!)

(او یلقى الیه کنز او تکون له جنة یا کل منها).

و باز به اینها قناعت نکردند و سرانجام با یک نتیجه گیری غلط او را متهم به جنون ساختند چنانکه در پایان همین آیه می خوانیم: و ستمگران گفتند ای مردمی که به او ایمان آورده اید شما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می کنید!) (وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا).

چرا که آنها معتقد بودند ساحران می توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند!

از مجموع آیات فوق چنین استفاده می شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسلام (ﷺ) داشتند که مرحله به مرحله از گفتار خود عقب نشینی می کردند.

نخست معتقد بودند اصلاً او باید فرشته باشد، اینکه غذا می خورد و در بازارها راه می رود مسلماً فرشته نیست!

بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لااقل فرشته ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد.

باز هم از این هم تنزل کردند و گفتند به فرض که پیامبر خدا بشر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود!، تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است!

و در آخرین مرحله گفتند: به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لااقل باید آدم فقیری نباشد، مانند یک کشاورز مرفه، باغی در اختیارش باشد که از آن زندگی خود را تامین کند!

اما متأسفانه او فاقد همه اینها است و باز هم می گوید پیغمبرم!!
و در پایان نتیجه گیری کردند که این ادعای بزرگ او در چنین شرائطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد!

آیه بعد پاسخ همه اینها را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: (بین چگونه برای تو مثلها زدند، و به دنبال آن گمراه شدند، آنچنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند) (انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوها فلا يستطيعون سبيلاً).

این جمله تعبیر گویائی است از این واقعیت که آنها در مقابل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با

خدا است به یک مشت سخنان واهی و بی اساس دست زده و می خواهند با این حرفهای بی پایه، چهره حقیقت را بیوشانند.

این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلالات منطقی ما به یک مشت بهانه جوئیها که آثار سستی آن کاملاً نمایان است دست بزند، ما بی اینکه بخواهیم تک تک از سخنان او را پاسخ دهیم می گوئیم ببین با چه حرفهای واهی می خواهد در مقابل دلیل منطقی بایستد؟! و

براستی سخنان آنها در تمام قسمتهایش چنین بود، زیرا: اولاً: چرا پیامبر از جنس فرشتگان باشد؟ بلکه به عکس عقل و دانش می گوید باید انسان رهبر انسان باشد، تا همه دردها، خواستها، نیازها، مشکلات و مسائل زندگی او را کاملاً درک کند، تا یک سرمشق عملی برای او در همه زمینه ها باشد، تا مردم بتوانند از او در همه برنامه ها الهام گیرند، اگر فرشته ای نازل می شد مسلماً این هدفها تامین نمی گشت، مردم می گفتند: اگر او سخن از زهد و بی اعتنائی به دنیا می گوید فرشته است و نیازی ندارد، اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد، و دهها اگر همانند آن.

ثانیاً: چه لزومی دارد همراه بشر فرشته ای برای تصدیق او بیاید؟ مگر معجزات، مخصوصاً معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست؟! و

ثالثاً: غذا خوردن همانند سایر انسانها و راه رفتن در بازارها، سبب می شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد، این ضرری ندارد بلکه کمک او است.

رابعاً: عظمت و شخصیت پیامبر (ﷺ) به گنج و گنجینه نیست، و به باغهای خرم و سرسبز میوه نمی باشد، این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را در سرمایه دار بودن می داند، در حالی که پیامبران آمده اند تا بگویند ای انسان ارزش وجود تو با اینها نیست با علم و ایمان و تقواست.

خامساً: با چه معیاری او را (مسحور) و (مجنون) می دانستند؟! کسی که عقلش به شهادت تاریخ زندگی و انقلاب بزرگ او و بنیانگذاری تمدن اسلامی به وسیله او فوق العاده بود چگونه می توان او را با این برجسبهای مسخره متهم ساخت؟ مگر اینکه بگوئیم بت شکنی کردن و کورکورانه دنبال نیاکان نیفتادن دلیل بر جنون است! بنابر آنچه گفتیم روشن شد که امثال در اینجا، بخصوص با قرائن موجود در آیه، به معنی سخنان سست و بی پایه است، و تعبیر به امثال شاید به خاطر آنست که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل منطقی در آورده اند در حالی که واقعا چنین نیست.

به این نکته نیز باید توجه کرد که دشمنان پیامبر (ﷺ) گاهی او را به ساحر بودن و گاه مسحور بودن متهم می کردند، گر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر بوده باشد (زیرا گاه اسم مفعول به معنی فاعل آمده است) ولی ظاهر این است که این دو با هم فرق دارند.

اگر ساحرش می خواندند به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دلها بود، چون نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند متوسل به اتهام ساحر بودن می شدند.

اما مسحور به معنی کسی است که ساحران در عقلش دخل و تصرف کرده و مایه اختلال حواس او را فراهم ساخته اند، این اتهام از آنجا ناشی می شد که او سنت شکن بود و مخالف عادات و رسوم خرافی و مصلحت اندیشی های فردی گام برمی داشت.

اما پاسخ همه این اتهامات از سخنان بالا روشن شد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا می فرماید: فضلوا فلا یستطیعون سبیلا (آنها گمراه شدند و قادر بر پیدا کردن راه حق نیستند).

پاسخ این است که انسان در صورتی می تواند به حق راه یابد که خواهان حق و جویای حق باشد، اما آن کس که با پیشداوریهای غلط و گمراه کننده ای که از جهل و لجاج و عناد سرچشمه می گیرد تصمیم خود را قبلا گرفته است، نه تنها حق را پیدا نخواهد کرد بلکه همیشه در برابر آن موضع گیری می کند.

آخرین آیه مورد بحث همانند آیه قبل روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده - به عنوان تحقیر سخنان آنها، و اینکه قابل جوابگویی نیست - می فرماید: بزرگ و پر برکت است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر از آنچه اینها می گویند قرار می دهد، باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد، و نیز اگر بخواهد برای تو قصرهای مجللی قرار می دهد (تبارک الذی ان شاء جعل لك خیرا من ذلك جنات تجری من تحتها الانهار ویجعل لك قصورا).

مگر باغها و قصرهای دیگران را چه کسی به آنها داده جز خدا؟ اصولا چه کسی این همه نعمت و زیبایی را در این عالم آفریده جز پروردگار؟ آیا برای چنین خداوند قادر و منانی ممکن نیست که بهتر از اینها را در اختیار تو بگذارد؟!

ولی او هرگز نمی خواهد مردم شخصیت تو را در مال و ثروت و قصر و باغ بدانند، و از ارزشهای واقعی غافل شوند. او می خواهد زندگی تو همانند افراد عادی و مستضعفان و محرومان باشد، تا بتوانی پناهگاهی برای همه اینها و برای عموم مردم باشی. اما چرا می گوید باغها و قصرها بهتر از آن است که آنان می خواستند، زیرا گنج به تنهایی مشکل گشا نیست، بلکه باید پس از زحمات زیاد تبدیل به باغها و قصور شود، از این گذشته آنها می گفتند تو باغی داشته باشی که زندگیت را تامین کند، اما قرآن می گوید: خدا می تواند باغها و قصرها برای تو قرار دهد، اما هدف از بعثت و رسالت تو چیز دیگری است.

در خطبه قاصعه از نهج البلاغه بیان رسا و گویائی در این زمینه آمده است: آنجا که امام (علیه السلام) می فرماید:

موسی بن عمران با برادرش (هارون) بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند، و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند - که اگر تسلیم فرمان پروردگار شوی - حکومت و ملک باقی می ماند و عزت و قدرت دوام می یابد، اما او گفت:

آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد، در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد (اگر راست می گویند) چرا دستبندهائی از طلا به آنها داده نشده است؟

این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت:

ولی اگر خدا می خواست، هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید، می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد، می داشت، اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت، پاداش و جزاء بی اثر می شد، وعده و وعیدهای الهی بیفایده می گردید، و برای پذیرندگان، اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی شد، و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند، و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند،...

اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی، و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار دارد، ولی توأم با قناعتی که قلبها 50400236820 و چشمها را پر از بی نیازی می کرد هر چند فقر ظاهری آنها چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت.

اگر پیامبران دارای آنچنان قدرتی بودند کسی خیال مخالفت با آنان را نمی کرد و توانائی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی شدند و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشمها به آنان دوخته می شد و از راههای 252390 دور، بار سفر به سوی آنان می بستند، اعتبار و ارزش آنها برای مردم کمتر و متکبران سر تعظیم در برابرشان فروود می آوردند و اظهار ایمان می نمودند.

اما این ایمان به خاطر علاقه به هدف آنان نبود بلکه به خاطر ترسی که بر آنها چیره می شد و یا به واسطه میل و علاقه ای که به مادیات آنها داشتند انجام می گرفت، و در این صورت در نیتهای آنها خلوص یافت نمی شد و غیر از خدا در اعمالشان شرکت داشت.

توجه به این نکته نیز لازم است که بعضی گفته اند منظور از باغ و قصر، باغ و قصر آخرت است ولی این تفسیر به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست.

آیه (11) تا (16) و ترجمه

(بل کذبوا بالساعة وأعتدنا لمن كذب بالساعة سعيرا) (11) (إذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا) (12) (وإذا ألقوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا هنالك ثبورا) (13) (لا تدعوا اليوم ثبورا وحدا وادعوا ثبورا كثيرا) (14) (قل أذلك خير أم جنة الخلد التي وعد المتقون كانت لهم جزاء ومصيرا) (15) (لهم فيها ما يشاؤون خالدين كان على ربك وعدا مسؤولا) (16)

ترجمه:

11 - (اینها همه بهانه است) بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم.

12 - هنگامی که این آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند.

13 - و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن افکننده می شوند، در حالی که در غل

و زنجیرند، فریاد واویلا ی آنها بلند می شود!

14 - امروز یکبار واویلا نگوئید، بلکه بسیار واویلا سر دهید!

15 - بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده؟ بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است.

16 - هر چه بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است، جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است.

تفسیر:

مقایسه ای از بهشت و دوزخ

در این آیات - به دنبال بحثی که از انحراف کفار در مساله توحید و نبوت پیامبر (ﷺ) در آیات قبل بود - سخن از بخش دیگری از انحرافات آنها در زمینه معاد می گوید، و در حقیقت با بیان این بخش روشن می شود که آنها در تمام اصول دین گرفتار تزلزل و انحراف بودند، هم در توحید و هم در نبوت و هم در معاد، که دو قسمت آن در آیات گذشته آمده، و اکنون سومین بخش را می خوانیم.

نخست می گوید: بلکه آنها قیامت را تکذیب کردند
(بل کذبوا بالساعة).

ذکر کلمه بل که در اصطلاح ادبی برای اضراب است به این معنی است که آنها آنچه در زمینه نفی توحید و نبوت می گویند بهانه هائی است که در حقیقت از انکار معاد سرچشمه گرفته است، چرا که اگر کسی ایمان به چنان دادگاه عظیم و پاداش و کیفر الهی داشته باشد این چنین بی پروا حقایق را به باد مسخره نمی گیرد و با ذکر بهانه های واهی از دعوت پیامبری که دلائل نبوتش آشکار است سر نمی پیچد، و در برابر بتهائی که با دست خود ساخته و پرداخته، سر تعظیم فرود نمی آورد.

اما قرآن در اینجا به پاسخ استدلالی نپرداخته چرا که این گروه اهل

منطق و استدلال نبودند، بلکه آنها را با تهدیدهای تکان دهنده و کوبنده مواجه می کند، و آینده شوم و دردناک آنها را در برابر چشمشان مجسم می سازد، که گاه این منطق برای این گونه افراد مؤثرتر است.

نخست می گوید: ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم (واعتدنا لمن کذب بالساعة سعيرا).

سپس توصیف عجیبی از این آتش سوزان کرده می گوید: هنگامی که این آتش آنها را از راه دور ببینند چنان به هیجان می آید که صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند! (اذا رأَتهُم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا).

در این آیه تعبیرات متعدد گویائی است که از شدت این عذاب الهی خبر می دهد:

1 - نمی گوید آنها آتش دوزخ را از دور می بینند بلکه می گوید آتش آنها را می بیند، گوئی چشم و گوش دارد، چشم بر راه دوخته و انتظار این گنهکاران را می کشد!

2 - نیاز به این ندارد که آنها نزدیک آن شوند تا به هیجان در آید، بلکه از فاصله دور - که طبق بعضی از روایات یک سال راه است - از خشم فریاد می زند.

3 - از این آتش سوزان توصیف به تغیط شده است، و آن عبارت از حالتی است که انسان خشم خود را با نعره و فریاد آشکار می سازد.

4 - برای آتش دوزخ زفیر قائل شده یعنی شبیه آن حالتی که انسان نفس را در سینه فرو می برد، آنچنان که دنده ها به طرف بالا رانده می شوند و این معمولا در حالی است که انسان بسیار خشمگین می گردد.

مجموع این حالات نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ همچون حیوان درنده گرسنه ای که در انتظار طعمه خویش است انتظار این گروه را می کشد (پناه بر خدا).

این وضع دوزخ است به هنگامی که آنها را از دور می بیند اما وضع آنها را در آتش دوزخ چنین توصیف می کند: هنگامی که در مکان

تنگ و محدودی از آتش در حالی که در غل و زنجیرند افکنده شوند
فریاد و اوایلشان بلند می شود (**و اذا القوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا هنالك
ثبورا**).

این به خاطر کوچک بودن دوزخ نیست چرا که طبق آیه 30 سوره ق هر چه
در قیامت به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای؟ باز طلب بیشتر می
کند (**يوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزيد**).

بنابراین مکان وسیعی است اما آنها را در این مکان وسیع آنچنان
محدود می کنند که طبق بعضی از روایات وارد شدنشان در دوزخ همچون وارد
شدن میخ در دیوار است!

ضمنا واژه ثبور در اصل به معنی هلاک و فساد است، و به هنگامی که
انسان در برابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می گیرد گاهی فریاد و ثبورا!
بلند می کند که مفهومی ای مرگ بر من است.

اما بزودی به آنها گفته می شود: امروز یکبار و ثبورا نگوئید، بلکه
بسیار ناله و ثبورا سر دهید (**لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا كثيرا**).

و در هر حال این ناله شما به جایی نخواهد رسید و مرگ و هلاکی در
کار نخواهد بود، بلکه باید زنده بمانید و مجازاتهای دردناک را بچشید.

این آیه در حقیقت شبیه آیه 16 سوره طور است که می فرماید:
(**اصلوها فاصبروا و لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم
تعملون**): در آتش دوزخ بسوزید می خواهید شکیبائی کنید یا
نکنید، برای شما تفاوتی نمی کند، شما جزای اعمال گذشته
خود را می بینید.

در اینکه گوینده این سخن با کافران کیست؟ قرائن نشان می دهد
فرشتگان عذابند چرا که سر و کارشان با آنها است.

و اما اینکه چرا به آنها گفته می شود یک بار وا ثبورا نگوئید، بلکه بسیار بگوئید، ممکن است به خاطر این باشد که عذاب دردناک آنها موقتی نیست که با گفتن یک وا ثبورا پایان یابد، بلکه باید در طول این مدت همواره این جمله را تکرار کنند، بعلاوه مجازات الهی درباره این ستمگران جنایتکار آنچنان رنگارنگ است که در برابر هر مجازاتی مرگ خود را با چشم می بینند و صدای وا ثبورا ایشان بلند می شود و گوئی مرتبا می میرند و زنده می شوند.

سپس روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده دستور می دهد آنها را به یک داوری دعوت کند، می فرماید: بگو آیا این سرنوشت دردناک بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده است؟ بهشتی که هم پاداش اعمال آنها است و هم جایگاه و قرارگاهشان (قل أذلك خير أم جنة الخلد التي وعد المتقون كانت لهم جزاء ومصيرا).

همان بهشتی که هر چه در آن بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است (لهم فيها ما يشاءون).

همان بهشتی که برای همیشه در آن خواهند ماند (خالدین). این وعده ای است مسلم بر پروردگارتان که آن را بر عهده گرفته است (كان على ربك وعدا مسئولا).

این سؤال و داوری طلبیدن نه به خاطر آن است که کسی تردید در این امر داشته باشد، و نه اینکه آن عذابهای دردناک وحشتناک قابل موازنه و مقایسه با این نعمتهای بی نظیر باشد، بلکه این گونه سؤالها و داوری طلبیدن آنها برای بیدار ساختن وجدانهای خفته است که آنها را در برابر یک امر بدیهی و بر سر دو راهی قرار دهند.

اگر در پاسخ بگویند آن نعمتها بهتر است و برتر است (که حتما باید بگویند) خود را محکوم کرده اند که اعمالشان بر ضد آن است، و اگر بگویند آن عذاب بر این نعمت برتری دارد سند بی عقلی خود را امضاء نموده اند، و این درست به آن میماند که ما به جوان گریزپائی که مدرسه و دانشگاه را ترک گفته، هشدار می دهیم و می گوئیم بین آنها که از علم و دانش فرار کردند و در آغوش فساد افتادند جایشان زندان است آیا زندان بهتر است یا رسیدن به مقامات عالی؟!

نکته ها:

1 - نخست به این نکته باید توجه کرد که در آیات فوق در یکجا خلد و جاودانگی را به عنوان صفتی برای بهشت بیان کرده و در جای دیگر خالد بودن را حال برای بهشتیان، تا تاکید باشد بر این حقیقت که هم بهشت جاودانی است و هم ساکنان آن.

2 - جمله لهم فیها ما یشائون (هر چه بخواهند در بهشت هست) نقطه مقابل چیزی است که در مورد دوزخیان در آیه 54 سوره سبا آمده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون (میان آنها و آنچه می خواهند مانع و حائلی قرار داده شده).

3 - تعبیر به مصیر (جایگاه و محل بازگشت) بعد از تعبیر به جزاء در مورد بهشت همه جنبه تاکید دارد بر آنچه در مفهوم جزاء افتاده، و همه نقطه مقابلی است در برابر جایگاه دوزخیان که در آیات قبل از آن آمده بود که آنها دست و پا در غل و زنجیر در مکان تنگ و محدودی افکنده می شوند.

4 - جمله کان علی ربک وعدا مسئولا اشاره به این است که مؤ منان در دعا‌های خود بهشت را با تمام نعمت‌هایش از خداوند تقاضا کرده اند، آنها سائلند و خدا مسئل عنه چنانکه در آیه 194 سوره آل عمران از قول مؤ منان می خوانیم: (ربنا و آتنا ما وعدتنا علی **رسلک**): پروردگارا آنچه را به رسولانت درباره ما وعده فرموده ای به ما مرحمت فرما.

همه مؤ منان نیز با زبانحال چنین تقاضائی را از خداوند دارند زیرا هر کس اطاعت فرمان او می کند چنین تقاضائی را با زبانحال دارد. فرشتگان نیز چنین درخواستی را از خدا درباره مؤ منان می نمایند چنانکه (در آیه 8 سوره مؤ من) می خوانیم: (ربنا و ادخلهم جنات عدن التي **وعدتهم**): پروردگارا! مؤ منان را در باغهای جاودانی بهشت که به آنها وعده داده ای داخل کن!

تفسیر دیگری در اینجا نیز وجود دارد و آن اینکه کلمه مسئولا تأکیدی است بر این وعده حتمی خداوند، یعنی آنچنان این وعده قطعی است که مؤ منان می توانند آن را از خدا مطالبه کنند، و درست به این می ماند که ما به کسی وعده ای داده و در ضمن به او حق می دهیم که از ما طلبکاری نماید.

البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم وسیع مسئولا جمع باشد.

5 - با توجه به جمله لهم ما یشائون (هر چه بخواهند در آنجا هست) این سؤال برای بعضی پیدا شده که اگر مفهوم گسترده این جمله را در نظر بگیریم، نتیجه اش این می شود که بهشتیان مثلا اگر مقام انبیاء و اولیاء را بخواهند به آنها داده می شود، و یا اگر نجات دوستان و

بستگان گنهکارشان را که مستحق دوزخند طلب کنند به آن می رسند، و مانند این خواسته ها.

اما با توجه به یک نکته جواب این سؤال روشن می شود و آن اینکه: پرده ها از برابر چشمان بهشتیان کنار می رود، حقایق را بخوبی درک می کنند و تناسبها در نظر آنان کاملاً واضح می شود، آنها هرگز به فکرشان نمی گذرد که چنین تقاضاهائی از خدا کنند و این درست به این می ماند که ما در دنیا تقاضا کنیم که یک کودک دبستانی استاد دانشگاه شود، و یا یک دزد جنایتکار قاضی دادگاه، آیا این گونه امور به فکر هیچ عاقلی در دنیا می رسد؟ در آنجا نیز چنین است، از این گذشته آنها تمام خواسته هایشان تحت الشعاع خواست خدا است و همان می خواهند که خدا می خواهد.

آیه (17) تا (19) و ترجمه

(و یوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله فیکول ء أنتم أضللتم عبادى هؤ
لاء أم هم ضلوا السبیل) (17) (قالوا سبحنک ما کان ینبغى لنا أن نتخذ
من دونک من أولیاء و لکن متعتهم و أبأهم حتى نسوا الذکر و کانوا قوما بورا)
(18) (فقد کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا و من یظلم
منکم نذقه عذابا کبیرا) (19)

ترجمه:

17 - به خاطر بیاور روزی را که همه آنها و معبودانی را که غیر
از خدا پرستش می کردند جمع می کند، و به آنها می گوید: آیا شما این بندگان
مرا گمراه کردید؟ یا خود گمراه شدند؟

18 - آنها (در پاسخ) می گویند منزهی تو، برای ما شایسته
نبود که غیر از تو اولیائی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمتها برخوردار
نمودی تا اینکه آنها (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند، و هلاک
شدند.

19 - (خداوند به آنها می گوید ببینید) این معبودان، شما در آنچه
می گوئید تکذیب کردند اکنون قدرت ندارید عذاب الهی را بر طرف سازید یا از
کسی یاری بطلبید،

و هر کس از شما ظلم و ستم کند عذاب شدیدی به او می چشانیم!

تفسیر:

محاكمه معبودان و عابدان گمراه

از آنجا که در آیات گذشته سخن از سرنوشت مؤمنان و مشرکان در قیامت و پاداش و کیفر این دو گروه بود، آیات مورد بحث همین موضوع را به شکل دیگری ادامه می دهد و سؤال را که خداوند از معبودهای مشرکان در قیامت می کند همراه جواب آنها به عنوان یک هشدار بیان می فرماید:

نخست می گوید: به یاد آور روزی را که خداوند همه آنها و معبودهایشان را که غیر از الله پرستش می کردند جمع و محصور می کند (و یوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله).

و از آنها سؤال می کند: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟! (فیقول ء أنتم اضللتهم عبادى هؤلاء هم ضلوا السبیل).

اما آنها در پاسخ می گویند: منزهی تو ای پروردگار برای ما شایسته نبود که اولیائی غیر از تو برگزینیم (قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء).

نه تنها ما آنها را به سوی خود دعوت نکردیم، بلکه ما به ولایت و عبودیت تو معترف بودیم و غیر از تو را معبود برای خود و دیگران برگزیدیم! علت انحراف آنها این بود که آنان و پدرانشان را از نعمتها و مواهب دنیا برخوردار نمودی (آنان به جای اینکه شکر نعمت را بجا آورند در شهوات و کامجوییها فرو رفتند) تا یاد تو را فراموش کردند (ولکم متعتهم و آبائهم حتی نسوا الذکر).

و به همین دلیل فاسد شدند و هلاک گشتند (و کانوا قوما بورا). در اینجا خداوند روی سخن را به مشرکان کرده، می گوید: این معبودانتان شما را در آنچه می گوئید تکذیب کردند (می گفتید: اینها شما را از راه منحرف

کردند و به سوی عبادت خود دعوت نمودند در حالی که آنها گفته شما را دروغ می شمردند) (فقد کذبوکم بما تقولون).

و چون چنین است و خود مرتکب انحراف خویش بوده اید، قدرت ندارید عذاب الهی را از خود بر طرف سازید و خویش را یاری کنید و یا از دیگران یاری بطلبید (فما تستطیعون صرفا ولا نصرا).

و کسی که از شما ستم کند، عذاب شدید و بزرگی به او می چشانیم (و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا).

بدون شک ظلم مفهوم وسیعی دارد هر چند موضوع بحث در آیه شرک است که یکی از مصداقهای روشن ظلم می باشد، اما با این حال کلی بودن مفهوم آیه را از بین نمی برد.

جالب اینکه من یظلم به صورت فعل مضارع آمده است و این نشان می دهد قسمت اول بحث اگر چه مربوط به گفتگوهای رستاخیز است، اما جمله اخیر خطابي است به آنها در دنیا، گوئی همین که دلهای مشرکان بر اثر شنیدن گفتگوهای عابدان و معبودان در قیامت آماده اثرپذیری می شود سخن را از قیامت به دنیا کشانده و به آنها می گوید هر کسی ظلم و ستمی انجام دهد او را شدیداً کیفر می دهیم.

نکته ها:

1 - منظور از معبودها در اینجا کیانند؟

در پاسخ این سؤال دو تفسیر در میان مفسران معروف وجود دارد: نخست اینکه منظور معبودهای انسانی (همچون مسیح) یا شیطانی (همچون جن) و یا فرشتگان است که هر کدام را گروهی از مشرکان برای پرستش انتخاب کرده بودند.

و از آنجا که آنها دارای عقل و شعور و ادراک هستند می توانند، مورد این بازپرسی قرار گیرند، و برای اتمام حجت و اثبات دروغ مشرکان که می گویند اینها ما را به عبادت خود دعوت کردند از آنها سؤال می شود آیا چنین سخنی صحیح است؟ و آنها صریحا گفتار مشرکان را تکذیب می کنند!

تفسیر دوم که جمعی از مفسران آن را ذکر کرده اند، این است که خداوند در آن روز نوعی از حیات و درک و شعور به بتها می بخشد به طوری که می توانند مورد بازپرسی قرار گیرند و پاسخ لازم را بدهند که خدایا ما اینها را گمراه نکردیم، بلکه آنها خودشان بر اثر غرق شدن در شهوات و غرور گمراه شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که تمام معبودها را شامل بشود اعم از آنها که دارای عقل و شعورند و به زبان خود واقعیتها را می گویند، و معبودهایی که از عقل و شعور برخوردار نیستند و به زبانحال حقیقت را منعکس می سازند.

ولی قرائن موجود در آیه با تفسیر اول هماهنگتر است، چرا که فعلها و ضمیرها همه نشان می دهد که طرف صحبت صاحبان عقل و شعورند و این متناسب با معبودهایی همچون مسیح و فرشتگان و مانند آنها است.

بعلاوه از جمله فقد کذبوکم (آنها شما را تکذیب کردند) چنین برمی آید که مشرکان قبلا ادعا نموده اند این معبودان ما را گمراه ساختند، و به سوی خویش دعوت کردند، و بعید است مشرکان این ادعا را در مورد بتهای سنگی و چوبی کرده باشند، زیرا خودشان - آنگونه که در داستان ابراهیم آمده - یقین داشتند که بتها سخن نمی گویند (لقد علمت ما هؤلاء ينطقون) (انبیاء - 63).

در حالی که مثلاً در مورد مسیح در آیه 116 سوره مائده می خوانیم (أنت قلت للناس اتخذوني و ابي الهين من دون الله): آیا تو، به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! و در هر حال مسلم است که ادعای مشرکان و بت پرستان، واهی و بی اساس بوده و آنان ایشان را به عبادت خود دعوت نکرده اند. جالب اینکه معبودان در جواب نمی گویند: خدایا ما آنها را به عبادت خود دعوت نکردیم، بلکه می گویند: ما غیر از تو معبودی برای خود انتخاب ننمودیم، یعنی وقتی خود ما تنها تو را پرستش می کنیم بطریق اولی برای آنها دیگری را معرفی نکرده ایم بخصوص اینکه این سخن با جمله سبحانک (منزهی تو) و با جمله ما کان ینبغی لنا (برای ما سزاوار نبود) همراه است که نهایت ادب و تاکید آنها را بر توحید روشن می سازد.

2 - انگیزه انحراف از اصل توحید

قابل توجه اینکه معبودان، عامل اصلی انحراف این گروه مشرک را زندگی مرفه آنها می شمردند، و می گویند: خداوندا آنها و پدرانشان را از نعمتهای این زندگی برخوردار ساختی، و همین باعث فراموشکاری آنها شد، بجای اینکه بخشنده این نعمتها را بشناسند و به شکر و طاعتش پردازند در گرداب غفلت و غرور فرو رفتند، و تو و روز قیامت را به دست فراموشی سپردند.

و به راستی زندگی مرفه برای جمعیتی که ظرفیت کافی ندارند و پایه های ایمانشان سست است از یکسو غرور آفرین است، چرا که وقتی به نعمت فراوان رسیدند خود را گم می کنند و خدا را فراموش می نمایند، حتی گاه فرعون وار کوس انا الله می گویند!

و از سوئی دیگر این گونه افراد مایلند هر چه بیشتر آزاد باشند و هیچ محدودیتی در کامجویی از لذائذ در کارشان نباشد، و قید و بندهائی از قبیل حلال و حرام و مشروع و نا مشروع آنها را از رسیدن به هدفهایشان منع نکند، و به این دلیل نمی خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سر تعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند.

هم اکنون نیز طرفداران آئین خدا و تعلیمات انبیا در میان مرفهین زیاد نیستند، و این مستضعفینند که طرفداران سرسخت و دوستان با وفاء ایثارگر دین و مذهبند.

البته این سخن در هر دو طرف استثنائاتی دارد ولی اکثریت هر دو گروه چنانند که گفتیم ضمناً در آیه فوق تنها روی مرفه بودن زندگی خود آنها تکیه نشده، بلکه روی مرفه بودن زندگی نیاکان آنها نیز تکیه شده است، زیرا هنگامی که انسان از کودکی در ناز و نعمت پرورش یافت طبیعی است که میان خود و دیگران غالباً جدائی و امتیاز ببیند و به آسانی حاضر نباشد منافع مادی و زندگی مرفه خود را از دست بدهد.

در حالی که پایبند بودن به فرمان خدا و برنامه های مذهب نیاز به ایثار و گاهی هجرت و حتی جهاد و شهادت دارد، و گاه تن در دادن به انواع محرومیتها و تسلیم دشمن نشدن، و اینها اموری است که با مزاج مرفهین کمتر سازگار است مگر آنها که شخصیتشان فوق زندگی مادیشان است که اگر یک روز بود، شکر خدا می گویند و اگر نبود متزلزل و ناراحت نمی شوند، و به تعبیر دیگر آنها بر زندگی مادیشان حاکمند نه محکوم، امیرند نه اسیر!

ضمناً از این توضیح استفاده می شود که منظور از جمله نسوا الذکر فراموش کردن یاد خدا است که در آیه 19 سوره حشر بجای آن و لا تکنوا کالذین نسوا الله آمده است، و یا فراموش کردن روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار آنچنان که در آیه 26 سوره ص آمده (لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب): برای آنها عذاب شدیدی است بخاطر فراموش کردن روز حساب.

و یا فراموش کردن هر دو و همه برنامه های الهی.

3 - واژه بور

بور از ماده بوار در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادى باعث فساد می شود چنانکه در ضرب المثل عرب آمده کسد حتى فسد این کلمه به معنی فساد، و سپس هلاکت اطلاق شده است. و از آنجا که زمین خالی از درخت و گل و گیاه در حقیقت فاسد و مرده است به آن بائر می گویند.

بنابراین جمله کانوا قوما بورا اشاره به این است که این گروه بر اثر غرق شدن در زندگی مرفه مادی و فراموش کردن خدا و رستاخیز به فساد و هلاکت کشیده شدند و سرزمین دلشان همچون بیابانی خشک و بائر، از گلهای ملکات ارزشمند انسانی و میوه های فضیلت و حیات معنوی خالی گردید.

مطالعه حال ملتھائی که امروز در ناز و نعمت غرقند و از خدا و خلق بی خبرند عمق معنی این آیه را روشنتر می سازد که چگونه در دریای فساد اخلاقی غرق شده اند و چگونه فضائل انسانی از سرزمین بایر وجودشان برچیده شده است.

آیه (20) و ترجمه

(و ما أرسلنا قبلك من المرسلين إلا إنهم ليأكلون الطعام ويمشون في الأسواق وجعلنا بعضكم لبعض فتنة أتصبرون و كان ربك بصيرا) (20)
ترجمه:

20 - ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبائی می کنید؟ (و از عهده امتحانات بر می آئید) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست.

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین آورده اند که جمعی از سران مشرکان خدمت پیامبر (ﷺ) آمدند و گفتند: ای محمد تو از ما چه می خواهی؟ اگر ریاست می طلبی ما تو را سرپرست خود می کنیم، و اگر علاقه به مال داری از اموال خود برای تو جمع می کنیم، اما هنگامی که دیدند پیامبر (ﷺ) در برابر این پیشنهادهایشان تسلیم نشد به بهانه جوئی پرداختند و گفتند تو چگونه فرستاده خدا هستی با اینکه غذا می خوری و در بازارها توقف می کنی؟!

آنها پیامبر (ﷺ) را به خوردن غذا سرزنش کردند چرا که می خواستند او فرشته باشد، و به راه رفتن در بازارها ملامت کردند چرا که آنها کسرها و قیصرها و پادشاهان جبار را دیده بودند که هرگز گام در بازارها نمی گذاردند، در حالی که پیامبر (ﷺ) با مردم در بازارها حشر

و نشر داشت و با آنها مانوس بود، و امر و نهی الهی را به آنها ابلاغ می کرد، بهانه جویان ایراد کردند و گفتند: او می خواهد حکمران ما شود، در حالی که روش او مخالف سیره پادشاهان است! آیه فوق نازل شد و این حقیقت را روشن ساخت که روش پیامبر اسلام روش همه پیامبران پیشین بوده است.

تفسیر:

همه پیامبران چنین بودند در چند آیه قبل یکی از بهانه جوئیهای مشرکان را به این عنوان که چرا پیامبر اسلام غذا می خورد و در بازارها راه می رود، آمده بود و جوابی اجمالی و سر بسته برای آن گفته شد، آیه مورد بحث به همان مطلب بازگشته و پاسخی صریحتر و مشروحتر به آن می دهد و می گوید: ما هیچیک از رسولان را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه همه آنها از جنس بشر بودند، غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند (و با مردم حشر و نشر داشتند) (و ما ارسلناك قبلك من المرسلين الا انهم لياکون الطعام و یمشون فی الاسواق).

و در عین حال بعضی از شما را وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم (و جعلنا بعضکم لبعض فتنة).

این آزمایش ممکن است از این طریق باشد که انتخاب پیامبران از جنس بشر آن هم از انسانهایی که از میان توده های جمعیت محروم برمی خیزند خود آزمایش بزرگی است، چرا که گروهی ابا دارند زیر بار همنوع خود بروند بخصوص کسی که از نظر امکانات مادی در سطح

پائینی قرار داشته باشد، و آنها از این نظر در سطح بالا و یا سن و سالشان بیشتر و در جامعه سرشناستر باشند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور آزمودن عمومی مردم به وسیله یکدیگر است، چرا که افراد از کار افتاده و ناتوان و بیمار و یتیم و دردمند، آزمونی هستند برای اقویا و افراد سالم و تندرست، و به عکس افراد تندرست و قوی، آزمونی هستند برای افراد ضعیف و ناتوان، آیا گروه دوم راضی به رضای خدا هستند؟ و آیا گروه اول وظیفه و تعهد انسانی خود را در برابر گروه دوم انجام می دهند یا نه؟

و از آنجا که این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند ممکن است هر دو در مفهوم وسیع آیه که امتحان مردم به وسیله یکدیگر است جمع باشد.

و به دنبال این سخن، همگان را مورد خطاب قرار داده و سؤ ال می کند: آیا صبر و شکیبائی پیشه می کنید؟ (أ تصبرون).

چرا که مهمترین رکن پیروزی در تمام این آزمایشها صبر و استقامت و پایداری است، صبر و استقامت در برابر هوسهای سرکشی که مانع از قبول حق می شود، صبر و استقامت در برابر مشکلاتی که در آنجا وظائف و اداء رسالتها وجود دارد، و همچنین شکیبائی در برابر مصائب و حوادث دردناک که زندگی انسان به هر حال خالی از آن نخواهد بود.

خلاصه تنها با نیروی پایداری و صبر است که می توان از عهده این امتحان بزرگ الهی برآمد.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار می فرماید: پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده و هست (و کان ربك بصیرا).

مبادا تصور کنند چیزی از رفتار شما در برابر آزمونهای الهی از دیده بینا و موشکاف علم خداوند مکتوم و پنهان می ماند، او همه را دقیقا می داند و می بیند.

سؤال:

در اینجا پرسشی پیش می آید و آن اینکه: پاسخ قرآن در آیات فوق به مشرکان دائر بر اینکه همه پیامبران از جنس بشر بودند نه تنها مشکل را حل نمی کند، بلکه به اصطلاح از قبیل تکثیر اشکال است، چرا که ممکن است آنها ایراد خود را به همه پیامبران تعمیم دهند.

پاسخ:

آیات مختلف قرآن نشان می دهد که آنها این ایراد را به شخص پیامبر (ﷺ) داشتند و معتقد بودند که او وضع خاصی به خود گرفته و لذا می گفتند: ما لهذا الرسول... (چرا این پیامبر (ﷺ) این چنین است...).

قرآن در پاسخ آنها می گوید: این منحصر به پیامبر اسلام (ﷺ) نیست که غذا می خورد و در بازارها گام بر می دارد همه آنها چنین اوصافی را داشتند، و به فرض که آنها این اشکال را به همه پیامبران تعمیم دهند، قرآن پاسخ آنها را نیز گفته آنجا که می گوید: و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا: به فرض که پیامبر اسلام (ﷺ) را فرشته قرار می دادیم باز ناگزیر او را به صورت انسانی در می آوردیم (تا بتواند سرمشق و الگو در تمام زمینه ها برای انسانها باشد) اشاره به اینکه تنها انسان می تواند رهبر انسان باشد که از تمام نیازها و خواسته ها و مشکلات و مسائل او آگاه است.

آیه (21) تا (24) و ترجمه

(وقال الذين لا يرجون لقاءنا لولا أنزل علينا الملائكة أو نرى ربنا لقد استكبروا في أنفسهم وعتوا عتوا كبيرا) (21) (يوم يرون الملائكة لا بشرى يومئذ للمجرمين ويقولون حجرا محجورا) (22) (وقدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا) (23) (أصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا وأحسن مقيلا) (24)

ترجمه:

21 - و آنها که امیدی به لقای ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) می گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم؟ آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

22 - (آنها به آرزوی خود می رسند) اما روزی که فرشتگان را می بینند روز بشارت مجرمان نخواهد بود! (بلکه روز مجازات و کیفر آنان است) و می گویند ما را امان دهید ما را معاف دارید

23 - و ما به سراغ اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم!

24 - بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر، و استراحت گاهشان نیکوتر است!

تفسیر:

ادعاهای بزرگ

گفتیم مشرکان لجوج برای فرار از زیر بار تعهدات و مسئولیتهائی که ایمان به خدا و رستاخیز بر دوش آنها می گذارد، بهانه هائی را مطرح می کردند که

یکی از آنها این بود چرا پیامبر مثل ما نیاز به غذا دارد، و در بازارها راه می رود که پاسخ آن را در آیات قبل خواندیم.

آیات مورد بحث دو قسمت دیگر از بهانه های آنها را مطرح کرده پاسخ می گوید، نخست می فرماید: آنها که امیدی به لقای ما ندارند و رستخیز را انکار می کنند، می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند، و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم (وقال الذین لا يرجون لقائنا لو لا انزل علينا الملائكة او نرى ربنا).

به فرض که ما بپذیریم پیامبر هم می تواند همچون ما زندگی عادی داشته باشد اما این قابل قبول نیست که پیک وحی تنها بر او نازل شود و ما او را نبینیم! چه مانعی دارد فرشته آشکار شود، و بر نبوت او صحه بگذارد، و یا قسمتی از وحی را در حضور ما بازگو کند؟!

و یا خدا را با چشم ببینیم که جای هیچ شک و شبهه ای برای ما باقی نماند؟ اینها است که برای ما سؤال انگیز است و اینها است که مانع از پذیرش دعوت محمد (ﷺ) می شود!

مهم این است که قرآن این بهانه جویان را به عنوان لا يرجون لقائنا توصیف می کند که نشان می دهد سرچشمه این گفتارهای بی اساس، عدم ایمان به آخرت، و عدم قبول مسئولیت در برابر خدا است.

در آیه 7 سوره حجر نیز شبیه این سخن را می خوانیم که آنها می گفتند: (لو ما تاتينا بالملائكة ان كنت من الصادقين): اگر راست می گوئی چرا فرشتگان

را برای ما نمی آوری تا تو را تصدیق کنند؟! در آغاز همین سوره فرقان نیز خواندیم که مشرکان می گفتند: لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا: چرا فرشته ای همراه او مامور انذار انسانها نشده است؟ در حالی که یک انسان حق طلب برای اثبات یک مطلب، تنها مطالبه دلیل می کند اما نوع دلیل هر چه باشد، مسلما تفاوت نمی کند، هنگامی که پیامبر اسلام (ﷺ) با نشان دادن معجزات و از جمله خود قرآن حقانیت دعوت خویش را به وضوح ثابت کرده، دیگر این بهانه ها چه معنی دارد؟

و بهترین دلیل برای اینکه این سخنان را به خاطر تحقیق پیرامون نبوت پیامبر نمی گفتند این است که تقاضای مشاهده پروردگار کردند و او را تا سر حد یک جسم قابل رؤیت تنزل دارند، همان تقاضای بی اساسی که مجرمان بنی اسرائیل نیز داشتند، و پاسخ قاطع آن را شنیدند که شرح آن در سوره اعراف آیه 143 آمده است. لذا قرآن در پاسخ این تقاضاها ذیل آیه مورد بحث می گوید: آنها در مورد خود تکبر ورزیدند و گرفتار غرور و کبر و خود بینی شدند (لقد استکبروا فی انفسهم).

و طغیان کردند، چه طغیان بزرگی؟ (و عتوا عتوا کبیرا).

عتو (بر وزن غلو) به معنی خودداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان توأم با عناد و لجاج است.

تعبیر فی انفسهم ممکن است به این معنی باشد که آنها در مورد خود به کبر و خود بینی گرفتار شدند و نیز ممکن است به این معنی باشد که آنها کبر و غرورشان را در دل پنهان کردند و این بهانه ها را آشکار

در عصر و زمان ما نیز کسانی هستند که منطق مشرکان پیشین را تکرار می کنند و می گویند تا خدا را در محیط آزمایشگاه خود نبینیم و تا روح را در زیر چاقوی جراحی مشاهده نکنیم باور نخواهیم کرد! و سرچشمه هر دو یکی است استکبار و سرکشی.

اصولا تمام کسانی که تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می دانند به طور ضمنی همین سخن را تکرار می کنند، و همه ماتریالیستها و مادیون در این جمع داخلند، در حالی که حس ما تنها توانائی درک قسمت ناچیزی از ماده این جهان را دارد.

سپس به عنوان تهدید می گوید اینها که تقاضا دارند فرشتگان را به بینند سرانجام خواهند دید اما روزی که فرشتگان را می بینند روزی است که در آن روز بشارتی برای مجرمان نخواهد بود (چرا که روز مجازات و کیفرهای دردناک اعمال آنها است) (**یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین**).

آری در آن روز از دیدن فرشتگان خوشحال نخواهند شد بلکه چون نشانه های عذاب را همراه مشاهده آنان می بینند بقدری در وحشت فرو می روند که همان جمله ای را که در دنیا به هنگام احساس خطر در برابر دیگران می گفتند بر زبان جاری می کنند و می گویند ما را امان دهید، ما را معاف دارید (**و یقولون حجرا محجورا**).

ولی بدون شک نه این جمله و نه غیر آن اثری در سرنوشت محتوم آنها ندارد چرا که آتشی را که خود افروخته اند خواه و ناخواه دامانشان را می گیرد، و اعمال زشتی را که انجام داده اند در برابرشان مجسم می گردد و خود کرده را تدبیر نیست!.

واژه حجر (بر وزن قشر) در اصل به منطقه ای گفته می شود که آن را سنگ چین (تحجیر) کرده و ممنوع الورد می ساختند، و اگر می بینیم حجر اسماعیل را حجر می گویند به خاطر دیواری است که اطراف آن کشیده شده و جدا گردیده است، عقل را نیز حجر می گویند، چون انسان را از کارهای خلاف منع می کند، لذا در آیه 5 سوره فجر می خوانیم (هل في ذلك قسم لذي حجر) (آیا در این سخن، سوگند قانع کننده ای برای صاحبان عقل وجود دارد؟).

و نیز اصحاب حجر، که در قرآن نامشان آمده (آیه 80 سوره حجر) به قوم صالح گفته شده است که خانه های سنگی محکمی در دل کوه ها برای خود می تراشیدند و در حفاظت آن قرار می گرفتند. این در مورد معنی واژه حجر.

اما جمله حجرا محجورا اصطلاحی بوده است در میان عرب که وقتی به کسی برخورد می کردند که از او می ترسیدند برای گرفتن امان این جمله را در برابر او می گفتند.

مخصوصا رسم عرب این بود که در ماههای حرام که جنگ ممنوع بوده هنگامی که کسی با دیگری روبرو می شد و احتمال می داد این سنت شکسته شود و به او صدمه ای برسد، این جمله را تکرار می کرد، طرف مقابل نیز با شنیدن آن، او را امان می داد و از نگرانی و اضطراب و وحشت بیرون می آورد، بنابراین معنی جمله مزبور این است: امان می خواهم امانی که برگشت و تغییری در آن نباشد.

ضمنا از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که در اینجا گوینده این سخن مجرمانند و تناسب افعال موجود در آیه و سیر تاریخی و سابقه این جمله در

میان عرب نیز همین اقتضا می کند، هر چند بعضی احتمال داده اند که گوینده این سخن فرشتگان خواهند بود و هدفشان ممنوع ساختن مشرکان از رحمت خدا است.

و بعضی نیز گفته اند که گوینده این سخن مجرمانند که به یکدیگر این را می گویند، ولی ظاهر همان معنی اول است که بسیاری از مفسران آن را اختیار کرده و یا به عنوان اولین تفسیر از آن یاد نموده اند.

اما در اینکه آن روز که مجرمان، فرشتگان را ملاقات می کنند کدام روز است؟ مفسران دو احتمال داده اند بعضی گفته اند روز مرگ است که انسان فرشته مرگ را می بیند چنانکه در آیه 97 سوره نساء می خوانیم: **(ولو ترى اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائكة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم):** اگر ظالمان را ببینی هنگامی که در امواج مرگ قرار گرفته اند و فرشتگان دستها را گشوده اند و می گویند جان خود را بیرون کنید....

بعضی دیگر این تفسیر را انتخاب کرده اند که منظور روز قیامت و رستاخیز است که مجرمان در برابر فرشتگان عذاب قرار می گیرند و آنها را مشاهده می کنند.

تفسیر دوم با توجه به آیات بعد که سخن از رستاخیز می گوید و مخصوصاً جمله یومئذ اشاره به آن می گیرد، نزدیکتر به نظر می رسد.

آیه بعد وضع اعمال این مجرمان را در آخرت مجسم ساخته، می گوید: ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم! **(و قد منّا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا).**

واژه عمل به طوری که راغب در مفردات گفته به معنی هر کاری است که با قصد انجام می گیرد، ولی فعل، اعم از آن است، یعنی به کارهائی که با قصد یا بی قصد انجام می گیرد هر دو اطلاق می شود.

جمله قدمنا از ماده قدوم به معنی وارد شدن یا به سراغ چیزی رفتن است، و در اینجا دلیل بر تاکید و جدی بودن مطلب است، یعنی مسلما و بطور قطع تمام اعمال آنها را که با توجه و از روی اراده انجام داده اند - هر چند ظاهرا کارهای خیر باشد - به خاطر شرک و کفرشان همچون ذرات غبار در هوا محو و نابود می کنیم.

آفات اعمال صالح

واژه هباء به معنی ذرات بسیار ریز غبار است که در حال عادی، ابدآ به چشم نمی آید، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه یا دریچه ای به داخل اطاق تاریکی بیفتد و این ذرات را روشن و قابل مشاهده سازد.

این تعبیر نشان می دهد که اعمال آنها بقدری بی ارزش و بی اثر خواهد شد که اصلا گوئی عملی وجود ندارد، هر چند سالیان دراز تلاش و کوشش کرده باشند.

این آیه نظیر آیه 18 سوره ابراهیم است که می فرماید: مثل الذین كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف: اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی!

دلیل منطقی آن هم روشن است، زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف نهائی

عمل است، افراد با ایمان، با انگیزه الهی و توحیدی، هدفهای مقدس و پاک، و برنامه صحیح و سالم به سراغ انجام کارها می روند در حالی که مردم بی ایمان غالباً گرفتار تظاهر ریاکاری و تقلب و غرور و خود بینی هستند، و همین سبب بی ارزش شدن اعمال آنها می شود.

به عنوان نمونه ما مسجدهائی را از صدها سال پیش سراغ داریم که گذشت قرنهای کمترین تاثیر بر آنها نگذاشته است، و به عکس خانه هائی را می بینیم که با گذشت یکماه یا یکسال شکستها و نقصهای فراوان در آن ظاهر می شود، اولی چون انگیزه الهی داشت از هر نظر محکم و با بهترین مصالح با پیش بینی تمام حوادث آینده ساخته شده، اما دومی چون هدف تهیه مال و ثروتی از طریق تظاهر و فریب بوده است تنها به رنگ و آبش توجه شده است.

اصولاً از نظر منطق اسلام، اعمال صالح آفاتی دارد که باید دقیقاً مراقب آن بود: گاه از آغاز ویران و فاسد است، همچون عملی که برای ریا انجام می گیرد. گاه انسان در حین عمل گرفتار غرور و عجب و خودبینی می شود و ارزش عملش به خاطر آن از بین می رود.

و گاه بعد از عمل به خاطر انجام کارهای مخالف و منافی، اثرش محو و نابود می گردد، مانند انفاقی که پشت سر آن منت باشد، و یا اعمال صالحی که پشت سر آن کفر و ارتداد صورت گیرد.

و حتی طبق بعضی از روایات اسلامی گاه انجام گناهانی قبل از انجام عمل روی آن اثر می گذارد، چنانکه در مورد شرابخوار می خوانیم که تا چهل روز اعمال او مقبول درگاه خدا نخواهد شد.

به هر حال اسلام برنامه ای فوق العاده دقیق و باریک و حساب شده درباره خصوصیات عمل صالح دارد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: روز قیامت خداوند گروهی را مبعوث می کند در حالی که نوری در مقابل آنان همچون لباسهای سفید و درخشنده است (این نور همان اعمال آنها است) سپس به آن اعمال فرمان می دهد: همگی ذرات پراکنده غبار شوید (و به دنبال آن همه محو می گردند) سپس فرمود: انهم كانوا يصومون و يصلون و لكن كانوا اذا عرض لهم شيء من الحرام اخذوه و اذا ذكر لهم شيء من فضل امير المؤمنين انكروه! آنها نماز و روزه را بجا می آوردند ولی هنگامی که حرامی به آنها عرضه می شد آن را می چسبیدند و موقعی که از فضائل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای آنها بیان می گشت انکار می کردند!.

و از آنجا که قرآن معمولاً نیک و بد را در برابر هم قرار می دهد تا با مقایسه، وضع هر دو روشن شود، آیه بعد، از بهشتیان سخن می گوید و می فرماید: بهشتیان در آن روز قرارگاهشان بهتر و استراحت گاهشان نیکوتر است (اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا).

معنی این سخن آن نیست که دوزخیان وضعشان خوبست و بهشتیان وضعشان از آنها بهتر، زیرا صیغه افعال تفضیل گاه در مواردی به کار می رود که یک طرف به کلی فاقد آن مفهوم است و طرف دیگر واجد، مثلاً در سوره فصلت آیه 40 می خوانیم: (أفمن يلقى في النار خيراً من ياتي آمناً يوم القيامة): آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت در نهایت امنیت وارد محشر می شود؟! مستقر به معنی قرارگاه و مقیل به معنی محل استراحت در نیمه روز است (از ماده قیلوله به معنی خواب نیم روز آمده است).

آیه (25) و (26) و ترجمه

(و یوم تشقق السماء بالغم ونزل الملائكة تنزیلاً) (25) (الملك یومئذ الحق للرحمن وکان یوما علی الکفرین عسیراً) (26)

ترجمه:

25 - و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود، و فرشتگان نازل می گردند.

26 - حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است و آنروز روز سختی برای کافران خواهد بود.

تفسیر:

آسمان با ابرها شکافته می شود!

باز در این آیات بحث درباره قیامت و سرنوشت مجرمان در آن روز ادامه می یابد نخست می گوید: روز گرفتاری و اندوه مجرمان، روزی است که آسمان با ابرها از هم می شکافد و فرشتگان پی در پی نازل می شوند! (و یوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزیلاً).

غمام از غم به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که ابر آفتاب را می پوشاند به آن غمام گفته می شود همچنین به اندوه که قلب را می پوشاند غم می گویند.

این آیه در حقیقت پاسخی است به درخواست مشرکان، و یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها زیرا آنها انتظار داشتند خداوند و فرشتگان، طبق اساطیر و افسانه های آنان، در میان ابرها به سراغشان بیایند و آنها را به سوی حق

دعوت کنند، در اسطوره های یهود نیز آمده که گاه خداوند در لابلای ابرها ظاهر می شد!

قرآن در پاسخ آنها می گوید: آری فرشتگان (و نه خدا) روزی به سراغ آنها می آیند، اما کدام روز؟ روزی که مجازات و کیفر این بدکاران فرا می رسد و بیهوده گوئی های آنها را پایان می دهد.

اکنون بینیم منظور از شکافته شدن آسمان با ابرها چیست؟ با اینکه می دانیم اطراف ما چیزی به نام آسمان که قابل شکافته شدن باشد وجود ندارد. بعضی از مفسران مانند علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در تفسیر المیزان فرموده اند: منظور شکافته شدن آسمان عالم شهود و کنار رفتن حجاب جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است، یعنی انسان در آن روز درک و دیدی پیدا می کند که با امروز بسیار متفاوت است، پرده ها کنار می رود، و فرشتگان را که در حال نزول از عالم بالا هستند می بیند.

تفسیر دیگر این است که منظور از سماء، کرات آسمانی است که بر اثر انفجارات پی در پی از هم متلاشی می شود، و ابری که حاصل از این انفجارات و متلاشی شدن کوهها است صفحه آسمانها را فرا می گیرد، بنابراین کرات آسمانی شکافته می شود، در حالی که همراه با ابرهای حاصل از آن است.

آیات بسیاری از قرآن مجید، مخصوصاً آنها که در سوره های کوتاه آخر قرآن آمده، بیانگر این حقیقت است که در آستانه قیامت، دگرگونیهای عظیم و انقلاب و تحول عجیب، سر تا سر عالم هستی را فرا می گیرد کوهها متلاشی شده و همچون غبار در فضا پخش می

گردد خورشید بی نور، و ستارگان بی فروغ می شود، حتی فاصله ماه و خورشید از بین می رود، و لرزه و زلزله عجیبی سراسر زمین را فرا می گیرد. آری در چنان روز، متلاشی شدن آسمان، یعنی کرات آسمانی و پوشیده شدن صفحه آسمان از یک ابر غلیظ امری طبیعی خواهد بود.

همین تفسیر را به نحو دیگری می توان بیان کرد:

شدت دگرگونیها و انفجارات کواکب و سیارات سبب می شود که آسمان از ابری غلیظ پوشیده شود، اما در لابلاي این ابر گاه شکافهائی وجود دارد، بنابراین آسمانی که در حال عادی با چشم دیده می شود به وسیله این ابرهای عظیم انفجاری از هم جدا می شود.

تفسیرهای دیگری نیز برای این آیه گفته شده است که با اصول علمی و منطقی سازگار نیست و در عین حال تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد، ممکن است از یکسو پرده های جهان ماده از مقابل چشم انسان کنار برود و عالم ماوراء طبیعت را مشاهده کند، و از سوی دیگر کرات آسمانی متلاشی شوند و ابرهای انفجاری آشکار گردند، و در لابلاي آنها شکافهائی نمایان باشد، آن روز، روز پایان این جهان و آغاز رستاخیز است، روز بسیار دردناکی است برای مجرمان بی ایمان و ستمکاران لجوج.

سپس به یکی از روشنترین مشخصات آن روز پرداخته، و می گوید:

حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است (الملك يومئذ الحق للرحمان).

حتی آنها که در این جهان نوعی حکومت مجازی و محدود و فانی و زودگذر داشتند نیز از صحنه حکومت کنار می روند، و حاکمیت از هر نظر و در

تمام جهات مخصوص ذات پاک او می شود، و به همین دلیل آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود (و کان یوما علی الکافرین عسیرا). آری در آن روز که قدرتهای خیالی به کلی از میان می روند و حاکمیت مخصوص خدا می شود پناهگاههای کافران فرو می ریزد، و قدرتهای جبار و طاغوتی محو می شوند، هر چند در این جهان نیز همه در برابر اراده او بی رنگ بودند ولی در اینجا ظاهرا زرق و برقی داشتند اما در قیامت که صحنه بروز واقعیتها، و برچیده شدن مجازها و خیالها و پندارها است، افراد بی ایمان در برابر مجازاتهای الهی چه تکیه گاهی می توانند داشته باشند و به همین دلیل آن روز فوق العاده بر آنها سخت خواهد گذشت.

در حالی که برای مؤمنان بسیار یسیر و سهل و آسان است. در حدیثی از ابو سعید خدری نقل شده که وقتی پیامبر (ﷺ) آیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة را که نشان می دهد روز قیامت معادل پنجاه هزار سال است تلاوت فرمود عرض کردم چه روز طولانی و عجیبی است؟!

پیامبر (ﷺ) فرمود: و الذی نفسی بیده انه لیخفف عن المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلاة مکتوبة یصلیها فی الدنیا: سوگند به آن کسی که جانم به دست او است که آن روز برای مؤمن سبک می شود به مقدار مدت یک نماز فریضه که در دنیا انجام می دهد!.

دقت در سایر آیات قرآن، دلائل سخت بودن آن روز را بر کافران روشن می سازد، چرا که از یکسو می خوانیم: در آن روز تمام

پیوندها و وسائل عالم اسباب، گسسته می شود (و تقطعت بهم الاسباب)
(بقره - 166)

از سوئی دیگر، نه مال آنها و نه آنچه را اکتساب کردند آنانرا سودی نمی
دهد (ما اغنی عنه ماله و ما کسب) (سوره تبت آیه 2).

و از سوی سوم هیچکس در آنجا به داد هیچکس نمی رسد (یوم لا یغنی
مولى عن مولى شیئا) (دخان - 41).

حتی شفاعت که تنها راه نجات است در اختیار گنهکارانی است که پیوندی
با خدا و دوستان خدا داشته اند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه) (بقره -
255).

و نیز در آن روز به آنها اجازه عذر خواهی داده نمی شود تا
چه رسد به قبول عذرهای غیر موجه (فلا یؤذن لهم فیعتذرون) (مرسلات
- 36).

آیه (27) تا (29) و ترجمه

(و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یتننی اتخذت مع الرسول سبیلا) (27) (یویلتی لیتنی لم أتخذ فلانا خلیلا) (28) (لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جأنی و کان الشیطن للانس خذولا) (29)

ترجمه:

27 - و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم.

28 - ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!

29 - او مرا از یاد حق گمراه ساخت، بعد از آنکه آگاهی به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است.

شان نزول:

برای این آیات شان نزولی نقل کرده اند که فشرده اش چنین است:
در عصر پیامبر (ﷺ) دو نفر دوست در میان مشرکان به نام عقبه و ابی بودند هر زمان عقبه از سفر می آمد غذائی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر (ﷺ) برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.
روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام (ﷺ) نیز دعوت نموده.

نگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد پیامبر (ﷺ) فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی، عقبه شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش ابی رسید، گفت ای عقبه از آئینت منحرف شدی؟ او گفت نه به خدا سوگند من منحرف نشدم، و لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد لذا شهادت دادم!

ابی گفت من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در روز جنگ احد کشته شد.

آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می شود و او را به گمراهی می کشاند شرح داد. بارها گفته ایم که شان نزولها گر چه خاص است ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی کند بلکه کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می گردد.

تفسیر:

دوست بد مرا گمراه کرد!

روز قیامت صحنه های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات گذشته آمد و در آیات مورد بحث بخش دیگری خاطر نشان شده، و آن مساله حسرت فوق العاده ظالمان از گذشته خویش است نخست می فرماید:

بخاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد، می گوید: ای کاش با رسول خدا (ﷺ) راهی برگزیده

بودم (و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا).

یعض از ماده عض (بر وزن سد) به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولا این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تاسف ناراحتند به کار می رود، چنانکه در فارسی نیز ضرب المثل است که فلانکس انگشت حسرت به دندان می گزید (ولی در عربی به جای انگشت، دست گفته می شود و شاید رساتر باشد چون همیشه انسان در چنین حالاتی انگشت نمی گزد بلکه گاه پشت دست را می گزد مخصوصا در عربی بسیار می شود که همچون آیه مورد بحث یدیه یعنی هر دو دست، گفته می شود که شدت تاسف و حسرت را به طرز گویاتری بیان می کند).

این کار شاید به خاطر این باشد که این گونه اشخاص هنگامی که گذشته خویش را می نگرند خود را مقصر می دانند و تصمیم بر انتقام از خویشان می گیرند و این نوعی انتقام است تا بتوانند در سایه آن کمی آرامش یابند.

و برآستی آن روز را باید یوم الحسرة گفت، چنانکه در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (سوره مریم آیه 39) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرائط می بینند در حالی که می توانستند با چند روز صبر و شکیبائی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پر افتخار و سعادتبخش مبدل سازند.

حتی برای نیکوکاران هم روز تاسف است، تاسف از اینکه چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟!

سپس اضافه می کند که این ظالم بیدادگر که در دنیائی از تاسف فرو رفته می گوید: ای وای بر من کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم (یا ویلّی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً).

روشن است که منظور از فلان همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده: شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه، و فردی همچون ابی برای عقبه که در شان نزول آمده بود.

در واقع این آیه و آیه قبل دو حالت نفی و اثبات را در مقابل هم قرار می دهد در یکجا می گوید: ای کاش راهی به پیامبر (ﷺ) پیدا کرده بودم و در اینجا می گوید: ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم که تمام بدبختی در ترک رابطه با پیامبر (ﷺ) و قبول رابطه با این دوست گمراه بود.

باز ادامه می دهد و می گوید: بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود (و سعادت در خانه مرا کوبید) ولی این دوست بی ایمان مرا گمراه ساخت (لقد اضلّنی عن الذکر بعد اذ جائنی).

اگر از ایمان و سعادت جاویدان، فاصله زیادی می داشتیم، این اندازه جای تاسف نبود، ولی تا نزدیک مرز پیش رفتیم، یک گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم، اما این کور دل متعصب لجوج مرا از لب چشمه آب حیات تشنه بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.

ذکر در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود، بلکه هر چیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است.

و در پایان آیه می گوید: شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است
(و کان الشیطان للانسان خذولا).

چرا که انسان را به بیراهه ها و مناطق خطر می کشاند و بعد او را
سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می برد.

باید توجه داشت که خدول صیغه مبالغه است و به معنی
بسیار مخدول کننده.

حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد ولی او
درست در لحظات حساس دست از کمک و یاریش بردارد.

در اینکه جمله اخیر (کان الشیطان للانسان خذولا) گفتار خداوند است به
عنوان هشدار برای همه ظالمان و گمراهان و یا دنباله گفتار این افراد
حسرت زده در قیامت است، مفسران دو تفسیر ذکر کرده اند، و هر دو
با معنی آیه متناسب است ولی گفتار خدا بودن تناسب بیشتری دارد.

نکته:

نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و
تصمیم او - امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست و معاشر است،
چرا که انسان خواه و ناخواه تاثیر پذیر است، و بخش مهمی از افکار و صفات
اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم
از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است.

این تاثیر پذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی
از پیامبر خدا حضرت سلیمان (علیه السلام) چنین نقل شده: لا
تحکموا علی رجل بشیء حتی تنظروا الی من یصاحب،

فانما يعرف الرجل باشكاله و اقرانه و ينسب الى اصحابه و اخدانه: درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود!

امام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در گفتار گویای خود می فرماید: و من اشتبهه علیکم امره و لم تعرفوا دینه، فانظروا الی خلطائه، فان كانوا اهل دین الله فهو علی دین الله، و ان كانوا علی غیر دین الله فلا حظ له من دین الله: هر گاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آئین خدا باشند او نیز پیرو آئین خدا است، و اگر بر آئین خدا نباشند او نیز بهره ای از آئین حق ندارد.

و براستی گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهمتر است، گاه او را تا سر حد فنا و نیستی پیش می برد، و گاه او را به اوج افتخار می رساند.

آیات مورد بحث و شان نزول آن به خوبی نشان می دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود، اما یک وسوسه شیطانی از ناحیه یک دوست بد او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برای او فراهم سازد که از حسرت آن روز قیامت هر دو دست را به دندان بگزد، و فریاد یا ویلتی از او بلند شود.

در کتاب العشرة (آداب معاشرت) روایات بسیاری در همین زمینه وارد شده که نشان می دهد تا چه اندازه اسلام در مساله انتخاب دوست سختگیر و دقیق و موشکاف است.

این بحث کوتاه را با نقل دو حدیث در این زمینه پایان می دهیم، و آنها که اطلاعات بیشتری در این زمینه می خواهند به کتاب العشرة بحار الانوار جلد 74 مراجعه کنند.

در حدیثی از نهمین پیشوای بزرگ اسلام امام محمد تقی الجواد (علیه السلام) می خوانیم: ایاک و مصاحبة الشریر فانه کالسيف المسلول یحسن منظره و یقبح اثره: از همنشینی بدان پرهیز که همچون شمشیر برهنه اند، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است!.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اربع یمتن القلب: الذنب علی الذنب... و مجالسة الموتی، و قیل له یا رسول الله و ما الموتی؟ قال کل غنی مترف: چهار چیز است که قلب انسان را می میراند: تکرار گناه - تا آنجا که فرمود: و همنشینی با مردگان، کسی پرسید ای رسول خدا مردگان کیانند؟! فرمود: ثروتمندانی که مست ثروت.

آیه (30) تا (34) و ترجمه

(وقال الرسول يرب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجورا) (30) (و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا من المجرمين و كفى بربك هاديا و نصيرا) (31) (وقال الذين كفروا لولا نزل عليه القرآن جملة وحدة كذلك لنثبت به فؤادك ورتلنه ترتيلا) (32) (ولا يا تونك بمثل إلا جئناك بالحق و أحسن تفسيرا) (33) (الذين يحشرون على وجوههم إلى جهنم أولئك شر مكانا و أضل سبيلا) (34)

ترجمه:

- 30 - پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من از قرآن دوری جستند.
- 31 - و اینگونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم، اما همین بس که خدا هادی و یاور تو است.
- 32 - و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود؟ این بخاطر آنست که قلب تو را محکم داریم، و آن را تدریجا بر تو خواندیم.
- 33 - آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که ناچار به تسلیم شوند).
- 34 - آنها که بر صورتهایشان به سوی جهنم محشور می شوند بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند!

تفسیر:

خدایا، مردم قرآن را ترک کردند!

از آنجا که در آیات گذشته انواع بهانه جوئیهای مشرکان لجوج و افراد بی ایمان مطرح شده بود نخستین آیه مورد بحث، ناراحتی و شکایت پیامبر اسلام (ﷺ) را در پیشگاه خدا از کیفیت برخورد این گروه با قرآن بازگو می کند، می گوید: پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من قرآن را ترک گفتند و از آن دوری جستند (و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن محجورا).

این سخن و این شکایت پیامبر (ﷺ) امروز نیز همچنان ادامه دارد، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که رمز حیات است و وسیله نجات قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است، قرآنی که مملو از برنامه های زندگی می باشد، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزائیشان دست گدائی به سوی دیگران دراز کردند!

هم اکنون اگر به وضع بسیاری از کشورهای اسلامی مخصوصا آنها که زیر سلطه فرهنگ شرق و غرب زندگی می کنند نظر بیفکنیم می بینیم قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است، تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می کنند، و جای آن در کاشی کاریهای مساجد به عنوان هنر معماری است، برای افتتاح خانه نو، و یا حفظ مسافر، و شفای بیماران، و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می کنند.

حتی گاه که با قرآن استدلال می نمایند هدفشان اثبات پیشداوریهای خود به کمک آیات با استفاده از روش انحرافی تفسیر به راء است.

در بعضی از کشورهای اسلامی مدارس پر طول و عرضی به عنوان مدارس تحفیظ القرآن دیده می شود، و گروه عظیمی از پسران و دختران به حفظ قرآن مشغولند، در حالی که اندیشه های آنها گاهی از غرب و گاه از شرق، و قوانین و مقرراتشان از بیگانگان از اسلام گرفته شده است، و قرآن فقط پوششی است برای خلافتکاریهایشان.

آری امروز هم پیامبر (ﷺ) فریاد می زند: خدایا! قوم من قرآن را مهجور داشتند!

مهجور از نظر مغز و محتوا، متروک از نظر اندیشه و تفکر و متروک از نظر برنامه های سازنده اش!

آیه بعد برای دلداری پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) که با این موضعگیری خصمانه دشمنان مواجه بود می فرماید: و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم (و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا من المجرمين).

فقط تو نیستی که با عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده ای، همه پیامبران در چنین شرائطی قرار داشتند که گروهی از مجرمان به مخالفت آنها برمی خاستند و کمر دشمنی آنان را می بستند.

ولی بدان تو تنها و بدون یاور نیستی همین بس که خدا هادی و راهنما، و یار و یاور تو است (و كفى بربك هاديا و نصيرا).

نه وسوسه های آنها می تواند تو را گمراه سازد چرا که هادیت خدا است، و نه توطئه های آنها می تواند تو را در هم بشکند چرا که یاورت پروردگار است که علمش برترین علمها و قدرتش مافوق همه قدرتها است.

خلاصه تو باید بگوئی:

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
توام چو دوستی از دشمنان ندارم باک
باز در آیه بعد به یکی دیگر از بهانه جوئیهای این مجرمان بهانه جو اشاره
کرده می گوید: کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی
شود؟! (و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة) .

مگر نه این است که همه آن از سوی خدا است؟ آیا بهتر
نیست که اول و آخر و تمام محتوای این کتاب یکجا نازل
شود تا مردم بیشتر به عظمت آن واقف گردند؟ خلاصه چرا این آیات
تدریجا و با فواصل مختلف زمانی نازل می گردد؟ البته برای افراد سطحی
مخصوصا اگر بهانه جو باشند، این اشکال در کیفیت نزول قرآن
پیدا خواهد شد که چرا این کتاب بزرگ آسمانی که پایه و مایه همه چیز
مسلمانان و محور همه قوانین سیاسی و اجتماعی و حقوقی و عبادی آنان است
یکجا به صورت کامل بر پیامبر اسلام (ﷺ) نازل نشد، تا مردم پیوسته آن را
از آغاز تا انجام بخوانند و از محتوایش آگاه شوند؟

اصولا بهتر بود خود پیامبر (ﷺ) نیز از تمام این قرآن یکجا با خبر
باشد تا هر چه مردم از او می خواهند و می پرسند فوراً پاسخ گوید.

ولی در دنباله همین آیه به آنها چنین پاسخ می گوید:
ما قرآن را تدریجا نازل کردیم تا قلب تو را محکم داریم، و آن را به
صورت آیات جداگانه و آرام اما پشت سر هم بر تو وحی کردیم (کذلک
لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلا).

آنها از این واقعیتهای بیخبرند که چنان ایرادهائی می کنند.

البته ارتباط نزول تدریجی قرآن با تقویت قلب پیامبر (ﷺ) و مؤمنان، بحث جالب و مشروعی دارد که در نکات پایان این آیات خواهد آمد.

سپس برای تاکید بیشتر روی پاسخ فوق می فرماید: آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند، و هیچ بحث و سخنی را برای تضعیف دعوت تو طرح نمی کنند مگر اینکه ما سخن حقی را که دلائل سست آنها را در هم می شکنند به قاطع ترین وجهی به آنها پاسخ می گوید در اختیار تو می گذاریم و تفسیر بهتر و بیانی جالبتر برای تو می گوئیم (ولا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا).

و از آنجا که این دشمنان کینه توز و مشرکان متعصب و لجوج بعد از مجموعه ایرادات خود چنین استنتاج کرده بودند که محمد و یارانش با این صفات و این کتاب و این برنامه هائی که دارند بدترین خلق خدایند (العیاذ بالله) و چون ذکر این سخن با کلام فصیح و بلیغی همچون قرآن تناسب نداشت در آخرین آیه مورد بحث خداوند به پاسخ این سخن می پردازد بی آنکه اصل گفتار آنها را نقل کند، می گوید:

آنهائی که بر صورتهایشان محشور می شوند و با این وضع به سوی جهنمشان می برند، آنها بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند (الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکانا و اضل سبیلا).

آری نتیجه برنامه های زندگی انسانها در آنجا روشن می شود، گروهی قامت هائی همچون سرو دارند و صورتهای درخشانی همچون ماه، با گامهای بلند به سرعت به سوی بهشت می روند، در مقابل جمعی به صورت بر خاک افتاده و فرشتگان عذاب آنها را به سوی جهنم می کشانند، این

سرنوشت متفاوت نشان می دهد چه کسی گمراه و شر بوده و چه کسی خوشبخت و هدایت یافته؟!

نکته ها:

1 - تفسیر جعلنا لكل نبی عدوا

گاه از این جمله چنین به نظر می رسد که خداوند برای دلداری پیامبر (ﷺ) می گوید: تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرار داده شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیا به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه با اصل آزادی اراده انسانها. مفسران جوابهای متعددی از این سؤال داده اند.

ولی ما کرارا گفته ایم تمام اعمال انسانها از یک نظر منتسب به خدا است، زیرا همه چیز ما، قدرت ما، نیروی ما، عقل و فکر ما و حتی آزادی و اختیار ما نیز از ناحیه او است، بنابراین وجود این دشمنان را برای انبیا می توان از این نظر به خدا نسبت داد، بی آنکه مستلزم جبر و سلب اختیار گردد، و به مسئولیت آنها در مقابل کارهایشان خدشه ای وارد شود (دقت کنید).

علاوه بر این وجود این دشمنان سرسخت و مخالفت آنان با پیامبران سبب می شد که مؤمنان در کار خود ورزیده تر و ثابت قدمتر شوند، و آزمایش الهی در مورد همگان تحقق یابد.

این آیه در حقیقت همانند آیه 112 سوره انعام است که می فرماید: (و كذلك جعلنا لكل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا): این گونه در برابر هر

پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس را به طور سری به یکدیگر می گویند.

در مقابل گله‌ها، خارها می روید، و در برابر نیکان، بدان قرار دارند، بی آنکه مسئولیت هیچیک از دو دسته از میان برود.

بعضی نیز گفته اند منظور از جعلنا (قرار دادیم) همان اوامر و نواهی و برنامه های سازنده انبیاء است که خواه و ناخواه عده ای را به دشمنی می کشاند و اگر به خدا اسناد داده شده به خاطر آنست که این اوامر و نواهی از سوی او است.

تفسیر دیگر اینکه جمعی هستند که بر اثر اصرار در گناه و افراط در تعصب و لجاجت خداوند بر دل‌های آنها مهر می زند و چشم و گوششان را کور و کر می سازد این دسته بر اثر کوردلی سرانجام دشمن انبیاء می شوند اما عوامل آن را خود فراهم ساخته اند.

این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

2 - اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن

درست است که طبق روایات (بلکه ظاهر بعضی از آیات) قرآن دو نزول داشته: یکی نزول دفعی و یکجا در شب قدر بر قلب پیامبر (ﷺ) و دیگر نزول تدریجی در بیست و سه سال، ولی بدون شک آنچه جنبه رسمیت داشته و پیامبر و مردم با آن روبرو بوده اند نزول تدریجی قرآن است.

و همین نزول تدریجی اسباب ایراد دشمنان بهانه گیر شده بود که چرا قرآن یکمرتبه نازل نمی شود؟ و یکباره در اختیار مردم قرار نمی گیرد؟ تا آگاهتر و روشنتر شوند و جای شک و تردیدی باقی نماند.

ولی چنانکه دیدیم قرآن با جمله کذلک لثبت به فؤادک جواب کوتاه و جامع و پر معنی به آنها داد که هر چه بیشتر روی آن بیندیشیم اثرات نزول تدریجی قرآن آشکارتر می شود:

1 - بدون شک هم از نظر تلقی وحی و هم از نظر ابلاغ به مردم، اگر مطالب به طور تدریجی و طبق نیازها پیاده شود و برای هر مطلبی شاهد و مصداق عینی وجود داشته باشد، بسیار مؤثرتر خواهد بود.

اصول تربیتی ایجاب می کند که شخص یا اشخاص تربیت شونده قدم به قدم این راه را بپیمایند، و برای هر روز آنها برنامه ای تنظیم شود تا از مرحله پائین شروع کرده به مراحل عالی برسند، برنامه هائی که این گونه پیاده می شود هم برای گوینده و هم برای شنونده دلچسبتر و عمیقتر است.

2 - اصولاً آنها که چنین ایرادهائی را به قرآن می کردند به این حقیقت توجه نداشتند که قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که درباره موضوع یا علم معینی صحبت کند، بلکه یک برنامه زندگی است برای ملتی که انقلاب کرده و در تمام ابعاد زندگی از آن الهام می گیرد.

بسیاری از آیات قرآن به مناسبتهای تاریخی مانند جنگ بدر و احد و احزاب و حنین نازل شده، و دستورالعمل ها یا نتیجه گیریهای از این حوادث بوده است، آیا معنی دارد که اینها یکجا نوشته شود و به مردم عرضه گردد.

به تعبیر دیگر قرآن مجموعه ای است از اوامر و نواهی، احکام و قوانین تاریخ و موعظه، و مجموعه ای از استراتژی و تاکتیکهای مختلف در برخورد با حوادثی که در مسیر امت اسلامی به سوی جلو پیش می آمده است. چنین کتابی که همه برنامه های خود را، حتی قوانین کلیش را از طریق حضور در صحنه های زندگی مردم تبیین و اجرا می کند امکان ندارد قبلاً یکجا تدوین و تنظیم شود، این بدان میماند که رهبر بزرگی برای پیاده کردن انقلاب تمام اعلامیه ها و بیانیه ها و امر و نهی هایش را که به مناسبتهاى مختلف ایراد می شود یکجا بنویسد و نشر دهد، آیا هیچکس می تواند چنین سخنی را عاقلانه بداند؟!

3 - نزول تدریجی قرآن سبب ارتباط دائم و مستمر پیامبر (ﷺ) به مبدء وحی بود، این ارتباط دائمی قلب او را قویتر، و اراده او را نیرومندتر می ساخت و تاثیرش در برنامه های تربیتی او انکار ناپذیر بود.

4 - از سوئی دیگر ادامه وحی بیانگر ادامه رسالت و سفارت پیامبر (ﷺ) است، و جایی برای وسوسه دشمنان نخواهد گذاشت که بگویند این یک روز از سوی خدا مبعوث شد، سپس خدایش او را ترک گفت!، همانگونه که در تاریخ اسلام می خوانیم که به هنگام تاخیر وحی، در آغاز نبوت پیامبر (ﷺ) این زمزمه پیدا شد و سوره والضحی برای نفی آن نازل گردید.

5 - بدون شک اگر بنا بود برنامه های اسلام همه یکجا نازل شود، لازم بود یکجا نیز اجرا گردد، زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می برد، و می دانیم اجرای همه برنامه ها اعم از عبادات

زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یکجا کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می شد. پس چه بهتر که تدریجا نازل شود، و تدریجا مورد عمل قرار گیرد.

و به تعبیر دیگر هر یک از این برنامه ها به خوبی جذب شود و اگر سؤال و گفتگوئی پیرامون آن است، مطرح گردد و جواب گفته شود.

6 - یکی دیگر از اثرات این نزول تدریجی روشن شدن عظمت و اعجاز قرآن است، چرا که در هر واقعه آیاتی نازل می گردد، به تنهایی خود دلیل بر عظمت و اعجاز است و هر قدر تکرار می شود، این عظمت و اعجاز روشنتر می گردد و در اعماق قلوب مردم نفوذ می کند.

3 - معنی ترتیل در قرآن

واژه ترتیل از ماده رتل (بر وزن قمر) به معنی منظم بودن و مرتب بودن است، لذا کسی که دندانهایش خوب و منظم و مرتب باشد، عرب به او رتل الاسنان می گوید، روی این جهت ترتیل به معنی پی در پی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده. بنابراین جمله و رتلناه ترتیلا اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گرچه تدریجا و در مدت 23 سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه ای بوده، به گونه ای که در افکار، رسوخ کند، و دلها را مجذوب خود سازد. در تفسیر کلمه ترتیل روایات جالبی نقل شده که به بعضی از آنها ذیلا اشاره می کنیم:

در تفسیر مجمع البیان از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده که به ابن عباس فرمود: اذا قرأت القرآن فرتله ترتیلاً: هنگامی که قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان.

ابن عباس می گوید پرسیدم: ترتیل چیست؟

پیامبر (ﷺ) فرمود:

بینه تبییناً، و لا تنثره نثر الدغل (الرمل) و لا تهذه هذا الشعر، قفوا عند عجائبه، و حركوا به القلوب، و لا يكونن هم احدكم آخر السورة: حروف و کلمات آن را کاملاً روشن ادا کن، نه همچون خرماي خشکیده (یا ذرات شن) آن را پراکنده کن، و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان، به هنگام برخورد با عجائب قرآن توقف کن و بیندیشید و دلها را با آن تکان دهید، و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید (بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره گیری از قرآن است).

نظیر همین معنی در اصول کافی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است.

از امام صادق (علیه السلام) نیز چنین نقل شده است: الترتیل ان تتمکث به و تحسن به صوتک، و اذا مررت بایة فیها ذکر النار فتعود بالله من النار و اذا مررت بایة فیها ذکر الجنة فاسئل الله الجنة: ترتیل آنست که آیات را با تانی بخوانی و با صدای زیبا و هنگامی که به آیه ای برخورد می کنی که در آن سخن از آتش دوزخ است به خدا پناه بر، و هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن بیان بهشت است از خدا بهشت را بطلب (خود را به اوصاف بهشتیان متصف کن و از صفات دوزخیان پرهیز).

4 - تفسیر یحشرون علی وجوههم الی جهنم

در اینکه منظور از محشور شدن این گروه از مجرمان بر صورتشان چیست در میان مفسران گفتگو بسیار است:

جمعی آن را به همان معنی حقیقیش تفسیر کرده اند و گفته اند فرشتگان عذاب آنها را در حالی که به صورت به روی زمین افتاده اند کشان کشان به دوزخ می برند این از یکسو نشانه خواری و ذلت آنها است چرا که آنها در دنیا نهایت کبر و غرور و خود برترینی نسبت به خلق خدا داشتند، و از سوی دیگر تجسمی است از گمراهیشان در این جهان، چرا که چنین کسی را که به این طریق می برند به هیچوجه جلو خود را نمی بیند، و از آنچه در اطراف او می گذرد، آگاه نیست.

اما بعضی دیگر آن را به معنی کنائیش گرفته اند: گاهی گفته اند این جمله کنایه از تعلق قلب آنها به دنیا است، یعنی آنها به خاطر اینکه صورت قلبشان هنوز هم با دنیا ارتباط دارد به سوی جهنم کشیده می شوند.

و گاه گفته اند: این کنایه مانند تعبیر مخصوصی است که در ادبیات عرب وجود دارد که میگویند: فلان مر علی وجهه یعنی او نمیدانست به کجا میرود؟ ولی روشن است تا دلیلی بر معنی کنائی نداشته باشیم باید به همان معنی اول که معنی حقیقی است تفسیر شود.

آیه (35) تا (40) و ترجمه

(ولقد أتينا موسى الكتاب وجعلنا معه أخاه هرون وزيرا) (35) (فقلنا اذهبا إلى القوم الذين كذبوا بآيتنا فدمرناهم تدميرا) (36) (وقوم نوح لما كذبوا الرسل أغرقناهم وجعلناهم للناس آية وأعتدنا للظالمين عذابا أليما) (37) (وعادا وثمود وأصحاب الرس وقرونا بين ذلك كثيرا) (38) (وكلا ضربنا له الا مثال وكلا تبرنا تتيرا) (39) (ولقد أتوا على القرية التي أمطرت مطر السوء فلم يکونوا يرونها بل كانوا لا يرجون نشورا) (40)

ترجمه:

35 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، و برادرش هارون را برای کمک همراهش ساختیم.

36 - و گفتیم به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید (اما آنها به مخالفت برخاستند) و ما شدیداً آنها را در هم کوب

37 - و قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان کردند غرق نمودیم، و آنها را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم، و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم.

38 - (همچنین) قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم.

39 - و برای هر یک از آنها مثلها زدیم و (چون سودی نداد) هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم.

40 - آنها از کنار شهری که باران شر (بارانی از سنگهای آسمانی) بر آن باریده بود (دیار قوم لوط) گذشتند، آیا آنرا ندیدند؟ (آری دیدند ولی آنها به رستاخیز ایمان ندارند).

تفسیر:

اینهمه درس عبرت و اینهمه بیخبری! در این آیات، قرآن مجید برای دلدارای پیامبر (ﷺ) و مؤمنان از یکسو و تهدید مشرکان بهان جو که نمونه سخنانشان در آیات پیشین گذشت از سوی دیگر به تاریخ اقوام گذشته و سرگذشت شوم آنها اشاره کرده و مخصوصاً روی شش قوم (فرعونیان، قوم نوح، قوم عاد، ثمود اصحاب الرس، و قوم لوط) تکیه میکند و درسهای عبرتی که از سرگذشت این اقوام به طور کاملاً فشرده و گویا منعکس میکند، نخست میفرماید: ما به موسی، کتاب آسمانی دادیم، و برادرش هارون را برای کمک، همراهش ساختیم (و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیراً) زیرا آنها برنامه سنگینی برای مبارزه در برابر فرعونیان بر دوش داشتند و میبایست، این کار انقلابی مهم را با کمک یکدیگر به ثمر بنشانند.

ما به آن دو خطاب کردیم و گفتیم: به سوی این قوم بروید که آیات ما را تکذیب کردند (فقلنا اذهبوا الى القوم الذين كذبوا بآياتنا). آنها از یکسو آیات و نشانه های خدا را که در آفاق و انفس و در تمام عالم هستی وجود دارد عملاً تکذیب نمودند، و راه شرک و بت پرستی را پیش گرفتند، و از سوی دیگر تعلیمات انبیای پیشین را نیز نادیده گرفته، و آنها را تکذیب نمودند. ولی با تمام تلاش و کوششی که موسی و برادرش انجام دادند و با دیدن آنها همه معجزات عظیم و متنوع و روشن، باز راه کفر و انکار را پیش

گرفتند، لذا ما آنها را شدیداً در هم کوبیدیم و نابود کردیم فدمرناهم تدمیرا). واژه تدمیر از ماده دمار به معنی هلاکت از یک طریق اعجاب انگیز است و برآستی هلاکت قوم فرعون در امواج خروشان نیل با آن کیفیتی که میدانیم از عجائب تاریخ بشر است. همچنین قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان الهی کردند، غرق نمودیم و سرنوشت آنها را نشانه روشنی برای عموم مردم قرار دادیم، و برای همه ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم (و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم و جعلناهم للناس آية و اعتدنا للظالمین عذابا الیما). جالب توجه اینکه می گوید: آنها تکذیب رسولان کردند (نه تنها یک رسول) چرا که در میان رسل و پیامبران خدا در اصول دعوت، تفاوتی نیست، و تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها است، بعلاوه آنها اصولاً با دعوت همه پیامبران الهی مخالفت داشتند و منکر همه ادیان بودند. همچنین قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم (و عاداً و ثموداً و اصحاب الرس و قروناً بین ذلك کثیراً). قوم عاد همان قوم هود پیامبر بزرگ خدا هستند، که از سرزمین احقاف (یا یمن) مبعوث شد، و قوم ثمود، قوم پیامبر خدا صالح هستند که از سرزمین وادی القری (میان مدینه و شام) مبعوث گردید، و اما درباره اصحاب رس، در پایان این سخن بحث خواهیم کرد. قرون جمع قرن در اصل به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی میکنند، سپس به یک زمان طولانی (چهل سال یا یکصد سال نیز اطلاق شده است). ولی ما هرگز آنها را غافلگیرانه مجازات نکردیم، بلکه برای هر یک از آنها مثلها زدیم (و کلاً ضربنا له الامثال). به ایرادهای آنها پاسخ گفتیم، همچون پاسخ ایرادهائی که به تو

میکند، احکام الهی را برای آنها روشن ساختیم و حقایق دین را تبیین نمودیم. اخطار کردیم انذار نمودیم، و سرنوشت و داستانهای گذشتگان را برای آنها بازگو کردیم. اما هنگامی که هیچیک از اینها سودی نداد هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم (و کلا تبرنا تتبیرا). و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، اشاره به ویرانه های شهرهای قوم لوط میکند که در سر راه مردم حجاز به شام قرار گرفته، و تابلو زنده و گویائی از سرنوشت دردناک این آلودگان و مشرکان است، میفرماید: آنها از کنار شهری که باران شر و بدبختی (بارانی از سنگهای نابود کننده) بر سرشان ریخته شد گذشتند آیا آنها (در سفرهایشان به شام) این صحنه را ندیدند و در زندگی آنها نیندیشیدند؟! (ولقد اتوا علی القرية التي امطرت مطر السوء فلم یکنوا یرونها). آری این صحنه را دیده بودند ولی هرگز درس عبرت نگرفتند چرا که آنها به رستاخیز ایمان و امید ندارند! (بل کانوا لا یرجون نشور امرگ را پایان این زندگی میسرند، و اگر به زندگی پس از مرگ هم معتقد باشند اعتقادی بسیار سست و بی پایه دارند، آنچنان که در روح آنها و به طریق اولی در برنامه های زندگیشان اثر نمیگذارد، به همین دلیل همه چیز را بازیچه میگیرند و جز به هوسهای زود گذر خود نمی اندیشند.

نکته ها:

- 1 - اصحاب الرس کیانند؟ واژه رس در اصل به معنی اثر مختصر است مثلا گفته میشود رس الحدیث فی نفسی (کمی از گفتار او را به خاطر دارم) یا گفته میشود وجد رسا من حمی (اثر مختصر از تب در خود یافت). و جمعی از مفسران بر این عقیده اند که رس به معنی چاه است. به هر حال

نامیدن این قوم به این نام یا به خاطر آنست که اثر بسیار کمی از آنها بجای مانده یا به جهت آنست که آنها چاههای آب فراوان داشتند، و یا به واسطه فروکشیدن چاههایشان هلاک و نابود شدند.

در اینکه این قوم چه کسانی بودند؟ در میان مورخان و مفسران گفتگو بسیار است: 1 - بسیاری عقیده دارند که اصحاب رس طایفهای بودند که در یمامه میزیستند و پیامبر بنام حنظله بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کردند و در چاهش افکندند، حتی بعضی نوشته اند که آن چاه را پر از نیزه کردند و دهانه چاه را بعد از افکندن او با سنگ بستند تا آن پیامبر شهید شد. 2 - بعضی دیگر اصحاب رس را اشاره به مردم زمان شعیب میدانند که بت پرست بودند، و دارای گوسفندان بسیار و چاههای آب، و رس نام چاه بزرگی بود که فروکش کرد و اهل آنجا را فرو برد و هلاک کرد. 3 - بعضی دیگر عقیده دارند که رس، قریه ای در سرزمین یمامه بود که عده ای از بقایای قوم ثمود در آن زندگی میکردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک شدند. 4 - بعضی میگویند: عده ای از عربهای پیشین بودند که میان شام و حجاز میزیستند. 5 - بعضی از تفاسیر اصحاب رس را از بقایای عاد و ثمود می شناسد و بئر معطله و قصر مشید (آیه 45 سوره حج) را نیز مربوط به آن میدانند و محلشان را در حضرموت ذکر کرده، و ثعلبی در عرائس التیجان این قول را معتبرتر دانسته. بعضی دیگر از مفسران که با نام ارس آشنا شده اند، رس را بر ارس (در شمال آذربایجان) منطبق کرده اند! 6 - مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در روح المعانی از جمله احتمالاتی که نقل کرده اند این است که آنها مردمی بودند که در انطاکیه شام زندگی میکردند و

پیامبرشان حبیب نجار بود. 7 - در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از امیر مؤمنان حدیثی طولانی درباره اصحاب رس نقل شده که فشرده آن چنین است: آنها قومی بودند که درخت صنوبری را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند، و آن درختی بود که یافت فرزند نوح بعد از طوفان در کناره ای به نام روشن آب غرس کرده بودند آنها دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام رس بود، این شهرها به نامهای: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار فروردین، اردیبهشت، خرداد تیر، مرداد و شهریور و مهر نام داشت که ایرانیان نامهای ماههای سال خود را از آنها گرفته اند. آنها به خاطر احترامی که به آن درخت صنوبر می گذاشتند، بذر آن را در مناطق دیگر کاشتند و نهری برای آبیاری آن اختصاص دادند به گونه ای که نوشیدن آب آن نهر را بر خود و چهارپایانشان ممنوع کرده بودند، حتی اگر کسی از آن میخورد او را به قتل می رساندند، و می گفتند این مایه حیات خدایان ما است و شایسته نیست کسی از آن چیزی کم کند! آنها در هر ماه از سال، روزی را در یکی از این شهرهای آباد عید می گرفتند و به کنار درخت صنوبری که در خارج شهر بود می رفتند، قربانیها برای آن می کردند و حیواناتی سر می بریدند و سپس آنها را به آتش می افکندند، هنگامی که دود از آنها به آسمان برمی خاست در برابر درخت به سجده می افتادند و گریه و زاری سر می دادند! عادت و سنت آنها در همه این شهرها چنین بود تا اینکه نوبت به شهر بزرگی که پایتخت پادشاهشان بود و نام اسفندار داشت می رسید، تمامی اهل آبادیها همه در آن جمع می شدند و دوازده روز پشت سر هم عید می گرفتند

و آنچه در توان داشتند قربانی می کردند و در برابر درخت سجده می نمودند. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد تا آنها را به عبادت خداوند یگانه و ترک شرک دعوت کند، اما آنها ایمان نیاوردند، پیامبر (ﷺ) برای قلع ماده فساد از خدا تقاضا کرد، آن درخت بزرگ خشکید، آنها هنگامی که چنین دیدند سخت ناراحت شدند و گفتند این مرد خدایان ما را سحر کرده! بعضی دیگر گفتند: خدایان به خاطر این مرد که ما را دعوت به کفر میکند بر ما غضب کردند! و به دنبال این بحثها همگی تصمیم بر کشتن آن پیامبر گرفتند، چاهی عمیق کردند و او را در آن افکندند و سر آن را بستند و بر بالای آن نشستند و پیوسته ناله او را شنیدند تا جان سپرد، خداوند به خاطر این اعمال زشت، و این ظلم و ستمها آنها را به عذاب شدیدی گرفتار کرد و نابود ساخت. قرائن متعددی مضمون این حدیث را تایید میکند زیرا با وجود ذکر اصحاب الرس در برابر عاد و ثمود احتمال اینکه گروهی از این دو قوم باشند بسیار بعید به نظر میرسد همچنین وجود این قوم در جزیره عربستان و شامات و آن حدود که بسیاری احتمال داده اند نیز بعید است، چرا که قاعدتا باید در تاریخ عرب انعکاسی داشته باشد در حالی که ما کمتر انعکاسی از اصحاب الرس در تاریخ عرب میبینیم. از این گذشته با بسیاری از تفاسیر دیگر قابل تطبیق است از جمله اینکه رس نام چاه بوده باشد (چاهی که آنها پیامبران را در آن افکندند) و یا اینکه آنها صاحب کشاورزی و دامداری بودند و مانند اینها. و اینکه در روایتی از امام صادق (ع) میخوانیم: که زنان آنها دارای انحراف همجنسگرائی بودند نیز با این حدیث منافات ندارد.

ولی از عبارت نهج البلاغه (خطبه 180) برمی آید که آنها تنها یک پیامبر نداشتند زیرا می فرماید: این اصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبیین و اطفالوا سنن المرسلین و احيوا سنن الجبارین؟! کجایند اصحاب شهرهای رس، آنهایی که پیامبران را کشتند و سنن رسولان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را احیاء نمودند؟!

اما این تعبیر با روایت بالا نیز منافات ندارد، زیرا ممکن است روایت تنها اشاره به بخشی از تاریخ آن کند که پیامبری در میان آنها مبعوث شده بود.

1 - مجموعه‌های از درسهای تکان دهنده

شش گروهی که در آیات فوق، از آنها نام برده شده است فرعونیان، قوم متعصب نوح، زورمندان عاد، و ثمود، آلودگان اصحاب الرس، و قوم لوط هر کدام به نوعی از انحراف فکری و اخلاقی گرفتار بودند که آنها را به بدبختی کشاند.

فرعونیان مردمی ظالم و ستمگر و استعمار کننده و استثمارگر و خودخواه بودند.

قوم نوح نیز، چنانکه میدانیم، مردمی سخت لجوج و متکبر و خود برتر بین بودند.

و قوم عاد و ثمود تکیه بر قدرت خویشان داشتند.

اصحاب الرس در گردابی از فساد مخصوصا همجنسگرائی زنان و قوم لوط در منجلابی از فحشاء مخصوصا همجنسگرائی مردان غوطهور بودند، و همگی از جاده توحید، منحرف و در بیراههها سرگردان.

قرآن می خواهد به مشرکان عصر پیامبر (ﷺ) و همه انسانها در طول تاریخ

هشدار دهد هر قدر قدرت داشته باشید و توانائی و مکننت، و هر اندازه مال و ثروت و زندگی مرفه، آلودگی به شرک و ظلم و فساد، طومار زندگانتان را در هم خواهد پیچید، و همان عوامل پیروزی شما عامل مرگتان می شود!.

فرعونیان و قوم نوح با آبی که مایه حیات بود، نابود شدند، قوم عاد به وسیله طوفان و بادهای که آنها را در شرائط خاصی مایه حیات است، قوم ثمود با ابری صاعقه بار، و قوم لوط با بارانی از سنگ که بر اثر صاعقه و یا به گفته بعضی آتشفشان به وجود آمده بود، و اصحاب الرس طبق ذیل همان روایت فوق، به وسیله آتشی که از زمین برخاست و شعلهای که از ابری مرگبار فرو ریخت نابود گشتند، تا این انسان مغرور به خود آید و راه خدا و عدالت و تقوا پیش گیرد.

آیه (41) تا (44) و ترجمه

(وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا) (41) (إِن كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ أَهْلَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرُونَ الْعَذَابَ مِنْ أَضَلِّ سَبِيلًا) (42) (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوًى أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا) (43) (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (44)

ترجمه:

41 - و هنگامی که تو را میبینند تنها به باد استهزایت می گیرند (سخن منطقی که ندارند می گویند: آیا این کسی است که خدا او را به عنوان رسول مبعوث کرده است؟!

42 - اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نکنیم بیم آن می رود که او ما را همراه سازد اما هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی همراه بوده است؟!

43 - آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو میتوانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟

44 - آیا گمان می بری اکثر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنها فقط همچون چهار پایانند بلکه همراه تر!

تفسیر:

همراه تر از چهارپایان

جالب اینکه قرآن مجید در آیات این سوره، سخنان مشرکان را یکجا نقل نمیکند بلکه بخشی از آن را نقل کرده به

پاسخگوئی و اندرز و انذار می پردازد سپس بخش دیگری را به همین ترتیب ادامه می دهد.

آیات مورد بحث بازگو کننده نمونه دیگری از منطق مشرکان و کیفیت برخورد آنها با پیامبر اسلام و دعوت راستین او است.

نخست می گوید: آنها هنگامی که تو را می بینند، تنها کاری که انجام می دهند این است که به باد مسخره ات گرفته می گویند آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیامبر مبعوث کرده است (و اذا رأوا وک ان يتخذونک الا هزوا هذا الذی بعث الله رسولا).

چه ادعای بزرگی می کند؟ چه حرف عجیبی می زند؟ راستی مسخره است! ولی نباید فراموش کرد که پیامبر اسلام (ﷺ) همان کسی بود که قبل از رسالت، چهل سال در میان آنها زندگی کرد، به امانت و صداقت و هوش و درایت معروف بود، اما هنگامی که سران کفر، منافعشان به خطر افتاد همه این مسائل را به دست فراموشی سپردند، و با سخریه و استهزاء، مسأله دعوت پیامبر اسلام (ﷺ) را با آن همه شواهد و دلائل گویا به باد مسخره گرفتند و حتی او را متهم به جنون کردند!

سپس قرآن در ادامه گفتار مشرکان و از زبان آنها چنین نقل می کند:

(اگر ما استقامت و پایداری بر پرستش خدایانمان نکنیم بیم آن می رود که این مرد ما را گمراه سازد و ارتباطمان را با آنها قطع کند (ان کاد لیضلنا عن الهتنا لولا ان صبرنا علیها).)

ولی قرآن از چند راه به آنها پاسخ می گوید نخست با یک جمله کوبنده به این گروه که اهل منطق نبودند چنین پاسخ می دهد: هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است؟! (و سوف يعلمون حین یرون العذاب من اضل سیلا).

این عذاب ممکن است اشاره به عذاب قیامت باشد چنانکه بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان گفته اند، و یا عذاب دنیا همچون شکست دردناک روز بدر و امثال آن، چنانکه قرطبی در تفسیر معروف خود گفته است، و نیز ممکن است اشاره به هر دو باشد.

جالب اینکه این گروه گمراه در این سخنان خود به دو کار ضد و نقیض دست زدند، از یکسو پیامبر و دعوتش را به باد مسخره می گرفتند، اشاره به اینکه آنقدر ادعای او بی اساس است که ارزش برخورد جدی ندارد، و از سوی دیگر معتقد بودند که اگر دو دستی به آئین نیاکان خود نچسبند، امکان دارد سخنان پیامبر (ﷺ) آنها را نیز از آن بازگرداند، و این نشان می دهد که سخنانش را فوق العاده جدی و مؤثر و حساب شده و دارای برنامه می دانستند این پریشان گوئی از افراد سرگردان و لجوج بعید نیست.

بعلاوه بسیار دیده شده است که منکران حق هنگامی که در برابر امواج خروشان منطق رهبران الهی قرار می گیرند گاهی استهزاء را به عنوان یک تاکتیک برای کوچک نشان دادن و محو آن، انتخاب می کنند در حالی که در باطن چنین عقیده‌های ندارند، و گاه آنرا جدی گرفته با تمام وجود با آن مبارزه می کنند.

دومین پاسخی که قرآن از سخنان آنها میگوید در آیه بعد آمده است، روی سخن را به پیامبر کرده به عنوان دلداری و تسلی

خاطر و هم به عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می فرماید:

(آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده! (اِراَیت من اتخذ الهه هواه).

(آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی؟! (اِ فانت تکون علیه وکیلا).

یعنی اگر آنها در برابر دعوت تو دست به استهزاء و انکار و انواع مخالفتها زدند نه به خاطر آن بوده که منطق تو ضعیف و دلائل تو غیر قانع کننده و در آئینت جای شک و تردید است بلکه به خاطر این است که آنها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند، معبود آنها هوای نفسشان است، آیا انتظار داری چنین کسانی تو را پذیرا شوند، یا بتوانی در آنها نفوذ کنی؟! در معنی جمله اِراَیت من اتخذ الهه هواه، مفسران بزرگ بیانات گوناگونی دارند.

جمعی همانگونه که در بالا گفتیم گفته‌اند منظور آنست که آنها یک بت دارند و آن هوای نفس آنها است و تمام کارهایشان از آن سرچشمه می گیرد. در حالی که جمع دیگری معتقدند منظور آنست که آنها حتی در انتخاب کردن بتها هیچ گونه منطقی را رعایت نمی کنند، بلکه هر گاه چشمشان به قطعه سنگ یا درخت جالبی می افتاد یا چیز دیگر که هوس آنها را برمی انگیزد آن را به عنوان معبود برمی گزیدند، در برابر آن زانو میزدند، قربانی می کردند و حل مشکلات خود را از آن میخواستند!.

اتفاقا در شائن نزول آیه فوق روایتی نقل کرده اند که مؤید این معنی است و آن اینکه: در یکی از سالها کار بر قریش در مکه سخت شد و در اطراف

پراکنده شدند، بعضی از آنها همین که به درخت زیبا و یا سنگ جالبی برخورد می کردند آن را می پرستیدند، نام آن را اگر سنگ بود صخره سعادت گذاشته، برایش قربانی می کردند و خون قربانی را بر آن می پاشیدند، و حتی درمان بیماریهای حیوانات خود را از آن می خواستند! اتفاقاً روزی عربی آمد و می خواست شترهای خود را به آن صخره بمالد و تبرک جوید شترها رم کردند و در بیابان پراکنده شدند او شعری گفت که مضمونش این بود:

من به سراغ صخره سعادت آمدم تا پراکندگی ما را جمع کند،
اما او جمع ما را به پراکندگی کشاند!

سپس گفت این سنگ سعادت چیست جز یک قطعه سنگ همسان زمین،
نه انسان را به گمراهی می کشاند و نه به هدایت!

مرد دیگری از عرب یکی از این قطعه سنگها را دید در
حالی که روباهی بر آن بول می کرد، او این شعر را سرود:

أرب یبول الثعلبان برأ سه لقد ذل ما بالت علیه الثعالب!:

:(آیا معبود است موجودی که روباه بر آن بول می کند؟
مسلماً دلیل است کسی که روباهان بر آن بول می کنند!.

دو تفسیر بالا با هم منافاتی ندارند، اصل بت پرستی که زائیده خرافات است
یک نوع هواپرستی است، و انتخاب بتهای گوناگون بدون هیچ منطقی، آن نیز
شاخه دیگری از هواپرستی است.

در زمینه (بت هوا و هوس) در نکتهها، به خواست خدا، بحث مشروحی
خواهد آمد.

بالاخره سومین پاسخی که قرآن از این گروه گمراه می گوید این است که می گوید: آیا تو گمان می کنی که اکثر آنها گوش شنوا دارند، یا می فهمند؟!

(ام تحسب ان اکثرهم یسمعون ام یعقلون).

(نه آنها تنها مانند چهارپایانند، بلکه گمراهتر!) (ان هم الا کالانعام بل هم اضل).

یعنی سخریه ها و سخنان زننده و غیر منطقی آنها هرگز تو را ناراحت نکند چون آدمی یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد (و مصداق یعقلون گردد) و یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست از دانایان سخن بشنود (و مصداق یسمعون باشد) اما این گروه نه آند و نه این، و به همین دلیل با چهارپایان تفاوتی ندارند، و روشن است که از چهارپا نمی توان توقعی داشت، جز نعره کشیدن و لگد زدن، و کارهای غیر منطقی انجام دادن.

بلکه اینها از چهارپایان نیز بدبختتر و بینواترند که آنها امکان تعقل و اندیشه ندارند، و اینها دارند و به چنان روزی افتاده اند! قابل توجه اینکه باز در اینجا قرآن، تعبیر به اکثرهم می کند و این حکم را به همه آنها تعمیم نمی دهد، چرا که ممکن است در میان آنها افرادی واقعا فریب خورده باشند که وقتی در مقابل حق قرار گرفتند تدریجا پرده ها از مقابل چشمشان کنار میرود و پذیرای حق می شوند و این خود دلیل بر رعایت انصاف در بحثهای قرآنی است.

نکته ها:

1 - هواپرستی و عواقب دردناک آن

بی شک در وجود انسان غرائز و امیال گوناگونی است که همه آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن،

علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها، و بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است.

اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می کنند و پا را از گلیمشان فراتر می نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می آیند و بنای طغیان و یاغیگری می گذارند عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند.

این همان چیزی است که از آن به هواپرستی تعبیر می کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناکتر است، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می گیرد. بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) بت هوی را برترین و بدترین بتها شمرده است در آنجا که می فرماید: ما تحت ظل السماء من اله يعبد من دون الله اعظم عند الله من هوى متبع: در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!

و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می خوانیم: ابغض اله عبد على وجه الارض الهوى مبعوضترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است!

و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به خوبی واقف میشویم چرا که هواپرستی سرچشمه غفلت و بی خبری است، چنانکه قرآن می گوید: (ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه): از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن (کهف آیه 28).

از سوی دیگر هواپرستی سرچشمه کفر و بی ایمانی است، چنانکه قرآن گوید: (فلا يصدنك عنها من لا يؤمن بها واتبع هواه): تو را از ایمان به

قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است طه آیه 16). از سوی سوم هواپرستی بدترین گمراهی است، قرآن می گوید (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغِيرَ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ): چه کسی گمراهتر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می کند و هدایت الهی نیافته است (قصص آیه 50).

از سوی چهارم هواپرستی نقطه مقابل حق طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون میبرد، چنانکه در قرآن می خوانیم: (فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ): در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای مباش که تو را از راه خدا گمراه می کند (ص آیه 26).

از سوی پنجم هواپرستی مانع عدالت و دادگری است، چنانکه در قرآن می خوانیم: (فَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ إِنْ تُعَدِّلُوا) پیروی هوای مانع اجرای عدالت شما نگردد (نساء - 135).

بالاخره اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوای و هوس مردم بگردد فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت: (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ): اگر حق از هوای و هوس آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند فاسد میشوند (مؤ منون آیه 71).

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده ای در این زمینه به چشم می خورد: در روایتی از علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می خوانیم: الشقی من انخدع لهواه و غروره: بدبخت کسی است که فریب هوای و غرور خویش را بخورد.

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که: هواپرستی دشمن عقل است الهوی عدو العقل).

و نیز می خوانیم: هواپرستی اساس تمام رنجها است (الهوی اس المحن).
و همان حضرت می فرماید: هرگز نه دین با هواپرستی جمع
می شود و نه عقل (لا دین مع هوی) و لا عقل مع هوی)
خلاصه آنجا که هواپرستی است نه پای دین در میان است
و نه پای عقل، در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست، در آنجا
جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود.

رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر در مورد خویش
و دیگران دیده ایم شاهد زنده تمام نکته هائی است که در آیات و روایات فوق
در زمینه هواپرستی وارد شده است.

افرادی را می بینیم که چوب یک ساعت هواپرستی را تا آخر عمر می
خورند! جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام
اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده اند که تبدیل به
موجودی زبون، ناتوان و بی ارزش گردیده، و تمام نیروها و سرمایه های
خویش را از کف دادند. در تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی برخورد می
کنیم که به خاطر هوا - پرستیشان هزاران و گاه میلیونها انسان بی گناه را به
خاک و خون کشیده اند و نام ننگیشان تا ابد به زشتی برده می شود.

این اصل استثنا پذیر نیست حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه ای
همچون بلعم باعورا بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج
عظمت انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آنها را به سگ پلیدی
می زند که همواره پارس میکند (آیه 176 سوره اعراف).

بنابراین جای تعجب نیست که پیامبر (ﷺ) و امیر مؤمنان (علیه السلام) می
فرمایند: خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته

هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد (ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرة)

تعبیراتی که در نقطه مقابل یعنی ترک هوی پرستی در آیات و روایات وارد شده نیز عمق این مساله را از دیدگاه اسلام روشن می سازد، تا آنجا که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می شمرد: (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی): اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند بهشت جایگاه او است (سوره نازعات آیه 40).

علی می فرماید شجاعترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود (اشجع الناس من غلب هواه).

در حالات دوستان حق و اولیای پروردگار و علما و بزرگان داستانهای زیادی نقل شده که بر اثر ترک هواپرستی به مقامات بلندی نائل شدند که از طرق عادی غیر ممکن بود.

2 - چرا از چهارپایان گمراهرتر؟!

در آیات فوق برای منعکس کردن اهمیت مطلب، نخست می فرماید: آنها که معبودشان هوای نفسشان است همچون چهارپایانند، بعد از آن ترقی کرده و اضافه می کند: بلکه از آنها گمراهرترند!

شبهه این تعبیر در آیه 172 سوره اعراف نیز آمده است که درباره دوزخیانی که به حکم استفاده نکردن از گوش و چشم و عقل خود، به چنان سرنوشتی گرفتار می شوند، می فرماید: (اولئک کالانعام بل هم اضل): آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهرتر!

گرچه گمراه‌تر بودن آنها اجمالا روشن است، ولی مفسران بحث‌های جالبی روی این مسأله کرده اند که با تحلیل و اضافاتی می توان چنین گفت:

1 - اگر چهارپایان چیزی نمی فهمند و گوش شنوا و چشم بینائی ندارند، دلیلش عدم استعداد آنها است، اما از آنها بیچاره‌تر انسانی است که خمیره همه سعادت‌ها در وجود او نهفته است و آنقدر خدا به او استعداد داده که میتواند نماینده و خلیفه الله در زمین گردد، ولی کارش به جائی می رسد که تا سر حد یک چهارپا سقوط می کند، تمام شایستگیهای خود را به هدر داده، و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضيض نکبت بار شیاطین سقوط می کند، این راستی دردناک است و گمراهی آشکار.

2 - چهارپایان تقریبا حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازاتهای الهی نیستند در حالی که آدمیان گمراه باید بار تمام اعمال خود را بر دوش کشند و کیفر اعمال خویش را بی کم و کاست ببینند.

3 - چهارپایان برای انسانها خدمات زیادی دارند و کارهای مختلفی انجام می دهند، اما انسانهای طاغی و یاغی خدمتی که نمی کنند هیچ، هزاران بلا و مصیبت نیز می آفرینند.

4 - چهارپایان خطری برای کسی ندارند و اگر هم داشته باشند خطرشان محدود است اما ای وای از انسان بی ایمان مستکبر هوی پرست که گاه آتش جنگی را روشن می کند که میلیونها نفر در آن خاکستر می شوند.

5 - چهارپایان اگر قانون و برنامه ای ندارند، ولی مسیری که آفرینش را در شکل غرائز برای آنان تعیین کرده است پیروی می کنند و در همان خط حرکت می نمایند، اما انسان قلدر سرکش، نه قوانین تکوین را به

رسمیت می شناسد و نه قوانین تشریع را و هوی و هوسهای خود را حاکم بر همه چیز می شمرد.

6 - چهارپایان هرگز برای کارهای خود توجیه گری ندارند، اگر خلافی کنند خلاف است و اگر راه خود را بروند، که می روند، همانست که هست اما یک انسان خود خواه خونخوار هوی پرست بسیار می شود که تمام جنایات خود را آنچنان توجیه می کند که گوئی دارد وظائف الهی و انسانی خویش را انجام می دهد!

و به این ترتیب هیچ موجودی خطرناکتر و زیانبارتر از یک انسان هوی - پرست بی ایمان و سرکش نیست، و به همین دلیل در آیه 22 سوره انفال عنوان شر الدواب (بدترین جنبندگان) به او داده شده است، و چه عنوان مناسبی؟

آیه (45) تا (50) و ترجمه

(ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه
دليلا) (45) (ثم قبضنه إلينا قبضا يسيرا) (46) (وهو الذي جعل لكم الليل
لباسا والنوم سباتا وجعل النهار نشورا) (47) (وهو الذي أرسل الرياح
بشرا بين يدي رحمته وأنزلنا من السماء ماء طهورا) (48) (لنجي به بلدة ميتا و
نسقيه مما خلقنا أنعما و أناسى كثيرا) (49) (ولقد صرفناه بينهم ليذكروا فأبى
أكثر الناس إلا كفورا) (50)

ترجمه:

- 45 - آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده؟ و اگر می
خواست آنرا ساکن قرار می داد، سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم.
- 46 - سپس آنرا آهسته جمع می کنیم.
- 47 - او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و روز را مایه
حرکت و حیات!
- 48 - و او کسی است که بادهای را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد و
از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم.
- 49 - تا به وسیله آن سرزمین مرده را زنده کنیم، و آنرا
برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده ایم - چهارپایان و انسانهای
بسیار - بگذاریم.
- 50 - ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان آنها قرار دادیم تا
متذکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند.

تفسیر:

حرکت سایه ها!

در این آیات سخن از قسمتهای مهمی از نعمتهای الهی به عنوان بیان اسرار توحید و خداشناسی است، اموری که اندیشه در آنها ما را به خالقمان آشناتر و نزدیکتر می سازد و با توجه به اینکه در آیات گذشته گفتگوهای فراوانی با مشرکان بود پیوند و ارتباط این آیات با گذشته روشن می شود.

در این آیات سخن از نعمت سایه ها و سپس اثرات و برکات شب و خواب و استراحت و روشنائی روز و وزش بادهای و نزول باران و زنده شدن زمینهای مرده و سیراب شدن چهارپایان و انسانها است.

نخست می گوید: آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده است؟
(الم ترالی ربك كيف مد الظل).

و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد (سایه ای همیشگی و جاودانی)
(ولو شاء لجعله ساكنا).

بدون شک این قسمت از آیه اشاره ای است به اهمیت نعمت سایه های گسترده و متحرک، سایه هایی که یک نواخت باقی نمی ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می دهد، ولی در اینکه منظور از این سایه کدام یک از سایه ها است در میان مفسران گفتگو است: جمعی می گویند این سایه کشیده و گسترده همان سایه ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و لذتبخش ترین سایه ها و ساعات همان است، این نور کم رنگ و سایه گستر، از لحظه طلوع فجر شروع می شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنائی جایگزین آن می گردد.

بعضی دیگر گفته اند منظور تمام سایه شب است که از لحظه غروب شروع می شود و به لحظه طلوع آفتاب منتهی می گردد، زیرا می دانیم شب در حقیقت سایه نیمکره زمین است که در برابر آفتاب قرار گرفته، سایه ای است مخروطی که در طرف مقابل در فضا گسترده می شود و این سایه مخروطی دائما در حرکت است و با طلوع آفتاب در یک منطقه پایان می گیرد و در منطقه دیگر تشکیل می شود.

بعضی نیز گفته اند منظور سایه ای است که بعد از ظهر برای اجسام پیدا می شود و تدریجا کشیده تر و گسترده تر می گردد.

البته اگر جمله های بعد نبود ما از این جمله معنی وسیعی می فهمیدیم که تمام سایه های گسترده را در برمی گرفت ولی سایر قرائنی که به دنبال آن آمده نشان می دهد که تفسیر اول از همه مناسبتر است.

زیرا به دنبال آن می فرماید سپس خورشید را بر وجود این سایه گسترده دلیل قرار دادیم (ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا).

اشاره به اینکه اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد، اصولا سایه از پرتو آفتاب به وجود می آید، زیرا سایه معمولا به تاریکی کم رنگی گفته می شود که برای اشیاء پیدا می شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود، بنابراین نه فقط طبق قانون تعرف الاشیاء باضدادها سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است.

بعد می فرماید: سپس ما آن را آهسته جمع می کنیم (ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا).

می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجا سایه ها برچیده می شود تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه به کلی معدوم می شود، زیرا آفتاب درست بالای سر هر موجودی قرار می گیرد و در دیگر مناطق به حداقل خود می رسد، و به این ترتیب سایه ها نه یکدفعه ظاهر می گردند، و نه یک دفعه برچیده می شوند، و این خود یکی از حکمت های پروردگار است، چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می گرفت برای همه موجودات زیان آور بود اما این نظام تدریجی در این حالت انتقالی چنان است که بیشترین فائده را برای موجودات دارد بی آنکه ضرری داشته باشد.

تعبیر به یسیرا اشاره به جمع شدن تدریجی سایه است، و یا اشاره به اینکه نظام ویژه نور و ظلمت در برابر قدرت پروردگار چیز ساده و آسانی است، و کلمه الینا نیز تاکید بر همین قدرت الهی است.

به هر حال جای تردید نیست همانگونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد برای تعدیل و جلوگیری از زمانهای شدت نور، نیاز به سایه دارد، تابش نور یکنواخت زندگی را مختل می کند، همانگونه که سایه یکنواخت و ساکن، مرگبار است.

در صورت اول همه موجودات زنده می سوزند و در صورت دوم همه منجمد می شوند این نظام متناوب نور و سایه است که زندگی را برای انسان ممکن و گوارا ساخته.

لذا آیات دیگر قرآن وجود شب و روز را به دنبال یکدیگر از نعمتهای بزرگ الهی می شمرد، در یکجا می فرماید: **(قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنَ الْغَيْرِ اللَّهُ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٌ أَفَلَا تَسْمَعُونَ):** بگو

اگر خداوند شب را برای شما جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر الله بود که شعاعی از نور برای شما بیاورد آیا نمی شنوید (قصص - 71).

و بلافاصله می افزاید: (قل ارأیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمداً الى يوم القيامة من اله غیر الله یاتیکم بلیل تسکون فیه ا فلا تبصرون): بگو هر گاه خداوند روز را جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر الله بود که برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید، آیا نمی بینید؟ (قصص - 72).

و به دنبال این سخن نتیجه گیری می کند که این از رحمت خدا است که برای شما شب و روز قرار داد که هم در آن بیارامید و بیاسائید و هم از فضل او برای تحصیل معاش استفاده کنید شاید شکرگزاری نمائید (و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار لتسکونوا فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون) (قصص - 73).

و به همین دلیل قرآن یکی از نعمتهای بهشتی را ظل ممدود (سایه گسترده) می شمرد که نه نور خیره کننده و خستگی آور است و نه تاریکی وحشت آفرین.

بعد از ذکر نعمت سایه ها، به شرح دو نعمت دیگر که کاملاً متناسب با آن است پرداخته و گوشه دیگری از اسرار نظام هستی را که بیانگر وجود خدا است روشن می سازد، می فرماید او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد (و هو الذی جعل لکم اللیل لباساً).

چه تعبیر زیبا و جالبی شب را لباس قرار داد... این پرده ظلمانی نه تنها انسانها که تمام موجودات روی زمین را در خود مستور می سازد و آنها را

همچون لباس، محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می کند، او را در بر می گیرد. بعد اشاره به نعمت خواب می کند: او خواب را برای شما مایه راحت قرار داد (و النوم سباتا).

سبات در لغت از ماده سبت (بر وزن وقت) به معنی قطع نمودن است، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده، و اینکه روز شنبه را در لغت عرب یوم السبت می نامند به خاطر آنست که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چرا که روز شنبه، روز تعطیلی آنها بود.

در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیت های جسمانی به هنگام خواب است، زیرا می دانیم در موقع خواب، قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می شوند، و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس، برنامه عادی خود را بسیار کم کرده و به صورت آرامتر ادامه می دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود.

خواب به موقع و به اندازه، تجدید کننده تمام نیروهای بدن است و نشاط آفرین و مایه قدرت، و بهترین وسیله برای آرامش اعصاب است به عکس، قطع خواب مخصوصا برای یک مدت طولانی، بسیار زیانبار و حتی مرگ آفرین است و به همین دلیل یکی از مهمترین شکنجه ها برای شکنجه گران قطع برنامه خواب است که مقاومت انسان را به سرعت در هم می شکند.

در پایان آیه به نعمت روز اشاره کرده، می فرماید: و خداوند روز را مایه حرکت و حیات قرار داد (و جعل النهار نشورا).

واژه نشور در اصل از نشر به معنی گستردن، در مقابل پیچیدن است این تعبیر ممکن است اشاره به گسترش روح به هنگام بیداری در سراسر بدن باشد که بی شباهت به زنده شدن بعد از مرگ نیست، و یا اشاره به گسترش انسانها در صحنه اجتماع و حرکت برای کارهای مختلف زندگی در روی زمین.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم که همه روز صبحگاهان این جمله را می فرمود: الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بعد از مرگ زنده کرد و حیات نوین بخشید، و سرانجام به سوی او محشور خواهیم شد. و برآستی روشنائی روز از نظر روح و جسم انسان، حرکت آفرین است همانگونه که تاریکی، خواب آور و آرامبخش است.

در جهان طبیعت نیز به هنگام درخشش اولین اشعه خورشید جنب و جوش عظیمی همه موجودات زنده را فرا می گیرد، رستاخیزی در میان آنها بر پا می شود و هر یک به دنبال برنامه خویش به حرکت در می آیند، و حتی گیاهان نیز در برابر نور به سرعت تنفس و تغذیه و رشد و نمو می کنند، در حالی که با غروب آفتاب گوئی شیپور خاموشی در سراسر جهان طبیعت زده می شود، پرندگان به لانه ها باز می گردند و موجودات زنده به استراحت و خواب می پردازند، حتی گیاهان در نوعی خواب فرو می روند.

بعد از بیان این مواهب عظیم که از اساسی ترین پایه های زندگی انسانها است به موهبت بسیار مهم دیگری پرداخته می فرماید: او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک

کننده نازل کردیم (و هو الذی ارسل الریاح بشری بین یدی رحمتہ و انزلنا من السماء ماء طهورا).

نقش بادهای به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آنها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید، درست است که تابش آفتاب، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها در قشر سرد بالای هوا تشکیل ابرهای باران را می دهد، ولی اگر بادهای این ابرهای پر بار را از بالای اقیانوسها به سوی زمینها خشک نراندند، بار دیگر ابرها

تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرو می ریزد.

خلاصه وجود این مبشران رحمت که به طور دائم در سرتاسر زمین در حرکتند سبب آبیاری خشکیهای روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه ها و چاههای پر آب و پرورش انواع گیاهان می گردد.

همیشه قسمتی از این بادهای که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران به مشام می رسد، اینان همچون بشارت دهنده ای هستند که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهند.

تعبیر به ریا (بادهای) به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آنها باشد که بعضی شمالی، بعضی جنوبی بعضی از شرق به غرب، و بعضی از غرب به شرق می وزد، و طبعا سبب گسترش ابرها در کل مناطق روی زمین می شود. قابل توجه اینکه در اینجا ماء (آب) توصیف به طهور شده است که صیغه مبالغه از طهارت و پاکیزگی است، و به خاطر همین معنی مفهوم آن

پاک بودن و پاک کردن است، یعنی آب هم ذاتا پاک است و هم اشیاء آلوده را پاک می کند اما غیر از آب، بسیاری از اشیاء پاکند، ولی هرگز نمی توانند آلوده ای را پاک کنند.

و به هر حال آب علاوه بر خاصیت حیاتبخشی خاصیت فوق العاده مهم پاک کننده را دارد، اگر آب نبود در یک روز سر تا سر جسم و جان و زندگی ما کثیف و آلوده می شد، گرچه آب معمولا میکرب کش نیست ولی به خاطر خاصیت حلال بودن فوق العاده اش انواع میکربها را می تواند در خود حل کند و بشوید و از بین ببرد، و از این نظر کمک بسیار مؤثری به سلامت انسان و مبارزه با انواع بیماریها می کند.

بعلاوه می دانیم پاکیزه کردن روح از آلودگیها به وسیله غسل و وضو نیز با آب انجام می گیرد پس این مایع حیاتبخش هم پاک کننده روح است و هم جسم.

اما این خاصیت پاک کننده بودن با تمام اهمیتی که دارد در درجه دوم قرار داده شده، لذا در آیه بعد اضافه می کند هدف ما از نزول باران این است که سرزمین مرده را به وسیله آن زنده کنیم (لنحيي به بلدة ميتا).

و نیز این آب حیاتبخش را برای نوشیدن در اختیار مخلوقانی که آفریده ایم: چهارپایان و انسانهای بسیار، بگذاریم (ونسقيه مما خلقنا انعاما و اناسی كثيرا). در اینجا چند نکته قابل توجه است:

1 - در این آیه سخن از چهارپایان و انسانهای بسیار به میان آمده هر چند تمام حیوانات و انسانها از آب باران استفاده می کنند.

این به خاطر آن است که اشاره به بیابانگردان و چادرنشینی کند که مطلقا آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می کنند،

این نعمت بزرگ برای آنها محسوس‌تر است، هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می‌شود، رگباری می‌زند و گودالها پر از آب زلال باران می‌شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می‌نوشند، جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می‌کنند.

2 - جمله نسقیه از ماده اسقاء است، و تفاوت آن با سقی، چنانکه

راغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند، این است که اسقاء به معنی آماده ساختن آب و در اختیار گذاردن است که هر موقع انسان اراده کند از آن بنوشد، در حالی که ماده سقی به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند، تا بنوشد و به تعبیر دیگر اسقاء معنی وسیع‌تر و گسترده‌تری دارد.

3 - در این آیه، نخست سخن از زمینهای مرده به میان آمده، بعد چهارپایان و بعد انسانها، این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که تا زمینها بوسیله باران زنده نشوند چهارپایان غذائی نخواهند داشت، و تا چهارپایان جان نگیرند انسان نمی‌تواند از آنها تغذیه کند.

4 - مطرح کردن مساله حیات بخشی آب بعد از مساله پاکسازی ممکن است اشاره به ارتباط نزدیک این دو با هم باشد (درباره اثرات حیاتبخش آب به طور مشروح در جلد 13 ذیل آیه 30 سوره انبیاء بحث کرده ایم).

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به قرآن کرده می‌گوید: ما این آیات را به صورتهای گوناگون و مؤثر در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند و از آن به قدرت پروردگار پی ببرند، اما بسیاری از

مردم جز انکار و کفر کاری در برابر آن نشان ندادند (ولقد صرفناه بينهم لیزکروا فابی اکثر الناس الا کفورا).

گرچه بسیاری از مفسران مانند مرحوم طبرسی و شیخ طوسی در تبیان و علامه طباطبائی در المیزان و بعضی دیگر، ضمیر در جمله صرفناه را به باران بازگردانده اند که مفهومی چنین می شود ما قطرات باران را در جهات مختلف روی زمین و مناطق گوناگون می فرستیم و آن را در میان انسانها تقسیم می کنیم تا متذکر این نعمت بزرگ خدا بشوند، ولی حق این است که این ضمیر به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا که این تعبیر (به صورت فعل ماضی و مضارع) در ده

مورد از قرآن مجید آمده که در 9 مورد صریحا به آیات قرآن و بیانات آن باز می گردد، و در موارد متعددی جمله لیزکروا یا مانند آن، پشت سر آن قرار گرفته، بنابراین بسیار بعید به نظر می رسد که در این یک مورد، این تعبیر، مفهوم دیگری داشته باشد.

اصولا ماده تصریف که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است تناسب چندانی با نزول آب باران ندارد در حالی که با آیات قرآن که در لباسهای مختلف، گاه به صورت وعد و گاهی به صورت وعید، گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشینیان می آید مناسبتر است.

آیه (51) تا (55) و ترجمه

(ولو شئنا لبعثنا في كل قرية نذيرا) (51) (فلا تطع الكافرين و جهدهم به
جهادا كبيرا) (52) (وهو الذي مرج البحرين هذا عذب فرات و هذا ملح
أجاج و جعل بينهما برزخا و حجرا محجورا) (53) (وهو الذي خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربك قديرا) (54) (و يعبدون من دون الله مالا
ينفعهم و لا يضرهم و كان الكافر على ربه ظهيرا) (55)

ترجمه:

51 - و اگر می خواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری می فرستادیم.
52 - بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی
بنما.

53 - و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و
شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم
مخلوط نشوند (گوئی هر یک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا!
54 - او کسی است که از آب انسانی را آفرید او را نسب و
سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد) و پروردگار تو
همواره قادر است.

55 - آنها غیر از خدا چیزهائی را می پرستند که نه به آنها سودی
می رساند و نه زیانی، و کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) کمک کار
یکدیگرند.

تفسیر:

دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم

نخستین آیه مورد بحث اشاره به عظمت مقام پیامبر (ﷺ) است می فرماید: اگر ما می خواستیم در هر شهر و دیاری، پیامبری می فرستادیم (اما چنین نکردیم و مسئولیت هدایت جهانیان را بر دوش تو افکندیم) (وَلَوْ شَاءْنَا لَجَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا).

در واقع همانگونه که خداوند - طبق آیات گذشته - قدرت دارد دانه های باران حیاتبخش را به تمام سرزمینهای مرده بفرستد، این توانائی را نیز دارد که وحی و نبوت را در هر شهر و دیاری بر قلب پیامبری نازل کند، و برای هر امتی انذار کننده و بیم دهنده ای بفرستد، اما خداوند آنچه را شایسته تر است برای بندگان برمی گزیند، زیرا تمرکز نبوت در وجود یک فرد باعث وحدت و انسجام انسانها و جلوگیری از هرگونه تفرقه و پراکندگی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مشرکان در کنار بهانه های دیگر این بهانه را نیز داشتند و می گفتند آیا بهتر نبود خدا در هر شهر و آبادی، پیامبری مبعوث می کرد؟ ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: خدا اگر می خواست می توانست چنین کند، اما قطعاً صلاح امتهای و ملتها این پراکندگی نبود به هر حال این آیه هم دلیلی است بر عظمت مقام پیامبر و هم لزوم وحدت رهبری و هم سنگین بودن بار مسئولیت او.

به همین دلیل در آیه بعد دو دستور مهم را که دو برنامه اساسی پیامبران را تشکیل می دهد بیان می کند، نخست روی سخن را به پیامبر اسلام (ﷺ) کرده می فرماید: بنابراین از کافران اطاعت مکن (فَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ).

در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازشکاری با منحرفان، آفت دعوت به سوی خدا است در برابر آنها محکم بایست و به اصلاح آنها بکوش، ولی مراقب باش ابدًا تسلیم هوسها و خرافات آنها نشوی. و اما دستور دوم اینکه به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی کن (و جاهد هم به جهادا کبیرا).

جهادی بزرگ به عظمت رسالت، و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در بر گیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شک منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است، نه جهاد مسلحانه، چرا که این سوره مکی است و می دانیم دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.

و به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق از بزرگترین جهادها است، و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر (ﷺ): رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر: ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند، چرا که وسیله ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تاثیر عمیق و جاذبیتش مافوق تصور و قدرت انسانها است.

وسیله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنائی روز، به آرامبخشی پرده های شب، به حرکت آفرینی بادهای، به عظمت ابرها و به حیاتبخشی قطره های باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.

و پس از فاصله مختصری، باز به استدلال بر عظمت خداوند از طریق بیان نعمتهای او در نظام آفرینش می پردازد، و به تناسب بیان نزول قطرات حیاتبخش باران که در آیات قبل گذشت اشاره به مخلوط نشدن آبهای شیرین و شور کرده می فرماید: او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ، و در میان آنها برزخی قرار داد، گوئی هر یک از آنها به دیگری می گوید: دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است! (و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذه ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا مهجورا).

مرج از ماده مرج (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در اینجا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است.

عذب به معنی گوارا و پاکیزه و خنک، و فرات به معنی خوش طعم و خوشگوار است، ملح به معنی شور، و اجاج به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است).

برزخ به معنی حجاب و حائل میان دو چیز است.

و جمله حجرا مهجورا چنانکه سابقا هم (ذیل آیه 22 همین سوره) اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان، این جمله را می گفتند، یعنی ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید.

به هر حال این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامرئی، و حائل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آنها با هم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت وزن مخصوص آنها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریائی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده است، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل، دریائی از آب شیرین تشکیل می دهند و آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد، و به خاطر تفاوت درجه غلظت آنها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند، و هر یک به دیگری حجرا مهجورا می گوید!

جالب اینکه بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پائین می رود، این آبهای شیرین که دریائی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسانها از زمانهای قدیم از این موضوع استفاده کرده، نهادهای زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمینهای فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری

آنها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیونها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آنرا از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند، و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند، در سالهایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آنها لطمه می زند.

ولی معمولاً چنین نیست و این آب عذب و فرات که در کنار آن آب ملح و اجاج قرار گرفته، به آن آمیخته نمی شود، سرمایه بزرگی برای آنها محسوب می شود.

ناگفته پیداست وجود علل طبیعی در اینگونه مسائل هرگز از ارزش آنها نمی کاهد مگر طبیعت چیست؟ جز فعل خدا و اراده و مشیت پروردگار است که این خواص را به این موجودات داده؟!

جالب اینکه هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد، منظره این دو آب که رنگهای متفاوتی دارند و با هم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد.

ضمناً قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به کفر و ایمان ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه، در یک شهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی با ایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی ایمان که همچون آب ملح و اجاجند، با دو

طرز تفکر، دو نوع عقیده، و دو نوع عمل پاک و ناپاک، قرار می گیرند، بی آنکه بهم آمیخته شوند.

در آیه بعد به مناسبت بحث نزول باران و همچنین دریاهاى آب شور و شیرین که در کنار هم قرار می گیرند سخن از آفرینش انسان از آب به میان آورده می گوید: او کسی است که از آب انسانی را آفرید (و هو الذی خلق من الماء بشرا).

و به راستی صورتگری کردن در آب و چنین نقش بدیعی را بر آب زدن دلیل بر نهایت قدرت پروردگار است، در حقیقت در آیات گذشته سخن از پرورش گیاهان به وسیله باران در میان بود و در اینجا سخن از مرحله عالیتري یعنی آفرینش انسان از آب در میان است.

در اینکه منظور از آب در اینجا کدام آب است در میان مفسران گفتگو است: جمعی معتقدند منظور از بشر نخستین انسان یعنی آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) است چرا که آفرینش او از طین یعنی معجونی از آب و خاک بود، بعلاوه طبق بعضی از روایات اسلامی نخستین موجودی که خدا آفرید آب بود و انسان را از آن آب آفرید. نکره بودن بشرا (انسانی را) گواه این معنی است.

اما جمعی دیگر معتقدند که منظور از ماء آب نطفه است که همه انسانها به قدرت پروردگار توسط آن به وجود می آیند، و با آمیزش نطفه مرد اسپر که در آب شناور است با اوول نطفه زن، نخستین جوانه حیات انسان یعنی اولین سلول زنده آدمی به وجود می آید.

اگر انسان مراحل انعقاد نطفه را از آغاز تا پایان دوران جنینی تحت بررسی و مطالعه دقیق قرار دهد آنقدر آیات عظمت حق و قدرت

آفریدگار را در آن مشاهده می کند که به تنهائی برای شناخت ذات پاک او کافی است.

گواه این تفسیر جمله ای است که در ذیل آیه آمده و شرح آن را خواهیم داد (فجعل نسبا و صهرا).

از این گذشته بدون شک بیشترین قسمت وجود انسان را آب تشکیل می دهد به طوری که می توان گفت ماده اصلی وجود هر انسانی آب است، و به همین دلیل مقاومت انسان در برابر کمبود آب بسیار کم است، در حالی که انسان در برابر کمبود مواد غذائی می تواند روزها و هفته ها مقاومت کند.

البته این احتمال نیز وجود دارد که همه این معانی در مفهوم آیه جمع باشد یعنی هم بشر نخستین از آب آفریده شده، و هم پیدایش تمام افراد انسان از آب نطفه است، و هم آب مهمترین ماده ساختمان بدن انسان را تشکیل می دهد، آبی که از ساده ترین موجودات این جهان محسوب می شود چگونه مبدء پیدایش چنین خلق شگرفی شده است؟! این دلیل روشن قدرت او است.

به دنبال آفرینش انسان، سخن از گسترش نسلها به میان آورده، می گوید: خداوند این انسان را از دو شاخه گسترش داد: شاخه نسب و صهر (فجعل نسبا و صهرا).

منظور از نسب پیوندی است که در میان انسانها از طریق زاد و ولد به وجود می آید، مانند ارتباط پدر و فرزند یا برادران به یکدیگر، اما منظور از صهر که در اصل به معنی داماد است، پیوندهائی است که از این طریق میان دو طایفه برقرار می شود، مانند پیوند انسان با

نزدیکان همسرش، و این دو، همان چیزی است که فقهاء در مباحث نکاح از آن تعبیر به نسب و سبب می کنند.

در قرآن مجید در سوره نساء به هفت مورد از محارم که از طریق نسب به وجود می آیند اشاره شده (مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر و دختر خواهر) و به چهار مورد از موارد سبب و صهر (دختر همسر، مادر همسر همسر فرزند، و همسر پدر).

البته در تفسیر این جمله نظرات دیگری از سوی مفسران اظهار شده اما آنچه گفتیم روشنتر و قویتر از همه است.

از جمله اینکه: جمعی نسب را به معنی فرزندان پسر، و صهر را به معنی فرزندان دختر دانسته اند، چرا که پیوندهای نسبی روی پدران حساب می شود، نه روی مادران.

ولی به طوری که در تفسیر نمونه جلد 2 ذیل آیه 61 سوره آل عمران مشروحا گفته ایم این یک اشتباه بزرگ است که از سنتهای دوران قبل از اسلام سرچشمه گرفته است که نسب را تنها از طریق پدر می دانستند، و مادر هیچ نقشی نداشت، در حالی که در فقه اسلامی و در میان همه دانشمندان اسلام مسلم است که احکام محرم بودن نسبی هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر است (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 437 مراجعه فرمائید).

قابل توجه اینکه حدیث معروفی در اینجا داریم که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است، طبق این حدیث آیه فوق درباره پیامبر (ﷺ) و علی (علیه السلام) نازل شده، چرا پیامبر (ﷺ) دخترش فاطمه (علیه السلام) را به همسری علی (علیه السلام) در آورد و به این

ترتیب علی (علیه السلام) هم پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و هم همسر دخترش بود، و این است معنی نسبا و صهرا.

اما همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان مصداقهای روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، آیه هرگونه پیوندی را که از طریق نسب و دامادی به وجود می آید شامل می شود که یکی از مصداقهای روشنش پیوند علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دو جهت بود.

در پایان آیه به عنوان تاکید بر مسائل گذشته می فرماید: پروردگار تو همواره قادر بوده و هست (و کان ربك قدیرا).

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، انحراف مشرکان را از اصل توحید، از طریق مقایسه قدرت بتها با قدرت پروردگار که نمونه های آن در آیات قبل گذشت روشن می سازد، می گوید آنها معبودهائی جز خدا می پرستند که نه سودی به آنها می رساند و نه زیانی (و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم).

مسلم است تنها وجود سود و زیان نمی تواند معیار پرستش باشد، ولی قرآن با این تعبیر بیانگر این نکته است که آنها هیچ بهانه ای برای این پرستش ندارند چرا که بتها موجوداتی هستند کاملاً بی خاصیت و فاقد هرگونه ارزش و تاثیر مثبت یا منفی.

و در پایان آیه اضافه می کند: کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) به یکدیگر کمک می کنند (و کان الکافر علی ربه ظهیرا).

آنها در مسیر انحرافیشان تنها نیستند، و بطور قاطعی یکدیگر را تقویت می نمایند، نیروهائی را که می بایست در مسیر الله بسیج کنند، بر ضد آئین خدا و پیامبرش و مؤمنان راستین بسیج می نمایند.

و اگر می بینیم بعضی از مفسران، کافر را در اینجا منحصر به ابو جهل تفسیر کرده اند از باب ذکر مصداق واضح است، و گرنه کافر در همه جا معنی وسیعی دارد که همه کفار را شامل می شود.

نکته ها:

1 - وحدت رهبری

در نخستین آیه مورد بحث این سخن پروردگار را خواندیم که اگر می خواستیم در هر شهر و دیاری، پیامبری انذار کننده مبعوث می کردیم ولی چنین نکردیم.

این مسلما به خاطر آنست که پیامبران رهبران امتها هستند و می دانیم تفرقه در مساله رهبری موجب تضعیف هر امت و ملت است، مخصوصا در آنجا که سخن از خاتمیت در میان است و باید رهبری تا پایان جهان تداوم یابد اهمیت تمرکز و وحدت آشکارتر می شود.

رهبر واحد می تواند تمام نیروها را متحد سازد، و به آنها انسجام و وحدت برنامه دهد، و در حقیقت مساله وحدت رهبری، انعکاسی است از حقیقت توحید در اجتماع انسانی که نقطه مقابل آن یکنوع شرک و تفرقه و نفاق است.

و اگر در آیه 24 سوره فاطر می خوانیم و ان من امة الا خلا فیها نذیر: هر امتی پیامبری انذار کننده داشته هیچ گونه منافاتی با بحث فوق ندارد، زیرا سخن از امت است، نه از اهل هر شهر و هر دیار.

از مقام پیامبران که بگذریم در رده های پائینتر رهبری نیز همین اصل حاکم است، و ملتھائی که از نظر رهبری گرفتار

تجزیه شده اند علاوه بر ضعف و زبونی به تجزیه در سایر شئونشان انجامیده است.

2 - قرآن وسیله جهاد کبیر

جهاد کبیر تعبیر گویائی است از اهمیت برنامه یک مبارزه سازنده الهی. جالب اینکه در آیات فوق، این عنوان به قرآن داده شده است، و یا به تعبیر دیگر به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژیها و انحرافات و آلودگیها مبارزه می کنند.

این تعبیر از یکسو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می سازد، و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را.

در بعضی از روایات آمده است که ابو سفیان و ابو جهل و بعضی دیگر از سران شرک شبی از شبها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه، هنگامی که پیامبر (ﷺ) مشغول نماز بود آمدند و هر یک بدون اینکه دیگری بداند در محلی پنهان شده آن شب مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر (ﷺ) شنیدند، هنگامی که پراکنده شدند سفیده صبح دمیده بود، و اتفاقا به هنگام بازگشت از یک راه آمدند و سرشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تاکید کردند چنین کاری نباید تکرار شود، چرا که اگر بعضی از جاهلان این صحنه را ببینند باعث شک و تردیدشان خواهد شد!

ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز به هنگام بازگشت با یکدیگر روبرو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تاکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و به هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند: ما از اینجا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار تکرار نشود، عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.

فردا صبح یکی از مشرکان به نام اخنس بن شریق عصای خود را برگرفت و به سوی خانه ابو سفیان آمد، و به او گفت بگو ببینم: عقیده تو درباره آنچه از محمد (ﷺ) شنیدی چیست؟ ابوسفیان گفت: به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم!.

اخنس از نزد ابوسفیان بیرون آمد، و به سراغ خانه ابو جهل رفت و به او گفت: تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می گوئی؟!

ابوجهل گفت: چه شنیدم؟ مطلب این است که ما و فرزندان ابو عبد مناف در افتخارات با هم رقابت داریم، آنها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم، بی مرکبان را مرکب دادند، ما هم دادیم بخشیدند و انفاق کردند، ما هم کردیم، و دوش به دوش هم جلو می آمدیم، اما آنها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می رسد، ما چگونه می توانیم در این امر با آنها رقابت کنیم.

حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد!

اخنس برخاست و او را ترک گفت.

آری جاذبه قرآن آنها را شبهای متوالی به سوی خود می کشاند و تا سفیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند، ولی خود خواهی و تعصب و حفظ منافع مادی آنچنان بر آنها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می شد.

بدون تردید این نور الهی، این قدرت را دارد که هر قلب آماده ای را
هر جا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد
بحث، قرآن وسیله جهاد کبیر معرفی شده است.

آیه (56) تا (59) و ترجمه

(و ما أرسلنک إلا مبشرا و نذیرا) (56) (قل ما أسلکم علیہ من أجر إلا من شاء أن یتخذ إلى ربه سبیلا) (57) (و توکل علی الحی الذی لا یموت و سبّح بحمده و کفی به بذنوب عباده خبیرا) (58) (الذی خلق السموت و الارض و ما بینهما فی ستة آیام ثم استوی علی العرش الرحمن فسل به خبیرا) (59)
ترجمه:

- 56 - ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم.
- 57 - بگو من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، تنها پاداش من این است که کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.
- 58 - و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی میرد، و تسبیح و حمد او به جای آور، و همین بس که او از گناهان بندگان آگاه است.
- 59 - او خدائی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان ایندو است در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر عرش قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) او خداوند رحمن است از او بخواه که از همه چیز آگاه است.

تفسیر:

پاداش من هدایت شماست!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اصرار بت پرستان بر پرستش بتنهائی بود که مطلقا سود و زیانی ندارند در نخستین آیات مورد بحث اشاره به وظیفه پیامبر (ﷺ) در برابر این متعصبان لجوج کرده می گوید: ما تو را جز

به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم (وما ارسلناك الا مبشرا و نذیرا).

اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی، و دل‌های آماده را به سوی خدا دعوت کردی. این سخن هم وظیفه پیامبر را مشخص می‌کند و هم تسلی خاطر برای او است، و هم نوعی تهدید و بی‌اعتنائی به این گروه گمراه می‌باشد.

سپس به پیامبر (ﷺ) دستور می‌دهد که به آنها بگو من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچ گونه اجر و پاداشی مطالبه نمی‌کنم (قل ما اسالکم علیه من اجر).

بعد اضافه می‌کند: تنها اجری که من می‌خواهم این است که مردم بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند (الا من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلا).

یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شما است، آنها از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار، و این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر (ﷺ) را نسبت به پیروانش روشن می‌سازد، چرا که اجر و مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می‌شمرد.

بدیهی است هدایت امت اجر معنوی فوق العاده‌ای برای پیامبر (ﷺ) دارد چرا که الدال علی الخیر کفاعله: هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون رهرو آن راه است.

در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده اند، از جمله:

جمعی از مفسرین معتقدند که معنی آیه چنین است: من از شما هیچگونه پاداشی نمی‌خواهم مگر اینکه خود بخواهید اموالی در راه خدا به نیازمندان انفاق کنید که آن بسته به میل خود شما است.

ولی تفسیر اول بسیار نزدیکتر به معنی آیه است.
از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که ضمیر در علیه به قرآن و تبلیغ آئین
اسلام باز می گردد چرا که سخن از عدم مطالبه اجر و پاداش در برابر این
دعوت است.

این جمله علاوه بر اینکه بهانه های مشرکان را قطع می
کند، روشن می سازد که قبول این دعوت الهی بسیار سهل و ساده و آسان و
برای همه کس بدون هیچ زحمت و هزینه ای امکان پذیر است.
و این خود گواهی است بر صدق دعوت پیامبر (ﷺ) و پاکی فکر
و برنامه او چرا که مدعیان دروغین حتما برای اجر و پاداشی خواه
مستقیم یا غیر مستقیم دست به این کار می زنند.

آیه بعد تکیه گاه اصلی پیامبر را روشن می سازد و می
فرماید: توکل بر خداوندی کن که زنده است و هرگز نمی
میرد (و توکل علی الحی الذی لا یموت).

و با داشتن تکیه گاه و پناهگاه و سرپرستی که همیشه زنده است و
همیشه زنده خواهد بود نه نیازی به اجر و پاداش آنها داری، و نه وحشتی از
ضرر و زیان و توطئه آنان.

و اکنون که چنین است تسبیح و حمد او بجا آور از نقصها منزه بشمر، و در
برابر همه کمالات او را ستایش کن (و سبح بحمده).

در حقیقت این جمله را می توان به منزله تعلیل بر جمله
قبل دانست، زیرا هنگامی که او از هر عیب و نقص پاک و
به هر کمال و حسنی آراسته است، چنین کسی شایسته
توکل می باشد.

سپس اضافه می کند: از کارشکنی و توطئه های دشمنان نگران مباش همین بس که خداوند از گناهان بندگان آگاه است و به موقع حساب آنها را می رسد (و کفی به بذنوب عباده خبیرا).

آیه بعد بیان قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی است و توصیف دیگری است از این تکیه گاه مطمئن، می فرماید: او کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز (شش دوران) آفرید (الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ايام).

سپس بر عرش قدرت قرار گرفت، و به تدبیر عالم پرداخت (ثم استوی علی العرش).

کسی که دارای این قدرت وسیع است می تواند متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه ای حفظ کند، که هم آفرینش جهان به وسیله او بوده و هم اداره و رهبری و تدبیر آن در اختیار ذات پاک او است.

ضمناً آفرینش جهان به صورت تدریجی اشاره ای به این واقعیت است که خدا در هیچ کاری عجله ندارد، اگر دشمنان تو را سریعاً مجازات نمی کند برای همین است که به آنها میدان و مهلت می دهد تا به اصلاح خویش بپردازند، بعلاوه کسی عجله می کند که از فوت فرصت، خوف دارد، و این درباره خداوند قادر متعال متصور نیست.

درباره آفرینش جهان هستی در شش روز و این که روز در این گونه موارد به معنی دوران است، دورانی که ممکن است میلیونها و یا میلیاردها سال طول بکشد، و شواهد این معنی از ادبیات عرب، و ادبیات زبانهای دیگر، به طور مشروح در جلد ششم تفسیر نمونه آیه 54 سوره

اعراف (صفحه 200 به بعد) بحث کرده ایم، و این دورانهای ششگانه را نیز مشخص نموده ایم.

و نیز معنی عرش و جمله استوی علی العرش در همانجا آمده است.
و در پایان آیه اضافه می کند او خداوند رحمان است (الرحمن).
کسی که رحمت عامش همه موجودات را در بر گرفته، و مطیع و عاصی و مؤمن و کافر از خوان نعمت بی دریغش بهره می گیرند.

اکنون که خدائی داری بخشنده و قادر و توانا اگر چیزی می خواهی از او بخواه که از خواست همه بندگانش آگاه است (فاسئل به خبیرا).

در حقیقت این جمله نتیجه مجموع بحثهای گذشته است که می گوید به آنها اعلام کن که من از شما پاداش نمی خواهم و بر خدائی توکل کن که جامع اینهمه صفات است، هم قادر است، هم رحمن، هم خبیر است و هم آگاه، حال که چنین است هر چه می خواهی از او بخواه.

مفسران در تفسیر این جمله بیانات دیگری دارند و غالباً سؤال را در اینجا به معنی پرسش کرده اند (نه تقاضا) و گفته اند مفهوم جمله این است که اگر می خواهی درباره آفرینش هستی و قدرت پروردگار کنی از خود او به پرس که از همه چیز با خبر است.

بعضی علاوه بر این که سؤال را به پرسش تفسیر کرده اند گفته اند منظور از خبیر جبرئیل و یا پیامبر است یعنی صفات خدا را از آنها بپرس.

البته تفسیر اخیر بسیار بعید به نظر می رسد، و تفسیر قبل از آن نیز چندان متناسب با آیات گذشته نیست و آنچه در معنی آیه گفتیم که منظور از سؤال تقاضا و درخواست از خدا است نزدیکتر به نظر می رسد.

نکته ها:

1 - اجر رسالت

در بسیاری از آیات قرآن می خوانیم که پیامبران الهی با صراحت این حقیقت را بیان می کردند که ما هیچ اجر و پاداشی از هیچ کس نمی طلبیم بلکه اجر ما تنها بر خداوند بزرگ است.

آیات 109 و 127 و 145 و 164 و 180 سوره شعراء، همچنین آیات 29 و 51 سوره هود، و آیه 72 سوره یونس، و 47 سبأ، بر این معنی دلالت دارد بدون شک این عدم مطالبه اجر هر گونه اتهامی را از پیامبران راستین دفع می کند بعلاوه می توانند با آزادی کامل به کار خود ادامه دهند و قفل و بندهایی که بر اثر رابطه مادی ممکن است بر زبان آنها گذاشته شود از بین می رود.

اما جالب اینکه در مورد پیامبر اسلام سه تعبیر مختلف دیده می شود:

- 1 - تعبیری که در آیات فوق آمده که می گوید: اجر و پاداش من تنها این است که شما هدایت شوید! این تعبیری است فوق العاده پر معنی و جذاب.
- 2 - تعبیری که در آیه 23 سوره شوری آمده است (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی): من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی بستگانم!

- 3 - تعبیری که در آیه 47 سوره سبا آمده است (قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله): بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من تنها بر خداوند می باشد.
- از ضمیمه کردن این سه تعبیر بهم چنین نتیجه می گیریم که: اگر در مورد پیامبر اسلام (ﷺ) اجر رسالت مودت ذی القربی شمرده شده است،

این مودت از یکسو به سود خود مؤ منان است، نه به سود پیامبر، و از سوی دیگر این محبت وسیله ای است برای هدایت یافتن به راه خدا.

بنابراین مجموع این آیات نشان می دهد که مودت ذی القربای رسول خدا (ﷺ) تداوم برنامه رسالت و رهبری آن پیامبر است، و به تعبیر دیگر برای ادامه راه پیامبر (ﷺ) و هدایت و رهبری او باید دست به دامن ذوی القربی زد، و از رهبری آنها استمداد جست، این همان چیزی است که شیعه در مسئله امامت از آن جانبداری می کند، و معتقد است رشته رهبری بعد از پیامبر نه در شکل نبوت که در شکل امامت برای همیشه ادامه خواهد داشت.

توجه به این نکته نیز لازم است که محبت عامل مؤ ثری است برای پیروی کردن، همانگونه که در سوره آل عمران آیه 31 می خوانیم: **(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)**: بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید چرا که من مبلغ فرمان او هستم.

اصولا پیوند محبت با کسی انسانرا به سوی محبوب و خواسته های او می کشاند و هر چه رشته محبت قویتر باشد این جاذبه قویتر است، مخصوصا محبتی که انگیزه آن کمال محبوب است، احساس این کمال سبب می شود که انسان سعی کند خود را به آن مبدء کمال و اجرای خواسته های او نزدیکتر گرداند.

2 - بر چه کسی باید توکل کرد؟

در آیات فوق هنگامی که به پیامبر فرمان توکل می دهد که از همه مخلوقات نظر بر گیرد و تنها به ذات پاک خداوند چشم دوزد،

اوصافی برای این ذات پاک برمی شمرد که در حقیقت شرائط اساسی کسی است که می تواند پناهگاه واقعی و مطمئن انسانها گردد.

نخست اینکه زنده باشد چرا که یک موجود مرده و بی خاصیت همچون بتها هرگز نمی توانند تکیه گاه کسی شوند.

دیگر اینکه حیاتش جاودانی باشد بطوری که احتمال مرگ او تزلزلی در فکر متوکلان ایجاد نکند.

سوم اینکه علم و آگاهی همه چیز را در برگیرد، هم از نیازهای متوکلان با خبر باشد و هم از توطئه ها و نقشه های دشمنان.

چهارم اینکه قدرت بر همه چیز، هر گونه عجز و ناتوانی را که موجب تزلزل این تکیه گاه است کنار زند.

پنجم اینکه حاکمیت و تدبیر و اداره همه امور در کف با کفایت او باشد، و می دانیم این صفات تنها در ذات پاک خدا جمع است، و به همین دلیل تنها تکیه گاه اطمینان بخش و تزلزل ناپذیر در برابر همه حوادث ذات او است.

آیه (60) تا (62) و ترجمه

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ
نفورا) (60) (تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا)
(61) (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَن أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا)
(62)

ترجمه:

60 - و هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان سجده کنید
می گویند رحمان چیست؟! (ما اصلا رحمن را نمی شناسیم) ما برای چیزی
سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی. (این سخن را می گویند) و بر نفرتشان
افزوده می شود!

61 - جاودان و پر برکت است آن خدائی که در آسمانها برجهایی قرار
داد، و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید.

62 - او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آنها که
بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند.

تفسیر:

برجهای آسمانی

از آنجا که در آیات پیشین سخن از عظمت و قدرت خدا بود و هم وسعت
رحمت

او در نخستین آیه مورد بحث می افزاید: هنگامی که به آنها گفته
شود برای خداوند رحمان که سراسر وجود شما غرق رحمت او است سجده

کنید آنها از روی کبر و غرور، و یا از سر استهزاء می گویند: رحمان چیست؟! (و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن).

ما اصلا رحمان را نمی شناسیم و این کلمه برای ما مفهوم روشنی ندارد. آیا ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی؟! (انسجد لما تامرنا).

ما زیر بار هیچکس نمی رویم و تابع فرمان این و آن نخواهیم شد! این سخن را می گویند و بر نفرت و دوریشان از خدا افزوده می شود (و زادهم نفورا).

بدون شک مناسبترین نام از نامهای خدا برای دعوت به خضوع و سجده در برابر او همان نام پر جاذبه رحمان با مفهوم رحمت گسترده اش می باشد، ولی آنها بخاطر کوردلی و لجاجت نه تنها انعطافی در برابر این دعوت نشان ندادند، بلکه به سخریه و استهزاء پرداخته و از روی تحقیر گفتند رحمان چیست؟ همانگونه که فرعون در برابر دعوت موسی (ﷺ) گفت: و ما رب العالمین: پروردگار جهانیان چیست؟ (آیه 23 سوره شعراء) آنها حتی حاضر نبودند بگویند کیست؟! حاضر نبودند بگویند کیست؟! حاضر نبودند بگویند کیست؟!

گرچه جمعی از مفسران معتقدند که نام رحمان برای خدا در میان عرب جاهلی ناماءنوس بود، و هنگامی که این توصیف را از پیامبر (ﷺ) شنیدند واقعا از روی تعجب به این سؤال پرداختند، حتی بعضی از آنها می گفتند: ما کسی را به نام رحمان نمی شناسیم تنها کسی را که به این نام می دانیم همان کسی است که در سرزمین یمامه است! (منظورشان مسیلمه کذاب بود که به دروغ دعوی نبوت کرد و مردم او را به این نام رحمان می شناختند).

ولی این سخن بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ماده این اسم و صیغه اش هر دو عربی است، و همیشه پیامبر (ﷺ) در آغاز سوره های قرآن در آیه بسم الله الرحمن الرحيم این نام را برای آنها بیان می کرد، بنابراین هدف آنها جز بهانه - جوئی و سخریه نبوده است.

جمله بعد نیز گواه این حقیقت است، زیرا آنها می گویند: آیا ما مطیع فرمان تو شویم و به دستور تو سجده کنیم (انسجد لما تأمرنا).

اما به حکم آنکه تبلیغات رهبران الهی تنها در دلهای آماده اثر می گذارد کوردلان لجوج نه تنها بهره ای نمی گیرند بلکه بر نفرتشان افزوده می شود، چرا که آیات قرآن همچون دانه های حیات بخش باران است که در باغ سبزه و گل می رویاند و در شور هزار خس! لذا جای تعجب نیست که بگویند: و زاده‌م نفورا آیه بعد در حقیقت پاسخی است به سؤال آنها که می گفتند رحمان چیست؟ - هر چند آنها این سخن را از روی سخریه می گفتند اما قرآن پاسخ جدی به آنها می گوید - می فرماید: پر برکت و با عظمت است آن خدائی که در آسمان برجهایی قرار داد (تبارک الذی جعل فی السماء بروجا).

بروج جمع برج در اصل به معنی ظهور است، و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشگر را که بلندتر و آشکارتر است برج می نامند، و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد تبرجت المرأة می گویند.

این کلمه به قصرهای بلند نیز اطلاق می شود.

به هر حال برجهای آسمانی اشاره به صورتهای مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می

گیرند مثلاً می گویند خورشید در برج حمل قرار گرفته، یعنی محاذی صورت فلکی حمل می باشد، و یا قمر در عقرب است، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی عقرب واقع شده (صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند). به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاههای آسمانی خورشید و ماه کرده، و به دنبال آن اضافه می کند: و در این برجها چراغ روشن و ماه نور بخشی قرار داد (و جعل فیها سراجاً و قمراً منیراً).

در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان (البته در نظر ما هر چند این تغییرات حقیقتاً مربوط به گردش زمین دور آفتاب است) و نظام فوق العاده دقیقی است که میلیونها سال بی کم و کاست بر آنها حکم فرما است به گونه ای که منجمان آگاه می توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه را در روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش بینی کنند، این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است شاهد گویائی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره کننده عالم بزرگ هستی می باشد.

آیا با اینهمه نشانه های روشن، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی شناسید و می گوئید: ما الرحمان؟!

اما اینکه چرا خورشید را سراج نامیده؟ و ماه را با صفت منیر همراه نموده؟ ممکن است دلیلش این باشد که سراج به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد، و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است، بر خلاف ماه که نورش از پرتو

خورشید است، و لذا آنرا با منیر توصیف کرده، یعنی روشنی بخش هر چند نورش از دیگری گرفته شده باشد. (در جلد 8 تفسیر نمونه ذیل آیه 5 و 6 سوره یونس - صفحه 226 به بعد - در این زمینه مشروحا سخن گفته ایم).

در آخرین آیه مورد بحث باز به معرفی پروردگار عالم ادامه داده و بخش دیگری از نظام هستی را بازگو می کند می گوید: او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای آنها که بخواهند متذکر شوند و یا شکرگذاری کنند (و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفه لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا).

این نظام بدیع که بر شب و روز حاکم است، و متناوبا جانشین یکدیگر می شوند و میلیونها سال این نظم ادامه دارد، نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید، برای آنها که می خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است.

می دانیم پیدایش نظام شب و روز بر اثر گردش زمین به دور خویش است، و تغییرات تدریجی و منظم آن که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود بخاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می باشد که باعث وجود فصلهای چهارگانه است.

اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شبها آنقدر طولانی می شد که همه چیز منجمد می گشت و روزها آنقدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می سوزاند، و در صورت دیگر فاصله کوتاه شب و روز تاثیر آنها را خنثی می کرد، بعلاوه قوه گریز از مرکز آنقدر بالا می رفت که موجودات زمینی را به خارج از کره زمین پرتاب می نمود!

خلاصه، مطالعه این نظام از یکسو فطرت خداشناسی را در انسان بیدار می‌سازد، (و شاید تعبیر به تذکر و یاد آوری اشاره به همین حقیقت است) و از سوی دیگر روح شکر گذاری را در او زنده می‌کند با جمله او اراد شکورا به آن اشاره شده است.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات که از پیامبر (ﷺ) و یا ائمه معصومین (علیهم‌السلام) در تفسیر آیه نقل شده چنین می‌خوانیم: جانشین شدن شب و روز نسبت به یکدیگر برای آن است که اگر انسان در یکی از وظائف خویشتن در عبادت پروردگار کوتاهی کرده در دیگری جبران یا قضا کند این معنی ممکن است تفسیر دومی برای آیه باشد و از آنجا که آیات قرآن دارای بطون است منافات با معنی اول نیز ندارد.

در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: هر عبادت و اطاعتی که در شب از تو فوت شد در روز قضا کن، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفه لمن اراد ان یذکر او اراد شکور یعنی انسان وظائف فوت شده در شب را در روز و وظائف فوت شده در روز را در شب قضا کند.

نظیر همین معنی را فخر رازی از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل کرده است.

آیه (63) تا (67) و ترجمه

(و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلما) (63) (و الذين يبيتون لربهم سجدا وقيما) (64) (و الذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها كان غراما) (65) (إنها سأت مستقرا و مقاما) (66) (و الذين إذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما) (67)

ترجمه:

63 - بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنائی و بزرگواری می گذرند).

64 - آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

65 - آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و پر دوام است!

66 - آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است.

67 - آنها کسانی هستند که هر گاه اتفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سختگیری، بلکه در میان ایندو حد اعتدالی دارند.

تفسیر:

صفات ویژه بندگان خاص خدا

از این آیات به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان عبادالرحمان آمده، مطرح می شود، و در

حقیقت تکمیلی است برای آیات گذشته که مشرکان لجوج هنگامی که نام خداوند رحمان برده می شد از سر استهزاء و غرور می گفتند: رحمان چیست؟ و دیدیم که قرآن ضمن دو آیه خداوند رحمان را به آنها معرفی کرد، اکنون نوبت این رسیده است به بندگان خاص این خداوند رحمان را معرفی کند، جائی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیتند عظمت خدای رحمان را بهتر می توان درک کرد.

این آیات دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند، و برخی اخلاقی، و پاره ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است، و رویهم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزشهای انسانی.

نخست می گوید: بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می روند (و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا).

در واقع نخستین توصیفی که از عباد الرحمن شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد. آری آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است، در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می شود، در زندگی روزمره با چشم خود دیده ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می

گرفتند، و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر ایمان آوردن امکان پذیر است؟!

آری این مؤمنان بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است. تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است.

و اگر می بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که خداوند به پیامبرش می دهد این است که (ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا): در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار چرا که نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوهها نمی رسد. (سوره اسراء آیه 37) نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می باشد.

راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد می داند در برابر این عالم بزرگ چه اندازه کوچک است؟ حتی اگر گردش همطر از کوهها شود تازه بلندترین کوههای زمین در برابر عظمت زمین کمتر از برآمدگیهای پوست نارنج نسبت به آن است، همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانهای عظیم.

آیا با این حال کبر و غرور دلیل جهل و نادانی مطلق نیست؟!

در حدیث جالبی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند

عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته پیامبر آنها را به سوی خود فرا خواند و فرمود: می

خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند:

فرمود: المتبخر فی مشیه الناظر فی عطفیه، المحرک جنبیه بمنکیه الذی لا یرجى خیره و لا یؤ من شر، فذلک المجنون و هذا مبتلی! کسی که با تکبر و غرور راه می رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می کند، پهلوهایی خود را با شانه خود حرکت می دهد (غیر از خود را نمی بیند و اندیشه اش از خودش فراتر نمی رود) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است.

دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید: و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می پردازند در پاسخ آنها سلام می گویند (و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما).

سلامی که نشانه بی اعتنائی تواءم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

آری یکی دیگر از پدیده های با عظمت روحی آنها تحمل و حوصله است که بدون آن هیچ انسانی راه دشوار و پرفراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را طی نخواهد کرد مخصوصاً در جوامعی که افراد فاسد و مفسد و جاهل و نادان در آن فراوان است. در دومین آیه به سومین ویژگی آنها که عبادت خالصانه پروردگار است

پرداخته می گوید آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما).

در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جائی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.

گر چه جمله بیهیتون دلیل بر این است که آنها شب را با سجود و قیام به صبح می آورند ولی معلوم است که منظور بخش قابل ملاحظه ای از شب است، و یا اگر تمام شب باشد در بعضی از مواقع چنین است.

ضمنا تقدیم سجود بر قیام به خاطر اهمیت آن است هر چند در موقع نماز عملا قیام مقدم بر سجود است.

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است: آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و شدید و پر دوام است (و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما).

چرا که جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است (انها سأت مستقرا و مقاما).

با اینکه آنها شبها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیتها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است.

همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می کند، و بی آنکه مامور و مراقبی داشته باشد وظائف خود را به نحو احسن انجام می دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصر می شمرد. واژه غرام در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، و اگر به شخص طلبکار غریم گفته می شود به خاطر آن است که دائما برای گرفتن حق خویش ملازم انسان است، به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار به دنبال کار یا چیزی می فرستد نیز غرام گفته می شود اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پیگیر و پر دوام است.

تفاوت مستقر و مقام شاید از این نظر بوده باشد که دوزخ برای کافران جایگاه همیشگی (مقام) است، و برای مؤمنان مدتی قرارگاه (مستقر) می باشد، و به این ترتیب به هر دو گروهی که وارد دوزخ می شوند اشاره شده است. روشن است که دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است، آتش سوزان کجا و قرار گرفتن کجا؟

شعله های کشنده کجا و اقامت و آسایش کجا؟

این احتمال نیز وجود دارد که مستقر و مقام هر دو به یک معنا باشد و تاکید است بر دوام مجازات دوزخ، درست در مقابل بهشت که درباره آن ذیل همین آیات می خوانیم خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما: مؤمنان جاودانه در غرفه های بهشتی می مانند چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکوئی است (فرقان - 76).

در آخرین آیه مورد بحث به پنجمین صفت ممتاز عباد الرحمن که اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصا

در مساله انفاق است اشاره کرده می فرماید: آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می کنند و نه سختگیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی را رعایت می کنند (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا).

جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سختگیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سختگیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

در تفسیر اسراف و اقتار که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر باز می گردد و آن اینکه اسراف آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد، و اقتار آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (ع) این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، و فرمود این همان اقتار و سخت گیری است سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود این همان قوام است.

واژه قوام (بر وزن عوام) در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و قوام (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

نکته ها:

1 - طرز مشی مؤ منان

در آیات فوق خواندیم که یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهایی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند. در حالات پیامبر (ﷺ) می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رایت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله (ﷺ) کانما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه لغير مكثر: من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می خوانیم که در تفسیر آیه الذین یمشون علی الارض هونا فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التی جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبخر: منظور این است که انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر (ﷺ) آمده: قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صلب: هنگامی که پیامبر اسلام (ﷺ) راه می رفت در عین اینکه عجلولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت.

به هر حال همان گونه که گفتیم کیفیت راه رفتن به تنهایی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمان می کند.

2 - سختگیری و اسراف

بدون شک اسراف یکی از مذموم ترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است، و در آیات و روایات نکوهش فراوانی از آن شده، اسراف یک برنامه فرعون است (وان فرعون لعال فی الارض وانه لمن المرفین) (یونس 83). اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند (وان المرفین هم اصحاب النار) (غافر 43). و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود، بعلاوه روح اسراف معمولاً توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است. در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است، اصولاً از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانتدار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.

آیه (68) تا (71) و ترجمه

(والذين لا يدعون مع الله إلهاً آخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله إلا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق أثاماً) (68) (يضعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهاناً) (69) (إلا من تاب وأمن وعمل عملاً صالحاً فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنت و كان الله غفوراً رحيماً) (70) (ومن تاب وعمل صالحاً فإنه يتوب إلى الله متاباً) (71)

ترجمه:

68 - آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند، و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند، و زنا نمی کنند، و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.

69 - چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.

70 - مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

71 - و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد).

تفسیر:

بحثی دیگر از صفات عباد الرحمن

ششمین ویژگی عباد الرحمن که در آیات مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می

سازد، می فرماید: آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند
(و الذین لا یدعون مع الله الها آخر).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعی‌شان را روشن ساخته
و تیرگی و ظلمت شرک از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته
است.

هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بیگناهان است: آنها هرگز
انسانی را که خداوند خونس را حرام شمرده، جز به حق، به قتل
نمی رسانند (ولا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق).

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس
انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی
پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون
گردد.

هشتمین وصف آنها این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود و
زنا نمی کنند (ولا یزنون).

آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان ایمان را انتخاب می کنند، و بر سر
دو راهی امنیت و ناامنی جانها، امنیت را، و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی،
پاکی را، آنها محیطی خالی از هر گونه شرک و ناامنی و بی عفتی و
ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند.

و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی
از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید (و
من یفعل ذلك یلق اثمًا).

اثم و اثم در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

بعضی نیز گفته اند که اثم به معنی گناه و اثم به معنی کیفر گناه است. و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به معنی بیابان یا کوه یا چاهی در جهنم ذکر کرده اند در واقع از قبیل بیان مصداق است.

درباره فلسفه تحریم زنا در جلد 12 صفحه 103 به بعد (ذیل آیه 33 سوره اسراء) مشروحا بحث کرده ایم.

قابل توجه اینکه در آیه فوق، نخست از مساله شرک، سپس قتل نفس، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده، از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) چنین نقل می کند عرض کردم: ای الذنب اعظم؟ قال ان تجعل لله ندا و هو خلقك قال قلت ثم ای؟ قال ان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك، قال قلت: ثم ای؟ قال ان تزانی حلیلة جارك، فانزل الله تصدیقها و الذین لا یدعون مع الله الها آخر - الی آخر الایه: کدام گناه از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید، عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی! باز

عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر (ﷺ) را در این آیه نازل کرد: (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...)

گرچه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است.

از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری، جاودانه در عذاب خواهد ماند (يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُخْلَدُ فِيهِ مِهَانًا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید: نخست اینکه چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟

دیگر اینکه در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است، و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد، و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد؟

مفسران در پاسخ سؤال اول، بحث بسیار کرده اند، آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

به همین جهت بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر این اصل معروف گرفته اند که کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند، به فروع نیز مکلف می باشند (الكفار مکلفون بالفروع كما انهم مکلفون بالاصول).

و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود، همانگونه که درباره قتل نفس در ذیل آیه 93 سوره نساء گفته ایم.

در مورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد. این احتمال نیز وجود دارد که خلود در آیه فوق در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شوند، هم شرک، هم قتل نفس و هم زنا، شاهد بر این معنی آیه بعد است که می گوید الا من تاب و آمن و عمل صالحا؛ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند.

بعضی از مفسران نیز خلود را در اینجا به معنی مدت طولانی گرفته اند نه جاودانی، ولی تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود

می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنین می گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاُولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما).

همانگونه که دیدیم در آیه قبل، سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جائی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد دلیل بر این است که هر گنهکار پشیمانی می تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به اینکه توبه اش حقیقی باشد که نشانه آن عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده، و گرنه مجرد استغفار به زبان، با پشیمانی زودگذر به قلب، هرگز دلیل توبه نیست.

مساله مهم در مورد آیه فوق این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟

تبدیل سیئات به حسنات

در اینجا چند تفسیر است که همه می تواند قابل قبول باشد:

1 - هنگامی که انسان توبه می کند و ایمان به خدا می آورد دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود، و به خاطر

همین تحول و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعدا عفیف و پاکدامن می شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

2 - دیگر اینکه خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنانکه در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم: روز قیامت که می شود بعضی از افراد

را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد بجای هر سیئه حسنه ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی بینم.

ابوذر می گوید: در این هنگام پیامبر (ﷺ) تبسم کرد که دندانهایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود
فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات.

3 - سومین تفسیر اینکه منظور از سیئات نفس اعمالی که انسان انجام می دهد نیست، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جاننش

برچیده می شود، و تبدیل به آثار خیر می گردد، و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.

البته این سه تفسیر - منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.

آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می گوید: کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) (و من تاب و عمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا).

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنابراین فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهائی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده اند و آن اینکه: این جمله پاسخی است برای تعجبی که احیانا آیا گذشته در بعضی از اذهان برمی انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟ این آیه پاسخ می دهد هنگامی که انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه: هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداشهای بی حساب او باز می گردد.

گرچه این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد ولی
تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد به خصوص اینکه با روایتی
که در تفسیر علی ابن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث نقل شده هماهنگ است.

آیه (72) تا (76) و ترجمه

(والذين لا يشهدون الزور وإذا مروا باللغو مروا كراما) (72) (والذين إذا
ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صما وعميانا) (73) (والذين يقولون ربنا هب
لنا من أزواجنا وذرياتنا قرة أعين واجعلنا للمتقين إماما) (74) (أولئك يجزون
الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما) (75) (خلدين فيها حسنت
مستقرا ومقاما) (76)

ترجمه:

72 - آنها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی دهند
(و در مجالس باطل شرکت نمی کنند) و هنگامی که بالغو و بیهودگی
برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند.

73 - آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها
گوشزد شود کر و کور روی آن نمی افتند!

74 - آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما،
مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزگاران بنما!

75 - آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبائییشان به
آنان پاداش داده می شود. و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند.

76 - جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه
محل اقامت جالبی!

تفسیر:

پاداش عباد الرحمان (بندگان ویژه خدا)

در تعقیب آیات گذشته که بخشی از ویژگیهای عباد الرحمن را بازگو کرد آیات مورد بحث بقیه این اوصاف را شرح می دهد.

نهمین صفت برجسته آنان احترام و حفظ حقوق دیگران است آنها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی دهند (والذین لا یشهدون الزور).

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند:

بعضی همانگونه که در بالا گفتیم، شهادت زور را به معنی شهادت به باطل دانسته، زیرا زور در لغت به معنی تمایل و انحراف است، و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن زور گفته می شود.

این تعبیر (شهادت زور) در کتاب شهادات در فقه ما به همین عنوان مطرح است، و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده هر چند در آن روایات، استدلالی به آیه فوق ندیدیم.

تفسیر دیگر اینکه: منظور از شهود همان حضور است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی کنند.

و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است به مجلس غناء تفسیر شده همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد.

بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع زور را محدود به غنا کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است، و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در برمی گیرد.

این احتمال نیز دور به نظر نمی رسد که هر دو تفسیر در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب عباد الرحمان و بندگان خاص خدا نه شهادت به

دروغ می دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به همین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید: آنها هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می گذرند (و اذا مروا باللغو مروا کراما).

در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند.

و با توجه به اینکه لغو شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد، نشان می دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند، و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند، و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنائی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است، و آنچنان بزرگوارند که هرگز محیطهای آلوده در آنان اثر نمی گذارد، و رنگ نمی پذیرند.

بدون شک بی اعتنائی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند، و گر نه بدون شک آنها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند.

همین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است، می فرماید: آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یادآوری شود کر و کور روی آن نمی افتند!

(و الذین اذا ذکروا بایات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا).

مسلماً منظور اشاره به عمل کفار نیست، چرا که آنها به آیات الهی اصلاً اعتنائی ندارند، بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان قشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می افتند بی آنکه حقیقت آن را درک کنند، به عمق آن برسند، و مقصود و منظور خدا را بدانند و به آن بیندیشند و در عمل از آن الهام گیرند.

راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است چشمی باطن نگر و ژرف بین و گوش حساس و نکته شناس.

و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. اصولاً درک آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است، چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت، و آنها را به وادی کفر و بی ایمانی و ضلالت کشاند.

این گونه افراد آلت دست دشمنان و طعمه خوبی برای شیطانند، تنها مؤمنان ژرفاندیش و بصیر و سمیعاند که چون کوه ثابت می مانند و بازیچه دست این و آن نمی شوند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: مستبصرین لیسوا بشکاک: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید!

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلند آنها پیوسته از درگاه خدا می خواهند و می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد! (و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرۃ اعین).

بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه ای بنشینند و دعا کنند بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است، و رمز تلاش و کوشش.

مسلمانان چنین افرادی آنچه در توان دارند در تربیت فرزندان و همسران و آشنائی آنها به اصول و فروع اسلام و راههای حق و عدالت فروگذار نمی کنند و در آنجا که دستشان نمی رسد دست به دامن لطف پروردگار می زنند و دعا می کنند اصولاً هر دعای صحیحی باید این گونه باشد، به مقدار توانائی تلاش کردن و خارج از مرز توانائی دعا نمودن.

قرۃ عین معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه قر (بر وزن حر) گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است، و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند) اشک شوق همواره خنک، و اشکهای غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قرۃ عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می ریزد، و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی.

مساله تربیت فرزند و راهنمایی همسر، و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده و به خواست خدا شرح آن را ذیل آیه 6 سوره تحریم بیان خواهیم کرد.

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است اینکه آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند بلکه همتشان آنچنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤ منان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

آنها چون زاهدان گوشه گیر و منزوی، تنها گلیم خویش را از آب بیرون نمی کشند، بلکه سعیشان این است که بگیرند غریق را!

لذا در پایان آیه می فرماید: آنها کسانی هستند که می گویند: پروردگارا ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده (و اجعلنا للمتقین اماما).

باز توجه به این نکته لازم است که آنها فقط دعا نمی کنند که تکیه بر جای بزرگان به گزاف زنند بلکه اسباب بزرگی و امامت را آنچنان فراهم می کنند که صفات شایسته یک پیشوای راستین در آنها جمع باشد، و این کاری است بسیار مشکل با شرائطی سخت و سنگین.

حتما فراموش نکرده ایم که این آیات صفات همه مؤ منان را بیان نمی کند بلکه اوصاف گروه ممتاز مؤ منان را که در صف مقدم قرار دارند تحت عنوان عباد الرحمن شرح می دهد، آری آنها بندگان خاص رحمانند، و همانگونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد، رحمت این بندگان

خدا نیز از جهاتی عام است، علم و فکر و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند.

آنها الگوها و اسوه های جامعه انسانی هستند.

آنها سرمشقهایی برای پرهیزگاران محسوب می شوند.

آنها به چراغهای راهنمایی در دریاها و صحراها می مانند که گم گشتگان را به سوی خود می خوانند و از فرو غلتیدن در گرداب، و افتادن در پرتگاهها رهائی می بخشند.

در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: منظور از این آیه مائیم.

بدون تردید ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از روشنترین مصداقهای آیه می باشند، اما این مانع از گسترش مفهوم آیه نخواهد بود که مؤمنان دیگر نیز هر کدام در شعاعهای مختلف امام و پیشوای دیگران باشند.

بعضی از مفسران از این آیه چنین استفاده کرده اند که تقاضای ریاست معنوی و روحانی و الهی نه تنها مذموم نیست، بلکه مطلوب و مرغوب نیز می باشد. ضمناً باید توجه داشت که واژه امام هر چند مفرد است گاه به معنی جمع می آید و در آیه مورد بحث چنین است.

بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود (اولئك يجزون الغرفة بما صبروا).

غرفة از ماده غرف (بر وزن حرف) به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است، و غرفه به چیزی می گویند که برمی دارند و تناول می کنند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی گیرد) سپس به قسمتهای فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است، و در اینجا کنایه از برترین منزلگاههای بهشت است.

و از آنجا که عباد الرحمن با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد.

قابل توجه اینکه می گوید: این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی، و غیر این صفات بدون صبر و استقامت، امکان پذیر است؟

این بیان انسان را به یاد حدیث معروف امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می اندازد که می فرماید: و الصبر من الایمان کالرأس من الجسد: صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن که بقای تن با بقای سر است چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد.

بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است و اگر در بعضی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده مسلماً از قبیل بیان مصداق است.

سپس اضافه می کند: در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام
روبرو می شوند (و یلقون فیها تحیه و سلاما).

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها، و از
همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید، چنانکه در آیه 58 سوره یس
می خوانیم: (سلام قولاً من رب رحیم): برای آنها سلامی است از سوی
پروردگار رحیم و در آیه 23 و 24 سوره یونس می خوانیم: (و
الملائكة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم): فرشتگان از هر
دری بر آنها وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما.

در اینکه آیا تحیت و سلام در اینجا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان
مفسران گفتگو است، ولی با توجه به اینکه تحیت در اصل به معنی دعا برای
زندگی و حیات دیگری است، و سلام از ماده سلامت است، و به معنی
دعا برای کسی است، بنابراین چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان
درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است،
هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

البته تحیت در عرف معنی وسیعتری پیدا کرده و آن هر گونه سخنی است که
در آغاز ورود به کسی می گویند و مایه خوشحالی و احترام و اظهار محبت
نسبت به او می باشد.

سپس برای تاکید بیشتر می فرماید: جاودانه در آن خواهند ماند، چه
قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبائی؟ (خالدین فیها حسنات مستقرا و
مقاما).

آیه (77) و ترجمه

(قل ما يعبؤا بكم ربى لولا دعاؤكم فقد كذبتم فسوف يكون لزاما)
(77)

ترجمه:

77 - بگو پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.

تفسیر:

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید!

این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است در حقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره، و هم برای بحثهایی که در زمینه اوصاف عباد الرحمن در آیات گذشته آمده است روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی نیست اگر دعای شما نباشد (قل ما يعبؤا بكم ربى لولا دعاؤكم).

يعبؤ از ماده عبا (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است، بنابراین جمله لا يعبا یعنی وزنی قائل نیست، و به تعبیر دیگر اعتنائی نمی کند.

گر چه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریباً به یک اصل باز می گردد.

بعضی گفته اند دعا به همان معنی دعا کردن معروف است.

بعضی دیگر آنرا به معنی ایمان، و بعضی به معنی عبادت و توحید، و بعضی به معنی شکر و بعضی به معنی خواندن خدا در سختیها و شدائد، تفسیر کرده اند اما ریشه همه اینها همان ایمان و توجه به پروردگار است بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است، سپس می افزاید: شما تکذیب آیات پروردگار و پیامبران خدا کردید، و این تکذیب دامن شما را خواهد گرفت، و از شما جدا نخواهد شد (فقد کذبتم فسوف یکون لزاما).

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود، ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیائید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت، و کیفرهای تکذیبتان قطعا دامانتان را خواهد گرفت.

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تایید می کند حدیثی است که امام باقر (علیه السلام) نقل شده: از آن حضرت سؤال کردند: کثرة القراءة افضل او کثرة الدعاء؟ آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعا نمودن؟ امام در پاسخ فرمود: کثرة الدعاء افضل و قرء هذه الایة: بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.

نکته:

دعا راه خودسازی و خداشناسی

می دانیم در آیات قرآن و روایات اسلامی اهمیت زیادی به مساله دعا داده شده که نمونه آن آیه فوق بوده ولی ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس ساخته است، و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند دعا کار افراد بیچاره است! این که اهمیتی ندارد!

ولی اشتباه از اینجا ناشی می شود که دعا را خالی و برهنه از شرائطش می نگرند در حالی که اگر شرائط خاص دعا در نظر گرفته شود این حقیقت به وضوح ثابت می شود که دعا وسیله مؤثری است برای خودسازی و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا.

نخستین شرط دعا شناخت کسی است که انسان او را می خواند. شرط دیگر شستشوی قلب و دل، و آماده ساختن روح برای تقاضای او است، چرا که انسان هنگامی که به سراغ کسی می رود باید آمادگی لقای او را داشته باشد.

شرط سوم دعا جلب رضا و خشنودی کسی است که انسان از او تقاضائی دارد چرا که بدون آن احتمال تاثیر بسیار ناچیز است. و بالاخره چهارمین شرط استجاب دعا آن است که انسان تمام قدرت و نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حداکثر تلاش و کوشش را انجام دهد، و نسبت به ماورای آن دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند.

زیرا در روایات اسلامی صریحا آمده است کاری را که انسان خود می تواند انجام دهد اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود دعایش مستجاب نیست! به این ترتیب دعا وسیله ای است برای شناخت پروردگار و صفات جمال و جلال او، و هم وسیله ای است برای توبه از گناه و پاک

سازی روح، و هم عاملی است برای انجام نیکیها، و هم سببی است برای جهاد و تلاش و کوشش بیشتر تا آخرین حد توان.

به همین دلیل تعبیرات مهمی درباره دعا دیده می شود که جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست، مثلاً:

در روایتی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: الدعاء سلاح المؤمن، و عمود الدین، و نور السموات و الارض: دعا اسلحه مؤمن، و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: الدعاء مفاتيح النجاح، و مقاليد الفلاح، و خير الدعاء ما صدر عن صدر نقي و قلب تقى: دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعائی است که از سینه پاک و قلب پرهیزگار برخیزد.

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الدعاء انفذ من السنان دعا نافذتر از نوک نیزه است!.

گذشته از همه اینها اصولاً در زندگی انسان حوادثی رخ می دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یاس فرو می برد، دعا می تواند دریچه ای باشد به سوی امید پیروزی، و وسیله مؤثری برای مبارزه با یاس و نومیدی. به همین دلیل دعا به هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت و نیرو و امیدواری و آرامش می بخشد، و از نظر روانی اثر غیر قابل انکاری دارد.

در زمینه مسأله دعا، و فلسفه، و شرائط، و نتائج آن، به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 186 سوره بقره بحث کرده ایم، برای توضیح بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید.

پروردگارا! ما را از بندگان خاصت قرار ده و توفیق کسب ویژگیهای صفات
عباد الرحمن را به ما مرحمت کن.
خداوندا! درهای دعا را به روی ما بگشا و آن را سبب ارزش وجود ما در
پیشگاهت قرار ده.
خدایا! توفیق دعاهائی که مطلوب درگاه تو است به ما مرحمت فرما و
از اجابت آن ما را محروم مکن انک علی کل شیء قدیر، و بالاجابة جدیر.

سوره شعراء

مقدمه

تمامی آیات این سوره (بجز چهار آیه آخر آن) در مکه نازل شده، و عدد آیات آن 227 آیه است

محتوای سوره شعراء

معروف در میان مفسران این است که تمام آیات 227 گانه این سوره جز چهار آیه آخر آن، در مکه نازل شده است.

لحن آیات این سوره نیز با دیگر سوره های مکی کاملاً هماهنگ است، و می دانیم در سوره های مکی که در آغاز دعوت اسلام نازل گردید بیشتر روی اصول اعتقادی، توحید و معاد و دعوت پیامبران خدا و اهمیت قرآن تکیه می شد، و تقریباً تمام بحثهای سوره شعراء پیرامون همین مسائل دور می زند.

در حقیقت می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد: بخش اول طلّیعه سوره است که از حروف مقطعه، و سپس عظمت مقام قرآن و تسلی خاطر پیامبر (ﷺ) در برابر پافشاری و خیره سری مشرکان و اشاره ای به بعضی از نشانه های توحید و صفات خدا سخن می گوید.

بخش دوم فرازهائی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قومشان، و لجاجتها و خیره سריهای آنان را در برابر این پیامبران

بازگو می کند، که بعضی مانند داستان موسی و فرعون مشروحتر، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب کوتاهتر است. مخصوصا در این بخش، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام (ﷺ) داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر (ﷺ) و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد و ضعف و فتوری به خود راه ندهند.

و نیز مخصوصا روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

بخش سوم که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام (ﷺ) و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن می گوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

ضمنا نام این سوره از چند آیه آخر که پیرامون شعرای بی هدف سخن می گوید گرفته شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که این سوره از نظر تعداد آیات بعد از سوره بقره بر همه سوره های قرآن فزونی دارد، هر چند از نظر تعداد کلمات چنین نیست، بلکه از بسیاری از آنان کوتاهتر است.

فضیلت سوره شعراء

در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) در اهمیت تلاوت این سوره چنین می خوانیم: من قرء سورة شعراء كان له من الاجر عشر حسنات، بعدد كل من صدق بنوح و كذب به و هود و شعيب و صالح و ابراهيم، و بعدد كل من كذب بعيسى و صدق بمحمد (ﷺ): کسی که سوره شعرا را بخواند به عدد هر کسی که نوح را تصدیق و یا تکذیب کرده است ده حسنه برای او خواهد بود، و همچنین هود شعیب، و صالح ابراهیم، و به عدد تمام کسانی که تکذیب عیسی و تصدیق محمد (ﷺ) کرده اند.

ناگفته روشن است که این همه اجر و پاداش تنها برای تلاوت منهای اندیشه و عمل نیست، بلکه قرائن متعددی در روایات فضائل سوره ها است که نشان می دهد منظور تلاوتی است که مقدمه تفکر و سپس اراده و عمل باشد و در گذشته به آن اشاره کرده ایم.

اتفاقا تعبیری که در حدیث فوق آمده نیز مؤید همین مطلب است، زیرا استحقاق حسنات به تعداد تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان انبیاء بخاطر قرار گرفتن در خط تصدیق کنندگان و بیگانگی با خط تکذیب کنندگان است.

آیه (1) تا (6) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(طسم) (1)

(تلك أیت الکتب المبین) (2)

(لعلک باخع نفسک ألا یكونوا مؤمنین) (3)

(إن نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت أعنقهم لها خضعین) (4)

(وما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث إلا كانوا عنه معرضین) (5)

(فقد کذبوا فسیأ تیهم أنبؤا ما كانوا به یتسهزؤن) (6)

ترجمه:

1 - طسم

2 - این آیات کتاب مبین است.

3 - گوئی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی بخاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند.

4 - اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد!

5 - و هر ذکر تازه ای از سوی خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می کنند.

6 - آنها تکذیب کردند، اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می گرفتند به آنان می رسد (و از مجازاتش با خبر خواهند شد).

تفسیر:

آنها از هر تازه ای وحشت دارند!

باز در آغاز این سوره با نمونه دیگری از حروف مقطعه قرآن روبرو می شویم (طسم).

در تفسیر این حروف مقطعه و نظائر آن در آغاز سوره های بقره و آل عمران و اعراف بحثهای مشروح و جداگانه ای داشته ایم که نیازی به تکرار آن نمی بینیم.

آنچه باید در اینجا اضافه کنیم این است که روایات متعددی از پیامبر اکرم (ﷺ) یا بعضی از صحابه در تفسیر طسم نقل شده که همه نشان می دهد این حروف علامتهای اختصاری از نامهای خدا، یا نامهای قرآن، و یا مکانهای مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است.

این روایات تفسیری را که در آغاز سوره اعراف جلد ششم در این زمینه نقل کردیم تایید می کند، و در عین حال با آنچه در آغاز سوره بقره آوردیم که

منظور بیان اعجاز و عظمت قرآن است که این کلام بزرگ از حروف ساده و کوچکی ترکیب شده است منافاتی ندارد.

آیه بعد عظمت قرآن را این چنین بیان می کند: اینها آیات کتاب مبین است (تلك آیات الكتاب المبين).

البته تلک از نظر ادبیات عرب اشاره به دور است، و به معنی آن یا آنها می باشد، و همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم در کلام عرب و گاه در زبان فارسی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره دور استفاده می شود، یعنی موضوع به قدری مهم و بلند مرتبه است که گوئی از دسترس ما بیرون و در اوج آسمانها قرار داد.

قابل توجه اینکه این آیه به همین صورت بی کم و کاست در آغاز سوره یوسف و قصص نیز آمده است، و در همه این موارد بعد از حروف مقطعه واقع شده، که نشان دهنده ارتباط این حروف با عظمت قرآن است.

توصیف قرآن به مبین که در اصل از ماده بیان است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می باشد که هر چه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می شود.

از این گذشته قرآن بیان کننده حق از باطل و آشکار کننده راه سعادت و پیروزی و نجات از گمراهی است.

سپس به دلداری پیامبر (ﷺ) پرداخته، می گوید: گوئی می خواهی جان خود را به خاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند از شدت اندوه بر باد دهی! (لعلک باخع نفسک ان لا یكونوا مؤمنین).

باخع از ماده بخع (بر وزن بخش) به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه است. این تعبیر نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر اسلام (ﷺ) نسبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت، و از اینکه می دید تشنه کمانی در کنار چشمه آب زلال قرآن و اسلام نشسته اند و باز از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بود.

ناراحت بود که چرا انسان عاقل با داشتن اینهمه چراغ روشن باز از بیراهه می رود؟ و در پرتگاه فرو می غلطد و نابود می شود؟

آری همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصاً پیامبر اسلام که این تعبیر کرارا در قرآن در مورد او آمده است.

بعضی از مفسران چنین می گویند که سبب نزول آیه فوق این بود که پیامبر (ﷺ) مرتبا اهل مکه را به توحید دعوت می کرد، اما آنها ایمان نمی آوردند، پیامبر (ﷺ) آنقدر ناراحت شده بود که آثار آن در چهره اش آشکار بود، آیه فوق نازل شد و پیامبر (ﷺ) را دلداری داد.

آیه بعد برای اثبات این حقیقت که خداوند بر هر چیز قادر است حتی می تواند همه آنها را به اجبار وادار به ایمان کند چنین می گوید: اگر ما بخواهیم از آسمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد (ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعين).

اشاره به اینکه ما این قدرت را داریم که معجزه خیره کننده، یا عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستیم که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آنست که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع گردند.

ناگفته پیداست که منظور از خضوع کردن گردنها، خضوع کردن صاحبان آنها است، منتها گردن در فارسی، و رقبه و عنق در عربی به خاطر اینکه عضو مهم بدن انسان است به صورت کنایه از خود انسان ذکر می شود، فی المثل افراد یاغی را گردنکش و افراد زورگو را گردن کلفت، و افراد ناتوان را گردن شکسته می گویند!

البته در تفسیر اعناق در اینجا احتمالات دیگری نیز داده اند: از جمله اینکه اعناق به معنی رؤسا، یا به معنی گروهی از مردم می باشد که همه این احتمالات ضعیف است.

سپس به موضع گیری مشرکان و کافران در برابر قرآن اشاره کرده، می فرماید: هر ذکر تازه ای از سوی خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می کنند (و ما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین).
تعبیر به ذکر اشاره به این واقعیت است که قرآن بیدار کننده و آگاه کننده است، در تمام آیات و سوره هایش، اما این گروه از بیداری و آگاهی فرار می کنند!

و تعبیر به الرحمان اشاره به این است که نزول این آیات از سوی پروردگار از رحمت عامه او سرچشمه می گیرد که همه انسانها را بدون استثناء به سعادت و کمال دعوت می کند.
و نیز ممکن است برای تحریک حس شکرگزاری مردم باشد که این سخنان از سوی خداوندی است که نعمتهایش سر تا پای شما را فرا گرفته، چگونه در برابر ولی نعمت خود این چنین اعراض می کنید، و اگر او در مجازات شما عجله نمی کند آنهم از رحمت او است.

تعبیر به محدث (تازه و جدید) اشاره به این است که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می گردد، و هر کدام محتوای تازه ای دارد، اما چه سود که اینها با این حقایق تازه ناسازگارند، گوئی با همان خرافات نیاکان پیوند همیشگی بسته اند، و با هیچ قیمتی حاضر نیستند با جهل و گمراهی و خرافات وداع گویند اصولا همیشه افراد نادان و متعصب و لجوج با تازه ها، هر چند موجب هدایت و آگاهی و نجات باشد، مخالفند.

در آیه 68 سوره مؤ منون می خوانیم (ا فلّم یدبروا القول ام جائهم ما لم یات آبائهم الاولین): آیا آنها تدبیر در این سخن نکردند یا اینکه

این آیات چیز تازه ای است که برای نیاکانشان نیامده (و به بهانه تازه بودن با آن مبارزه می کنند).

سپس اضافه می کند اینها تنها به اعراض قناعت نمی کنند بلکه به مرحله تکذیب و از آن بدتر استهزاء می رسند، می فرماید: آنها تکذیب کردند اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می گرفتند به آنان می رسد و از مجازات دردناک کار خود با خبر می شوند (فقد کذبوا فسیاتیهم انباء ما كانوا به يستهزئون).

انباء جمع نبا به معنی خبر مهم است، و منظور در اینجا کیفرهای سختی است که در این جهان و جهان دیگر دامنگیر آنها می شود، گرچه بعضی از مفسران مانند شیخ طوسی در تبیان این کیفرها را منحصر به کیفر آخرت دانسته اند، ولی غالب مفسران آن را مطلق و شامل هر دو نوع کیفر دانسته اند، و در واقع چنین است، چرا که آیه اطلاق دارد و از این گذشته کفر و انکار بازتاب وسیع و گسترده وحشتناکی در تمام زندگی انسان دارد، چگونه می توان از آن صرف نظر کرد.

بررسی این آیه و آیه قبل نشان می دهد که انسان به هنگام قرار گرفتن در جاده های انحرافی به طور دائم التزایدی فاصله خود را از حق بیشتر می کند:

نخست مرحله اعراض و روی گرداندن و بی اعتنائی نسبت به حق است، اما تدریجا به مرحله تکذیب و انکار می رسد، باز از این مرحله فراتر می رود و حق را به باد سخریه می گیرد، و به دنبال آن مجازات الهی فرا می رسد (نظیر این تعبیر در آغاز سوره انعام آیه 4 و 5 نیز آمده است)

نکته ها:

1 - در یکی از خطبه های معروف نهج البلاغه علی (علیه السلام) به این واقعیت اشاره فرموده که خداوند پیامبران را آنچنان فرستاده است که مردم بتوانند آزادانه برای ایمان آوردن تصمیم گیری کنند که اگر غیر آن بود، ایمان اجباری می شد و سودی نداشت، می فرماید:

اگر خداوند می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبران، درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد می داشت، اما اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت، و پاداش و جزا بی اثر می شد.

در کتاب کافی ذیل آیه مورد بحث چنین آمده که: اگر خدا می خواست از آسمان نشانه ای نازل می کرد که گردنهای آنها در برابر آن خاضع گردد، و اگر چنین می کرد آزمون از همه مردم ساقط می شد.

قابل توجه اینکه در کتب معروفی مانند ارشاد مفید و روضه کافی و کمال الدین صدوق و تفسیر قمی آمده است که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (ان نشا نزل آیه من السماء...) فرمود: منظور طغیانگران بنی امیه هستند که به هنگام قیام مهدی (علیه السلام) آیه آسمانی می بینند و در برابر آن ناچار به تسلیم می شوند.

روشن است که منظور از این روایات بیان مصداقی از مفهوم وسیع آیه است که سرانجام به هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) رهبر حکومت جهانی، تمام حکومتهای ظلم و جور که خط بنی امیه را ادامه می دهند به حکم اجبار در برابر قدرت مهدی و حمایتهای الهی او سر تسلیم فرود می آورند.

2 - می دانیم یکی از بحثهای دامنه دار در قرون نخستین اسلام بحث پیرامون حادث بودن و یا قدیم بودن کلام الله بود که دامنه این بحث به کتب تفسیر نیز کشانده شده، و جمعی از مفسران به تعبیری که در آیات فوق آمده (محدث) بر حادث بودن قرآن استدلال کرده اند.

ولی چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم اساس این بحث به هیچوجه نمی تواند منطقی بوده باشد، و به نظر می رسد که زمامداران آن زمان از بنی امیه و بنی عباس در دامن زدن به اینگونه بحثهای انحرافی که افکار مسلمانان را از مسائل مهم و جدی منحرف می ساخته دخالت داشته اند، آنها این مسائل را به عنوان سرگرم ساختن علمای اسلام و ادامه حکومت خودکامه خود می خواستند.

زیرا اگر منظور از کلام الله همان محتوای قرآن است که آن از ازل در علم خدا بوده و خدا از همه آن آگاهی داشته است، و اگر منظور نزول وحی است و کلمات و حروف قرآن مسلما حادث است، بنابراین در یک صورت قدیم بودن و در یک صورت حادث بودن قطعی است و جای بحث و گفتگو نیست. جامعه اسلامی مخصوصا علماء و دانشمندان باید بیدار باشند و گرفتار بحثهای انحرافی که به دست جباران و دشمنان ایجاد شده است نگردند.

آیه (7) تا (9) و ترجمه

(أولم يروا إلى الا رض كم أنبتنا فيها من كل زوج كريم) (7)

(إن في ذلك لآية و ما كان أكثرهم مؤمنين) (8)

(وإن ربك لهو العزيز الرحيم) (9)

ترجمه:

7 - آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم.

8 - در این نشانه روشنی است (بر وجود خدا) ولی اکثر آنها هرگز نبوده اند.

9 - پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

زوجیت در گیاهان

در آیات گذشته سخن از اعراض کافران، از آیات تشریعی یعنی قرآن مجید بود، و در آیات مورد بحث سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و نشانه های خدا در پهنه آفرینش است، آنها نه تنها، گوش جان خود را بر سخنان پیامبر (ﷺ) می بستند، بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.

نخست می گوید: آیا آنها به زمین نگاه نکردند چه بسیار گیاهان از انواع مختلف، نر و ماده، زیبا و جالب و پرفایده در آن آفریدیم (أولم يروا إلى الارض كم أنبتنا فيها من كل زوج كريم).

در اینجا تعبیر به زوج در مورد گیاهان قابل دقت است، گر چه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف، و ازواج را به معنی انواع و اصناف

گرفته اند، ولی چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟!

در گذشته انسانها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است، و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مساله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود، ولی نخستین بار لینه دانشمند و گیاهشناس معروف سوئدی، در اواسط قرن 18 میلادی، موفق به کشف این واقعیت شد که مساله زوجیت در دنیای گیاهان تقریباً یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.

ولی قرآن مجید قرن‌ها قبل از این دانشمند کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیات مورد بحث، و در سوره رعد آیه 4، و لقمان آیه 10 و سوره ق آیه 7) و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است.

واژه کریم در اصل به معنی هر چیز پر ارزش است، گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان، و گاهی حتی نامه توصیف به کریم می شود مانند سخن ملکه سبا در مورد نامه سلیمان: **(انی القی الی کتاب کریم)** (نمل - 29). و منظور از گیاه کریم گیاهان پرفایده است و البته هر گیاهی دارای فوایدی است که با پیشرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود.

در آیه بعد به عنوان تاکید و تصریح بیشتر می فرماید: در این خلقت گیاهان ارزشمند نشانه روشنی بر وجود خدا است **(ان فی ذلك لایة)**

آری توجه به این واقعیت که این خاک ظاهراً بی ارزش با داشتن یک ترکیب معین مبدء پیدایش انواع گل‌های زیبا و درختان پر ثمر و میوه

های رنگارنگ با خواص کاملاً متفاوت است بیانگر نهایت قدرت خدا است، اما این کوردلان آنچنان غافل و بی خبرند که این گونه آیات الهی را می بینند، باز هم در غفلتند، چرا که کفر و لجاج در قلب آنها رسوخ کرده لذا در پایان آیه می فرماید: اکثر آنها هرگز مؤمن نبوده اند (وما کان اکثرهم مؤمنین).

یعنی این بی ایمانی همچون یک صفت راسخ در آنها شده، و چه جای تعجب که از این آیات بهره نگیرند، زیرا قابلیت محل نیز از شرائط اصلی تاثیر است همانگونه که در مورد قرآن می خوانیم (هدی للمتقین): مایه هدایت پرهیزکاران است (بقره - 2).

در آخرین آیه مورد بحث با تعبیری که هم نشانه تهدید است و هم تشویق، هم بیم است و هم امید، می فرماید: پروردگار تو عزیز و رحیم است (وان ربك هو العزيز الرحيم).

عزیز به معنی قدرتمندی است که شکست ناپذیر است، هم توانائی بر ارائه آیات بزرگ دارد، و هم در هم کوبنده تکذیب کنندگان است، ولی با این حال رحیم است و رحمت واسعة اش همه جا را فرا گرفته، و بازگشت جدی به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف او را متوجه انسان سازد و بر گناهان گذشته اش قلم عفو کشد.

ممکن است مقدم داشتن صفت عزیز بر رحیم در اینجا به خاطر این باشد که اگر رحیم را مقدم می داشت ممکن بود از آن احساس ضعف شود، اما عزیز را مقدم می دارد تا روشن گردد که در نهایت قدرت، بسیار مهربان است.

آیه (10) تا (15) و ترجمه

(وإذ نادى ربك موسى أن ائت القوم الظلمين) (10) (قوم فرعون الا يتقون) (11) (قال رب إني أخاف أن يكذبون) (12) (ويضيق صدرى ولا ينطلق لسانى فأرسل إلى هرون) (13) (ولهم على ذنب فأخاف أن يقتلون) (14) (قال كلا فاذهبا بآيتنا إنا معكم مستمعون) (15)

ترجمه:

10 - به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ آن قوم ستمگر برو.

11 - قوم فرعون، آیا آنها (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند؟!

12 - (موسی) عرض کرد پروردگارا من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند.

13 - و سینه ام تنگ می شود، و زبانم به قدر کافی گویا نیست (به

برادرم) هارون نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند).

14 - و آنها (به اعتقاد خودشان) بر من گناهی دارند می

ترسم مرا به قتل برسانند (و این رسالت به پایان نرسد).

15 - فرمود چنین نیست (آنها کاری نمی توانند انجام دهند) شما هر دو

با آیات ما (برای هدایت آنان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می

شنویم.

تفسیر:

آغاز رسالت موسی (ﷺ)

گفتیم در این سوره سرگذشت هفت تن از پیامبران بزرگ به عنوان درس

آموزنده ای برای عموم مسلمانان مخصوصا مسلمانان نخستین بیان شده است.

نخست از موسی (علیه السلام) شروع می کند و بخشهای مختلفی از زندگی او و درگیریش را با فرعونیان تا هنگام غرق این قوم ظالم و ستمگر شرح می دهد.

تاکنون در سوره های متعددی از قرآن (سوره بقره و مائده و اعراف و یونس و اسراء و طه) سخن از بنی اسرائیل و موسی و فرعونیان به میان آمده و در بعضی از سوره های بعد نیز در این باره بحثهایی می آید.

این بحثها گرچه بظاهر مکرر است، اما دقت در آنها نشان می دهد که در هر مورد روی بخش خاصی از این سرگذشت پر ماجرا، و برای هدف مخصوصی، تکیه شده است.

فی المثل آیات مورد بحث هنگامی نازل شد که مسلمانان سخت در اقلیت قرار داشتند و دشمنان آنها بسیار قوی و نیرومند، به گونه ای که هیچگونه موازنه قدرت در میان آنها نبود، در اینجا لازم است خداوند سرگذشتهای مشابهی را از اقوام پیشین بیان کند تا بدانند این قدرت عظیم دشمن و ضعف ظاهری آنها هرگز سبب شکست نخواهد شد، تا روحیه آنها قوی گردد و بر استقامت و پافشاری خود بیفزایند، و جالب اینکه: بعد از سرگذشت هر یک از این پیامبران هفتگانه جمله (و ما کان اکثرهم مؤمنین و ان ربک لھو العزیز الرحیم) اکثر آنها ایمان نیاوردند و پروردگار تو توانا و رحیم است تکرار شده، درست همان عبارتی که در آغاز همین سوره در مورد پیامبر اسلام (ﷺ) خواندیم، این هماهنگی شاهد زنده ای بر این حقیقت است که ذکر این بخش از داستانهای انبیاء به خاطر شرائط خاص روانی و اجتماعی مسلمانان در آن مقطع خاص زمانی و مشابه آن بوده است.

نخست می گوید: به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو (و اذ نادى ربك موسى ان انت القوم الظالمين).

همان قوم فرعون، آیا آنها از ظلم و ستم و مخالفت فرمان پروردگار پرهیز نمی کنند (قوم فرعون الا يتقون).

این نکته قابل توجه است که تنها صفتی را از فرعونیان که بر آن تکیه کرده ظلم است و می دانیم ظلم معنی جامع و گسترده ای دارد که شرک یکی از مصادیق بارز آن است، (ان الشرك لظلم عظیم) - لقمان آیه 13 و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آنهمه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن می باشد، از این گذشته آنها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می کردند، و به این ترتیب می توان هدف دعوت انبیاء را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!.

در این هنگام موسی مشکلات عظیم خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند و از او تقاضای قوت و قدرت بیشتر برای تحمل این رسالت عظیم می نماید:

عرض کرد پروردگارا! من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند (قال رب انی اکاف ان یکذبون).

و پیش از آنکه بتوانم رسالتم را به آخر برسانم با جار و جنجال و تکذیبهای خود مرا از صحنه بیرون کنند، و این بار به مقصد نرسد.

موسی (علیه السلام) در ذکر این سخن کاملاً حق داشت چرا که فرعون و دار و دسته اش آنقدر مسلط بر اوضاع کشور مصر بودند که احدی یارای مخالفت

با آنها را نداشت و هر گونه نغمه مخالفی را با شدت و بی رحمی سرکوب می کردند.

بعلاوه سینه من برای انجام این رسالت وسعت کافی ندارد (ویضیق صدری).

از این گذشته زبان من به قدر کافی گویا نیست (و لا ينطق لسانی). به همین جهت تقاضای من این است به (برادرم) هارون نیز رسالت بدهی تا به همراه من مامور ادای این رسالت گردد (فارسل الی هارون). تا با معاضدت یکدیگر بتوانیم این فرمان بزرگ را در برابر آن ستمگران خیره سر به اجرا در آوریم. از همه اینها گذشته آنها بر من (به اعتقاد خودشان) گناهی دارند (و لهم علی ذنب).

من یکی از این فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک مرد بنی اسرائیلی مظلوم درگیر بوده با ضربه قاطع خود کشته ام. از این نظر می ترسم به عنوان قصاص مرا به قتل برسانند و این رسالت عظیم به پایان نرسد (فاخاف ان یقتلون).

در حقیقت موسی چهار مشکل بزرگ بر سر راه این ماموریت بزرگ می دید و از خدا تقاضای حل آنها را کرد (مشکل تکذیب - مشکل ضیق صدر - مشکل عدم فصاحت کافی - و مشکل قصاص).

ضمناً روشن شد که موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای درآید، لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می کند.

نوع وسیله ای که موسی در این زمینه از خداوند تقاضا کرد، شاهد گویای این حقیقت است، او تقاضای شرح صدر (روح وسیع و گشاده) کرد، و همچنین تقاضای گشوده شدن هر گونه عقده از زبانش، و ماموریت دادن به برادرش هارون برای شرکت در این کار بزرگ، چنانکه در سوره طه به صورت مشروحتر آمده است، رب اشرح لی صدري و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشركه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا: پروردگارا سینه ام را گشاده دار، و کار را بر من آسان کن، گره از زبانی بگشای تا سختم را درک کنند، و برای من وزیری از خاندانم قرار ده برادرم هارون را، به وسیله او پشتم را محکم کن و در کار من شریکش گردان، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم (سوره طه آیه 25 تا 34).

خداوند این تقاضای صادقانه موسی را اجابت کرد فرمود این چنین نیست که بتوانند تو را به قتل برسانند و یا سینه ات تنگی کند و زبانت گره داشته باشد و گویا نگردد (قال کلا).

دعای تو را در مورد برادرت نیز اجابت کردم و به او هم ماموریت دادم شما هر دو با آیات ما بروید (و فرعون و قوم گمراهش را به سوی من دعوت کنید) (فاذهبایاتنا).

و فکر نکنید من از شما دورم و جریان امر شما بر ما مخفی است، بلکه ما با شما هستیم و به خوبی مطالب را می شنویم (انامعکم مستمعون).

هرگز شما را تنها نخواهم گذارد و در حوادث سخت یاریتان خواهم کرد با اطمینان خاطر پیش بروید و محکم در این راه گام بردارید.

و به این ترتیب در ضمن سه جمله خداوند به موسی (علیه السلام) اطمینان کافی داد و به درخواستش جامه عمل پوشانیده با تعبیر کلا اطمینان داد که قدرت بر قتل او پیدا نخواهند کرد، و نیز از نظر ضیق صدر و عدم گشایش زبان، مشکلی در کار او پیدا نخواهد شد، و با جمله فاذهبا بایاتنا برادرش را به کمک او فرستاد و بالاخره با جمله انا معکم مستمعون به آنها وعده داد که آنها را همه جا در زیر چتر حمایت خود خواهد گرفت.

قابل توجه اینکه در آخرین جمله ضمیر، به صورت جمع آورده شده و فرموده انا معکم (ما با شما هستیم) ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که در تمام جلسات و میدانهای که شما با این گروه جبار و طغیانگر روبرو هستید ما حضور داریم و سخنان همه شما را می شنویم، و شما دو برادر را یاری کرده بر آنها پیروز می کنیم.

و اینکه بعضی گمان کرده اند چون کلمه مع دلیل بر حمایت و مساعدت است و این شامل فرعونیان نمی شود اشتباه است، بلکه این کلمه به معنی حضور دائم پروردگار در همه صحنه ها است او حتی با گنهکاران و حتی با موجودات بی جان همه جا بوده و هست و جائی از او خالی نیست.

تعبیر به استماع که گوش دادن تواءم با توجه است، نیز تاکید است بر این واقعیت.

آیه (16) تا (22) و ترجمه

(فأتيا فرعون فقولا إنا رسول رب العالمين) (16) (أن أرسل معنا بنى
إسرائيل) (17) (قال ألم نربك فينا وليدا ولبثت فينا من عمرك سنين) (18)
(و فعلت فعلتك التى فعلت و أنت من الكافرين) (19) (قال فعلتها إذا و أنا من
الضالين) (20) (ففررت منكم لما خفتكم فوهب لى ربي حكما و جعلنى من
المرسلين) (21) (و تلك نعمة تمنها على أن عبدت بنى إسرائيل) (22)

ترجمه:

- 16 - به سراغ فرعون بروید و بگوئید ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم.
17 - بنی اسرائیل را با ما بفرست.
18 - (فرعون) گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش
ندادیم؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما نبودى؟
19 - و (سرانجام) آن کارت را (که نمى بایست انجام دهى) انجام دادى
(و یک نفر از ما را کشتى) و تو از کافران بودى!
20 - (موسى) گفت: من آن کار را انجام دادم در حالى که از بیخبران بودم.
21 - و به دنبال آن هنگامى که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگار
من به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.
22 - آیا این منتهى است که تو بر من مى گذاری که بنى
اسرائیل را برده خود ساخته اى؟!

تفسیر:

برخورد منطقی و قاطع با فرعون

در آیات گذشته نخستین مرحله مأموریت موسی (علیه السلام) یعنی دریافت وحی و رسالت و تقاضای وسائل نیل به این هدف بزرگ، پایان یافت. به دنبال آن در آیات مورد بحث مرحله دوم یعنی روبرو شدن با فرعون و گفتگوی سرنوشت سازی که در آن میان انجام گرفت مطرح شده. نخست به عنوان مقدمه می فرماید: اکنون که همه چیز روبراه است به سراغ فرعون بروید، و به او بگوئید ما رسول پروردگار جهانیان هستیم (فاتیا فرعون فقولاً انا رسول رب العالمین).

جمله فاتیا نشان می دهد که باید به هر قیمتی هست با خود او تماس بگیرید، و تعبیر به رسول به صورت مفرد - با اینکه هر دو پیامبر بودند - اشاره به یگانگی و وحدت دعوت آنها است، گوئی آنها دو روحند در یک بدن، با یک برنامه، و یک هدف.

و به دنبال بیان رسالت خود، آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید و بگوئید ما مأموریم از تو بخواهیم که بنی اسرائیل را با ما بفرستی (ان ارسل معنا بنی اسرائیل).

بدیهی است منظور این بوده که زنجیر اسارت و بردگی از آنها بردار تا آزاد شوند، و بتوانند با آنها بیایند، نه اینکه تقاضای فرستادن آنها به وسیله فرعون شده باشد.

در اینجا فرعون زبان به سخن گشود و با جمله هائی حساب شده، و در عین حال شیطنت آمیز، برای نفی رسالت آنها کوشید. نخست رو به موسی کرد و چنین گفت: آیا ما تو را در کودکی در دامن مهر خود پرورش ندادیم؟! (قال الم نربك فينا وليدا).

تو را از آن امواج خروشان و خشمگین نیل که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم، دایه ها برایت دعوت کردیم، و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معاف نمودیم، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی!

و بعد از آن نیز سالهای متمادی از عمرت در میان ما بودی! (و لبثت فینا من عمرک سنین).

سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می گوید: تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران فرعون) را انجام دادی (و فعلت فعلتک الی فعلت).

اشاره به اینکه تو چگونه می توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه ای هستی.

و از همه اینها گذشته تو کفران نعمتهای ما می کنی (و انت من الکافرین). سالها بر سر سفره ما بودی، نمک خوردی و نمکدان را شکستی!، با چنین کفران نعمت چگونه می توانی پیامبر باشی؟

در حقیقت می خواست با این منطق و این گونه پرونده سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.

منظور از داستان قتل همان است که در سوره قصص آیه 15 آمده است که موسی (علیه السلام) دو نفر را که یکی از فرعونیان و دیگری از بنی اسرائیل بود در حال جنگ و دعوا دید، به حمایت مظلوم یعنی مرد بنی اسرائیلی برخاست و به ظالم حمله کرد، ضربه ای بر او فرود آورد که با همان یک ضربه از پا درآمد.

موسی (علیه السلام) بعد از شنیدن سخنان شیطننت آمیز فرعون به پاسخ از هر سه ایراد پرداخت ولی از نظر اهمیت پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد (و یا اصولاً ایراد اول را درخور پاسخ نمی دانست، چرا که پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند).

به هر حال چنین گفت: من این کار را انجام دادم در حالی که از بیخبران بودم (قال فعلتها اذا وانا من الضالین)

در اینجا در مورد تعبیر ضالین در میان مفسران گفتگو بسیار شده است زیرا از یکسو می دانیم که سابقه سوء برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت قابل قبول نیست، چرا که موقعیت او را در افکار عمومی متزلزل می کند و هدف بعثت ناقص و ناتمام می ماند به همین دلیل دامنه عصمت انبیاء قبل از نبوت را نیز شامل می شود.

و از سوی دیگر باید این سخن پاسخی باشد که فرعون نتواند در برابر آن سخنی بگوید.

لذا جمعی از مفسران معتقدند که منظور از ضال در اینجا خطای در موضوع است، یعنی من ضربه ای را که به آن مرد قطبی زدم به قصد قتل نبود بلکه به عنوان حمایت از مظلوم بود، و نمی دانستم منجر به قتل او می شود، بنابراین ضال در اینجا به معنی غافل و منظور غفلت از عاقبت کار است.

بعضی دیگر گفته اند منظور این است که خطائی در قتل آن مرد ظالم رخ نداده چرا که او مستحق بوده است، بلکه منظور

این است که من نمی دانستم عاقبت این کار چنین خواهد بود که من نتوانم در مصر بمانم و مدتی از وطن آواره شوم و برنامه هایم به تاخیر افتد.

ولی ظاهراً این پاسخی نبوده است که موسی بتواند به فرعون بگوید، مطلبی بوده که می توانسته برای دوستانش بیان کند نه پاسخی قابل قبول برای فرعون

تفسیر سومی که شاید از جهاتی مناسبتر با مقام موسی (علیه السلام) و عظمت کیان او باشد این است که موسی (علیه السلام) در اینجا یکنوع توریه به کار برده است، سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن اینکه من نمی دانستم که این کار مایه این همه درد سر می شود و گرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت (و یا اینکه من آن روز که این حادثه واقع شد راه را گم کرده بودم و به آنجا رسیدم که این حادثه رخ داد).

و می دانیم منظور از توریه این است که انسان سخنی بگوید که باطنش مطلب حقی باشد، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری استفاده کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می خواهد دروغ نگوید و در عین حال، حفظ ظاهر نیز داشته باشد.

سپس موسی اضافه می کند: من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم، و خداوند به من علم و دانش بخشید، و مرا از رسولان قرار داد (ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین).

در اینکه منظور از حکم در این آیه چیست؟ و آیا همان مقام نبوت است یا مقام علم و دانش و آگاهی؟ در میان مفسران گفتگو است، اما با توجه به ذیل خود این آیه که مقام رسالت را در برابر مقام حکم قرار داده روشن می شود چیزی غیر از رسالت و نبوت است.

شاهد دیگر این موضوع آیه 79 سوره آل عمران است که می گوید: (ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله): برای هیچ انسانی شایسته نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بخشد، سپس به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید و بندگان من باشید.

اصولا واژه حکم از نظر لغت در اصل به معنی منع کردن به منظور اصلاح است، و لذا به لگام حیوان حکمة (بر وزن صدقه) گفته می شود، سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق حکمت، اطلاق شده، و همچنین به علم و عقل نیز با همین تناسب حکم گفته اند ممکن است گفته شود که از آیه 14 سوره قصص برمی آید که موسی قبل از این ماجرا به مقام حکم و علم رسیده بود، آنجا که می گوید: (ولما بلغ اشدّه و استوی آتیناه حکما و علما): هنگامی که موسی به حد رشد رسید ما به او حکم و علم بخشیدیم (سپس ماجرای درگیری با مرد قبطی را در آیات بعد از آن ذکر می کند).

در پاسخ می گوئیم: علم و حکمت دارای مراحل مختلف است، موسی یک مرحله را قبلا یافته بود، و مرحله کاملتری را به هنگام نبوت و رسالت پیدا کرد. سپس موسی به پاسخ منتهی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته، و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می

گوید: آیا این منتهی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی؟! (و تلك نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل).

درست است که دست حوادث مرا در کودکی به کاخ تو کشانید و به ناچار در دامان تو پرورش یافتم و در این امر قدرتنمائی خدا بود، اما ببین عامل این ماجرا چه بود؟ چرا من در خانه پدرم و در آغوش مادرم پرورش نیافتم، چرا؟.

آیا جز این بود که تو بنی اسرائیل را به زنجیر اسارت کشیدی، تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی، و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری؟.

این ظلم بی حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد، و به امواج نیل بسپارد، و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت، و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرار داد!

و با این تفسیر ارتباط این پاسخ موسی با سؤال فرعون کاملاً روشن می شود. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور موسی (علیه السلام) این بوده که اگر پرورش من نعمتی از ناحیه تو باشد در برابر آنهمه ظلم و ستمی که به بنی اسرائیل کردی، قطره ای در برابر دریا است، این چه نعمتی است که تو بیان می کنی در حالی که آنهمه ظلم و ستم در کنار آنست؟!.

تفسیر سومی که می توان برای پاسخ موسی (علیه السلام) از گفته فرعون بیان کرد این است که: اگر من در کاخ تو پرورش یافتم و از نعمتهای رنگارنگ برخوردار شدم فراموش نکن سازندگان اصلی آن کاخ، بردگان

قوم من بودند، و به وجود آورندگان آنهمه نعمت اسیران بنی اسرائیل بودند،
چگونه به استفاده از دسترنج قوم من بر من منت می نهی؟!
این سه تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد هر
چند تفسیر اول از بعضی جهات روشنتر به نظر می رسد.
ضمناً تعبیر به من المرسلین اشاره به این حقیقت است
که من تنها رسول و فرستاده خدا نیستم، قبل از من نیز پیامبران بسیار
آمده اند و من یکی از آنها هستم، و تو همه را فراموش کرده ای.

آیه (23) تا (29) و ترجمه

(قال فرعون وما رب العالمين) (23) (قال رب السموت والارض وما بينهما
إن كنتم موقنين) (24) (قال لمن حوله الا تستمعون) (25) (قال ربكم ورب
أبائكم الاولين) (26) (قال إن رسولكم الذي أرسل إليكم لمجنون) (27)
(قال رب المشرق والمغرب وما بينهما إن كنتم تعقلون) (28) (قال لئن اتخذت
إلهي غيري لا جعلنك من المسجونين) (29)

ترجمه:

- 23 - فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست؟!
24 - (موسی) گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه
میان این دو است، اگر اهل یقین هستید.
25 - (فرعون) به اطرافیانش گفت، آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید؟
26 - (موسی) گفت پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.
27 - (فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است.
28 - (موسی) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو
است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید.
29 - فرعون خشمگین شد و گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی تو
را از زندانیان قرار خواهم داد.

تفسیر:

تهمت جنون و تهدید به زندان
هنگامی که موسی با لحن قاطع و کوبنده ای سخنان فرعون را پاسخ گفت
و فرعون از این نظر در مانده شد، مسیر کلام را تغییر داد و

موسی را که گفته بود من رسول و فرستاده رب العالمینم مورد سؤال قرار داد و گفت: پروردگار عالمیان چیست؟ (قال فرعون و ما رب العالمین). بسیار بعید است که فرعون این سخن را واقعا برای فهم مطلب گفته باشد بلکه بیشتر به نظر می رسد که برای تجاهل و تحقیر، این سؤال را مطرح کرد.

ولی به هر حال موسی همانند همه بحث کنندگان بیدار و آگاه راهی جز این نداشت که مطلب را جدی بگیرد و به پاسخ جدی بپردازد، و از آنجا که ذات خدا از دسترس افکار انسانها بیرون است، دست به دامن آثار او در پهنه آفرینش زند، و از آیات آفاقی سخن به میان آورد گفت او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار گرفته است می باشد، اگر شما راه یقین می پوئید (قال رب السماوات والارض و ما بینهما ان کنتم موقنین). آسمانها با آن عظمتش، و زمین با آن وسعت و گستردگی و موجودات رنگارنگش که تو و دستگاه تو در برابر آن ذره ناچیزی بیش نیست، آفرینش پروردگار من است، چنین آفریدگار و مدبر و نظم دهنده ای شایسته پرستش است نه موجود ضعیف و ناچیزی همچون تو!

توجه به این حقیقت نیز لازم است که بت پرستان معتقد بودند هر یک از موجودات این عالم، ربی دارد، و جهان را ترکیبی از نظامات پراکنده می شمردند، اما سخن موسی (علیه السلام) اشاره به این حقیقت است که این نظام واحد که بر مجموعه عالم هستی حکمفرما است دلیل بر این است که رب واحدی دارد.

جمله ان کنتم موقنین ممکن است اشاره به این مطلب باشد که موسی می خواهد تلویحا به فرعون و یارانش بفهماند که من می دانم هدف

شما از این سوءال، درک حقیقت نیست اما اگر در جستجوی حقیقت باشید و صاحب عقل و شعور، همین استدلال که کردم کافی است، کمی چشمتان را بگشائید و ساعتی در این آسمانهای وسیع و زمین گسترده و آثارش بیندیشید تا دانستنیها را بدانید و جهانیابی خود را تصحیح کنید.

اما فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسمانی، از خواب غفلت بیدار نشد، باز به استهزاء و سخریه ادامه داد و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد رو به اطرافیان خود کرده گفت: آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید؟! (قال لمن حوله الا تستمعون). پیدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته اند، اشخاصی از قماش خود او، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم.

ابن عباس می گوید: اطرافیان او در آنجا پانصد نفر بودند که از خواص قوم او محسوب می شدند.

هدفش این بود که این سخن منطقی و دلنشین موسی در قلب تاریک این گروه کمترین اثری نگذارد، و آن را یک سخن بی محتوی که مفهومش قابل درک نیست معرفی کند.

ولی باز موسی (علیه السلام) به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچگونه ترس و واهمه ادامه داد و گفت: او پروردگار شما و پدران نخستین شما است (قال ربکم و رب آبائکم الاولین).

در حقیقت موسی که در مرحله نخست از آیات آفاقی شروع کرده بود در مرحله دوم به آیات انفسی اشاره کرد و به اسرار آفرینش در وجود خود انسانها و آثار پرورش الهی و ربوبیت پروردگار در روح و جسم

بشر پرداخت، تا این مغروران بیخبر لااقل درباره خود
بیندیشند و کمی خود را بشناسند و به دنبال آن، خدای خود
را.

ولی فرعون به خیره سری همچنان ادامه داد، و از مرحله استهزاء و سخریه
پا را فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و گفت: پیامبری که به
سوی شما آمده قطعاً مجنون است! (قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون
(

همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می دادند.
جالب اینکه این فریبکار مغرور حتی حاضر نبود بگوید فرستاده ما و به
سوی ما بلکه می گوید پیامبر شما که به سوی شما فرستاده شده است، چرا
که حتی تعبیر پیامبر شما جنبه سخریه داشت، سخریه ای توأم با خود برتر بینی
که من بالاتر از آنم که پیامبری، برای دعوتم بیاید، و هدفش از نسبت جنون به
موسی (ﷺ) این بود که اثر منطق نیرومند او را در افکار حاضران خنثی کند.
اما این نسبت ناروا در روح بلند موسی (ﷺ) اثری نگذاشت و همچنان
خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش، در آفاق
و انفس، ادامه داد و گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در
میان این دو است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار
می گرفتید (قال رب المشرق والمغرب وما بینهما ان کنتم تعقلون).

اگر تو در محدوده کوچکی به نام مصر، یک حکومت ظاهری داری،
حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه میان آنها است
در بر گرفته، و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد، اصولاً همین
طلوع و غروب خورشید در خاور و باختر، و نظامی که بر آن حاکم است،
خود نشانه ای از عظمت او است، اما عیب کار اینجا است که

شما تعقل نمی کنید و اصلاً عادت به اندیشیدن ندارید (توجه داشته باشید که جمله ان کتم تعقلون اشاره به همین است که شما اگر برنامه تعقل در گذشته و حال در زندگانتان بود این حقیقت را درک می کردید).

در واقع موسی (علیه السلام) نسبت جنون را به طرز زیبایی پاسخ گفت که من دیوانه نیستم، دیوانه و بی عقل کسی است که این همه آثار پروردگار را نمی بیند، و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار!

درست است که موسی (علیه السلام) نخستین بار اشاره به تدبیر آسمانها و زمین کرد ولی از آنجا که آسمان بسیار بالا است و زمین، بسیار اسرارآمیز، لذا در آخرین مرحله انگشت روی نقطه ای گذاشت که هیچکس را یارای انکار آن نیست، و انسان همه روز با آن سر و کار دارد، و آن نظام طلوع و غروب آفتاب و برنامه دقیقی که در آن وجود دارد، و احدی نمی تواند ادعا کند من تنظیم کننده آنم.

تعبیر به ما بینهما (آنچه میان این دو است) اشاره به وحدت و ارتباط در میان شرق و غرب است همانگونه که این تعبیر در مورد آسمانها و زمین نیز چنین بود، و در مورد ربکم و رب آبائکم اولین نیز ارتباط و وحدت نسلی را بیان می کند.

این منطق نیرومند و شکست ناپذیر، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین گفت: اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد (قال لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین).

من این سخنان تو را نمی فهمم، همین می دانم که یک اله و معبود بزرگ وجود دارد و آن منم! و هر کس غیر از این بگوید محکوم به مرگ، یا زندان مرگ آفرین است!.

بعضی از مفسران معتقدند که الف و لام در المسجونین الف و لام عهد است، و اشاره به زندان مخصوصی است که هر کس را به آن می افکندند، برای همیشه در آن می ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند.

در واقع فرعون با این سخن تند و تهدید ظالمانه می خواست موسی (علیه السلام) را خاموش کند چرا که ادامه این بحثها سبب بیداری مردم می شد، و برای جباران چیزی خطرناکتر از بیداری و هشیاری مردم نیست!.

آیه (30) تا (37) و ترجمه

(قال او لو جئتک بشیء مبین) (30) (قال فات به إن كنت من الصادقین)
(31) (فالقى عصاه فإذا هی ثعبان مبین) (32) (ونزع یدہ فاذا هی بیضاء
لنظارین) (33) (قال للملا حوله إن هذا لسحر علیم) (34) (یرید ان
یخرجکم من ارضکم بسحره فما ذا تأمرون) (35) (قالوا أرجه و أخاه و ابعث
فی المدائن حاشرین) (36) (یا توك بكل سحر علیم) (37)

ترجمه:

- 30 - (موسی) گفت: حتی اگر نشانه آشکاری برای رسالتم برای تو بیاورم؟
31 - گفت: اگر راست می گوئی آنرا بیاور!
32 - در این هنگام موسی عصای خود را افکند و مار عظیم و آشکاری شد.
33 - و دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد در برابر
بینندگان سفید و روشن بود.
34 - (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: این ساحر آگاه و
ماهری است!.
35 - او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند شما چه نظر
می دهید؟
36 - گفتند: او و برادرش را مهلت ده و به تمام شهرها ماموران برای بسیج
اعزام کن.
37 - تا هر ساحر ماهری را نزد تو آورند.

تفسیر:

کشور شما در خطر است به پاخیزید!

در آیات قبل دیدیم که چگونه موسی (علیه السلام) برتری خود را از نظر منطق بر فرعون حفظ کرد، و به حاضران نشان داد که تا چه حد آئین او متکی به منطق و عقل اوست، و ادعای فرعون، سست و واهی است، گاهی مسخره کردن، گاه نسبت جنون دادن و سرانجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمودن.

اینجا است که صحنه برمی گردد و موسی (علیه السلام) نیز باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود.

موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سرچشمه می گیرد، رو به سوی فرعون کرد و گفت: آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد؟! (قال اولو جئتک بشیء مبین).

فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی (علیه السلام) اشاره سر بسته ای به یک برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند، و می گویند باید بگذاری موسی (علیه السلام) کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانائی داشته باشد که معلوم می شود، نمی توان با او طرف شد، و الا گرافه گوئیش آشکار می گردد، در هر حال نمی توان از این سخن موسی (علیه السلام) به سادگی گذشت.

ناچار گفت اگر راست می گوئی آن را بیاور! (قال فات به ان كنت من الصادقین).

در این هنگام موسی (علیه السلام) عصائی را که به دست داشت افکند، و (به فرمان پروردگار) مار عظیم و آشکاری شد (فالقى عصاه فاذا هی ثعبان مبین)

سپس دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد ناگهان در برابر بینندگان سفید و روشن بود! (و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین).

در حقیقت این دو معجزه بزرگ، یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید اولی مناسب مقام انذار است، و دومی بشارت، یکی بیانگر عذاب الهی است و دیگری نور است و نشانه رحمت، چرا که معجزه باید هماهنگ با دعوت پیامبر باشد.

ثعبان به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به اژدها می شود. راغب در مفردات احتمال داده که این واژه از ماده ثعب به معنی جریان آب گرفته شده باشد، زیرا حرکت این حیوان به نهرهائی شباهت دارد که به صورت مارپیچ حرکت می کند.

تعبیر به مبین ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که راستی عصا تبدیل به مار عظیم شده بود و چشمبندی و تردستی و عملی همچون سحر ساحران در کار نبود.

ذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا تعبیر به ثعبان شده، و در آیه 10 سوره نمل و 31 قصص تعبیر به جان (مارهای کوچکی که با سرعت و چابکی حرکت می کنند) و در سوره طه آیه 20 تعبیر به حیه (به معنی مار است و از ماده حیات گرفته شده).

این تفاوت تعبیرها در بدو نظر سؤ ال انگیز است، ولی در واقع برای بیان یکی از دو مطلب است: ممکن است اشاره به حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز عصا به صورت مار کوچک و باریکی در می آمد و تدریجا بزرگ می شد و مبدل به اژدهائی می گشت.

و یا اینکه هر یک از این لغات سه گانه به یکی از خصائص آن مار اشاره می کند ثعبان اشاره به عظمت آن، و جان اشاره به سرعت و چابکی، و حیه اشاره به زنده بودن آن می باشد.

فرعون از مشاهده این صحنه سخت جا خورد و در وحشت عمیقی فرو رفت اما برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی (ﷺ)، سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان و روحیه دادن به آنها در صدد توجیه معجزات موسی برآمد، نخست به اطرافیان خود چنین گفت: این مرد ساحر آگاه و ماهری است! (قال للملا حوله ان هذا لساحر علیم)

همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان علیم از او نام می برد! و چنین است راه و رسم جباران که گاه در یک جلسه چندین بار چهره عوض می کنند، و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای متشبث می شوند.

فرعون فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود، این اتهام و برجسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد.

سپس برای اینکه جمعیت را بر ضد او بسیج کند چنین ادامه داد: او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند! (یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره).

شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید؟! (فماذا تأمرون).

این همان فرعونی است که قبلاً تمام مصر را ملک مسلم خود می دانست، و می گفت: ایس لی ملک مصر: آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست؟ اکنون که پایه های تخت خود را لرزان می بیند، مالکیت مطلقه این

سرزمین را به کلی فراموش کرده، و آنرا ملک مردم می شمرد می گوید:
سرزمین شما به خطر افتاده، چاره ای بیندیشید!

فرعونی که تا یکساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن
کسی بدهد و همیشه فرمان دهنده مطلق العنان بود و آمر بلا منازع،
اکنون چنان درمانده شده است که به اطرافیان می گوید شما چه امر می کنید؟!
مشورتی بسیار عاجزانه و از موضع ضعف!

از آیه 110 سوره اعراف چنین برمی آید که اطرافیان نیز در
میان خود به مشورت پرداختند، و آنچنان دستپاچه شده بودند که قدرت
تفکر را از دست داده و هر یک رو به دیگری می کرد و می گفت: تو چه دستور
می دهی؟!

آری چنین است سنت جباران در هر عصر و هر زمان، به هنگامی که
بر اوضاع مسلطند همه چیز را مال خود می شمردند، و همه را بردگان خویش، و
جز منطق استبداد چیزی نمی فهمند.

اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش
را در خطر بینند موقتا از تخت استبداد پائین آمده دست به دامن مردم و آراء
و افکار آنها می شوند، مملکت را مملکت مردم، و آب و خاک را از آنان
دانسته، و آراء آنها را محترم می شمردند، اما با فرو نشستن طوفان باز همان
کاسه است و همان آش.

در عصر و زمان خود نیز باز مانده سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه
زمانی که دنیا به کامش می گشت سراسر کشور را ملک طلق
خود می دانست، و حتی به کسانی که مایل نبودند در حزب او وارد
شوند فرمان خروج از مملکت می داد که زمین خدا وسیع است و هر کجا می

خواهید بروید، اینجا همین برنامه است که من می گویم و لا غیر! اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند، سودی نداد.

بعد از مشورتها سرانجام اطرافیان به فرعون گفتند: موسی و برادرش را مهلتی ده و در کار آنها عجله مکن و به تمام شهرهای مصر ماموران برای بسیج اعزام کن (قالوا ارجه و اخاه و ابعث فی المدائن حاشرین).

تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند (یاءتوک بکل سحر علیم). در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه تهمت او را به موسی پذیرا گشتند، و برنامه را چنین تنظیم کردند که او ساحر است، و در مقابل ساحر باید دست به دامان سحر یعنی ساحران ماهرتری زد!

و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیارند، اگر موسی ساحر است ما سحر در برابر او قرار می دهیم، و آنقدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می کنیم تا راز موسی را افشا کنند!

حاشرین از ماده حشر به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است، و به این ترتیب ماموران می بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی (ﷺ) بسیج کنند.

آیه (38) تا (42) و ترجمه

(فجمع السحرة لميقات يوم معلوم) (38) (وقيل للناس هل أنتم مجتمعون)
(39) (لعلنا نتبع السحرة إن كانوا هم الغالبين) (40) (فلما جاء السحرة قالوا
لفرعون أئن لنا لا جرا إن كنا نحن الغالبين) (41) (قال نعم وإنكم إذا لمن
المقربين) (42)

ترجمه:

- 38 - سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند.
39 - و به مردم گفته شد آیا شما نیز (در این صحنه) اجتماع می کنید.
40 - تا اگر ساحران پیروز شوند ما از آنان پیروی کنیم.
41 - هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر پیروز شویم
پاداش مهمی خواهیم داشت؟

42 - گفت آری، و شما در این صورت از مقربان خواهید بود!

تفسیر:

ساحران از همه جا گرد آمدند

در این آیات صحنه دیگری از این داستان پر ماجرا نشان داده می شود:
به دنبال پیشنهاد اطرافیان فرعون جمعی از ماموران زبده به شهرهای مختلف
مصر روان شدند و در هر جا ساحران ماهر را جستجو کردند سرانجام
جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند (فجمع السحرة
لميقات يوم معلوم).

و به تعبیر دیگر آنها را برای چنان روزی از قبل آماده
کردند تا در موعد معین به میدان مبارزه گسیل شوند.

منظور از یوم معلوم آنچنان که از آیات سوره اعراف استفاده می شود یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی (علیه السلام) آن را برای مبارزه تعیین کرد، و هدفش این بود که مردم فرصت بیشتری برای حضور در صحنه داشته باشند، زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت، و می خواست قدرت آیات الهی، و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد، و نور ایمان در دلهای گروه بیشتری بدرخشد.

از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد: و به مردم گفته شد آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید؟! (و قیل للناس هل انتم مجتمعون). این تعبیر نشان می دهد که ماموران فرعون در این زمینه بسیار حساب شده کار می کردند، آنها می دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند، ممکن است واکنش منفی نشان دهند، چرا که هر کس فطرتاً از اجبار گریزان است، لذا گفتند چنانکه تمایل داشته باشید در این جلسه حضور پیدا کنید و قطعاً این طرز بیان افراد زیاده تری را به آن جلسه کشانید.

و به مردم گفته شد هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند که پیروزی آنها پیروزی خدایان ما است ما از آنان پیروی کنیم، و آنچنان صحنه را گرم و داغ نمائیم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود! (لعلنا نتبع السحرة ان كانوا هم الغالبين).

روشن است که وجود تماشاچیان بیشتر که ارتباط و پیوند با یک طرف مبارزه دارند هم مایه دلگرمی آنها است و به آنها روحیه می دهد، و هم سبب می شود که آنان نهایت کوشش خود را به کار گیرند، و هم در موقع پیروزی توانائی دارند چنان جنجالی بر پا کنند که حریف برای همیشه

منزوی شود، و هم می توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند.

آری ماموران فرعون با این امیدها مایل بودند مردم را در صحنه حاضر کنند و موسی نیز حضور چنین جمعی را از خدا می خواست که بتواند منظور خود را به عالیت‌ترین وجهی پیاده کند.

اینها همه از یکسو، از سوی دیگر هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره‌گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند، به فرعون گفتند: آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه‌ای خواهد بود اگر پیروز شویم (فلما جاء السحرة قالوا لفرعون ان لنا لاجرا ان كنا نحن الغالبين).

فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آنها بدهد، بلافاصله گفت: آری هر چه بخواهید می‌دهم، بعلاوه شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود! (قال نعم وانکم اذا لمن المقربین).

در واقع فرعون به آنها گفت شما چه می‌خواهید؟ یا مال است و یا مقام من هر دو را در اختیار شما می‌گذارم!

این تعبیر نشان می‌دهد که قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت بوده که او به عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می‌کند، و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد.

اگر گمراهان قرب فرعون را برترین پاداش می شمردند، خدا پرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی شمردند، حتی بهشت با تمام نعمتهایش را با یک جلوه ذات پاک او، معامله نمی کنند.

به همین دلیل شهیدان راه الله که باید برترین پاداشها را در برابر آن ایثار بزرگشان دریافت دارند به گواهی قرآن پاداش قرب الهی را می یابند، و تعبیر عند ربهم شاهد گویای این واقعیت است.

و نیز به همین دلیل هر مؤمن پاکدل به هنگام انجام عبادت تنها چیزی را که می طلبد قربۀ الی الله است.

آیه (43) تا (51) و ترجمه

(قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون) (43) (فألقوا حبالهم وعصيهم وقالوا بعزة فرعون إنا لنحن الغالبون) (44) (فالتقى موسى عصاه فإذا هي تلقف ما يأفكون) (45) (فالتقى السحرة ساجدين) (46) (قالوا أمنا برب العالمين) (47) (رب موسى وهرون) (48) (قال امنتم له قبل أن اذن لكم إنه لكبيركم الذي علمكم السحر فلسوف تعلمون لا قطعن أيديكم وارجلكم من خلاف ولا صلبنكم أجمعين) (49) (قالوا لا ضير إنا إلى ربنا منقلبون) (50) (إنا نطمع أن يغفر لنا ربنا خطايانا أن كنا أول المؤمنين) (51)

ترجمه:

43 - (روز موعود فرا رسید و همگی جمع شدند، موسی رو به ساحران کرد و) گفت: آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!

44 - آنها طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون، قطعاً پیروزیم!

45 - سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید!

46 - ساحران همگی فوراً به سجده افتادند.

47 - گفتند ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم.

48 - پروردگار موسی و هارون.

49 - (فرعون) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آن که به شما اجازه دهیم؟! مسلماً او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته، اما به زودی

خواهید دانست که دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم، و همه شما را به دار می آویزم.

50 - گفتند: مهم نیست (هر کار از دست ساخته است بکن) ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

51 - ما امیدواریم پروردگارمان خطاهای ما را به بخشد، که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم.

تفسیر:

نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت

هنگامی که ساحران قول و قرارهای خود را با فرعون گذاردند او وعده پاداش و تقرب به درگاهش به آنان داد و آنها را دلگرم و مطمئن ساخت، به دنبال تهیه مقدمات کار رفتند، و در خلال مدتی که فرصت داشتند، طنابها و عصاهای بسیار فراهم ساختند که ظاهرا درون آنها را خالی کرده و ماده شیمیائی مخصوصی (همچون جیوه) که در برابر تابش آفتاب سبک و فرار می شود در آن ریختند.

سرانجام یوم موعود فرا رسید، و انبوه عظیمی از مردم در آن صحنه جمع شدند تا شاهد این مبارزه تاریخی باشند، فرعون و اطرافیانش از یکسو و ساحران از سوی دیگر، و موسی و برادرش هارون از سوی سوم، در آنجا حضور یافتند.

اما همانگونه که معمول قرآن است، این مقدمات را که از لابلای بحثهای آینده روشن می شود حذف کرده وارد اصل سخن می گردد، در اینجا به ترسیم این صحنه سرنوشت ساز پرداخته می گوید: موسی رو به سوی

ساحران کرد و گفت: آنچه را می خواهید بیفکنید بیفکنید و هر چه دارید به میدان آورید (قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون).

از آیه 115 سوره اعراف استفاده می شود این سخن را موسی هنگامی گفت که ساحران به او گفتند آیا تو پیشقدم می شوی و می افکنی یا ما؟!.

این پیشنهاد موسی (عليه السلام) که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می گرفت و دلیل خونسردی او در برابر انبوه عظیم دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود، نخستین ضربه را بر پیکر ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره مند است و به جای دیگری دل بسته و پشتگرم است.

ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حداکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعا پیروزیم! (فالقوا حبالهم و عصيهم وقالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون).

آری آنها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند.

در این هنگام چنانکه قرآن در جایی دیگر بیان کرده، عصاها و طنابهای مخصوص به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت در آمدند (سوره طه آیه 66)، آنها مخصوصا بخشی از وسائل سحر خود را از عصاها انتخاب کرده بودند

تا به پندارشان با عصای موسی رقابت کنند و طنابها را هم بر آن افزوده بودند که برتری خود را به ثبوت رسانند!

در این هنگام غریو شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش درخشیدن گرفت، به گونه ای که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و از مشاهده این صحنه لذت بخش به وجد و سرور آمده بودند! اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد، جلو آمد و عصای خود را افکند ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسائل دروغین ساحران کرد! و آنها را یکی بعد از دیگری در کام خود فرو برد! (فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون).

در اینجا نخست سکوت زود گذری بر مردم حکم فرما شد، دهانها از تعجب بازماند چشمها از حرکت ایستاد، گوئی در آنجا خشک شده بودند، ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت، گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد، و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود.

در اینجا همه چیز عوض شد، ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی (علیه السلام) قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاریها و فوت و فن سحر با خبر بودند، یقین پیدا کردند که این مساله قطعاً سحر نیست، این یک معجزه بزرگ الهی است ناگهان همه آنها به سجده افتادند (فالقی السحرة ساجدين).

جالب اینکه قرآن تعبیر به القی می کند که مفهومی افکنده شدند می باشد، اشاره به اینکه آنچنان تحت تاثیر جاذبه معجزه موسی (علیه السلام) قرار گرفتند که گوئی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند.

و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آنها بود با زبان نیز گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم! (قالوا آمنا برب العالمین).

و برای اینکه جای هیچ ابهام و تردید باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند به پروردگار موسی و هارون (رب موسی و هارون).

و این نشان می دهد که برنامه افکندن عصا و گفتگوی با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هر گونه پشتیبانی از برادر بود.

این دگرگونی عجیب که در روحیه ساحران پیدا شد، و در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به روشنائی خیر کننده ای گام نهادند، و به تمام منافی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند - سهل است - جان خود را نیز به خطر افکندند، همه به خاطر این بود که آنها علم و دانشی داشتند، و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند. آنها باقیمانده راه را با پای عقل نمی پیمودند که بر مرکب راهوار عشق سوار شده بودند، و بوی گلشان آنچنان مست کرده بود که دامن از دست داده بودند، و خواهیم دید به همین دلیل در برابر شدیدترین تهدیدهای فرعون شجاعانه ترین استقامت را نشان دادند!

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) می خوانیم: ما من قلب الا بین اصبعین من اصابع الرحمان ان شاء اقامه و ان شاء ازاعه: هر دلی در پنجه قدرت خداوند رحمان است، اگر بخواهد آن را به راه راست می دارد و اگر اراده کند منحرف می سازد (بدیهی است خواست خدا در این دو مرحله از آمادگیهای افراد

سرچشمه می گیرد، و این توفیق و سلب توفیق به خاطر زمینه های مختلف دلها است و بی حساب نیست).

در این هنگام فرعون که از یکسو روحیه خود را پاک باخته بود، و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می دید، و مخصوصا می دانست ایمان آوردن ساحران چه تاثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه ای زد رو به ساحران کرد و گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه دهم (قال آمنتم له قبل ان اذن لکم).

او که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظار داشت که مردم بی اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند! و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند! و چنین است راه و رسم جباران.

این مغرور سرکش حاضر نبود حتی نام پروردگار یا نام موسی را بر زبان جاری کند، بلکه تنها با ضمیر له که در اینجا به منظور تحقیر است اکتفا می کرد. ولی فرعون به این هم قناعت نکرد، و دو جمله دیگر گفت تا هم موقعیت خویش را به پندار خود تثبیت کند، و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فرو برد: نخست ساحران را متهم ساخت که این یک تبانی و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته، توطئه ای است بر ضد تمام مردم مصر! گفت: او بزرگ و استاد شما است

که به شما سحر آموخته، و شما همگی سحر را از مکتب او فرا گرفته اید! (انه لکبیرکم الذی علمکم السحر).

شما با قرار قبلی این صحنه سازی را به وجود آورده اید تا ملت بزرگ مصر را گمراه سازید و زیر سیطره حکومت خود درآورید! شما می خواهید صاحبان اصلی این کشور را از شهر و دیارشان آواره کنید و بردگان را بجای آن بنشانید.

اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می کنم! به زودی خواهید دانست شما را چنان مجازاتی می کنم که درس عبرتی برای همگان گردد، دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم (دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست) و همگی را بدون استثناء به دار می آویزم! (فلسوف تعلمون لا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم اجمعین).

یعنی نه تنها همه شما را به قتل می رسانم بلکه قتلی توأم با زجر و شکنجه آنهم در ملا عام و بر فراز درختان بلند نخل، زیرا بریدن دست و پا به طور مخالف سبب می شود که احتمالاً انسان دیرتر بمیرد و زجر و شکنجه بیشتر شود.

و چنین است طریقه زمامداران زورگو و ستمکار در هر عصر و زمان نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند، و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند، تا موقعیت حقتطلبان و پشوانه مردمی آنها نخست تضعیف شود، سپس آنها را از سر راه خود بردارند. اما فرعون در اینجا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش، و مؤمنان این لحظه، آنچنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود و در آتش عشق خدا

داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند.

گفتند: هیچ مانعی ندارد، و هیچگونه زیانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم (قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون).

تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشتن را نمی شناختیم، با خدای خود آشنا نبودیم، و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم، اما امروز گم شده خود را یافته ایم، هر کار می توانی بکن!

سپس افزودند ما در گذشته گناهانی مرتکب شده ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی (علیه السلام) شدیم، و در ستیز با حق پیشقدم بودیم، اما ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم (انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطاینا ان کنا اول المؤمنین).

ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم، نه از تهدیدهای تو، و نه از دست و پا زدن در خون بر فراز شاخه های بلند نخل!

اگر ترسی داشته باشیم تنها از گناهان گذشته خویش است و امیدواریم آن نیز در سایه ایمان و امید به لطف حق بر طرف گردد.

این چه نیروئی است که وقتی در قلب انسان پیدا می شود بزرگترین قدرتها در نظرش کوچک، و در برابر سخت ترین شکنجه ها مقاوم، و نسبت به ایثار جان سخاوتمند می گردد؟

این نیروی ایمان است.

این شعله چراغ فروزان عشق است، که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان شیرینتر از عسل می کند، و وصال محبوب را برترین هدف می سازد. این همان نیروئی بود که پیامبر اسلام (ﷺ) از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و به سرعت ملتی عقب افتاده را به اوج افتخار رسانید، مسلمانانی که تاریخشان مایه اعجاب جهانیان شد.

ولی به هر حال این صحنه برای فرعون و دستگاهش بسیار گران تمام گشت هر چند طبق بعضی از روایات تهدیداتش را عملی نمود و ساحران مؤمن را شهید کرد، اما این کار نه تنها عواطف مردم را که به نفع موسی (ﷺ) تحریک شده بود خاموش نکرد، بلکه به آن دامن زد.

همه جا سخن از پیامبر نو ظهور در میان بود، و همه جا از نخستین شهیدان با ایمان بحث می شد، گروهی به این وسیله ایمان آوردند که بعضی از یاران نزدیک فرعون و حتی همسرش در این صف قرار گرفتند.

در اینجا سوّ الی مطرح است که ساحران توبه کار و مؤمن چگونه خود را نخستین مؤمنان نامیدند؟

آیا منظورشان این بوده که نخستین مؤمنان در آن صحنه بودند؟

یا نخستین مؤمنان از حامیان فرعون؟

یا نخستین مؤمنانی که شربت شهادت نوشیدند؟

همه اینها محتمل است و در عین حال منافاتی با یکدیگر ندارد.

این تفاسیر در صورتی است که ما معتقد باشیم قبل از آنها کسان دیگری از بنی اسرائیل یا غیر بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده باشند، اما اگر بگوئیم آنها پس از بعثت ماموریت یافتند که

مستقیماً با خود فرعون تماس گیرند و نخستین ضربه را بر پیکر او وارد کنند،
بعید نیست که این گروه به راستی اولین مؤمنان بوده اند و نیاز به تفسیر دیگری
نیست.

آیه (52) تا (59) و ترجمه

(و أوحينا إلى موسى أن أسربعبادی إنکم متبعون) (52) (فأرسل فرعون
فی المدائن حاشرين) (53) (إن هؤلاء لشرذمة قليلون) (54) (وإنهم لنا
لغائظون) (55) (وإننا لجميع حاذرون) (56) (فأخرجناهم من جنات و عیون)
(57) (و كنوز و مقام كريم) (58) (كذلك و أورثناها بنی إسرائيل) (59)

ترجمه:

52 - ما به موسی وحی فرستادیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده، و
آنها شما را تعقیب خواهند کرد.

53 - فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو
جمع کند.

54 - (و گفت) اینها گروهی اندکند.

55 - و اینها ما را به خشم آورده اند.

56 - و ما همگی آماده پیکاریم.

57 - ولی ما آنها (فرعونیان) را از باغها و چشمه ها بیرون کردیم.

58 - از گنجها و قصرهای مجلل!

59 - آری، این چنین کردیم و بنی اسرائیل را وارث آنها ساختیم.

تفسیر:

آنها را از گنجها و قصرهای مجللشان بیرون راندیم!

در آیات گذشته دیدیم که سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز
پیروز از میدان بیرون آمد. گر چه فرعون و فرعونیان به او ایمان نیاوردند،
ولی این ماجرا چند اثر مهم داشت که هر کدام پیروزی مهمی محسوب می شد:

1 - بنی اسرائیل به رهبر و پیشوای خود مؤمن و دلگرم شدند، و یکدل و یک جان گرد او را گرفتند، چرا که بعد از سالها بدبختی و تیره روزی و دربدری پیامبری آسمانی در میان خود می بینند که هم ضامن هدایت آنها است، و هم رهبر انقلاب و آزادی و پیروزی آنان خواهد شد.

2 - موسی در میان مردم مصر و قبطیان جائی برای خود باز کرد، جمعی به او تمایل پیدا کردند و یا لاقلاً از مخالفت با او وحشت داشتند، و صدای دعوت موسی در تمام مصر پیچید.

3 - از همه مهمتر اینکه فرعون نه از نظر افکار عمومی، نه از نظر وحشت بر جان خود، قدرت مزاحمت با مردی که عصائی این چنین در دست دارد و زبانی آنچنان گویا در دهان در خود نمی دید.

مجموع این امور زمینه مساعدی را برای اینکه موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ پردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت. سالیان دراز به این منوال گذشت، و موسی معجزات دیگری که در سوره اعراف ذیل آیات 130 تا 135 به آن اشاره کردیم - در کنار منطق و بیان خود -

به آنها نشان داد، و حتی خداوند مردم مصر را سالها به قحطی و خشکسالی مبتلا ساخت تا آنها که شایسته بیداریاند بیدار شوند (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 313 به بعد مطالعه فرمائید).

هنگامی که موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) حجت را بر آنها تمام کرد، و صفوف مؤمنان و منکران مشخص شد، دستور کوچ کردن بنی اسرائیل به موسی داده شد، آیات مورد بحث این صحنه را مجسم می سازد.

نخست می گوید: ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا کوچ ده، و (از مصر) خارج کن و آنها شما را تعقیب خواهند کرد (و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی انکم متبعون).

این یک برنامه الهی است که شما شبانه حرکت کنید و آنها نیز آگاه شوند و به تعقیب شما پردازند و آنچه باید در این میان بشود، بشود.

تعبیر عبادی (بندگان من) با اینکه قبل از آن جمله اوحینا (وحی فرستادیم) به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان با ایمان است.

موسی (ﷺ) این فرمان را اجرا کرد، و دور از چشم دشمنان، بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد، و مخصوصاً شب را به دستور خدا برای این کار انتخاب نمود تا برنامه اش حساب شده تر باشد.

اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت، به زودی جاسوسان فرعون مطلب را به او گزارش دادند، و چنانکه قرآن می گوید: فرعون ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند (فارسل فرعون فی المدائن حاشرین).

البته در شرائط آن روز، رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر، زمان قابل ملاحظه ای لازم داشت، ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می رسد و نیروهای آماده فوراً حرکت می کنند و مقدمه لشگر و گروه ضربت را تشکیل می دهند، اما نیروهای دیگر تدریجاً به آنها می پیوندند.

ضمناً برای اینکه زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند اینها گروه اندکی هستند (اندک از نظر

تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت) (**ان هو لاء لشرذمة قلیلون**).

بنابراین در مبارزه با این گروه با آنهمه قدرتی که ما داریم جای هیچگونه نگرانی نیست که برنده مائیم.

شرذمة در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است، و به لباس پاره پاره، شرادم گفته می شود بنابراین علاوه بر معنی اندک بودن، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است، گویا فرعون با این تعبیر می خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفرات لشکر نیز مجسم کند.

سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نمائیم؟! اینها ما را به خشم و غضب آورده اند (**وانهم لنا لغائظون**).

فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می کند؟ خانه های ما را چه کسی مرمت می کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین برمی دارد؟ چه کسی خدمتکار ما خواهد بود؟

بعلاوه ما از توطئه این گروه (چه در اینجا باشند و چه بروند) بیمناکیم، و برای مقابله با آنها آمادگی کامل و هوشیاری لازم داریم (**وانا لجميع حاذرون**).

بعضی از مفسران حاذرون را از ماده حذر به معنی خوف و ترس از توطئه آنها تفسیر کرده اند، و بعضی از حذر به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی از نظر نیرو و سلاح، ولی این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و هم آمادگی برای مقابله داشتند.

سپس قرآن به ذکر نتیجه کار فرعونیان می پردازد، و به طور اجمال زوال حکومت آنها و زمامداری بنی اسرائیل را بیان می کند می گوید: ما آنها را از باغهای سرسبز و چشمه های پر آب بیرون رانیدیم (فاخرجناهم من جنات و عیون).

و از گنجها و قصرهای زیبا و مساکن مرفه خارج ساختیم (و کنوز و مقام کریم).

آری این چنین کردیم و آنها را بدون زحمت به بنی اسرائیل دادیم و آنها را وارث فرعونیان ساختیم (كذلك و اورثناها بنی اسرائیل).

در تفسیر مقام کریم در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مساکن پر ارزش دانسته اند، و بعضی مجالس پر سرور و نشاطانگیز و بعضی مجالس حکمرانان و زمامداران که اطرافشان را ماموران سر بر فرمان گرفته بودند، و بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که خطیبان بر آن سخنرانی می کردند تفسیر نموده اند (منابری که در آن به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد).

البته معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد، هر چند این معانی با هم تضادی ندارند، و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشند، هم قصرهایشان از آنها گرفته شد و هم موقعیت حکومت و قدرتشان، و هم جلسات جشن و سرورشان.

نکته ها:

1 - آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟

بر اساس تعبیری که در آیات بالا گذشت که خداوند می فرماید: ما بنی - اسرائیل را وارث فرعونیان ساختیم جمعی از مفسران بر این عقیده اند که آنها به مصر بازگشتند و زمام حکومت را در دست گرفتند، و مدتی بر آن سرزمین حکمرانی کردند.

البته ظاهر آیات فوق با این تفسیر مناسب است.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند که آنها بعد از هلاک فرعونیان راهی سرزمینهای مقدس شدند، ولی بعد از مدتی به مصر بازگشتند و حکومتی در آنجا تشکیل دادند.

فصول تورات کنونی که مربوط به این قسمت است با این تفسیر مطابقت دارد.

بعضی دیگر احتمال داده اند که بنی اسرائیل دو گروه شدند، گروهی از آنان در مصر باقی ماندند و حکومت کردند، و گروهی همراه موسی (علیه السلام) به سوی سرزمینهای مقدس روانه شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از وارث شدن بنی اسرائیل این است که آنها بعد از موسی (علیه السلام) و در زمان سلیمان بر سرزمین پهناور مصر حکمرانی کردند.

ولی با توجه به اینکه موسی (علیه السلام) یک پیامبر انقلابی بزرگ بود، بسیار بعید به نظر می رسد که چنین سرزمینی را که ارکان حکومتش فرو ریخته و در بست در اختیار او قرار داشت به کلی رها سازد، و بی آنکه تصمیمی برای آنجا بگیرد روانه به سوی بیابانها شود، بخصوص اینکه سالیان دراز صدها هزار نفر از بنی اسرائیل در آنجا ساکن بودند و با مسائل آن محیط آشنائی داشتند.

بنابراین از دو حال خارج نیست یا بنی اسرائیل همگی به مصر بازگشتند و حکومتی را تشکیل دادند، و یا جمعی از آنها به فرمان موسی (علیه السلام) در آنجا ماندند و این برنامه را اجرا کردند در غیر این صورت بیرون راندن فرعونیان و وارث ساختن بنی اسرائیل که در آیات آمده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

2 - ترتیب آیات

قرآن در آیات بعد چگونگی غرق فرعونیان را شرح می دهد، این امر سبب این سؤال می شود که چرا قرآن، نخست بیرون راندن فرعونیان را از قصرها و کاخها و املاکشان و وارث شدن بنی اسرائیل را ذکر کرده، سپس چگونگی غرق فرعونیان را، در حالی که ترتیب طبیعی غیر از آن است.

این امر ممکن است از قبیل بیان اجمال و تفصیل باشد، یعنی نخست مطلب را به طور سربسته بازگو کرده و بعد به شرح آن در آیات بعد پرداخته است و نیز ممکن است از قبیل ذکر نتیجه و سپس شرح مقدمات بوده باشد. (دقت کنید)

آیه (60) تا (68) و ترجمه

(فأتبعوهم مشرقين) (60) (فلما ترأ الجمعان قال أصحاب موسى إنا
لمدركون) (61) (قال كلا إن معي ربي سيهدين) (62) (فأوحينا إلى موسى
أن اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم) (63)
(وألفنا ثم الاخرين) (64) (وأنجينا موسى ومن معه أجمعين) (65) (ثم أغرقنا
الاخرين) (66) (إن في ذلك لآية وما كان أكثرهم مؤمنين) (67) (وإن
ربك لهُو العزيز الرحيم) (68)

ترجمه:

60 - آنها (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع
آفتاب به آنها رسیدند.

61 - هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران
موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم.

62 - (موسی) گفت: چنین نیست، پروردگار من با من است، به زودی مرا
هدایت خواهد کرد.

63 - و به دنبال آن به موسی وحی کردیم عصایت را به دریا زن، دریا از
هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود!

64 - و در آنجا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم.

65 - موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم.

66 - سپس دیگران را غرق کردیم.

67 - در این جریان نشانه روشنی است (برای آنها که حق طلبند)

ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.

تفسیر:

عاقبت دردناک فرعونیان!

در این آیات آخرین صحنه از این بخش از داستان موسی و فرعون مطرح است، و آن چگونگی نابودی فرعونیان و پیروزی و نجات بنی اسرائیل است.

چنانکه در آیات گذشته خواندیم، فرعون ماموران خود را به شهرهای مصر گسیل داشت، و به اندازه کافی لشکر و نیرو آماده ساخت، بعضی از مفسران نوشته اند ششصد هزار نفر را به عنوان مقدمه لشکر فرستاد و خود با یک میلیون نفر به دنبال آنها به راه افتاد! شب را با سرعت به دنبال آنها حرکت کردند، و به هنگام طلوع آفتاب به لشکر موسی رسیدند چنانکه نخستین آیه مورد بحث می گوید: فرعونیان آنها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند (فاتبعوهم مشرقین).

هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: به طور قطع ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم و راه نجاتی وجود ندارد (فلما تراء الجمعان قال اصحاب موسی انا لمدركون).

در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب، و در پشت سر ما دریائی از لشکر خونخوار با تجهیزات کامل، جمعیتی که سخت از ما خشمگینند و امتحان خونخواری خود را در کشتن فرزندان بیگناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز بقدر کافی مردی خیره سر و ستمگر و خونخوار است، بنابراین به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و

شمشیر می گذرانند، یا اسیر کرده و با شکنجه باز می گردانند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است.

در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت، لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده، و سخت روحیه خود را باخته بودند.

اما موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) همچنان آرام و مطمئن بود، و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است.

لذا با یکدنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشتزده بنی اسرائیل کرد و گفت: چنین نیست آنها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد، چرا که پروردگار من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد (قال کلا ان معی ربی سیهدين).

این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام مأموریت دادن به موسی و هارون فرمود: انی معکما اسمع و اری: من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم (سوره طه آیه 46).

او می داند خدا همه جا با او است مخصوصا تکیه روی نام رب خداوند مالک و مصلح (نشان می دهد که او می دانست که این راه را نه با پای خود می پیماید که با لطف خداوند قادر مهربان طی می کند).

در این هنگام که شاید بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و همچنان در انتظار فرا رسیدن آخرین لحظات زندگی بودند فرمان نهائی صادر شد چنانکه قرآن می گوید: ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا زن (فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر).

همان عصائی که یک روز آیت انذار است و روز دیگر نشانه رحمت و نجات، موسی (علیه السلام) چنین کرد و عصا را به دریا زد، در اینجا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشمهای و دلهای بنی اسرائیل نمایان گردید: ناگهان دریا شکافته شد، آبها قطعه قطعه شدند، و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت! و در میان آنها جاده ها نمایان شد (فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم).

انفلق از ماده فلق (بر وزن فرق) به معنی شکافته شدن است، و فرق (بر وزن رزق) از ماده فرق (بر وزن حلق) به معنی جدا شدن است، به تعبیر دیگر (به گونه ای که راغب در مفردات گوید) فرق فلق و فرق این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی جدا شدن، و لذا فرقه و فرق به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد.

طود به معنی کوه عظیم است، و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تاکید بر این معنی است.

به هر حال خداوندی که فرمانش بر همه چیز نافذ است و آبها اگر طغیان می کنند به فرمان او است، و طوفانها اگر به حرکت در می آیند به امر او است همان خدائی که نقش هستی نقشی از ایوان او است، و آب و باد و خاک سرگردان او است، چنین فرمانی را به امواج دریا داد، و امواج به سرعت پذیرا گشتند و روی هم انباشته شدند، و در میان آنها جاده ها نمایان گشت و هر گروهی از بنی اسرائیل در جاده ای روان شدند.

فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدند، باز هم به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهائی خود

پیش رفتند، چنانکه قرآن می گوید: و در آنجا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم (و ازلفنا ثم الاخرین).

و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های دریائی شدند، و همچنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود که سر به طغیان برافراشته بودند می دویدند، غافل از اینکه لحظات آخر عمر آنها فرا رسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود.

آیه بعد می گوید ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم (وانجینا موسی و من معه اجمعین).

درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آنها به حال اول بازگردند امواج خروشان یکمرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند فرعون و لشکرش را همچون پره های کاه با خود به هر جا بردند، در هم کوبیدند و نابود کردند. قرآن در یک عبارت کوتاه این ماجرا را بیان کرده می گوید سپس دیگران را غرق کردیم (ثم اغرقنا الاخرین).

و به این ترتیب همه چیز در یک لحظه پایان گرفت، بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد، تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های خانه های مستضعفان پیریزی شده بود از صفحه عالم محو گشت، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آنها شدند.

آری در این ماجرا نشانه روشن و درس عبرت بزرگی است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند گوئی چشمها بسته و گوشها کر و قلبها در خواب فرو بسته است (ان فی ذلك لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین).

جائی که فرعونیان با دیدن آن صحنه های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرک تعجب مکن، و از عدم ایمانشان نگران مباش که تاریخ از این صحنه ها بسیار به خاطر دارد.

تعبیر به اکثر اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آئین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند، نه تنها آسیه همسر فرعون و دوست با وفای موسی که در قرآن از او به عنوان مؤمن آل فرعون یاد شده، بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه کار به او پیوستند.

آخرین آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه و پر معنی به قدرت و رحمت بی پایان خدا اشاره کرده می گوید پروردگار تو هم عزیز است و هم رحیم (و ان ربك هو العزيز الرحيم).

از عزت او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می کند، و برای نابود کردن یک قوم جبار نیاز به این ندارد که لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان آبی که مایه حیات آنهاست فرمان مرگ آنها را می دهد، و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آنها می شود!

و از رحمت او است که در این کار هرگز عجله نمی کند، بلکه سالها مهلت می دهد، معجزه می فرستد، اتمام حجت می کند، و نیز از رحمت او است که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهائی می بخشد.

نکته ها:

1 - عبورگاه بنی اسرائیل:

در قرآن مجید بارها این مطلب تکرار شده است که موسی بنی اسرائیل را به فرمان خدا از بحر عبور دارد و در چند مورد تعبیر به یم شده است.

اکنون سخن در این است که منظور از بحر و یم در اینجا چیست؟ آیا اشاره به رود پهناور و عظیم نیل است که تمام آبادی سرزمین مصر از آن سرچشمه می گرفته، یا اشاره به دریای احمر (و به تعبیر دیگر بحر قلزم) است. از تورات کنونی و همچنین کلمات بعضی از مفسران چنین برمی آید که اشاره به دریای احمر است، ولی قرائنی در دست داریم که نشان می دهد منظور همان نهر

عظیم نیل است زیرا بحر در لغت - چنانکه راغب در مفردات می گوید - در اصل به معنی آب فراوان و وسیع است، و یم نیز همین معنی را می رساند، بنابراین اطلاق این دو کلمه بر نیل هیچ مانعی ندارد، و اما قرائنی که این نظر را تایید می کند:

1 - محل سکونت فراعنه که مرکز آباد شهرهای مصر بوده حتما نقطه ای بوده است که با رود نیل فاصله زیادی نداشته، و اگر معیار را محل فعلی اهرام یا حوالی آن بگیریم بنی اسرائیل ناچار بودند برای رسیدن به سرزمین مقدس نخست از نیل عبور کنند زیرا این منطقه در غرب نیل واقع شده و برای رسیدن به سرزمین مقدس باید آنها به سوی شرق بروند (دقت کنید).

2 - فاصله مناطق آباد مصر که طبعاً در نزدیکی نیل است با دریای احمر به قدری است که بسیار بعید به نظر می رسد بنی اسرائیل بتوانند آنرا در یک شب و یا نصف یک شب طی کنند (از آیات گذشته این مطلب روشن شد که آنها شبانه سرزمین فراعنه را پشت سر گذاشتند و قاعدتا در دل شب این کار را کردند و لشکر فرعون نیز به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند).

3 - برای گذشتن از سرزمین مصر و رسیدن به اراضی مقدس نیازی نیست که از دریای احمر بگذرند، چرا که قبل از حفر کانال سوئز باریکه خشک قابل ملاحظه ای در آنجا وجود داشته است، مگر اینکه دست به دامن این فرضیه بزنیم که در زمانهای بسیار قدیم دریای احمر با دریای مدیترانه متصل بوده و در اینجا خشکی وجود نداشته است و این فرضیه بهیچوجه ثابت نیست.

4 - قرآن در داستان افکندن موسی به آب تعبیر به یم کرده است (طه 39) و چنانکه گفتیم در مورد غرق فرعونیان نیز تعبیر به یم کرده است و با توجه به اینکه هر دو در یک داستان، و حتی در یک سوره (سوره طه) است، و هر دو بطور مطلق نقل شده به نظر می رسد که هر دو یکی باشد، و با توجه به اینکه مادر موسی قطعاً او را به دریا نیفکند بلکه طبق تواریخ و همچنین قرائن عادی به نیل سپرد بنابراین معلوم می شود غرق فرعونیان در نیل بوده است (دقت کنید).

2 - چگونگی نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان.

بعضی از مفسران که مایل نیستند زیر بار معجزات بروند اصرار دارند که حادثه غرق فرعونیان و نجات بنی اسرائیل را که در آیات گذشته بود به نحوی توجیه کنند که با اسباب طبیعی و عادی بسازد!

لذا گاه گفته اند که این امر قابل تطبیق با پلهای متحرک است که امروز معمول می باشد.

بعضی دیگر گفته اند که موسی (علیه السلام) به راهها آشنائی داشته و از برزخهائی که در دریای سوف (خلیج سوئز) وجود داشته می توانسته بگذرد، و به جزیره سینا وارد گردد، و انفلاق بحر که در آیات آمده نیز اشاره به همین است.

بعضی دیگر شاید این احتمال را تقویت کرده اند که موسی درست به هنگام پایان جزر دریا به آن نقطه رسید، و توانست که از نقاط خشک بگذرد، اما بلافاصله مد شروع شد و فرعونیان در امواج آب فرو غلطیدند و هلاک شدند!

ولی حق این است که هیچ یک از این احتمالات با ظاهر آیات قرآن، اگر نگوئیم با صریح آن، سازگار نیست، و با قبول مساله اعجاز که بارها در شرح حالات پیامبران در قرآن آمده خصوصا داستان همین عصای موسی هیچ لزومی بر چنین توجیهات وجود ندارد، چه مانعی دارد که به فرمان خدا که حاکم بر قانون علیت در جهان هستی است آبهای نیل بعد از نواختن عصا تحت جاذبه مرموزی به فرمان الهی جمع و متراکم گردند، به گونه ای که راه قابل عبور در میان آن آشکار شود، و بعد از مدتی این جاذبه خنثی گردد و آبها به حال طبیعی اول بازگردند. این استثناء در

قانون علیت نیست، بلکه اعتراف به تاثیر علل غیر عادی می باشد که برای ما - با معلومات محدودی که داریم - ناشناخته است.

3 - در عین قدرت رحیم است

این نکته نیز قابل دقت است آخرین آیه مورد بحث که یک نوع نتیجه گیری از مجموع کار موسی و فرعون و پیروزی لشکر حق و نابودی لشکر باطل است خداوند را به عزت و رحمت توصیف می کند، اولی اشاره به شکست ناپذیری قدرت او است و دومی وسعت رحمتش را نسبت به همه بندگان می رساند، و مخصوصا عزیز را بر رحیم مقدم داشته، تا این تو هم پیش نیاید که رحمتش از موضع ضعف است، بلکه در عین قدرت رحیم است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که توصیف به عزت اشاره به شکست دشمنان و توصیف به رحمت اشاره به پیروزی دوستان او است، ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو صفت شامل هر دو گروه گردد چرا که همه از رحمتش استفاده می کنند حتی گناهکاران و همه از سطوتش بیمناکند حتی نیکوکاران!

آیه (69) تا (82) و ترجمه

(واتل علیهم نبأ إبرهیم) (69) (إذ قال لا بیه و قومہ ما تعبدون) (70)
(قالوا نعبد أصناما فنظّل لها عاکفین) (71) (قال هل یسمعونکم إذ تدعون)
(72) (أو ینفعونکم أو یضرون) (73) (قالوا بل وجدنا آبائنا کذلک یفعلون)
(74) (قال أفرأیتما ما کنتم تعبدون) (75) (أنتم و آبائکم الا قدمون) (76)
(فإنهم عدولی إلا رب العالمین) (77) (الذی خلقنی فهو یریدنی) (78) (و
الذی هو یطعمنی ویسقین) (79) (و إذا مرضت فهو یشفین) (80) (والذی
یمیتنی ثم یرحمن) (81) (والذی أطمع أن یغفر لی خطیئتی یوم الدین) (82)

ترجمه:

- 69 - و بر آنها خبر ابراهیم را بخوان.
- 70 - هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را پرستش می کنید؟
- 71 - گفتند: بتهایی را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنانیم.
- 72 - گفت: آیا هنگامی که آنانرا می خوانید صدای شما را می شنوند؟
- 73 - یا سودی به شما می رسانند، یا زیانی؟!
- 74 - گفتند: فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.
- 75 - گفت: آیا دیدید چیزی را که شما عبادت می کردید؟
- 76 - شما و پدران پیشین شما.
- 77 - همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان!
- 78 - آن کسی که مرا آفرید و هدایت می کند.
- 79 - و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید.
- 80 - و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد.

81 - و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند.

82 - و کسی که امید دارم گناهانم را در روز جزا به بخشد.

تفسیر:

من چنین خدائی را پرستش می کنم:

چنانکه در آغاز این سوره گفتیم خداوند شرح حال هفت تن از پیامبران بزرگ و مبارزات آنها را برای هدایت اقوام گمراه بازگو کرده، تا هم مایه تسلی خاطر پیامبر (ﷺ) و مؤمنان اندک در آن ایام باشد، و هم هشدارى به همه دشمنان حق و مستکبران.

لذا به دنبال داستان عبرت انگیز موسی و فرعون به سرگذشت الهام بخش ابراهیم (علیه السلام) و مبارزاتش با مشرکان می پردازد، و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم به عمویش آذر و قوم گمراه آغاز می کند.

نخست می گوید: خبر ابراهیم را بر آنها بخوان (واتل علیهم نبا ابراهیم).

و از میان تمام اخبار مربوط به این پیامبر بزرگ روی این قسمت تکیه می کند: هنگامی که به پدر و قومش گفت: چه چیز را شما می پرستید؟! (اذ قال لابیہ و قومہ ما تعبدون).

مسلم ابراهیم می دانست آنها چه می پرستند هدفش این بود که آنها را به سخن در آورد و به کار خود اعتراف کنند ضمناً تعبیر به ما (چه چیز) بیانگر یکنوع تحقیر است.

آنها بلافاصله در پاسخ گفتند: ما بتهایی را می پرستیم و همه روز به آنها توجه داریم و با نهایت احترام ملازم عبادت آنانیم (قالوا نعبد اصناما فنظلل لها عاکفین).

این تعبیر نشان می دهد که آنها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می کردند که بعد از جمله نعبید اصناما (ما بتهایی را می پرستیم) که برای بیان مقصودشان کافی بود اضافه کردند: فنظل لها عاکفین (ما همه روز سر بر آستان آنها می سائیم).

جمله نظل معمولا به کارهایی که در روز انجام می شود اطلاق می گردد و ذکر آن به صورت صیغه مضارع اشاره به استمرار و دوام است. عاکف از ماده عکوف است که به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام نسبت به آن است و تاکید بیشتری بر معنی سابق است. اصنام جمع صنم به معنی مجسمه ای بوده است که از طلا و نقره یا چوب و مانند آن می ساختند و به پرستش آن می پرداختند، و آن را مظهر مقدسین و مقدسات می پنداشتند.

به هر حال ابراهیم (علیه السلام) با شنیدن این سخن آنها را زیر رگبار اعتراضات شدید خود قرار داد و با دو جمله کوبنده آنها را با یک بن بست منطقی رو به رو ساخت.

گفت: آیا آنها سخن شما را می شنود هنگامی که آنها را می خوانید؟! (قال هل یسمعونکم اذ تدعون).

یا اینکه آنها سودی به شما می رسانند یا زیانی؟! (او ینفعونکم او یضرون).

حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود، و در گرفتاریها به یاریش بشتابد، یا لااقل از مخالفت فرمان او واهمه ای باشد.

اما در این بتها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری دارند، و یا کمترین تاثیری در سرنوشت انسانها، به چشم نمی خورد، فلزات یا سنگ و چوبهای بی ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهّم و پندار به آنها چنین موقعیتی بخشیده است.

ولی بت پرستان متعصب در برابر این سؤال منطقی به همان پاسخ قدیمی و تکراری خود پرداختند و گفتند: این مسائل مطرح نیست، مهم آن است که ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند! (قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون).

این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آنها از نیاکان جاهل و نادانشان بود تنها پاسخی بود که می توانستند به گفته ابراهیم (علیه السلام) بدهند، پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد، به خصوص اینکه معمولاً تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است، و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد.

تعبیر به کذلک يفعلون: آنها چنین می کردند تاکید بیشتری بر تقلید آنها است، یعنی هر چه آنها می کردند ما می کنیم، عبادت بت باشد یا چیز دیگر! در این هنگام ابراهیم لبه تیز حمله خود را متوجه بتها کرد و گفت آیا این چیزی را که شما پیوسته عبادت می کردید مشاهده نمودید؟ (قال افرأیتم ما کنتم تعبدون).

هم شما و هم پدران پیشین شما (انتم و آباؤکم الاقدمون). همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان (فانهم عدوی الا رب العالمین).

آری همه آنها با من دشمنند و من با آنها دشمن آشتی ناپذیر.
قابل توجه اینکه ابراهیم می گوید: آنها با من دشمنند هر چند لازمه آن این است که من نیز با آنها عداوت دارم، ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عبادت بتها مایه بدبختی و گمراهی و عذاب دنیا و آخرت انسان است. و این در حکم عداوت آنها محسوب می شود بعلاوه از آیات متعددی از قرآن استفاده می شود که بتها در قیامت از عابدان خود بیزاری می جویند و به دشمنی آنها بر می خیزند، به فرمان خدا به سخن در می آیند و تنفر خود را ابراز می دارند.

استثناء رب العالمین با اینکه در معبودهای آنها وارد نبود (و به اصطلاح استثنای منقطع است) به منظور تاکید بر توحید خالص است، این احتمال نیز وجود دارد که در میان آنها کسانی بودند که علاوه بر بتها خدا را نیز پرستش می کردند، ابراهیم برای رعایت این موضوع، پروردگار جهانیان را استثناء می کند.

ذکر ضمیر هم که معمولاً برای جمع عاقل است در مورد بتها به همان دلیل است که در بالا اشاره شد.

سپس ابراهیم (علیه السلام) به توصیف پروردگار جهانیان و ذکر نعمتهای معنوی و مادی او می پردازد تا با مقایسه با بتها که نه دعای عابدان را میشنوند، و نه سود و زیانی دارند مطلب کاملاً روشن شود.

نخست از نعمت آفرینش و هدایت، شروع کرده، می گوید: او کسی است که مرا آفرید، و هم او مرا هدایت می کند (الذی خلقنی فهو یهدین).

هم در عالم تکوین هدایت کرده و وسائل حیات مادی و معنوی در اختیارم گذارده، و هم در عالم تشریع، وحی و کتاب آسمانی، برای من فرستاده است.

ذکر کلمه فاء بعد از آفرینش، اشاره به این است که هدایت از خلقت جدا نیست و دوش به دوش آن، همه جا پیش می رود، و جمله یهدین که به صورت فعل مضارع آمده است دلیل روشنی بر استمرار هدایت و نیاز انسان به او در تمام عمر است.

گوئی ابراهیم (علیه السلام) با این سخن، بیانگر این حقیقت است که من از لحظه خلقتم، همیشه با او بوده ام و در همه حال با اویم، حضور او را در زندگی خود احساس می کنم، او دوستی است که رشته ای در گردنم افکنده و می برد هر جا که خاطر خواه او است!

پس از بیان نخستین مرحله ربوبیت، یعنی هدایت بعد از آفرینش، به نعمتهای مادی پرداخته می گوید: او کسی است که مرا غذا می دهد و سیراب می کند (والذی یطعمنی ویسقین).

آری من همه نعمتها را از او می بینم، پوست و گوشت من، آب و غذای من، همه از برکات او است.

نه تنها در حالت صحتم مشمول نعمتهای اویم، بلکه هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می دهد (واذا مرضت فهو یشفین).

با اینکه بیماری نیز گاهی از ناحیه او است، اما برای رعایت ادب در سخن آن را به خود نسبت می دهد.

سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذارده، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سر خوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم.

می گوید: او کسی است که مرا می میراند و بار دیگر زنده می کند (والذی یمیتنی ثم یحیین).

آری هم مرگ من از او است و هم بازگشت مجدد به زندگی از ناحیه او است.

و هنگامی که وارد عرصه محشر شوم، چشم امیدم به او دوخته شده چرا که او کسی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا ببامرزد (والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین).

بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود، ولی چنانکه در گذشته هم گفته ایم گاهی حسنات نیکان، گناه مقربان محسوب می شود، و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست است، چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده، و لذا ترک اولایش می نامند.

او هرگز تکیه بر اعمال نیک خود نمی کند که اینها در جنب کرم الهی، هیچ است و در مقابل نعمتهایش قابل ذکر نیست، بلکه تنها تکیه اش بر لطف خدا است، و این آخرین مرحله انقطاع الی الله است.

کوتاه سخن اینکه: ابراهیم برای مشخص ساختن معبود حقیقی، نخست به سراغ خالقیت پروردگار می رود، سپس مقام ربوبیت او را در همه مراحل روشن می سازد.

نخست مرحله هدایت است، سپس مرحله نعمتهای مادی - اعم از ایجاد شرائط و دفع موانع - و سرانجام مرحله زندگی جاودانی در سرای دیگر که در آنجا نیز ربوبیتش در چهره بخشش مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود، و به این ترتیب بر پندار خرافی خدایان متعدد و ارباب انواع خط بطلان می کشد و سر تعظیم بر آستان پروردگار فرود می آورد.

آیه (83) تا (87) و ترجمه

(رب هب لی حکما و ألحقنی بالصالحین) (83) (واجعل لی لسان صدق فی
الآخرین) (84) (واجعلنی من ورثة جنة النعیم) (85) (واغفر لابی إنه کان
من الضالین) (86) (ولا تحزنی یوم یبعثون) (87)

ترجمه:

83 - پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما، و مرا به صالحان ملحق
کن.

84 - و برای من در میان امتهای آینده زبان صدق (و ذکر خیر) قرار ده.

85 - و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان.

86 - و پدرم (عمویم) را پیامرز که او از گمراهان بود.

87 - و مرا در روزی که مردم مبعوث می شوند، شرمنده و رسوا مکن

تفسیر:

دعاهای پر بار ابراهیم (علیه السلام)

در اینجا دعاهای ابراهیم و تقاضاهای او از پیشگاه خدا شروع می
شود، گوئی پس از دعوت آن قوم گمراه به سوی پروردگار، و بیان جلوه
های ربوبیت او در عالم هستی یکباره از آنها بریده و رو بدرگاه خدا می
آورد و هر چه می خواهد از او می خواهد تا به قوم بت پرست نشان دهد
هر چه برای دنیا و آخرت می خواهید باید از او بطلبید ضمناً تاکید دیگری
است بر ربوبیت مطلقه خداوند.

نخستین تقاضائی که از پیشگاهش می کند این است: پروردگارا! به من علم و دانش و حق بینی مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن (رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین)

در اینجا نخست مقام حکم می خواهد، و سپس ملحق شدن به صالحان. حکم و حکمت از یک ریشه است، و حکمت همانگونه که راغب در مفردات گفته رسیدن به حق از طریق علم و آگاهی است و شناخت موجودات و افعال نیک، و به تعبیر دیگر معرفت ارزشها و معیارهائی که انسان به وسیله آن بتواند، حق را هر کجا هست بشناسد، و باطل را در هر لباس تشخیص دهد، این همان چیزی است که بعضی از فلاسفه از آن به عنوان کمال قوه نظریه تعبیر کرده اند.

این همان حقیقتی است که لقمان از ناحیه خدا دریافت داشته بود: و لقد آتینا لقمان الحکمة (لقمان - 12) و به عنوان خیر کثیر در آیه 269 سوره بقره از آن یاد شده است: و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و به نظر می رسد که حکم مفهومی برتر از حکمت داشته باشد، یعنی آگاهی توأم با آمادگی برای اجرا، و به تعبیر دیگر قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوا - پرستی و خطا باشد.

آری ابراهیم (علیه السلام) قبل از هر چیز از خدا شناخت عمیق و صحیح توأم با حاکمیت تقاضا می کند، چرا که هیچ برنامه عملی بدون چنین زیر بنائی امکان پذیر نیست.

و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می کند که اشاره به جنبه های عملی و به اصطلاح حکمت عملی است، در مقابل تقاضای قبل که ناظر به حکمت نظری بود.

بدون شک ابراهیم (علیه السلام) هم دارای مقام حکم بود و هم در زمره صالحان پس چرا چنین تقاضائی از خدا می کند؟

پاسخ این است که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن او تقاضا می کند روز به روز به مراتب بالاتر و بالاتر از علم و عمل برسد، حتی به موقعیت

یک پیامبر اولوالعزم در این جنبه ها قانع نیست!

بعلاوه او می داند همه اینها از ناحیه خدا است و هر لحظه امکان لغزش و سلب این مواهب وجود دارد، لذا ادامه آن را علاوه بر تکامل از خدا می طلبد، همانگونه که ما - با اینکه انشاء الله در صراط مستقیم ایمان گام بر می داریم - همه روز از خدا هدایت به صراط مستقیم را در نمازهایمان می طلبیم، و تقاضای ادامه این راه و تکامل داریم. بعد از این دو تقاضا، درخواست مهم دیگری با این عبارت می کند: خداوندا برای من در میان امتهای آینده لسان صدق و ذکر خیر قرار ده (و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین)

آنچنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد، اسوه و الگویی باشم که به من اقتدا کنند، و پایه گذار مکتبی باشم که بوسیله آن راه تو را بیاموزند، و در خط تو حرکت کنند.

خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند همانگونه که قرآن می گوید: (وجعلنا لهم لسان صدق علیا): ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق برجسته و والائی قرار دادیم (مریم - 50).

بعید نیست که این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد: (ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم): پروردگارا در

میان فرزندان ما (من و اسماعیل) پیامبری مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه کند و رشد دهد (بقره - 129).

و می دانیم این تقاضا با ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم از این طریق در این امت بزرگ تداوم گرفت.

سپس افق دید خود را از این دنیا برگرفته و متوجه سرای جاودانه آخرت می کند و به دعای چهارمی پرداخته چنین می گوید: خداوندا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده (و اجعلنی من ورثة جنة النعیم)

بهشتی که نعمتهای معنوی و مادی در آن موج می زند، نعمتهائی که نه زوالی دارد، و نه ملالی، نعمتهائی که برای ما زندانیان جهان دنیا حتی قابل درک نیست نه از مغزهایمان گذشته و نه چشمهایمان دیده و نه گوشهایمان شنیده است!.

سابقا گفته ایم تعبیر به ارث در مورد بهشت یا به خاطر آنست که ارث به معنی دستیابی به نعمتی است بی رنج و تعب و مسلما آنهمه نعمتهای بهشتی در برابر طاعات ناچیز ما موهبتی بی رنج و تعب است، و یا به خاطر آنست که طبق روایات هر انسانی خانه ای در بهشت و خانه ای در دوزخ دارد هنگامی که دوزخی شود خانه بهشتیش به دیگران می رسد.

در پنجمین دعا نظرش را متوجه عموی گمراهش کرده و طبق وعده ای که به او قبلا داده بود که من برای تو استغفار می کنم چنین می گوید: خداوندا! پدرم (عمویم) را ببامرز که او از گمراهان بود (و اغفر لابی انه کان من الضالین).

این وعده را ابراهیم طبق صریح آیه 114 سوره توبه و ما کان استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعدة وعده اياه قبلا به او داده بود و هدفش این بود که از این طریق بتواند در قلب او نفوذ کند، و او را به سوی ایمان بکشاند، لذا به او چنین قولی داد و به این قول نیز عمل کرد، و طبق روایتی از ابن عباس نقل شده کرارا برای آزر استغفار نمود، اما هنگامی که آزر در حال کفر از دنیا رفت و دشمنی او در برابر آئین حق مسلم شد ابراهیم استغفار را قطع کرد

چنانکه در ذیل همان آیه فوق می خوانیم (فلما تبین انه عدو لله تبرء منه): هنگامی که آشکار شد که او دشمن خدا است از او بیزاری جست. سرانجام ششمین و آخرین دعای خود را که آن هم پیرامون روز بازپسین است این چنین به پیشگاه خدا عرضه می دارد: خداوندا مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند رسوا مکن (ولا تخزنی یوم یبعثون) لا تخزنی از ماده خزی (بر وزن حزب) به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی شکست روحی (و شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه گر می شود، و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند.

این تعبیر از ناحیه ابراهیم (علیه السلام)، علاوه بر اینکه درس و سرمشقی است برای دیگران نشانه نهایت احساس مسئولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

آیه (88) تا (104) و ترجمه

(یوم لا ینفع مال ولا بنون) (88) (إلا من أتى الله بقلب سليم) (89) (و
أزلفت الجنة للمتقين) (90) (وبرزت الجحیم للغاوین) (91) (وقیل لهم أينما
کنتم تعبدون) (92) (من دون الله هل ینصرونکم أو ینتصرون) (93)
(فکبکبوا فیها هم والغاون) (94) (وجنود إبلیس أجمعون) (95) (قالوا و
هم فیها یختصمون) (96) (تالله إن کنا لفی ضلال مبین) (97) (إذ نسویکم
برب العالمین) (98) (وما أضلنا إلا المجرمون) (99) (فما لنا من شافعیین)
(100) (ولا صدیق حمیم) (101) (فلو أن لنا كرة فنکون من المؤمنین)
(102) (إن فی ذلك لایة وما کان اکثرهم مؤمنین) (103) (وإن ربک لهو
العزیز الرحیم) (104)

ترجمه:

- 88 - در آن روزیکه مال و فرزندان سودی نمی بخشد.
- 89 - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.
- 90 - (در آنروز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می شود.
- 91 - و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد.
- 92 - و به آنها گفته می شود کجا هستند معبودانی که آنها را پرستش می
کردید؟
- 93 - معبودهائی غیر از خدا، آیا آنها شما را یاری می کنند؟ یا کسی بیاری
آنها می آید؟
- 94 - در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ افکنده می
شوند.

- 95 - و همچنین لشکریان ابلیس عموماً.
- 96 - آنها در آنجا به مخاصمه بر می خیزند و می گویند:
- 97 - به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم.
- 98 - چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم.
- 99 - اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد.
- 100 - (افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد.
- 101 - و نه دوست گرم و پر محبتی.
- 102 - اگر بار دیگر (به دنیا) بازگردیم از مؤ منان خواهیم بود.
- 103 - در این ماجرا آیت (و عبرتی) است ولی اکثر آنها مؤ من نبودند.
- 104 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

مخاصمه معبودان و عابدان گمراه!

در آخرین آیه بحث گذشته اشاره کوتاهی به روز قیامت و مساله معاد بود در آیات مورد بحث، ترسیم جامعی از چگونگی روز رستاخیز ضمن چندین آیه بیان شده، و مهمترین متاعی که در آن بازار خریدار دارد و همچنین سرنوشت مؤ منان و کافران و گمراهان و لشکر شیطان بازگو شده است، و ظاهر آیات نشان می دهد که این توصیف و توضیح از کلام ابراهیم (علیه السلام) و دنباله آخرین دعای او است و غالب مفسران نیز چنین گفته اند، هر چند بعضی احتمال داده اند که آیات مورد بحث تماماً سخن الهی است که در تعقیب سخنان ابراهیم و برای توضیح و تکمیل آن آمده است ولی این احتمال ضعیف است.

به هر حال نخست می گوید: روز رستاخیز روزی است که هیچ مال و فرزندی سودی نمی دهد (یوم لا ینفع مال ولا بنون).

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه ای برای صاحبانش نخواهد داشت، و به طریق اولی سایر سرمایه های این جهان که در رتبه های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید.

بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند، بلکه تکیه روی جنبه های مادی مساله است، منظور این است که سرمایه های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی کند، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود، رنگ الهی و صبغه الله به خود می گیرند و الباقیات الصالحات محسوب می شوند.

سپس به عنوان استثناء بر این سخن می افزاید: مگر کسی که به حضور خدا بیاید در حالی که قلب سلیم سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه (الا من اتی الله بقلب سلیم) داشته باشد.

و به این ترتیب تنها سرمایه نجاتبخش در قیامت، قلب سلیم است، چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد، و هم هر گونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاک، ثمره ای جز عمل پاک نخواهد داشت، و به تعبیر دیگر همانگونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است

اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود - خواه
رحمانی یا شیطانی - در می آورند.

سپس به شرح بهشت و دوزخ پرداخته چنین می گوید: در آن هنگام بهشت
به پرهیزگاران نزدیک می گردد (وازلفت الجنة للمتقين).

و دوزخ برای گمراهان آشکار می شود (وبرزت الجحیم للغاوین).

این در حقیقت قبل از ورود آنها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو
گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می بینند: مؤمنان مسرور و
گمراهان وحشت زده می شوند، و این نخستین برنامه های پاداش و کیفر آنها
است.

جالب اینکه نمی گوید: پرهیزگاران را به بهشت نزدیک می کنند،
بلکه می گوید بهشت را به آنها نزدیک می سازند و این اشاره به مقام بسیار
با عظمت و پرارزش آنها است.

این نکته نیز قابل دقت است که تعبیر به غاوین (گمراهان) همان
تعبیری است که در داستان شیطان بعد از آنکه از درگاه خدا رانده شد آمده است
آنجا که خداوند می فرماید: (ان عبادی لیس علیک علیهم من سلطان الا
من اتبعک من الغاوین): تو بر بندگان من سلطه ای نخواهی داشت مگر
گمراهانی که پیروی تو می کنند (سوره حجر آیه 42).

سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب آمیزی که در این هنگام با این
گروه گمراه می شود پرداخته چنین می گوید: و به آنها گفته می
شود کجا هستند معبودهائی را که پیوسته عبادت می کردید؟ (وقیل لهم این ما
کنتم تعبدون).

معبودهائی که غیر از خدا بودند (من دون الله).

آیا آنها در برابر این شدائد و سختیها که اکنون با آن روبرو هستید شما را یاری می کنند؟! (هل ينصرونكم).

یا می توانند کسی را به یاری شما دعوت کنند، و یا حتی کسی به یاری خود آنها می آید؟! (او ينتصرون).

ولی آنها جوابی در برابر این سؤال ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آنها ندارد.

در این هنگام همه معبودان را جمع کرده با عابدان گمراهشان به دوزخ می افکنند (فككبوا فيها هم والغاؤون).

و به گفته بعضی از مفسران هر یکی بر روی دیگری افکنده خواهد شد!

و همچنین لشکریان ابلیس عموماً (وجنود ابلیس اجمعون).

در حقیقت این سه گروه، بتها، و پرستش کنندگان بتها، و لشکریان شیطان که دلالت این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می شوند، اما به این صورت که آنها را یکی پس از دیگری به آن می افکنند.

چون کبکبوا در اصل از ماده کب است، کب به معنی افکندن چیزی به صورت در گودال آمده است، و تکرار آن (کبکب)، تکرار این سقوط را می رساند و این نشان می دهد که آنها به هنگام سقوط در دوزخ همانند سنگی می باشند که از بالای بلندی به درهای پرتاب می شود نخست به نقطه ای افتاده و از آنجا به نقطه دیگر تا در قعر دره قرار گیرد.

ولی سخن به اینجا پایان نمی گیرد بلکه به دنبال آن صحنه ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می سازد: آنها در جهنم به مخاصمه و جدال پرداخته، می گویند (قالوا و هم فيها یختصمون).

آری عابدان گمراه می گویند: به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم
(تالله ان كنا لفي ضلال مبين).

زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می پنداشتیم!
(اذنسويكم برب العالمين).

اما هیچکس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان (و ما اضلنا الا المجرمون).
همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به
این راه کشاندند و بدبخت کردند.

این احتمال نیز دارد که منظور از مجرمان، شیاطین یا نیاکان گمراهشان
باشند که آنها را به این راه کشاندند.

ولی افسوس که امروز شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد (فما لنا من
شافعين).

و نه دوست گرم و پر محبتی که بتواند ما را یاری کند (و لا صديق حميم
(. خلاصه نه معبودان به شفاعت ما می پردازند، آنچنانکه ما در دنیا می
پنداشتیم، و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند.

قابل توجه اینکه شافعين در آیه گذشته به صورت جمع صديق به صورت
مفرد آمده، این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که این گروه از گمراهان با
چشم خود می بینند مؤمنانی که لغزشهایی داشته اند از شفاعت جمعی از
شفاعت کنندگان همچون انبیاء و اوصیاء و فرشتگان، و شفاعت بعضی از
دوستان صالح برخوردار می شوند، آنها نیز آرزو می کنند که ای کاش شفاعت
کننده و دوستی داشتند.

بعلاوه صديق و عدو به طوری که بعضی از مفسران تصریح کرده اند هم بر
مفرد اطلاق می شود، هم بر جمع.

اما به زودی متوجه این واقعیت می شوند که نه تاسف در آنجا سودی دارد و نه آنجا دار عمل و جبران است، لذا آرزوی بازگشت به دنیا می کنند و می گویند: اگر بار دیگر به دنیا برگردیم از مؤ منان خواهیم بود! (فلو ان لنا كرة فنكون من المؤمنین)

درست است که آنها در آنجا و در آن روز، ایمان پیدا کرده اند، ولی این یکنوع ایمان اضطراری است، ایمانی مؤ ثر و سازنده است که اختیاری و در این جهان باشد، ایمانی که سرچشمه هدایت و اعمال صالح گردد. ولی به هر حال این آرزو نیز مشکلی را حل نمی کند، و سنت الهی اجازه بازگشت را به هیچکس نمی دهد، و خود آنها نیز این حقیقت را می دانند و کلمه لو دلیل بر آن است.

سرانجام در پایان این بخش از سرگذشت ابراهیم، و گفتگوهایش با قوم گمراه و دعاهایش در پیشگاه خدا، و توصیفهایش از وضع روز قیامت، خداوند به عنوان یک نتیجه گیری برای همه بندگان، همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد، تکرار می فرماید: در این ماجرا نشانه بزرگی است بر عظمت و قدرت خدا و بر سرانجام دردناک گمراهان و پیروزی مؤ منان، اما اکثر آنها مؤ من نبودند (ان فی ذلك لایة و ما کان اکثرهم مؤ منین).

و پروردگار تو پیروز و شکست ناپذیر و رحیم و مهربان است (وان ربک هو العزیز الرحیم).

تکرار این جمله ها دلداری مؤ ثری است برای پیامبر (ﷺ) و مؤ منان اندک در آن روز، و همچنین اقلیتهای مؤ من در هر عصر و زمان تا از اکثریت

گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند، و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره ای است به اینکه اگر مهلتی به آنها داده می شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است.

نکته ها:

1 - قلب سلیم تنها سرمایه نجات

در لابلای سخنان ابراهیم (علیه السلام) در آیات فوق خواندیم که در توصیف قیامت می گوید در آنجا چیزی به کار نمی آید جز قلب سلیم. سلیم که از ماده سلامت است مفهوم روشنی دارد یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی دور باشد.

مگر نه این است که قرآن درباره منافقان می گوید: (فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا): در دلهای آنها یکنوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می افزاید! (سوره بقره آیه 10).

در چند حدیث پر معنی قلب سلیم به خوبی معرفی شده:

1 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه مورد بحث می خوانیم و کل قلب فیه شرک او شرک فهو ساقط: هر قلبی که در آن شرک و شکی است

آن قلب سقوط می کند و بی ارزش است.

2 - از سوئی دیگر می دانیم علائق شدید مادی، و دنیا پرستی انسان را به هر انحراف و گناه می کشاند، چرا که حب الدنيا رأ س کل خطیئة: عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است و لذا قلب سلیم، قلبی است که خالی از حب دنیا باشد، همانگونه که امام صادق (علیه السلام) در حدیث دیگری در ذیل همین

آیه فرمود: (هو القلب الذی سلم من حب الدنیا): این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد.

با توجه به آیه 197 سوره بقره و تزودوا فان خیر الزاد التقوی.

توشه بگیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است روشن می شود که قلب سلیم قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد.

3 - آخرین سخن اینکه قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آنگونه که امام صادق در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه فرمود: القلب السليم الذی یلقى ربه و لیس فیہ احد سواه: قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد.

ناگفته پیدا است که منظور از قلب در این گونه موارد روح و جان آدمی است.

در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آنها این منطق اسلامی کاملاً آشکار است که اسلام قبل از هر چیز به زیر بنای فکری و عقیدتی و اخلاقی اهمیت می دهد، چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن است.

همانگونه که سلامت قلب ظاهری، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضا است، چرا تغذیه تمام سلولهای بدن بوسیله خونی انجام می گیرد که به کمک قلب به تمام نقاط کشور تن فرستاده می شود، همین گونه سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق.

این بحث را با سخنی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم آنجا که فرمود:
قلبها چهار گونه است:

قلبی که در آن نفاق و ایمان است.

و قلبی که وارونه است.

و قلبی که مهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود.

و قلبی که نورانی است و خالی (از غیر خدا).

سپس افزود: قلب نورانی قلب مؤمن است، هر گاه خدا نعمتی به او بخشد شکر می گوید و هر گاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبائی می کند، اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده: افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم: آیا کسی که به صورت بر زمین راه می رود هدایت یافته تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مستقیم گام بر می دارد؟!

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند، و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است.

2 - در روایات متعددی که از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه فکبکبوا فیها هم و الغاؤون رسیده چنین می خوانیم: هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره: این آیه درباره کسانی است که حق و عدالتی را با زبان توصیف می کنند اما در عمل مخالف آن را انجام می دهند.

این نشان می دهد که گفتار بدون عمل تا چه حد زشت و مذموم است که گوینده، آن را به طرز دردناکی در آتش دوزخ می افکند، آنها کسانی هستند که

هم گمراهند و هم گمراه کننده، سخنشان مردم را به سوی حق می خواند و عملشان به باطل، بلکه عملشان بیانگر عدم ایمانشان به گفتارشان است.

ضمنا باید توجه داشت غاوون که از ماده غی گرفته شده به معنی هر گونه گمراهی نیست، بلکه به گفته راغب در مفردات، آن نوع جهل و گمراهی است که از فساد عقیده سرچشمه گیرد.

3 - در ذیل آیه (فما لنا من شافعين ولا صديق حميم): (ما نه شفاعت - کنندگانی داریم و نه دوست پر محبتی) روایات متعددی نقل شده و در بعضی صریحا آمده است: الشافعون الائمة، و الصديق من المؤمنین: شافعان امامان هستند، و دوستان مؤمنانند.

در حدیث دیگری از جابر بن عبدالله می خوانیم که از رسول خدا (ﷺ) چنین شنیدم که می فرمود: ان الرجل يقول في الجنة ما فعل صديقي فلان، و صديقه في الجحيم، فيقول الله اخرجوا له صديقه الى الجنة فيقول من بقي في النار فما لنا من شافعين و لا صديق حميم: بعضی از بهشتیان می گویند چه بر سر دوست ما آمد، در حالی که دوستشان در جهنم است، خداوند برای اینکه قلب این مؤمن را شاد کند فرمان می دهد دوستش را از دوزخ خارج کنند و به بهشت بفرستند، اینجا است که باقیمانندگان در دوزخ می گویند وای بر ما که نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست مهربانی!

بدیهی است نه شفاعت بدون معیار و ملاک است و نه تقاضا درباره دوستشان بی حساب، باید یکنوع پیوند و ارتباط معنوی در میان شفاعت کننده و شفاعت شونده وجود داشته تا این هدف تحقق یابد (شرح مفصل

این موضوع را در بحث شفاعت در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 48
سوره بقره آورده ایم).

آیه (105) تا (115) و ترجمه

(کذبت قوم نوح المرسلین) (105) (إذ قال لهم أخوهم نوح ألا تتقون)
(106) (إني لكم رسول أمين) (107) (فاتقوا الله وأطيعون) (108) (وما
أستلکم علیه من أجر إن أجری إلا علی رب العالمین) (109) (فاتقوا الله و
أطيعون) (110) (قالوا أنؤ من لك واتبعك الا ردلون) (111) (قال وما علمی
بما كانوا يعملون) (112) (إن حسابهم إلا علی ربی لو تشعرون) (113) (وما
أنا بطارد المؤمنین) (114) (إن أنا الا نذیر مبین) (115)

ترجمه:

- 105 - قوم نوح رسولان را تکذیب کردند.
- 106 - هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت، آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
- 107 - من برای شما رسول امینی هستم.
- 108 - تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید.
- 109 - من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.
- 110 - بنابراین تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
- 111 - گفتند آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند؟!
- 112 - (نوح) گفت، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند.
- 113 - حساب آنها تنها بر پروردگار من است، اگر شما می فهمیدید؟
- 114 - و من هرگز مؤ منان را طرد نخواهم کرد.
- 115 - من تنها انذار کننده آشکاری هستم.

تفسیر:

ای نوح! چرا بی سر و پاها گرد تو را گرفته اند؟

قرآن بعد از پایان ماجرای ابراهیم و گفتگوهایش با قوم گمراه سخن از قوم نوح به عنوان یک ماجرای آموزنده دیگر به میان می آورد، و لجاجت و سرسختی و بی شرمی آنها را با عاقبت دردناکشان ضمن چند آیه بازگو می کند. نخست می گوید: قوم نوح، رسولان را تکذیب کردند (کذبت قوم نوح المرسلین).

معلوم است که قوم نوح تنها نوح را تکذیب کردند اما از آنجا که دعوت همه پیامبران از نظر اصول یکی بود، تکذیب نوح تکذیب همه رسولان محسوب می شد، و لذا می فرماید قوم نوح مرسلین را تکذیب کردند. این احتمال نیز وجود دارد که اصولاً قوم نوح، منکر همه ادیان و مذاهب بودند و تمام پیامبران الهی را چه قبل از ظهور نوح و چه بعد از ظهورش تکذیب می کردند.

سپس به این فراز از زندگی او که شبیه فرازهایی است که در گذشته از ابراهیم و موسی نقل شد اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاور هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید (اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون).

تعبیر به برادر تعبیری است که نهایت پیوند محبت آمیز را بر اساس مساوات و برابری مشخص می کند، یعنی نوح بی آنکه بخواهد تفوقی بر آنان بجوید با نهایت صفا و صمیمیت آنها را دعوت به پرهیزکاری کرد.

تعبیر به اخوت و برادری که نه تنها در مورد نوح بلکه درباره بسیاری دیگر از پیامبران (مانند هود و صالح و لوط) آمده است به همه

رهبران راه حق الهام می بخشد که باید در دعوت خود نهایت محبت و صمیمیت توأم با دوری از هر گونه تفوق طلبی را رعایت کنند، تا دل‌های رمیده جذب آئین حق گردد، و هیچ سنگینی احساس نکنند.

پس از دعوت به تقوی که خمیر مایه هر گونه هدایت و نجات است اضافه می کند من برای شما فرستاده امینی هستم (انی لکم رسول امین). از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید که اطاعت من اطاعت خدا است (فاتقوا الله واطیعون).

این تعبیر نشان می دهد که نوح (علیه السلام) سابقه ممتدی از امانت در میان قوم خود داشت و او را با این صفت والا می شناختند لذا می گوید: به همین دلیل من در ادای رسالت الهی امینم و خیانتی از من نخواهید دید.

مقدم داشتن تقوا بر اطاعت به خاطر این است که تا ایمان و اعتقادی نسبت به الله و ترس از او در میان نباشد، اطاعت از فرمان پیامبرش صورت نخواهد گرفت.

دگر بار نوح به دلیل دیگری بر حقانیت خود، تمسک می جوید، دلیلی که زبان بهانه جویان را کوتاه می سازد، می گوید: من از شما در برابر این دعوت‌مزدی نمی طلبم (وما استلکم علیه من اجر).

اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است (ان اجری الا علی رب العالمین).

روشن است انگیزه های الهی معمولاً دلیل بر صداقت مدعی نبوت است، در حالی که انگیزه های مادی به خوبی نشان می دهد که هدف سودجوئی است،

مخصوصاً اعراب آن عصر با این مساله در مورد کاهنان و افرادی شبیه آنان آشنا بودند.

باز به دنبال این جمله همان جمله ای را می گوید که بعد از تاکید بر رسالت و امانت خویش بیان کرده بود، می گوید: از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (فاتقوا الله و اطیعون).

اما مشرکان لجوج و مستکبران خیره سر هنگامی که راههای بهانه جوئی را به روی خود مسدود دیدند، به این مساله چسبیدند و گفتند که آیا ما به تو

ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند؟ (قالوا انؤمن لك و اتبعك الازذلون).

ارزش یک پیشوا را باید از پیروانش شناخت، و به اصطلاح امامزاده را از زوارش می شناسند، ما وقتی به پیروان تو نگاه می کنیم مشتی بی سر و پا گمنام و فقیر، تهیدست و پا برهنه که کسبهای ضعیف و ناچیزی دارند اطرافت را گرفته اند با این حال چگونه انتظار داری ثروتمندان سرشناس و اشراف با نام و نشان سر تسلیم بر آستان تو بسایند؟! اصلاً هرگز آب ما با این جمعیت در یک جو نمی رود، ما هیچگاه بر سر یک سفره ننشسته ایم و در زیر یک سقف اجتماع نکرده ایم، چه انتظار نا معقولی داری؟.

درست است آنها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان شناخت ولی اشتباه بزرگشان این بود که آنها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند، آنها معیار سنجش ارزشها را مال و ثروت، لباس و خانه و مرکب زیبا و گرانبه قرار داده بودند، و از پاکی و تقوا و حق

جوئی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم، غافل بودند.

روح طبقاتی در بدترین اشکالش بر فکر آنها حاکم بود به همین دلیل طبقه تهیدست را اراذل می شمردند! (اراذل جمع اراذل - بر وزن اهرم - و آن نیز جمع رذل به معنی پست و حقیر است) و اتفاقاً آنها اگر از زندان جامعه طبقاتی بیرون می آمدند به خوبی می توانستند درک کنند که ایمان این گروه خود بهترین دلیل بر حقانیت و اصالت دعوت این پیامبر است.

ولی نوح آنها را در اینجا فوراً خلع سلاح کرد و گفت: وظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند؟!

(قال و ما علمی بما کانوا یعملون).

گذشته آنها هر چه بوده گذشته، مهم امروز است که دعوت رهبر الهی را لبیک گفته اند و در مقام خودسازی برآمده و قلب و دل خود را در اختیار حق گذاشته اند.

اگر آنها در گذشته کار خوب یا بدی کرده اند حسابشان بر پروردگار من است اگر شما می فهمیدید و درک و تشخیص می داشتید (ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون).

از این سخن ضمناً استفاده می شود که آنها می خواستند علاوه بر مسأله تهیدستی این گروه از مؤمنان را به سوء سابقه اخلاقی و عملی متهم سازند، در حالی که معمولاً فساد و آلودگی در طبقات مرفه به درجات

بیشتر است، آنها هستند که همه رقم وسائل فساد در اختیار دارند و مست مقام و مالند و کمتر خدا را بنده اند!

ولی نوح بی آنکه در این مساله با آنها گلاویز شود، می گوید من از آنها چیز بدی سراغ ندارم و اگر هم چنین باشد که شما می گوئید حسابشان با خدا است!

آنچه وظیفه من است این است که من پر و بال خود را برای همه حقجویان بگشایم من هرگز ایمان آورندگان را طرد نخواهم کرد (و ما انا بطارد المؤمنین)

این جمله در حقیقت پاسخ به درخواست ضمنی این ثروتمندان مغرور است که از نوح خواسته بودند این گروه را از خود براند و طرد کند، تا نزد او حاضر شوند!

تنها وظیفه من این است که من مردم را انذار کنم من فقط بیم دهنده آشکاری هستم (ان انا الا نذیر مبین).

هر کس این هشدار مرا بشنود و از راه انحراف به صراط مستقیم، بازگردد پیرو من است، هر که باشد و در هر وضع مادی و شرائط اجتماعی.

قابل توجه اینکه این ایراد را نه تنها بر نوح (علیه السلام) گرفتند که نخستین پیامبران اولوالعزم است به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز که خاتم انبیاء است و همچنین به سایر پیامبران نیز گرفتند، آنها با عینک سیاهی که بر چشم داشتند منظره این سپید جامگان را تاریک می دیدند و همواره خواهان طرد و رد آنها بودند، و اصلاً خدا و پیامبرانی را که چنین بندگان و پیروانی داشته باشند نمی پسندیدند!

اما قرآن چه زیبا در سوره کهف به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی

یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنہم ترید زینۃ الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا: با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشمهای خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر، و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن، همانها که پیروی هوای نفس کرده اند و کارهایشان افراطی است.

و حتی این ایراد را به رهبران راه حق در عصر و زمان ما نیز می کنند که بیشترین رقم طرفداران شما را مستضعفین و پابرنه ها تشکیل می دهند.

آنها می خواهند با این سخن عیبی بگذارند در حالی که ناآگاهانه مدح و تمجید می کنند و اصالت مکتب را امضا می نمایند.

آیه (116) تا (122) و ترجمه

(قالوا لئن لم تنته يانوح لتكونن من المرجومين) (116) (قال رب إن قومي كاذبون) (117) (فافتح بيني وبينهم ففتح ونجني ومن معي من المؤمنين) (118) (فأنجيناه ومن معه في الفلك المشحون) (119) (ثم أغرقنا بعد الباقين) (120) (إن في ذلك لآية وما كان أكثرهم مؤمنين) (121) (وإن ربك لهو العزيز الرحيم) (122)

ترجمه:

- 116 - گفتند: ای نوح اگر خودداری نکنی، سنگباران خواهی شد.
117 - گفت: پروردگارا: قوم من، مرا تکذیب کردند.
118 - اکنون میان من و اینها جدائی بیفکن (و داوری کن).
119 - ما، او و کسانی را که با او بودند در کشتی که مملو (از انسان و انواع حیوانات) بود رهائی بخشیدیم.
120 - سپس بقیه را غرق کردیم.
121 - در این ماجرا نشانه روشنی است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.
122 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه
عکس العمل این قوم گمراه و لجوج در برابر نوح همان بود که همه زورگویان در طول تاریخ داشتند، و آن تکیه بر قدرت و زور و تهدید به نابودی بود گفتند: ای نوح بس است اگر از این سخنان خودداری نکنی

و فضای جامعه ما را با گفتگوهای تلخ و تاریک سازی به طور قطع سنگسار خواهی شد! (قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین).

تعبیر من المرجومین نشان می دهد که سنگسار کردن در میان آنها در مورد مخالفین سابقه داشته، در حقیقت به نوح می گویند: اگر به این گفتگوها و دعوت به سوی توحید و آئینت ادامه دهی بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر سایر مخالفین ما آمد، و آن سنگسار کردن است که یکی از بدترین انواع قتل می باشد.

نوح که می بیند این دعوت مستمر و طولانی با این منطق روشن و با آنهمه صبر و شکیبائی جز در عده قلیلی تاثیر نگذاشته، سرانجام شکایت به درگاه خدا می برد و ضمن شرح حال خود تقاضای جدائی و نجات از چنگال این ستمگران بی منطق می کند.

عرض کرد پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند (قال رب ان قومی کذبون).

درست است که خداوند از همه چیز آگاه است ولی به هنگام طرح شکایت و به عنوان مقدمه برای تقاضای بعدی، این سخن را مطرح می کند. قابل توجه اینکه نوح از مصائبی که بر شخص او گذشته اظهار ناراحتی نمی کند بلکه تنها از این ناراحت است که او را تکذیب کرده اند و پیام الهی را نپذیرفته اند.

سپس عرض می کند: اکنون که هیچ راهی برای هدایت این گروه باقی نماند میان من و اینها جدائی بیفکن و میان ما خودت داوری کن (افتح بینی و بینهم فتحا).

فتح در اصل - همانگونه که ارباب لغت گفته اند - به معنی گشودن و از بین بردن بستگی است، و آن دو گونه است، گاهی جنبه حسی دارد، مانند فتح الباب (گشودن در) و گاه جنبه معنوی دارد مانند فتح الهم (گشودن غم و از بین بردن اندوه) و فتح المستغلق من العلوم به معنی گشودن رازهای دانش و فتح القضية به معنی داوری کردن و پایان دادن به نزاع و دعوا است. سپس اضافه می کند: و من و مؤ منانی را که با من هستند نجات ده (و نجی و من معی من المؤمنین).

در اینجا رحمت الهی به یاری نوح آمد و مجازات دردناکش به سراغ تکذیب کنندگان، چنانکه می فرماید: ما او و تمام کسانی را که با او همراه بودند در کشتی که مملو از انسان و انواع حیوانات بود رهائی بخشیدیم (فانجیناه و من معه فی الفلك المشحون).

سپس بقیه را غرق و نابود کردیم (ثم اغرقنا بعد الباقین). مشحون از ماده شحن (بر وزن صحن) به معنی پر کردن است، و گاه به معنی مجهز ساختن نیز آمده است، و شحناء به عداوتی گفته می شود که تمام وجود انسان را پر کند، و منظور در اینجا این است که آن کشتی مملو از نفرات و همه وسائل بود، و کمبودی نداشت، یعنی خداوند بعد از آنکه کشتی از هر نظر مهیا و آماده حرکت شد، طوفان را فرستاد تا نوح و سایر سرنشینانش گرفتار ناراحتی نشوند، و این خود یکی از نعمتهای الهی بر آنها بود.

و در پایان این سخن همان می گوید که در پایان ماجرای موسی (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) بیان کرد، می فرماید: در ماجرای نوح و دعوت

پیگیر و مستمر او صبر و شکیبائیش، و سرانجام غرق و نابودی مخالفانش، آیت و نشانه ای است برای همگان (ان فی ذلك لایة).

هر چند اکثر آنها ایمان نیاوردند (و ما کان اکثرهم مؤمنین).

بنابراین تو ای پیامبر از اعراض و سرسختی مشرکان قومت نگران مباش، ایستادگی به خرج ده که سرنوشت تو و یارانت سرنوشت نوح و یاران او است، و سرانجام گمراهان همان سرانجام شوم غرق شدگان است.

و بدان پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است (وان ربك لهو العزیز الرحیم).

رحمتش ایجاب می کند که به آنها فرصت کافی و مهلت دهد و اتمام حجت کند، و عزتش سبب می شود که سرانجام تو را پیروز و آنها را مواجه با شکست نماید.

آیه (123) تا (135) و ترجمه

(كذبت عاد المرسلين) (123) (إذ قال لهم أخوهم هود ألا تتقون) (124)
(إني لكم رسول أمين) (125) (فاتقوا الله وأطيعون) (126) (وما أسئلكم
عليه من أجر إن أجرى إلا على رب العالمين) (127) (أتبنون بكل ريع آية
تعبثون) (128) (وتتخذون مصانع لعلكم تخلدون) (129) (وإذا بطشتم
بطشتم جبارين) (130) (فاتقوا الله وأطيعون) (131) (واتقوا الذي أمدكم
بما تعلمون) (132) (أمدكم بأنعام وبنين) (133) (وجنات وعيون)
(134) (إني أخاف عليكم عذاب يوم عظيم) (135)

ترجمه:

- 123 - قوم عاد رسولان (خدا) را تکذیب کردند.
- 124 - هنگامی که برادرشان هود گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
- 125 - من برای شما فرستاده امینی هستم.
- 126 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
- 127 - من هیچ اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم،
اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است.
- 128 - آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می
سازید.
- 129 - و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید، آنچنانکه گوئی
در دنیا جاودانه خواهید ماند.
- 130 - و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران کیفر می
دهید.

- 131 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
- 132 - از خدائی به پرهیزید که شما را به نعمتهائی که می دانید امداد کرده.
- 133 - شما را به چهارپایان و نیز پسران (لایق و برومند) امداد فرموده.
- 134 - همچنین به باغها و چشمه ها
- 135 - (اگر کفران کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم.

تفسیر:

جنايات و اعمال بی رویه قوم عاد
 اکنون نوبت به قوم عاد و پیامبرشان هود می رسد که گوشه ای از زندگی و
 سرنوشت آنها و درسهای عبرتی را که در آن نهفته است ضمن هیجده آیه بیان
 می کند.

قوم عاد، چنانکه قبلا هم گفته ایم، جمعیتی بودند که در
 سرزمین احقاف در ناحیه حضرموت، از نواحی یمن، در جنوب جزیره عربستان
 زندگی داشتند.

قوم سرکش عاد - چنانکه قرآن می گوید - فرستادگان خدا را تکذیب
 کردند (کذبت عاد المرسلین).

گر چه آنها تنها هود را تکذیب کردند اما چون دعوت هود دعوت همه
 پیامبران بود در واقع همه انبیا را تکذیب کرده بودند.

بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته می گوید: در آن هنگام که برادرشان
 هود گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ (اذقال لهم اخوهم هود الا تتقون).

او در نهایت دلسوزی و مهربانی همچون یک برادر آنها را به توحید و تقوی
 دعوت کرد و به همین دلیل کلمه اخ بر او اطلاق شده.

سپس افزود من برای شما فرستاده امینی هستم (انی لکم رسول امین).

سابقه زندگی من در میان شما گواه این حقیقت است که هرگز راه خیانت نیوئیدم و جز حق و صداقت در بساط نداشتیم.

باز تاکید می کند اکنون که چنین است و شما هم به خوبی آگاهید از خدا بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید و از من اطاعت نمائید که اطاعت اطاعت خدا است (فاتقوا الله و اطیعون).

و اگر فکر می کنید من سودای مال در سر می پرورانم و اینها مقدمه رسیدن به مال و مقامی است بدانید من کوچکترین اجری در برابر این دعوت از شما نمی خواهم (و ما اسئلكم علیه من اجر).

اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است (ان اجری الا علی رب العالمین).

همه برکات و نعمتها از او است و من اگر چیزی می خواهم از او می خواهم، که پروردگار همه ما او است.

قرآن در این بخش از سرگذشت هود و قوم عاد بر چهار قسمت به ترتیب تکیه کرده است: نخست محتوای دعوت هود را که توحید و تقوی بوده مشخص می کند که در ضمن آیات گذشته خواندیم.

سپس به انتقاد از کژیها و اعمال نادرست آنها پرداخته و سه موضوع را به آنها یادآور می کند، و در لباس استهزام انکاری آنها را مخاطب ساخته چنین می گوید: آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید؟! (اتبنون بكل ریع آية تعبثون).

واژه ریع در اصل به معنی مکان مرتفع است و تعبثون از ماده عبث به معنی کاری است که هدف صحیح در آن تعقیب نمی شود، و با توجه به واژه آیه که به معنی نشانه است روشن می شود که این قوم متمکن و ثروتمند برای خودنمائی و تفاخر بر دیگران بناهایی بر نقاط مرتفع کوهها و تپه ها، (همچون برج و مانند آن) می ساختند که هیچ هدف صحیحی برای آن نبود جز اینکه توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ سایرین بکشند.

و اینکه بعضی از مفسران گفته اند منظور از این سخن، کلبه هائی بوده که بر فراز بلندیها می ساختند و مرکز لهو و لعب و هوسرانی و عیاشی بوده - همانگونه که در عصر ما در میان طاغوتیان مرسوم است - بعید به نظر می رسد، زیرا با کلمه آیه و عبث سازگار نیست.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که قوم عاد، این ساختمانها را مشرف بر جاده ها می ساختند تا از فراز آن به استهزاء و مسخره راهروان بپردازند ولی از این سه تفسیر، تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

بار دیگر به انتقاد دیگری از آنها پرداخته، می گوید: شما قصرها و قلعه های زیبا و محکم می سازید آنچنان که گوئی در دنیا جاودانه خواهید ماند (و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون).

مصانع جمع مصنع به معنی مکان و ساختمان مجلل و محکم است. هود به این اعتراض نمی کند که چرا شما دارای خانه های مناسبی هستید بلکه می گوید شما آنچنان غرق دنیا شده اید و به تجمل پرستی و محکم کاری بی حساب در کاخها و قصرها پرداخته اید که سرای آخرت را به دست فراموشی سپرده اید، دنیا را نه به عنوان یک گذرگاه که به عنوان یک سرای

همیشگی پنداشته اید، آری چنین ساختمانهای غفلت زا و غرور آفرین مسلمانمذموم است.

در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم: که روزی از گذرگاهی می گذشت چشمش به قبه و بارگاهی افتاد که مشرف بر جاده بود، پرسید: این چیست؟

یاران عرض کردند متعلق به یکی از انصار است، حضرت کمی توقف کرد صاحب آن فرا رسید و سلام کرد پیامبر (ﷺ) صورت از او گرداند...

مرد انصاری این مطلب را با یاران خود در میان گذاشت و گفت: به خدا سوگند من نظر رسول الله را نسبت به خودم ناخوش آیند می بینم نمی دانم درباره من چه اتفاقی افتاده و من چه کرده ام؟!

گفتند: پیامبر (ﷺ) آن ساختمان مجلل تو را دیده و ناراحت شده.

مرد انصاری رفت و آن قبه و بارگاه را با خاک یکسان کرد، یکروز پیامبر (ﷺ) آمد و آنرا ندید، فرمود چه بر سر این ساختمان که اینجا بود آمد؟ جریان را عرض کردند: فرمود: ان لكل بناء يبنى وبال على صاحبه يوم القيامة الا ما لا بد منه: هر بنائی در روز قیامت وبال صاحب آن است، مگر آن مقدار که انسان از آن ناگزیر است!.

از این روایت و روایات مشابه آن بینش اسلام کاملا روشن می شود که با ساختمانهای طاغوتی و غافل کننده که تواءم با اسراف و زیاده روی است مخالف است و به مسلمانان اجازه نمی دهد همچون مستکبران مغرور و از خدا بی خبر - آنها در محیطهایی که معمولا محرومان و نیازمندان مسکن فراوانند - اقدام به چنین ساختمانهایی کنند.

ولی جالب اینکه پیامبر اسلام (ﷺ) برای رسیدن به این هدف انسانی متوسل به زور نشد، و هرگز دستور تخریب چنان ساختمانی را نداد، بلکه از طریق یک واکنش اخلاقی لطیف - رو ترش کردن و بی اعتنائی نمودن - هدف خود را تامین فرمود.

سپس به انتقاد دیگر در رابطه با بی رحمی قوم عاد به هنگام نزاع و جدال پرداخته می گوید: شما به هنگامی که کسی را مجازات می کنید از حد تجاوز کرده و همچون جباران کیفر می دهید (و اذا بطشتم بطشتم جبارین).

ممکن است کسی کاری کند که مستوجب عقوبت باشد، اما هرگز نباید قدم از جاده حق و عدالت فراتر نهید، و برای کمترین جرم، سنگین ترین جریمه را قائل شوید و به هنگام خشم و غضب خون افراد را بریزید و با شمشیر به جان آنها بیفتید که این کار جباران و ستمگران و طاغیان روزگار است.

راغب در مفردات می گوید: بطش (بر وزن نقش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت و برتری.

در حقیقت هود این دنیاپرستان را از سه طریق مورد سرزنش قرار می دهد: نخست به نشانه هائی که از روی خودخواهی و خودنمائی بر فراز بلندیها می ساختند که بر دیگران تفاخر کنند.

سپس به ساختمانهای چون قصرهای محکم جباران که نشانه آرزوهای دور و دراز و غفلت از این نکته که دنیا دار ممر است و نه دار مقرر انتقاد می کند.

و سرانجام زیاده روی آنها را به هنگام مجازات مورد انتقاد قرار می دهد، که قدر جامع بین امور سه گانه همان حس برتری جوئی و حب بقاء است، و این نشان می دهد که آنچنان عشق دنیا بر آنها مسلط شده بود که از راه و رسم بندگی خارج شده و در دنیا پرستی غرق بودند و تا سر حد دعوی الوهیت پیش رفته بودند و اینها بار دیگر این حقیقت را اثبات می کند که حب الدنيا رأس کل خطیئه.

بعد از بیان این انتقادهای سه گانه بار دیگر آنها را به تقوا دعوت کرده می گوید: اکنون که چنین است تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و دستور مرا اطاعت نمائید (فاتقوا الله و اطیعون).

سپس به بخش سوم از بیان هود می رسیم که تشریح نعمتهای الهی بر بندگان است، تا از این راه، حس شکرگزاری آنها را تحریک کند، شاید به سوی خدا آیند.

و در این زمینه از روش اجمال و تفصیل که برای دلنشین کردن بحثها بسیار مفید است استفاده می کند، نخست روی سخن را به آنها کرده می گوید: از خدائی بهره یزید که شما را به نعمتهائی که می دانید امداد کرد و به طور مداوم و منظم آنها را در اختیار شما نهاد (واتقوا الذی امدکم بما تعلمون). سپس بعد از این بیان کوتاه به شرح و تفصیل آن پرداخته می گوید: شما را به چهارپایان و پسران (لایق و برومند) امداد کرد (امدکم بانعام و بنین).

از یکسو سرمایه های مادی که قسمت مهمی از آن - مخصوصا در آن عصر - چهارپایان و دامها بودند در اختیار شما گذاشت، و از سوی دیگر نیروی انسانی کافی که بتواند آن را حفظ و نگاهداری کند و پرورش دهد.

این تعبیر در آیات مختلف قرآن تکرار شده است که به هنگام برشمردن نعمتهای مادی نخست به اموال اشاره می کند، بعد به نیروی انسانی که حافظ و نگاهبان و پرورش دهنده اموال است، و این یک ترتیب طبیعی به نظر می رسد نه اینکه اموال از اهمیت بیشتری برخوردار باشد.

در آیه 6 سوره اسراء می خوانیم: **(وامددناکم باموال و بنین وجعلناکم اکثر نفیرا):** ما شما را بوسیله اموال و فرزندان امداد کردیم و جمعیت شما را بیشترین قرار دادیم. بعد می افزاید: باغهای خرم و سرسبز و چشمه های آب جاری در اختیارتان قرار دادیم **(وجنات و عیون)**.

و به این ترتیب زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی، هم کشاورزی و باغداری، و هم دامداری و وسائل حمل و نقل پر بار ساختیم، به گونه ای که در زندگی خود احساس کمترین کمبود و ناراحتی نداشته باشید.

ولی چه شد که بخشنده این همه نعمتها را فراموش کردید، شب و روز بر سر سفره او نشستید و او را نشناختید.

سپس به آخرین مرحله از سخنانش پرداخته و آنها را تهدید و انذار به کیفر الهی می کند، و می گوید: اگر کفران کنید من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم **(انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم)**.

روزی که نتیجه آنهمه ظلم و ستم و غرور و استکبار و هواپرستی و بیگانگی از پروردگار را با چشم خود خواهید دید.

معمولا یوم عظیم (روز بزرگ) در قرآن به قیامت اطلاق می شود که از هر نظر عظمت دارد، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که

بر امتها گذشته، نیز اطلاق شده است، آنچنان که در همین سوره در داستان شعیب می خوانیم که پس از سرسختی و لجاجت در مقابل حق، خداوند آنها را با مجازات دردناکی (صاعقه ای که از قطعه ابری فرود آمد) کیفر داد، و سپس از این روز به عنوان یوم عظیم یاد می کند: **(فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم)**.

بنابراین در آیه مورد بحث، نیز ممکن است یوم عظیم اشاره به روزی باشد که گردنکشان قوم عاد، گرفتار مجازات دردناک طوفان درهم کوبنده گشتند گواه این معنی بیان کیفر آنها در چند آیه بعد از این است. و نیز ممکن است اشاره به کیفر روز قیامت و یا هر دو کیفر باشد که تاریخ هر دو روز عظیم است.

آیه (136) تا (140) و ترجمه

(قالوا سواء علينا أوعظت أم لم تكن من الواعظين) (136)

(إن هذا إلا خلق الأولين) (137)

(وما نحن بمعذبين) (138)

(فكذبوه فأهلكناهم إن في ذلك لآية و ما كان أكثرهم مؤمنين) (139)

(وإن ربك هو العزيز الرحيم) (140)

ترجمه:

136 - آنها (قوم عاد) گفتند: برای ما تفاوت نمی کند چه ما را

اندرز بدهی یا ندهی (بیهوده خود را خسته مکن)!

137 - این همان روش و اخلاق پیشینیان است.

138 - و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

139 - آنها هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم و در این

آیت و نشانه ای است (برای آگاهان) ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.

140 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

ما را انداز مده که در ما اثر نمی کند!

در آیات پیشین گفتگوهای پر مغز پیامبر دلسوز، هود را با قوم سرکش عاد

دیدیم، اکنون پاسخهای نامعقول و موزیانه آن قوم را بررسی کنیم قرآن می

گوید: آنها در پاسخ گفتند: زیاد خود را خسته مکن، برای ما هیچ تفاوت

نمی کند چه موعظه و اندرز بدهی و چه ندهی، در دل ما کمترین اثری نخواهد

گذارد! (قالوا سواء علينا أوعظت أم لم تكن من الواعظين).

اما آنچه را تو به ما ایراد می کنی جای ایراد نیست این روش و اخلاق پیشینیان است (ان هذا الا خلق الاولین).

و بر خلاف گفته تو ما هرگز مجازات نخواهیم شد، نه در این جهان و نه در جهان دیگر! (وما نحن بمعذبين).

خلق (به ضم خ ول) به معنی عادت و روش و اخلاق است زیرا این کلمه به صورت مفرد و به معنی خلق و خوی و عادت اخلاقی آمده است و در این صورت اشاره به اعمالی است که آنها مرتکب می شدند مانند بت پرستی و ساختن قصرهای محکم و زیبا و خودنمائی از طریق ساختن برجها بر نقاط مرتفع و همچنین خشونت در مجازات و کیفر، یعنی آنچه را ما انجام می دهیم همانست که پیشینیان ما انجام می دادند و مطلب قابل ایرادی نمی تواند باشد.

بعضی آنها را به معنی دروغ و کذب تفسیر کرده اند یعنی سخنان تو درباره خدا و قیامت سخنان دروغینی است که از قبل نیز گفته شده (اما این در صورتی است که خلق (بر وزن خلق) بخوانیم ولی قرائت مشهور چنین نیست).

و به دنبال این سخن، قرآن سرنوشت دردناک این قوم را چنین بیان می کند آنها هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم (فكذبوه فاهلكناهم)

(و در پایان این ماجرا همان دو جمله پر محتوای عبرت انگیزی را می گوید که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی بیان شد. می فرماید: در این سرگذشت، آیه و نشانه روشنی است از قدرت خدا، از استقامت پیامبران، و از سرانجام شومی که دامنگیر سرکشان و جباران گردید ولی با این همه باز بیشتر آنها ایمان نیاوردند (ان في ذلك لاية و ما كان اكثرهم مؤمنين).

و پروردگار تو قدرتمند و شکست ناپذیر، و رحیم و مهربان
است (وان ربك لهو العزيز الرحيم).

به اندازه کافی مدارا می کند فرصت می دهد، دلائل روشن
برای هدایت گمراهان ارائه می کند، اما به هنگام مجازات چنان محکم می گیرد
که مجال فرار برای احدی باقی نمی ماند!

آیه (141) تا (152) و ترجمه

(کذبت ثمود المرسلین) (141) (إذ قال لهم أخوهم صالح ألا تتقون) (142)
(إني لكم رسول أمين) (143) (فاتقوا الله وأطيعون) (144) (وما أسئلكم
عليه من أجر إن أجرى إلا على رب العالمين) (145) (أتركون في ما ههنا أمنين)
(146) (في جنات و عيون) (147) (و زروع و نخل طلعتها هضيم) (148) (و
تحتون من الجبال بيوتا فارهين) (149) (فاتقوا الله وأطيعون) (150) (ولا
تطيعوا أمر المسرفين) (151) (الذين يفسدون في الا رض ولا يصلحون) (152)
ترجمه:

141 - قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند.

142 - هنگامی که صالح به آنها گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟

143 - من برای شما فرستاده امینی هستم.

144 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

145 - من اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی

طلبم اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

146 - آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت، در نعمتهائی که

اینجاست می مانید؟

147 - در این باغها و چشمه ها!

148 - در این زراعتها و نخلهائی که میوه هایش شیرین و رسیده است.

149 - شما از کوهها خانه هائی می تراشید و در آن به عیش و نوش می

پردازید.

150 - از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

151 - و اطاعت فرمان مسرفان نکنید.

152 - همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

تفسیر:

از مسرفان مفسد اطاعت نکنید

پنجمین بخش از داستان انبیاء که در این سوره آمده، سرگذشت فشرده و کوتاهی از قوم ثمود و پیامبرشان صالح است که در سرزمینی به نام وادی القری میان مدینه و شام می زیستند، و زندگی مرفهی داشتند اما بر اثر سرکشی و طغیان چنان از میان رفتند که امروز اثری از آنها باقی نیست. سرآغاز این داستان کاملاً شبیه داستان قوم عاد و نوح است، و نشان می دهد چگونه تاریخ تکرار می گردد، می فرماید: قوم ثمود رسولان خدا را تکذیب کردند (کذبت ثمود المرسلین).

چرا که همه دعوت واحدی داشتند و تکذیب پیامبرشان صالح در حقیقت تکذیب همه رسولان بود.

و بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته، می گوید: در آن هنگام که برادر دلسوزشان صالح به آنها گفت: آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟! (اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون).

او که هادی و راهنمای مهربانی همچون یک برادر بود، برتری جوئی و منافع مادی در نظر نداشت، و به همین جهت قرآن از او تعبیر به اخوهم کرده، دعوت خود را مانند همه انبیای الهی از تقوی و احساس مسئولیت آغاز کرد.

سپس برای معرفی خویش می گوید: من برای شما فرستاده ای امینم، و سوابق من در میان شما شاهد گویای این مدعا است (انی لکم رسول امین). بنابراین تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید که جز رضای خدا و خیر و سعادت شما چیزی برای من مطرح نیست (فاتقوا الله و اطیعون).

و به همین دلیل من مزد پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم و چشم داشتی از شما ندارم (وما اسئلكم علیه من اجر). من برای دیگری کار می کنم و پاداشم بر اوست آری اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است (ان اجری الا علی رب العالمین). این نخستین بخش سرگذشت صالح بود که در طرح دعوت و بیان رسالت او خلاصه می شود.

سپس در بخش دیگری انگشت روی نقطه های حساس و قابل انتقاد زندگی آنها گذارده، و آنان را در یک محاکمه وجدانی محکوم می کند.

می گوید: آیا شما چنین تصور می کنید که همیشه در نهایت امنیت در این ناز و نعمت خواهید ماند؟! (اتترکون فیما ههنا آمنین).

آیا چنین می پندارید که این زندگی مادی و غفلت زا جاودانی است، و دست مرگ و انتقام و کیفر گریبانتان را نخواهد گرفت؟!

سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل جمله سر بسته گذشته خود را چنین تشریح می کند، می گوید: شما گمان می کنید در این باغها و چشمه ها... (فی جنات و عیون).

در این زراعتها و نخلها که میوه های شیرین و شاداب و رسیده دارند
برای همیشه خواهید ماند؟ (و زروع و نخل طلعهها هضمیم).

سپس به خانه های محکم و مرفه آنها پرداخته می گوید: شما از کوهها
خانه هائی می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید (و
تنحتون من الجبال بیوتا فارهین).

فاره از ماده فره (بر وزن فرح) در اصل به معنی شادی توأم
با بی خبری و هواپرستی است، گاهی نیز به معنی مهارت در انجام کاری
آمده است، گر چه هر دو معنی با آیه فوق متناسب است، اما با
توجه به ملامت و سرزنش حضرت صالح، معنی اول مناسبتر به نظر می
رسد.

از مجموع این آیات با مقایسه به صفاتی که در آیات گذشته درباره قوم عاد
گفته شد چنین استفاده می شود که قوم عاد بیشتر بر خودخواهی و مقام
پرستی و خودنمائی تکیه داشتند، در حالی که قوم ثمود بیشتر اسیر
شکم، و زندگی مرفه و پرنواز و نعمت بودند، ولی هر دو در یک سرنوشت
شوم اشتراک پیدا کردند که دعوت انبیاء را برای بیرون آمدن از زندان
خودپرستی و رسیدن به خدا پرستی زیر پا گذاشتند، و به کیفر اعمالشان
رسیدند.

حضرت صالح بعد از ذکر این انتقادهای به بخش سوم از سخنانش
پرداخته و به آنها هشدار می دهد:

از مخالفت فرمان خدا پرهیزید و مرا اطاعت کنید (فاتقوا الله و اطیعون).
و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید (ولا تطیعوا امر المسرفین).

همانها که در زمین فساد می کنند و هرگز اصلاح نمی کنند (الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون).

نکته:

رابطه اسراف و فساد در ارض

می دانیم اسراف همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریع است این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود، و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف فساد.

البته باید توجه داشت که اسراف معنی گسترده ای دارد، گاه در مسائل ساده ای مانند خوردن و آشامیدن است (چنانکه در آیه 31 سوره اعراف آمده).

و گاه در انتقام گیری و قصاص بیش از حد (چنانکه در آیه 33 سوره اسراء آمده است).

و گاه در انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه (چنانکه در آیه 67 سوره فرقان آمده).

و گاه در داوری کردن و قضاوت نمودنی که منجر به کذب و دروغ می شود، (چنانکه در آیه 28 سوره غافر، مسرف و کذاب در ردیف هم قرار گرفته).

و گاه در اعتقادات است که منتهی به شک و تردید می شود (همانگونه که در آیه 34 سوره غافر مسرف و مرتاب با هم آمده است).

و گاه به معنی برتری جوئی و استکبار و استثمار آمده (چنانکه درباره فرعون در آیه 31 سوره دخان می خوانیم: **(انه كان عالیا من المرفین)**: او برتری جوی و مسرف بود).

و بالاخره گاه به معنی هر گونه گناه می آید (چنانکه در آیه 53 زمر می خوانیم: **(قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا)**: بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کردید از رحمت خدا مایوس نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد).

با توجه به آنچه گفتیم رابطه اسراف و فساد به خوبی آشکار می شود. به گفته علامه طباطبائی در المیزان عالم هستی یک پارچه نظم و صلاح است و حتی با تضادی که احیاناً در میان اجزای آن دیده می شود تالیف و التیام و هماهنگی فراوان دارد، این نظام به سوی اهداف صالحی در جریان است، و برای هر یک از اجزای خود، خط سیری تعیین می کند حال اگر یکی از این اجزاء از مدار خود خارج شود و راه فساد را پیش گیرد، میان آن و سایر اجزای این جهان درگیری ایجاد می شود، اگر توانستند این جزء نامنظم اسرافکار را به مدار اصلیش بازگردانند چه بهتر، و الا نابودش می کنند، تا نظام به خط سیر خود ادامه دهد!

انسان که یکی از اجزای این عالم هستی است از این قانون عمومی مستثنی نیست اگر بر اساس فطرت، بر مدار خود حرکت کند و هماهنگ نظام هستی باشد به هدف سعادتبخش که برای او مقدر شده است می رسد اما اگر از حد خود تجاوز کند و قدم در جاده فساد در ارض بگذارد، نخست خداوند او را گوشمالی داده، و با حوادث سخت و دردناک او را هشدار می دهد، چنانکه در آیه 41 سوره روم می خوانیم **(ظهر الفساد فى البر والبحر**

بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون): فساد بر صفحه دریا و صحرا بر اثر اعمال مردم آشکار گشت خدا می خواهد نتیجه سوء پاره ای از اعمال مردم را به آنها بچشاند شاید بازگردند.

اما اگر این هم مؤثر نیفتاد و فساد در اعماق جان او ریشه دوانید، خداوند با عذاب استیصال صفحه زمین را از لوث وجود چنین کسانی پاکسازی می کند.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیات فوق، خداوند اسراف را با فساد در ارض و عدم اصلاح هماهنگ ذکر کرده است.

آیه (153) تا (159) و ترجمه

(قالوا إنما أنت من المسحرين) (153) (ما أنت إلا بشر مثلنا فأت باية إن كنت من الصادقين) (154) (قال هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم معلوم) (155) (ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب يوم عظيم) (156) (فعقروها فأصبحوا نادمين) (157) (فأخذهم العذاب إن في ذلك لاية وما كان أكثرهم مؤمنين) (158) (وإن ربك هو العزيز الرحيم) (159)

ترجمه:

- 153 - گفتند (ای صالح) تو عقل خود را از دست داده ای.
- 154 - تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.
- 155 - گفت این ناقه ای است که برای او سهمی (از آب قریه) است و برای شما سهم روز معینی.
- 156 - کمترین آزاری به آن نرسانید که عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت.
- 157 - سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پای درآوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند.
- 158 - عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در این آیت و نشانه ای است ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.
- 159 - پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

لجاجت و سرسختی قوم صالح

در آیات گذشته منطق مستدل و خیرخواهانه صالح را در برابر قوم گمراه شنیدید، اکنون در این آیات منطق قوم را در برابر او بشنوید.

آنها گفتند: ای صالح تو مسحور شده ای و عقل خود را از دست داده ای، لذا سخنان ناموزون می گوئی (قالوا انما انت من المسحرین).

از این گذشته تو فقط بشری همچون مائی و هیچ عقلی اجازه نمی دهد از انسانی همچون خودمان اطاعت کنیم! (ما انت الا بشر مثلنا).

اگر راست می گوئی آیت و نشانه ای بیاور تا ما به تو ایمان بیاوریم (فات بایة ان كنت من الصادقین).

جمله مسحور از ماده سحر به معنی کسی است که مسحور شده باشد آنها معتقد بودند که ساحران گاه از طریق سحر، عقل و هوش افراد را از کار می اندازند، این سخن را نه تنها به حضرت صالح (علیه السلام) گفتند که به گروهی دیگر از پیامبران نیز این تهمت را وارد ساختند، حتی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنانکه در آیه 8 سوره فرقان می خوانیم: (ان تتبعون الا رجلا مسحورا): ستمگران گفتند شما تنها از مردی پیروی می کنید که بر اثر مسحور شدن، عقل خود را از دست داده است!

آری آنها عقل را در این می دیدند که انسان همرنگ محیط باشد، نان را به نرخ روز بخورد، و خود را با همه مفاسد تطبیق دهد، اگر مردی الهی و انقلابی برای درهم ریختن عقائد و نظام فاسد قیام می کرد، طبق این منطق او را دیوانه و مجنون و مسحور می خواندند.

بعضی از مفسران در معنی مسحورین احتمالات دیگری داده اند که چندان مناسب نیست لذا از آن صرف نظر کردیم.

به هر حال این گروه سرکش، نه به خاطر حق طلبی که به خاطر بهانه جوئی تقاضای معجزه کردند، و باید به آنها اتمام حجت می شد، لذا صالح به دستور خداوند گفت: این ناقه ای است که برای او سهمی از آب قریه است، و برای شما سهم روز معینی (قال هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم معلوم).

ناقه به معنی شتر ماده است، و قرآن درباره خصوصیات این شتر که وضع اعجاز آمیزی داشته سربسته سخن گفته است، و ویژگیهای آن را نشمرده، ولی می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است، به گفته جمعی از مفسرین این ناقه به طرز معجز آسائی از دل کوه برآمد، و از ویژگیهای آن این بود که یک روز آب آبادی را به خود تخصیص می داد و می نوشید، چنانکه در آیه فوق، و آیه 28 سوره قمر به آن اشاره شده است.

البته خصوصیات دیگری نیز در پاره ای از روایات درباره آن گفته شده است.

به هر حال صالح مامور بود که به آنها اعلام کند این شتر عجیب و خارق - العاده را که نشانه ای از قدرت بی پایان خدا است به حال خود رها کنند، و دستور داد: کمترین آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت (ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب يوم عظيم).

البته قوم سرکشی که حاضر به بیداری فریب خوردگان نبودند و آگاهی مردم را مزاحم منافع خود می دانستند، توطئه از میان بردن ناقه را طرح کردند و سرانجام بر آن حمله نموده و با یک یا چند ضربه آن را از پای درآوردند، و سپس از کرده خود نادم و پشیمان شدند چرا که

عذاب الهی را در چند قدمی خود احساس می کردند (ففقروها فاصبحوا نادمین).

چون طغیانگری آنها از حد گذشت و عملاً نشان دادند که آماده پذیرش حق نیستند اراده خدا بر این قرار گرفت که زمین را از لوث وجودشان پاک کند: در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت (فاخذهم العذاب).

و به طوری که در سوره اعراف آیه 78 و سوره هود آیه 67 اجمالاً آمده است نخست زلزله شدیدی سرزمین آنها را تکان داد، هنگامی که از خواب بیدار شدند و بر سر زانو نشستند حادثه آنها را مهلت نداد، صاعقه ای مرگبار که با زلزله همراه بود دیوارها را بر سرشان فرود آورد، و در همان حال جان خود را در میان وحشتی عجیب از دست دادند.

قرآن در پایان این ماجرا همان می گوید که در پایان ماجرای قوم هود و قوم نوح و قوم ابراهیم بیان کرد، می فرماید: در این سرگذشت قوم صالح و آنهمه پایمردی و تحمل این پیامبر بزرگ و آن منطق شیوا، و نیز سرسختی و لجاجت و مخالفت آن سیه رویان با معجزه بیدارگر و سرنوشت شومی که به آن گرفتار شدند آیت و درس عبرتی است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (ان فی ذلك لایة و ما کان اکثرهم مؤمنین).

آری هیچکس نمی تواند بر قدرت خدا چیره شود همانگونه که این قدرت عظیم مانع رحمت او نسبت به دوستان و حتی نسبت به دشمنان نیست پروردگار تو عزیز و رحیم است (و ان ربك لهو العزیز الرحیم).

آیه (160) تا (166) و ترجمه

(کذبت قوم لوط المرسلین) (160) (إذ قال لهم أخوهم لوط ألا تتقون)
(161) (إني لكم رسول أمين) (162) (فاتقوا الله و أطيعون) (163) (وما
أسئلكم عليه من أجر إن أجرى إلا على رب العالمین) (164) (أتأتون الذکران
من العالمین) (165) (و تذرون ما خلق لكم ربکم من أزواجکم بل أنتم قوم
عادون) (166)

ترجمه:

- 160 - قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند.
- 161 - هنگامی که برادرشان لوط به آنها گفت آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
- 162 - من برای شما رسول امینی هستم.
- 163 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
- 164 - من از شما اجری نمی خواهم اجر من فقط بر پروردگار عالمیان
است.
- 165 - آیا در میان جهانیان، شما به سراغ جنس ذکور می روید؟ (این زشت
و ننگین نیست؟).
- 166 - و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می کنید؟ شما
قوم تجاوزگری هستید.

تفسیر:

قوم ننگین و متجاوز!

ششمین پیامبری که گوشه ای از زندگی او و قوم گمراهش در این سوره
آمده حضرت لوط (عَلَيْهِ السَّلَام) است، با اینکه او در عصر ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) می زیست،

ولی بیان ماجرای زندگی او بعد از ابراهیم نیامده، چرا که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که حوادث را به ترتیب وقوع بیان کند، بلکه جنبه های تربیتی و انسانسازی را مورد توجه قرار می دهد که تناسبهای دیگری را ایجاب می کند، و زندگی لوط و ماجرای قومش هماهنگی بیشتری با زندگی پیامبرانی دارد که اخیرا سخن از آنها به میان آمد.

نخست می گوید: قوم لوط فرستادگان خدا را تکذیب کردند (کذبت قوم لوط المرسلین).

همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم ذکر مرسلین به صورت جمع، یا به خاطر وحدت دعوت انبیا است که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها محسوب می شود، و یا اینکه واقعا به هیچیک از پیامبران پیشین نیز ایمان نداشتند.

سپس اشاره ای به دعوت حضرت لوط می کند که هماهنگ با کیفیت دعوت دیگر پیامبران گذشته است می گوید: در آن هنگام که برادرشان لوط به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون)، لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق العاده اش نشان می داد که همچون یک برادر سخن می گوید.

سپس افزود: من برای شما رسول امینی هستم (انی لکم رسول امین).

تاکنون خیانتی از من دیده اید؟ و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی و رساندن پیام پروردگار شما قطعا رعایت امانت را خواهم کرد. اکنون که چنین است: پرهیزکاری پیشه کنید، و از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید که رهبر راه سعادت شما هستم (فاتقوا الله و اطیعون).

فکر نکنید این دعوت، وسیله ای برای آب و نان است و یک هدف مادی را تعقیب می کند، نه، من کمترین پاداشی از شما نمی خواهم، اجر و پاداشم تنها بر پروردگار عالمیان است (و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین).

سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از انحرافات اخلاقی آنها می پردازد و از آنجا که مهمترین نقطه انحراف آنها، انحراف جنسی و همجنس گرایی بود روی همین مساله تکیه کرد و چنین گفت: آیا شما در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می روید؟! (أ تاتون الذکران من العالمین). یعنی با اینکه خداوند اینهمه افراد از جنس مخالف برای شما آفریده و می توانید با ازدواج صحیح و سالم با آنان زندگی پاک و آرامبخشی داشته باشید، این نعمت پاک و طبیعی خدا را رها کرده، و خود را به چنین کار پست و ننگینی آلوده ساخته اید!

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که من العالمین به صورت قید برای خود قوم بوده باشد، یعنی تنها شما از میان جهانیان این انحراف را پیش گرفته اید، و این با بعضی از تواریخ نیز هماهنگ است که نخستین قومی که همجنس گرایی را به صورت وسیعی مرتکب شدند قوم لوط بودند ولی تفسیر اول با آیه بعد مناسبتر است.

سپس افزود: شما همسرانی را که خدا برایتان آفریده است رها می کنید؟ (و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم).

شما قوم تجاوزگری هستید! (بل انتم قوم عادون).

هرگز نیاز طبیعی، اعم از روحی و جسمی، شما را به این کار انحرافی نکشانده است، بلکه تجاوز و طغیان است که دامانتان را به چنین ننگی آلوده کرده.

کار شما به آن می ماند که انسان میوه های خوشبو، غذاهای نیروبخش و سالم و طبیعی را رها کرده، و به سراغ غذای مسموم، آلوده و مرگ آفرین برود، این نیاز طبیعی نیست، این تجاوز و طغیانگری است.
نکته ها:

1 - همجنس گرایی یک انحراف شرم آور

در قرآن مجید در سوره های اعراف، هود، حجر، انبیاء، نمل و عنکبوت اشاراتی به وضع قوم لوط و گناه شنیع آنها شده است، منتها در هر مورد تعبیرش با مورد دیگر متفاوت است، در حقیقت هر کدام از این تعبیرات به یکی از ابعاد شوم این عمل ننگین اشاره می کند:

در اعراف می خوانیم که لوط به آنها می گوید: **(بل انتم قوم مسرفون)** شما جمعیتی اسرافکارید (اعراف - 81).

در سوره انبیاء می خوانیم: **(ونجیناه من القرية التي كانت تعمل الخبائث انهم كانوا قوم سوء فاسقين)**: ما لوط را از قریه ای که خبائث انجام می داد رهائی بخشیدیم، آنها قوم بد و فاسقی بودند (انبیاء - 74) و در آیه مورد بحث نیز خواندیم که لوط به آنها می گوید: **(بل انتم قوم عادون)**: شما جمعیت تجاوزگری هستید.

و در سوره نمل آمده است: **(بل انتم قوم تجهلون)**: شما قومی جاهل و نادانید (نمل - 55).

و در سوره عنکبوت آیه 29 از زبان لوط چنین آمده است که به آنها می گوید: (انکم لتاتون الرجال و تقطعون السبیل): شما به سراغ مردان می روید و راه فطرت و نسل انسان را قطع می کنید. به این ترتیب این عمل زشت تحت عنوان اسراف، خبیث، فسق، تجاوز، جهل، قطع سبیل مطرح شده است.

اسراف از این نظر که آنها نظام آفرینش را در این امر فراموش کرده و از حد تجاوز نمودند و تعدی نیز به همین خاطر بر آن اطلاق شده است. خبیث به معنی کار یا چیز آلوده ای است که طبع سالم آدمی از آن تنفر دارد، و چه عملی از این عمل تنفر آمیزتر است.

فسق به معنی خروج از اطاعت پروردگار و برهنگی از شخصیت انسانی است که از لوازم حتمی این کار است.

جهل به خاطر بی خبری از عواقب شومی است که این عمل برای فرد و جامعه دارد.

و بالاخره قطع سبیل نتیجه شوم این عمل را که در صورت گسترش منتهی به قطع نسل انسانی می گردد، چرا که تدریجا علاقه به جنس موافق جانشین علاقه طبیعی به جنس مخالف می شود می باشد.

2 - عواقب شوم همجنس گرایی

گرچه در جلد نهم تفسیر نمونه (در شرح آیات 81 - 83 سوره هود) بحث مشروحی در زمینه زیانهای این عمل داشته ایم، ولی از نظر اهمیت موضوع باز هم لازم است مطالبی بر آن افزوده شود.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم: لا يجد ريح الجنة زنوق، و هو المخنث! بوی بهشت به مشام کسی که مورد همجنس گرایی واقع می شود نخواهد رسید!

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم که لواط را در سر حد کفر معرفی فرموده است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در فلسفه تحریم همجنس گرایی چنین آمده است: علة تحريم الذکران للذکران، و الاناث للاناث، لما ركب في الاناث و ما طبع عليه الذکران، و لما في اتیان الذکران، الذکران و الاناث للاناث، من انقطاع النسل، و فساد التدبیر، و خراب الدنيا: فلسفه تحریم مردان بر مردان و زنان بر زنان این است که این امر بر خلاف طبیعتی است که خداوند برای زن و مرد قرار داده (و مخالفت با این ساختمان فطری و طبیعی، سبب انحراف روح و جسم انسان خواهد شد) و به خاطر این است که اگر مردان و زنان همجنس گرا شوند، نسل بشر قطع می گردد، و تدبیر زندگی اجتماعی به فساد می گراید، و دنیا به ویرانی می کشد.

این مساله تا به آنجا از دیدگاه اسلام زشت و ننگین است که در ابواب حدود اسلامی حد آن بدون شک اعدام شمرده شده است، و حتی برای کسانی که مراحل پائینتر همجنس گرایی را انجام می دهند مجازاتهای شدیدی ذکر شده، از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم: من قبل غلاما من شهوة الجمه الله يوم القيامة بلجام من نار: کسی که پسری را از روی شهوت ببوسد خداوند در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می زند!

مجازات کسی که مرتکب چنین عملی شود از سی تا 99 تازیانه ذکر شده است. به هر حال شک نیست که انحراف جنسی از خطرناکترین انحرافات است که ممکن است در جوامع انسانی پیدا شود، چرا که سایه شوم خود را بر همه مسائل اخلاقی می افکند و انسان را به انحراف عاطفی می کشاند (در این زمینه بحث مشروحی در جلد 9 صفحه 194 به بعد ذیل آیه 81 سوره هود آورده ایم).

آیه (167) تا (175) و ترجمه

(قالوا لئن لم تنته يالوط لتكونن من المخرجين) (167) (قال إني لعملكم من
القالين) (168) (رب نجني وأهلي مما يعملون) (169) (فنجيناها وأهلها
أجمعين) (170) (إلا عجوزا في الغابرين) (171) (ثم دمرنا الآخرين) (172)
(وأمطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين) (173) (إن في ذلك لآية وما كان أ
كثرهم مؤمنين) (174) (وإن ربك هو العزيز الرحيم) (175)

ترجمه:

167 - گفتند: ای لوط اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان
خواهی بود.

168 - گفت: من (به هر حال) دشمن اعمال شما هستم.

169 - پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهائی
بخش.

170 - ما او و خاندانش را همگی نجات دادیم.

171 - جز پیر زنی که در میان آن گروه باقی ماند.

172 - سپس دیگران را هلاک کردیم.

173 - و بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم، چه باران بدی بود
این باران انداز شدگان.

174 - در این (ماجرای قوم لوط و سرنوشت شوم آنها) آیتی
است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.

175 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

سرانجام قوم لوط

قوم لوط که سرگرم باده شهوت و غرور بودند بجای اینکه اندرزهای این رهبر الهی را با جان و دل پذیرا شوند، و خود را از منجلا بی که در آن غوطه ور بودند رهائی بخشند به مبارزه با او برخاستند، و گفتند: ای لوط! بس است، خاموش باش، اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان این شهر و دیار خواهی بود (قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین).

سخنان تو فکر ما را به هم می ریزد و آرامش ما را به هم می زند، ما حتی حاضر به شنیدن این حرفها نیستیم، و اگر همچنان ادامه دهی، کمترین مجازات تو تبعید از این سرزمین است.

در جای دیگر از آیات قرآن می خوانیم که این تهدید را در آستانه عمل قرار دادند، و دستور دادند خاندان لوط را از شهر بیرون کنید، چرا که آنها افرادی پاکند و گناه نمی کنند! (اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون).

کار مردم گمراه و آلوده بجائی می رسد که پاکی و تقوا در میان آنها بزرگترین عیب است، و ناپاکی و آلودگی افتخار، و این است سرنوشت شوم جامعه ای که با سرعت به سوی فساد می رود.

از جمله لتکونن من المخرجین چنین استفاده می شود که این جمعیت فاسد، گروهی از افراد پاک را که مزاحم اعمال زشت خود می دیدند، قبلاً از شهر و آبادی خود بیرون رانده بودند، لوط را نیز تهدید کردند که اگر راه خود را ادامه دهی، تو نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهی شد.

در بعضی از تفاسیر تصریح شده است که آنها افراد پاکدامن را با بدترین وضعی بیرون می رانند.

اما لوط بی آنکه به تهدیدهای آنها اعتنا کند به سخنان خود ادامه داد و گفت: من دشمن اعمال شما هستم (قال انی لعملکم من القالین).
یعنی من به اعتراضهای خود همچنان ادامه خواهم داد هر کاری از دست شما ساخته است انجام دهید، من در راه خدا و مبارزه با زشتیها از این تهدیدها پروا ندارم!

تعبیر من القالین باز نشان می دهد که جمع دیگری از مؤمنان نیز با لوط هم صدا شده و زبان به اعتراض شدید گشوده بودند، هر چند قوم سرکش آنها را سرانجام از صحنه بیرون کردند.

قالین جمع قال از ماده قلی (بر وزن حلق و بر وزن شرک) به معنی عداوت شدیدی است که در اعماق دل و جان انسان اثر می گذارد، و این تعبیر شدت نفرت لوط را نسبت به اعمال آنها روشن می سازد.

جالب اینکه لوط (علیه السلام) می گوید: من دشمن اعمال شما هستم، یعنی عداوت و خرده حسابی با شخص شما ندارم، عملتان ننگین است، اگر این اعمال را از خود دور کنید من دوست صمیمیتان خواهم بود.

سرانجام آنهمه اندرزها و نصیحتها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفن مبدل ساخت، اتمام حجت به اندازه کافی شد. رسالت لوط (علیه السلام) به آخر رسیده است، در اینجا است که باید از این منطقه آلوده، خود و کسانی را که به دعوت او ایمان آورده اند نجات دهد، تا عذاب مرگبار الهی قوم ننگین را در هم کوبد.

در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند برآمده چنین عرض کرد: پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهائی بخش (رب نجی و اهلی مما یعملون).

گر چه بعضی احتمال داده اند که منظور از اهل همه کسانی باشند که به او ایمان آوردند، اما آیه 36 سوره ذاریات می گوید: تنها یک خانواده بود که ایمان آورده بودند (فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین).

ولی چنانکه قبلا هم اشاره کردیم، بعضی از تعبیرها که در آیات مورد بحث آمده نشان می دهد که قبلا نیز جمعی به او ایمان آورده بودند که از آن سرزمین تبعید شدند.

ضمنا از آنچه گفته شد، این واقعیت روشن می شود که دعای لوط برای خاندانش روی جنبه های عاطفی و پیوند خویشاوندی نبود بلکه به خاطر ایمانشان بود.

خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می فرماید: ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم (فنجیناه و اهله اجمعین).

جز پیر زنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند (الا عجوزا فی الغابین). این پیر زن کسی جز همسر لوط نبود که از نظر عقیده و مذهب، هماهنگ با آن قوم گمراه بود، و هرگز به لوط ایمان نیاورد، و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد، که شرح این مطلب در جلد 9 تفسیر نمونه صفحه 178 به بعد آمده است.

آری خداوند، لوط و مؤمنان اندک را با او نجات داد، آنها شبانه به فرمان خدا از دیار آلودگان رخت سفر بربستند، و آنها را که غرق فساد و ننگ بودند به حال خود رها ساختند، در آغاز صبح

فرمان عذاب الهی فرا رسید، زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را فرا گرفت
شهرهای آباد و قصرهای زیبا و زندگی مرفه و آلوده به ننگ آنها را به کلی
زیر و رو کرد، چنانکه قرآن در اینجا در یک جمله کوتاه می فرماید سپس
ما آن جمعیت را هلاک و نابود کردیم (ثم دمرنا الاخرین).

و بارانی بر آنها فرستادیم (اما چه بارانی، بارانی از سنگ که حتی ویرانه های
آنها را از نظرها محو کرد!) (وامطرنا علیهم مطرا).

چه باران بدی بود این باران که این گروه تهدید شدگان را فرو گرفت
(فساء مطر المندرين).

بارانهای معمولی حیاتبخش است و زنده کننده، اما این باران، وحشتناک و
نابود کننده بود و ویرانگر.

از آیه 82 سوره هود استفاده می شود که نخست شهرهای قوم لوط زیر و
رو شدند، سپس بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرود آمد، و چنانکه در تفسیر
همان آیه گفتیم باران سنگ شاید برای این بوده که آثار آنها نیز محو گردد،
تلی از سنگ و خاک به جای آن شهرهای آباد باقی بماند.

آیا این سنگها بر اثر طوفان عظیم از بیابانها کنده شده و بر سر آنها فرود
آمد؟ یا از سنگهای سرگردان آسمانی بود، که به فرمان الهی آنجا فرو ریختند؟
یا به گفته بعضی، آتشفشان خاموشی در آن نزدیکی بود که به
فرمان خدا به خروش آمد و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریخت؟ دقیقا معلوم
نیست، مسلم این است که این باران مرگبار اثری از حیات در آن سرزمین آلوده
باقی نگذاشت.

(شرح مفصل ماجرای قوم لوط در جلد 9 تفسیر نمونه صفحه 178 تا 198 و
در جلد 11 از صفحه 104 تا 118 با نکات مختلف آن آمده است).

باز در پایان این ماجرا به همان دو جمله ای می رسیم که در پایان
ماجراهای مشابهش در این سوره درباره پنج پیامبر بزرگ دیگر آمده
است، می فرماید: در ماجرای این قوم ستمگر و ننگین و عاقبت شوم و مرگبار
آنها، آیت و نشانه و درس عبرتی است (ان فی ذلك لایة).

اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (و ما کان اکثرهم مؤمنین).

چه آیت و نشانه ای از این روشنتر که شما را به مسائل
مهم و سرنوشت سازی آشنا می کند، بی آنکه نیاز به تجربه شخصی داشته
باشید.

آری تاریخ گذشتگان عبرتی است و آیتی برای آیندگان، حتی تجربه هم
نیست، زیرا در تجربه باید انسان متحمل ضایعاتی شود تا
نتایجی بگیرد، اما در اینجا از ضایعات دیگران نتیجه عاید ما می شود.

و پروردگار تو عزیز و رحیم است (وان ربك هو العزیز الرحیم).

چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فوراً مجازات نمی کند و
به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید نظر می دهد.

و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را با هم نمی سوزاند
حتی اگر یک خانواده با ایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد آنها
را نجات می بخشد.

و چه عزت و قدرتی از این بالاتر که در یک چشم بر هم زدن چنان دیار
آلودگان را زیر و رو می کند که اثری از آن باقی نمی ماند، زمینی را
که گاهواره آسایش آنها بود، ماءمور مرگشان می کند، و باران
حیاتبخش را تبدیل به باران مرگ می سازد!

آیه (176) تا (184) و ترجمه

(کذب أصحاب الايكة المرسلين) (176) (إذ قال لهم شعيب ألا تتقون)
(177) (إني لكم رسول أمين) (178) (فاتقوا الله وأطيعون) (179) (وما
أستلکم علیه من أجر إن أجری إلا علی رب العالمین) (180) (أوفوا الكيل ولا
تكونوا من المخرسين) (181) (وزنوا بالقسطاس المستقيم) (182) (ولا
تبخسوا الناس أشياءهم ولا تعثوا في الأرض مفسدين) (183) (واتقوا الذي
خلقکم والجبلة الاولین) (184)

ترجمه:

176 - اصحاب ايكه (شهری نزدیک مدين) رسولان (خدا) را تكذيب
کردند.

177 - هنگامی که شعيب به آنها گفت، آیا تقوی پیشه نمی کنید؟

178 - من برای شما رسول امینی هستم.

179 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

180 - من در برابر این دعوت پاداشی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر
پروردگار عالمیان است.

181 - حق پیمانہ را ادا کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت
نیفکنید.

182 - با ترازوی صحیح وزن کنید.

183 - و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد ننمائید.

184 - از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بپرهیزید.

تفسیر:

شعیب و اصحاب ایکه

این هفتمین و آخرین حلقه از داستانهای پیامبران است که در این سوره آمده، و آن داستان پیامبر بزرگ خدا شعیب و قوم سرکش او است. این پیامبر در سرزمین مدین (شهری در جنوب شامات) و ایکه (بر وزن ليله) (آبادی معروفی نزدیک مدین) زندگی داشت. آیه 79 سوره حجر گواه بر این است که سرزمین ایکه در مسیر راه مردم حجاز به سوی شام بوده است.

نخست می گوید: اصحاب ایکه رسولان خدا را تکذیب کردند (کذب اصحاب الایکه المرسلین).

نه تنها شعیب پیامبری که مبعوث بر آنها بود مورد تکذیب آنها قرار گرفت که دیگر پیامبران هم از نظر وحدت دعوت، مورد تکذیب آنان بودند، و یا اصولاً هیچ مذهبی از مذاهب آسمانی را پذیرا نشده بودند.

ایکه در اصل به معنی محلی است که درختان در هم پیچیده دارد که در فارسی از آن به بیشه تعبیر می کنیم، سرزمینی که نزدیک مدین قرار داشت به خاطر داشتن آب و درختان زیاد ایکه نام گرفت، قرائن نشان می دهد که آنها زندگی مرفه، و ثروت فراوان داشتند، و شاید به همین دلیل غرق غرور و غفلت بودند!

سپس به شرح این اجمال پرداخته می گوید: هنگامی که شعیب به آنها گفت: آیا تقوا را پیشه نمی کنید؟ (اذ قال لهم شعیب الا تتقون).

در حقیقت دعوت شعیب از همان نقطه شروع شد که سایر پیامبران می کردند دعوت به تقوی و پرهیزگاری که ریشه و خمیر مایه همه برنامه های اصلاحی و دگرگونیهای اخلاقی و اجتماعی است.

قابل توجه اینکه در این داستان تعبیر اخوهم که در داستان صالح و هود و نوح و لوط آمده بود دیده نمی شود، شاید به خاطر اینکه شعیب اصلاً اهل مدین بود و تنها با مردم آنجا خویشاوندی داشت نه با مردم ایکه لذا در سوره هود آیه 84 هنگامی که فقط سخن از مدین می گوید این تعبیر آمده است: و الی مدین اخاهم شعیباً ولی چون در آیه مورد بحث سخن از اصحاب ایکه است و آنها با شعیب خویشاوندی نداشتند لذا این تعبیر ذکر نشده است.

سپس افزود: من برای شما رسول امینی هستم (انی لکم رسول امین).

تقوا را پیشه کنید و از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمائید (که اطاعتم اطاعت او است) (فاتقوا الله و اطیعون).

این را نیز بدانید که من در برابر این دعوت از شما اجر و پاداشی نمی طلبم تنها اجر و مزد من بر پروردگار عالمیان است (و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین).

همان جمله های متحد المال و كاملاً حساب شده که در آغاز دعوت سایر پیامبران آمده است: دعوت به تقوی، تاکید بر سابقه امانت در میان مردم، و تاکید بر این مساله که این دعوت الهی تنها انگیزه معنوی دارد و هیچ چشم داشت مادی از هیچکس در آن نیست، تا بهانه جویان و بدبینان آن را وسیله فرار خود قرار ندهند.

شعیب نیز مانند سایر پیامبرانی که گوشه ای از تاریخشان در این سوره قبلاً آمده است بعد از دعوت کلی خود به تقوی و اطاعت فرمان خدا، در بخش دوم از تعلیماتش روی انحرافات اخلاقی و اجتماعی آن محیط انگشت گذارد، و آن را به زیر نقد کشید، و از آنجا که مهمترین انحراف این قوم مرفه نابسامانیهای اقتصادی، و ظلم فاحش و حق کشی و استثمار بود، بیش از همه روی این مسائل تکیه کرد.

نخست می گوید: حق پیمانها را ادا کنید (کم فروشی ننمائید). (اوفوا الکیل).

و مردم را به خسارت و زیان میفکنید (ولا تکنوا من المخرین).
با ترازوی مستقیم و صحیح، وزن کنید (وزنوا بالقسطاس المستقیم)
حق مردم را کم نگذارید، و بر اشیاء و اجناس مردم، عیب نهید (ولا تبخسوا الناس اشیائهم).

و در روی زمین فساد مکنید (ولا تعثوا فی الارض مفسدین).
در این سه آیه اخیر، شعیب پنج دستور در عباراتی کوتاه و حساب شده به این قوم گمراه می دهد، بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که اینها غالباً تاکید یکدیگر است در حالی که دقت کافی نشان می دهد این پنج دستور در واقع اشاره به پنج مطلب اساسی و متفاوت است و یا به تعبیر دیگر چهار دستور است و یک جمع بندی کلی.

برای روشن شدن این تفاوت توجه به این حقیقت لازم است که قوم شعیب (مردم ایکه و مدین) در یک منطقه حساس تجاری بر سر راه کاروانهایی که از حجاز به شام، و از شام به حجاز و مناطق دیگر رفت و آمد می کردند قرار داشتند.

می دانیم این قافله ها در وسط راه، نیازهای فراوانی پیدا می کنند که گاهی مردم شهرهائی که در مسیر قرار دارند از این نیازها حداکثر سوء استفاده را می کنند، اجناس آنها را به کمترین قیمت می خرند و اجناس خود را به گرانترین قیمت می فروشند (توجه داشته باشید که در آن زمان بسیاری از معاملات به صورت معامله جنس با جنس انجام می شد).

گاه بر اجناسی که می خرند هزار عیب می گذارند و جنسی را که در مقابل آن می فروشند صد گونه تعریف می کنند، و هنگام وزن و پیمانه جنس خود را دقیقاً می سنجند و گاه کم فروشی می کنند ولی جنس دیگران را با بی اعتنائی وزن می نمایند و گاهی بیشتر از مقدار لازم بر می دارند، و چون طرف مقابل به هر حال محتاج و نیازمند است ناچار است به تمام این مسائل تن در دهد!

گذشته از کاروانهائی که در مسیر راه هستند اهل خود منطقه نیز آنها که ضعیفتر و کم درآمدترند و مجبورند جنس خود را با سرمایه داران گردن کلفت معامله کنند سرنوشتی بهتر از این ندارند.

قیمت متاع، اعم از جنسی را که می خرند و جنسی را که می فروشند به میل آن ثروتمندان تعیین می شود، پیمانه و وزن نیز در هر حال در اختیار آنها است و این بینوای مستضعف باید مانند مرده ای در دست غسال تسلیم باشد!

با توجه به آنچه گفتیم: به تعبیرات گوناگون آیات فوق باز می گردیم: در یک مورد آنها را دستور به ادا کردن حق پیمانه می دهد، و در جای دیگر توزین با ترازوی درست، و می دانیم که سنجش کالاهایا از طریق کیل است و یا وزن، مخصوصاً روی هر یک از این دو جداگانه

انگشت می گذارد، تا تاکید بیشتری باشد بر این دستور که در هیچ موردی اقدام به کم فروشی نکنند.

تازه کم فروشی هم طرقي دارد، گاهی ترازو و پيمانه درست است ولی حق آن ادا نمی شود، و گاه ترازو خراب و پيمانه نادرست و قلابی است، و در آیات فوق به همه اینها اشاره شده است.

پس از روشن شدن این دو تعبیر به سراغ لا تبخسوا که از ماده بخش گرفته شده است می رویم، و آن در اصل به معنی کم گذاردن ظالمانه از حقوق مردم، و گاه به معنی تقلب و نیرنگی است که منتهی به تضییع حقوق دیگران می گردد، بنابراین جمله فوق دارای معنی وسیعی است که هر گونه غش و تقلب و تزویر و خدعه در معامله، و هر گونه پایمال کردن حق دیگران را شامل می شود.

و اما جمله لا تکنونوا من المخرین با توجه به اینکه مخسر به معنی کسی است که شخص یا چیزی را در معرض خسارت قرار می دهد، آن نیز معنی وسیعی دارد که علاوه بر کم فروشی، هر عاملی را که سبب زیان و خسران طرف در معامله بشود در بر می گیرد.

به این ترتیب تمام سوء استفاده ها و ظلم و خلافتکاری در معامله و هر گونه تقلب و کوشش و تلاش زیانبار، چه در کمیت و چه در کیفیت همه در دستورهای فوق داخل است.

و از آنجا که نابسامانیهای اقتصادی سرچشمه از هم گسیختگی نظام اجتماعی می شود، در پایان این دستورات به عنوان یک جمع بندی می گوید (ولا تعثوا فی الارض مفسدین): در زمین فساد نکنید، و جامعه

ها را به تباهی نکشانید و به هر گونه استثمار و بهره کشی ظالمانه و تضییع حقوق دیگران پایان دهید.

اینها نه تنها دستوراتی کارساز برای جامعه ثروتمند و ظالم عصر شعیب بود که برای هر عصر و زمانی کارساز و کارگشا است و سبب عدالت اقتصادی می شود.

سپس شعیب در آخرین دستورش در این بخش از سخن بار دیگر آنها را به تقوی دعوت می کند، و می گوید: از خدائی بپرهیزید که شما و اقوام پیشین را آفرید (واتقوا الذی خلقکم و الجبلۃ الاولین).

شما تنها قوم و جمعیتی نیستید که روی این زمین گام نهاده اید، قبل از شما پدرانان و اقوام دیگر آمدند و رفتند، گذشته آنها و آینده خویش را فراموش نکنید.

جبلۃ از جبل به معنی کوه است، به جماعت زیاد که در عظمت همچون کوهند گفته شده، بعضی عدد آن را ده هزار ذکر کرده اند.

و نیز به طبیعت و فطرت انسان جبلۃ اطلاق شده چرا که غیر قابل تغییر است همچون کوه که نمی توان آن را جابجا کرده.

تعبیر فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که آنچه من درباره ترک ظلم و فساد و ادای حقوق مردم و رعایت عدالت گفتم در درون فطرت انسانها از روز نخست بوده، و من برای احیای فطرت پاک شما آمده ام.

اما متأسفانه سخنان این پیامبر دلسوز و بیدارگر در آنها مؤثر نیفتاد و پاسخ تلخ و زشت آنها را در برابر این گفتار منطقی در آیات آینده خواهیم دید.

آیه (185) تا (191) و ترجمه

(قالوا إنما أنت من المسحرين) (185) (وما أنت إلا بشر مثلنا وإن نظنك
لمن الكاذبين) (186) (فأسقط علينا كسفا من السماء إن كنت من الصادقين)
(187) (قال رب أعلم بما تعملون) (188) (فكذبوه فأخذهم عذاب يوم الظلة
إنه كان عذاب يوم عظيم) (189) (إن في ذلك لآية وما كان أكثرهم مؤمنين)
(190) (وإن ربك هو العزيز الرحيم) (191)

ترجمه:

185 - گفتند تو فقط دیوانه ای!

186 - (بعلاوه) تو تنها بشری مثل ما هستی، تنها گمانی که درباره تو

داریم اینست که دروغگو می باشی!

187 - اگر راست می گویی، سنگهایی از آسمان بر سر ما فرو ریز!

188 - (شعیب) گفت: پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاه

تر است.

189 - سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر سایه افکن آنها را

فرو گرفت، که این عذاب روز بزرگی بود.

190 - در این ماجرا آیت و نشانه ای است ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.

191 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر:

سرنوشت این قوم خیره سر!

جمعیت ظالم و ستمگر که خود را در برابر حرفهای
منطقی شعیب بی دلیل دیدند برای اینکه به خودکامگی
خود ادامه دهند، سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند.

نخست همان برجسب همیشگی را که مجرمان و جباران به پیامبران
می زدند به او زدند و گفتند: تو فقط دیوانه ای! (قالوا انما انت من المسحرین).
تو اصلاً یک حرف منطقی در سخنانت دیده نمی شود، و گمان می کنی با
این سخنان می توانی ما را از آزادی عمل در اموالمان بازداری؟!.

بعلاوه تو فقط بشری هستی همچون ما، چه انتظاری داری که ما پیرو تو
شویم، اصلاً چه فضیلت و برتری بر ما داری؟ (وما انت الا بشر مثلنا).
ما تنها گمانی که درباره تو داریم این است که فرد دروغگوئی هستی! (و
ان نظنک لمن الکاذبین).

بعد از گفتن این سخنان ضد و نقیض که گاهی او را دروغگو و انسانی
فرصت طلب که می خواهد با این وسیله بر آنها برتری جوید، و گاه
او را مجنون خواندند، آخرین سخنان این بود که بسیار خوب اگر راست
می گوئی سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو ریز و ما را به همان بلائی
که به آن تهدیدمان می کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی ترسیم!
(فاسقط علينا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین).

کسف (بر وزن پدر) جمع کسفة (بر وزن قطعه) و به معنی قطعه است، و
منظور از قطعه های آسمان، قطعه های سنگهایی است که از آسمان فرود می
آید.

و به این ترتیب بی شرمی و وقاحت را به آخر رساندند و کفر و تکذیب را
به بدترین صورتی نشان دادند.

شعیب در برابر این سخنان ناموزون، و تعبیرات زشت و زننده، و تقاضای عذاب الهی، تنها پاسخی که داد این بود گفت پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است (قال رب اعلم بما تعملون).

اشاره به اینکه این امر از اختیار من بیرون است، و فرو باریدن سنگهای آسمانی و عذابهای دیگر به دست من سپرده نشده که از من می خواهید، او اعمال شما را می داند و از میزان استحقاقتان با خبر است، هر زمان شما را مستحق مجازات دید و اندازها و اندرزها سودی نداد و به قدر کافی اتمام حجت شد، عذاب را نازل کرده، و ریشه شما را قطع خواهد نمود.

این تعبیر و مانند آن که در بعضی دیگر از داستانهای انبیاء به چشم می خورد به خوبی نشان می دهد که آنها همه چیز را موکول به اذن و فرمان خدا می کردند و هرگز ادعا نداشتند که از خودشان چیزی دارند.

ولی به هر حال زمان پاکسازی صفحه زمین از این آلودگان فرا رسید، و چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید: آنها شعیب را تکذیب کردند و به دنبال آن عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت! (فکذبوه فاخذهم عذاب يوم الظلة).

و این عذاب، عذاب روز بزرگی بود (انه کان عذاب يوم عظیم).
ظله در اصل به معنی قطعه ابری است که سایه می افکند بسیاری از مفسرین در ذیل آیه چنین نقل کرده اند که هفت روز گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت، و مطلقاً نسیمی نمی وزید ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت، آنها از خانه های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند.

در این هنگام صاعقه ای مرگبار از ابر برخاست، صاعقه ای با صدای گوش خراش، و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت، و لرزهای بر زمین افتاد، و همگی هلاک و نابود شدند.

می دانیم صاعقه که نتیجه مبادله الکتریسته نیرومند در میان ابر و زمین است هم صدای وحشتناکی دارد، و هم جرقه آتشبار بزرگی، و گاهی با لرزه شدیدی نیز در محل وقوع صاعقه همراه است، به این ترتیب تعبیرات گوناگونی که راجع به عذاب قوم شعیب در سوره های مختلف قرآن آمده، همه به یک حقیقت باز می گردد، در سوره اعراف آیه 91 تعبیر به رجفة (زمین لرزه) و در سوره هود آیه 94 تعبیر به صیحة (فریاد عظیم) و در آیات مورد بحث، تعبیر به عذاب يوم الظلة آمده است.

هر چند بعضی از مفسرین مانند قرطبی و فخر رازی احتمال داده اند که اصحاب ایکه و مدین دو گروه بودند و هر کدام عذاب جداگانه ای داشتند، ولی با دقت در آیات مربوط به این قسمت روشن می شود که این احتمال چندان قابل ملاحظه نیست. در پایان این داستان همان را می گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود:

می فرماید: در سرگذشت مردم سرزمین ایکه و دعوت پر مهر پیامبرشان شعیب، و لجاجتها و سرسختیها و تکذیبهای آنان، و سرانجام نابودی این قوم ستمگر با صاعقه مرگبار، نشانه و درس عبرتی است (ان فی ذلك لایة).

اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (وما کان اکثرهم مؤمنین).

با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به خود آیند و خویشان را اصلاح کنند، و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با

قدرت قهاریش آنها را گرفت، آری پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است
(وان ربك لهو العزيز الرحيم).

نکته ها:

1 - هماهنگی کامل در دعوت انبیا

در پایان سرگذشت این هفت پیامبر بزرگ که یک حلقه کامل را از نظر درسهای تربیتی تشکیل می دهد، توجه به این نکته لازم است که سرگذشت این پیامبران در سوره های دیگری از قرآن نیز آمده است، ولی در هیچ موردی به این شکل مطرح نشده که آغاز دعوت همه آنها هماهنگ، و پایان همه آنها نیز هماهنگ بیان شده باشد.

در پنج قسمت از این داستانها محتوای دعوت، تقوی است، و سپس روی امانت پیامبر و عدم مطالبه اجر و پاداش تکیه شده است. و بعد از آن از مهمترین انحرافات که در آن محیط رواج داشته با لحنی دوستانه و منطقی انتقاد شده.

و بعد عکس العمل زشت و زننده اقوام منحرف مطرح گردیده، و سرانجام عذاب دردناک آنها که در هر مورد به صورتی بوده نازل گردیده است. و در پایان همه این داستانهای هفتگانه به آیت و عبرت بودن آن، و عدم ایمان اکثریت این اقوام گمراه، اشاره شده است.

و باز در پایان همه اینها روی قدرت و رحمت خدا تکیه گردیده است. این هماهنگی قبل از هر چیز انعکاس توحید را در دعوت انبیاء نشان می دهد، که دارای برنامه واحدی بودند که آغاز و پایانش یکی بود، همه معلمهای کلاسهای انسانسازی بودند، هر چند با گذشت زمان و پیشرفت جامعه انسانی محتوای این کلاسها می بایست تغییر یابد،

اما اصول و اساس و نتیجه همه یکسان بود از این گذشته تسلی خاطری بود برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین، و برای مؤمنان در هر عصر و زمان که از انبوه مخالفان و اکثریت قوم گمراه وحشتی به خود راه ندهند، و به نتیجه کار خود صد در صد امیدوار باشند.

و نیز هشدار و اندازی است برای جباران و ستمگران و گمراهان در هر عصر و زمان که مجازات الهی را از خود دور نینند، عذابهای همچون زمین لرزه، صاعقه طوفان مرگبار، آتشفشان، شکافتن زمین، باران سیل آسا که انسانهای امروز در برابر آن به همان اندازه ناتوانند که انسانهای گذشته!، چرا که انسان امروز با تمام قدرت و پیشرفت صنعتیش هنوز در برابر طوفان و سیل و صاعقه و زمین لرزه سخت ضعیف و آسیب پذیر و بیچاره است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از داستانهای قرآن رشد و تکامل انسانها است هدف نور و روشنایی در جانها است و کنترل هوسهای سرکش بالاخره هدف مبارزه با ظلم و ستم و انحراف است.

2 - آغاز دعوت همه تقوی بود

قابل توجه اینکه قسمت مهمی از همین داستانهای انبیاء در سوره هود و اعراف آمده اما در آغاز آنها معمولاً دعوت به توحید و یگانگی خدا است، و با جمله یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ای قوم من خدا را بیرستید که جز او معبودی برای شما نیست آغاز شده.

ولی در این سوره (شعراء) همانگونه که ملاحظه کردید نخستین دعوت تقوا بود (الا تتقون) اما در حقیقت هر دو به یک نتیجه باز می گردد، زیرا تا حداقل تقوا یعنی حق طلبی و حق جوئی در انسان

نباشد نه دعوت به توحید در او مؤثر است، و نه چیز دیگر، لذا در آغاز سوره بقره خواندیم (ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین): این کتاب آسمانی شک و تردیدی در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزگاران است. البته تقوا مراتبی دارد و هر مرتبه پایه ای است برای مرتبه دیگر.

باز این تفاوت در میان سوره مورد بحث (سوره شعراء) و سوره اعراف و سوره هود دیده می شود: در آنجا بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی تکیه شده بود و مسائل دیگر تحت الشعاع بود، اما در اینجا روی انحرافهای اخلاقی و اجتماعی مانند تفاخر و برتری جوئی، اسراف و هوسبازی انحرافات جنسی، استثمار و کم فروشی و تقلب تکیه شده، و این نشان می دهد که تکرار این سرگذشتها در قرآن حساب دقیقی دارد و در هر مورد هدفی را دنبال می کند.

3 - قابل توجه اینکه اقوامی که در فرازهای مختلف این سوره از آنها یاد شده است علاوه بر انحراف از اصل توحید به سوی شرک و بت پرستی که قدر مشترک میان همه آنها بود دارای انحرافات اخلاقی و اجتماعی خاصی بودند که آنها را از هم جدا می کرد:

بعضی اهل تفاخر و تکبر بودند (قوم هود).

بعضی اهل اسراف و عیش و نوش (قوم صالح).

بعضی دارای انحرافات جنسی (قوم لوط).

بعضی مالپرستی بیحساب که آنها را به انواع تقلب در معاملات دعوت می کرد داشتند (قوم شعیب).

و بعضی دارای غرور ثروت بودند (قوم نوح).

ولی مجازات همه آنها کم و بیش شباهت به یکدیگر داشت جمعی بوسیله
صاعقه و زلزله نابود شدند (قوم شعیب و لوط و صالح و هود).
و بعضی بوسیله طوفان و سیلاب (قوم نوح).
در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مامور نابودیشان شد و آب و
هوا که حیات آنها را تامین می کرد، فرمان مرگشان را پذیرا گشت، و چه عجیب
است وضع انسان که زندگیش در دل مرگ و مرگش در دل زندگی، قرار
گرفته، و باز هم غافل است و مغرور.

آیه (192) تا (197) و ترجمه

(وإنه لتنزيل رب العالمين) (192) (نزل به الروح الامين) (193) (على قلبك لتكون من المنذرين) (194) (بلسان عربي مبين) (195) (وإنه لفی زبر الاولين) (196) (أولم یکن لهم آية أن یعلمه علموا بنی اسرائیل) (197)

ترجمه:

- 192 - و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.
193 - روح الامین آنرا نازل کرده است...
194 - بر قلب (پاک) تو، تا (مردم را) انذار کنی.
195 - آنرا به زبان عربی آشکار نازل کرد
196 - و توصیف آن در کتب پیشینیان نیز آمده است.
197 - آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست، که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند.

تفسیر:

عظمت قرآن در کتب پیشین

بعد از بیان هفت داستان از ماجرای انبیای پیشین و درسهای عبرت انگیزی که در تاریخ آنها نهفته بود بار دیگر قرآن به همان بحثی باز می گردد که سوره با آن آغاز شده بود، بحث عظمت قرآن و حقانیت این کلام مبین الهی می گوید: این از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است (وإنه لتنزيل رب العالمين).

اصولا بیان قسمتهای گوناگون سرگذشت پیامبران پیشین با اینهمه دقت و ظرافت، و خالی بودن از هر گونه خرافه و افسانه های دروغین، آنها در محیطی

که محیط افسانه ها و اساطیر بود، و آنهم از سوی کسی که مطلقا درسی نخوانده بود، این خود دلیلی است که این کتاب از سوی رب العالمین نازل شده است، و این خود نشانه اعجاز قرآن است.

لذا اضافه می کند: آن را روح الامین از سوی خداوند آورده است (نزل به الروح الامین).

اگر آن فرشته وحی، و آن روح امین پروردگار، آن را از سوی خداوند نیاورده بود، این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و اباطیل نبود.

قابل توجه اینکه فرشته وحی در اینجا با دو عنوان توصیف شده، عنوان روح و عنوان امین روحی که سرچشمه حیات است، و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری.

آری این روح الامین قرآن را بر قلب تو از سوی پروردگار نازل کرد، تا مردم را انداز کنی (علی قلبك لتكون من المندرين).

هدف این بوده که تو مردم را انداز کنی و از سرنوشت خطرناکی که بر اثر انحراف از توحید دامانشان را می گیرد آگاه سازی، هدف بیان تاریخ گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستانسرائی نبوده هدف ایجاد احساس مسئولیت و بیداری است، هدف تربیت و انسانسازی است.

و برای اینکه جای هیچگونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد (بلسان عربی مبین).

این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هر گونه ابهام نازل شد، تا برای انداز و بیدار ساختن، مخصوصا در آن محیط که مردمی بسیار بهانه جو و لجوج داشت به قدر کافی گویا باشد.

همان زبان عربی که از کاملترین زبانها، و از پربارترین و غنی ترین ادبیات، مایه می گیرد.

توجه به این نکته لازم است که یکی از معانی عربی همان فصاحت و بلاغت است - قطع نظر از کیفیت لسان - چنانکه راغب در مفردات می گوید: والعربی، الفصیح البین من الکلام: عربی سخن فصیح و آشکار را می گویند (این منظور در لسان العرب نیز این معنی را آورده است).

در این صورت هدف تکیه روی زبان عرب نیست، بلکه روی صراحت قرآن و روشنائی مفاهیم آن است، آیات آینده نیز این معنی را تایید می کند، و در آیه 44 سوره فصلت نیز آمده است: (ولو جعلناه قرآنا اعجميا لقالوا لولا فصلت آياته): اگر این قرآن را گنگ و مبهم نازل می کردیم می گفتند چرا آیاتش روشن و مشروح بیان نشده است در اینجا اعجمی به معنی کلام غیر فصیح است.

سپس به یکی دیگر از دلائل حقانیت قرآن اشاره کرده می گوید: وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است و از ظهور آن در آینده بشارت داده اند (وانه لفی زبر الاولین)

مخصوصا در تورات موسی، به اوصاف این پیامبر و هم اوصاف این کتاب آسمانی اشاره شده بود، به گونه ای که علمای بنی اسرائیل از آن بخوبی آگاهی داشتند، حتی گفته می شود ایمان دو قبیله اوس و خزرج به پیامبر اسلام (ﷺ) بر اثر پیشبینیهائی بود که علمای یهود از ظهور این پیامبر و نزول این کتاب آسمانی می کردند.

لذا قرآن در اینجا اضافه می کند: آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند؟! (اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل).

روشن است در محیطی که آنهمه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملاً محشور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به گزاف درباره خودش بگوید، چرا که فوراً از هر سو بانگ انکار برمی خاست، این خود نشان می دهد که در محیط نزول آیات بقدری این مساله روشن بوده که جای انکار نداشته است.

در آیه 89 سوره بقره نیز می خوانیم: (وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به): آنها (یهود) پیش از این در برابر تجاوز مشرکان امید فتح و پیروزی (با ظهور پیامبر اسلام ﷺ) را داشتند اما هنگامی که کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند، نزد آنها آمد به آن کافر شدند. اینها همه گواه روشنی بر صدق گفته قرآن و حقانیت دعوت آن است.

آیه (198) تا (203) و ترجمه

(ولو نزلناه علی بعض الاعجمین) (198) (فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین) (199) (کذلك سلکناه فی قلوب المجرمین) (200) (لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم) (201) (فیأتیهم بغتة وهم لا یشعرون) (202) (فیقولوا هل نحن منظرون) (203)

ترجمه:

198 - هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می کردیم.

199 - و او آنرا برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند.

200 - (آری) این گونه قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم.

201 - آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به

بینند.

202 - ناگهان (عذاب الهی) به سراغ آنها می آید، در حالی که توجه ندارند.

203 - و در این هنگام می گویند: آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟

تفسیر:

اگر قرآن بر عجم نازل شده بود!!!

در این آیات نخست به یکی دیگر از بهانه های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته درباره نزول قرآن به زبان عربی مبین آمده است تکمیل می کند.

می فرماید: اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می کردیم... (ولو نزلناه علی بعض الاعجمین).

و او این آیات را بر آنها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند
(فقرأه عليهم ما كانوا به مؤمنين).

قبلا گفتیم واژه عربی گاه به معنی کسی می آید که از نژاد عرب باشد، و گاه به معنی کلام فصیح است، و عجمی در مقابل آن نیز دو معنی دارد: نژاد غیر عرب، و کلام غیر فصیح، و در آیه فوق هر دو معنی محتمل است، ولی بیشتر به نظر می رسد که اشاره به نژاد غیر عرب بوده باشد.

یعنی نژاد پرستی و تعصبهای قومی آنها بقدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می شد، امواج تعصبا مانع از پذیرش آن می گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده اند، بسیاری از آنها ایمان نمی آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلا چنین شرائطی را نداشت.

سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: این گونه ما قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم (كذلك سلكناه في قلوب المجرمين)

با بیانی رسا، و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته و به اخلاق و آهنگ سخن او آشنا هستند، و با محتوایی که تایید آن در کتب پیشین آمده است، خلاصه آن را با تمام شرائطی که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد به دلهای این قوم گنهکار می فرستیم، ولی این دلهای بیمار از پذیرش آن، امتناع می کنند،

همانند غذای سالم و حیاتبخشی که معده ناسالم، آن را باز پس می گرداند (توجه داشته باشید که سلکناه از ماده سلوک به معنی عبور از راه است، از سوئی آمدن و از سوی دیگر خارج شدن).

لذا می فرماید: با این حال این قوم لجوج به آن ایمان نمی آورند، تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند (لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم).

بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه گفته اند و آن اینکه: منظور از کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین این است که ما این عصیت و لجاجت و نفوذ ناپذیری را در دلهای مجرمان بر اثر جرم و گناهشان وارد ساختیم.

طبق این معنی آیه فوق شبیه آیه ختم الله علی قلوبهم: خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده خواهد بود.

ولی تفسیر اول با آیات قبل و بعد هماهنگتر است، لذا جمع عظیمی از مفسران نیز آن را برگزیده اند.

آری آنها ایمان نمی آورند تا عذاب الهی ناگهانی و بطور غافلگیرانه و در حالی که آنها توجه ندارند دامانشان را فرو گیرد (فیاتیهم بغتة و هم لا یشعرون).

بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرو می گیرد، عذابهای دنیا و بلاهای نابود کننده و مجازات استیصال است. لذا به دنبال آن می فرماید: در این حال آنها به خود می آیند و از گذشته ننگین خود پشیمان، و از آینده وحشتناک خویش سخت نگران می شوند و می گویند آیا به ما مهلت داده می شود تا ایمان بیاوریم و گذشته خراب خود را آباد سازیم؟! (فیقولوا هل نحن منظرون).

نکته ها:

1 - تعصبات شدید نژادی و قبیله‌گی

بدون شک انسان به هر سرزمین یا قبیله و نژادی تعلق داشته باشد نسبت به آن عشق می‌ورزد، و این پیوند علاقه او با سرزمین و قوم و نژادش نه تنها عیب نیست بلکه عامل سازنده‌ای برای همکاری‌های اجتماعی او است، ولی این امر حسابی دارد، اگر از حد بگذرد به صورت مخرب و گاه فاجعه‌آفرین درخواهد آمد، و منظور از تعصب نژادی و قبیله‌گی که مورد نکوهش قرار می‌گیرد همین افراط است.

تعصب و عصبیت در اصل از ماده عصب به معنی پیهائی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد، سپس هر گونه ارتباط و به هم پیوستگی را تعصب و عصبیت نامیده‌اند، اما معمولاً این لفظ در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می‌رود.

دفاع افراطی از قوم و قبیله و نژاد و وطن سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها در طول تاریخ بوده است، و عاملی برای انتقال خرافات و زشتیها - تحت عنوان آداب و سنن قبیله و نژاد - به اقوام دیگر شده است.

این دفاع و طرفداری افراطی گاه به جایی می‌رسد که بدترین افراد قبیله در نظر او زیبا، و بهترین افراد قبیله دیگر در نظر او زشت و شوم است، و همچنین آداب و سنتهای زشت و زیبا، و به تعبیر دیگر تعصب نژادی پرده‌ای است از خودخواهی و جهل که بر روی افکار و درک و عقل انسان قرار می‌گیرد، و قضاوت صحیح را از کار می‌اندازد.

این حالت عصبیت در میان بعضی اقوام صورت حادثری دارد، از جمله گروهی از عرب که به تعصب، معروف و مشهورند و در آیات فوق خواندیم تعصب عربی جاهلی تا آن حد بود که اگر قرآن بر غیر عرب نازل می شد هرگز به آن ایمان نمی آوردند.

در روایات اسلامی نیز از موضوع تعصب به عنوان یک اخلاق مذموم، شدیداً نکوهش شده است تا آنجا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) می خوانیم: من كان في قلبه حبة من خردل من عصية بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهلية: کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند.

و در حدیث دیگری از امام صادق (ﷺ) می خوانیم: من تعصب او تعصب له فقد خلع ربقة الايمان من عنقه: کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است. از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که: ابلیس نخستین کسی بود که تعصب به خرج داد.

علی (ﷺ) - چنانکه در نهج البلاغه آمده - بحث گویا و رسا و کوبنده ای در خطبه قاصعه در زمینه تعصب بیان فرموده است که گوشه ای از آن را ذیلاً ملاحظه می کنید.

اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله و طعن علیه فی خلقته، فقال انا ناری و انت طینی: ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید و آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم تو از خاک!

و سپس اضافه می فرماید: فان كان لابد من العصبية
فليكن تعصبكم لمكارم الخصال و محامد الافعال و محاسن الامور: اگر
قرار هست تعصبی داشته باشید این تعصب شما به خاطر اخلاق پسندیده، افعال
نیک و کارهای خوب باشد.

ضمناً از این حدیث بخوبی روشن می شود که ایستادگی سرسختانه برای
طرفداری از یک واقعیت مطلوب، نه تنها تعصب مذموم نیست، بلکه می
تواند خلاء روحی انسان را در پیوندهای نادرست جاهلی پر کند.

لذا در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که از
آنحضرت درباره تعصب کردند فرمود: العصبية التي ياثم
عليها صاحبها ان يرى الرجل شرار قومه خيرا من خيار
قوم آخرين، و ليس من العصبية ان يحب الرجل قومه، و لكن من
العصبية ان يعين قومه على الظلم:

تعصبی که انسان به خاطر آن گناهکار می شود این است که اشرار
قومش را بهتر از نیکان قوم دیگر بداند، اما اینکه انسان قوم و قبیله
خویش را دوست دارد عصبيت نیست، عصبيت آن است که انسان قوم و قبیله
خود را در ستمگری یاری دهد.

تعبیر دیگر که از عصبيت در آیات و روایات آمده حمیت یا حمیت جاهلیت
است.

گر چه سخن در این زمینه بسیار است گفتار خود را با دو حدیث پایان می
دهیم.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ان الله عزوجل يعذب ستة
بست: العرب بالعصبية، و الدهاقنة بالكبر، و الامراء بالجور، و الفقهاء

بالحسد، و التجار بالخيانة، و اهل الرستاق بالجهل: خداوند شش گروه را به خاطر شش صفت عذاب می کند، عرب را به خاطر تعصبش، کدخدایان (و صاحبان زمین و ثروت) را به خاطر کبرشان، زمامداران را به خاطر ستمشان، فقهاء را به خاطر حسدشان، تجار را به خاطر خیانتشان، و روستائیان را به خاطر جهل.

پیامبر (ﷺ) همه روز از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک و شرک و حمیت (تعصب) و غضب و ظلم و حسد کان رسول الله (ﷺ) يتعوذ في كل يوم من ست من الشك و الشرک و الحمية و الغضب و البغی و الحسد.

2 - تقاضای بازگشت به دنیا

از لحظه مرگ، آه و حسرت افراد مجرم شروع می شود و آرزوی بازگشت در روح آدمی شعله ور می گردد، آه و فریادهای بی فایده و دعا‌های نامستجاب در این زمینه سر می دهند.

در آیات قرآن نمونه های زیادی از آن به چشم می خورد که ساده ترین آن را در آیات مورد بحث خواندیم: (هل نحن منظرون): آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟!

در سوره انعام آیه 27 می خوانیم: (يا ليتنا نرد و لا نكذب بايات ربنا): ای کاش ما باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم. و در سوره احزاب آیه 66 آمده است: (يا ليتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا): ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم.

در سوره مؤ منون آیه 99 و 100 آمده است (حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلي اعمل صالحا فيما تركت): وضع مجرمان همچنان

ادامه دارد تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان بیاید، می گوید: پروردگارا مرا باز گردانید تا گذشته تاریکم را جبران کنم و عمل صالحی را انجام دهم!

این وضع همچنان ادامه دارد حتی هنگامی که گنهکاران در کنار آتش دوزخ قرار می گیرند باز این سخن را تکرار می کنند، چنانکه در سوره انعام آیه 27 می خوانیم (ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نرد ولا نكذب بايات ربنا ونكون من المؤمنين): اگر مجرمان را هنگامی که در کنار آتش قرار گرفته اند به بینی که می گویند ای کاش ما باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان بودیم!

ولی بدیهی است این باز گشت در سنت الهی امکان پذیر نیست، اگر میوه ناری که از درخت جدا شده به درخت باز گردد، و جنینی که ناقص متولد شده به رحم مادر پیوندد چنین باز گشتی امکان پذیر است.

بنابراین تنها راه معقول پیشگیری از این تاسفها با انجام اعمال صالح و توبه از گناه به هنگامی که فرصت در دست است می باشد، و گر نه بقیه بیهوده است.

3 - برتری عجم

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیات مورد بحث آمده است می خوانیم: لو نزل القرآن على العجم ما آمنت به العرب، و قد نزل على العرب فامنت به العجم فهذه فضيلة العجم: اگر قرآن بر عجم نازل شده بود عرب به آن ایمان نمی آورد، ولی قرآن بر عرب نازل شد و عجم به آن ایمان آورد و این فضیلتی است برای عجم.

در این زمینه در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 418
(ذیل آیه 54 سوره مائده) نیز اشاراتی آمده است.

آیه (204) تا (212) و ترجمه

(افبعذابنا يستعجلون) (204) (أفرايت إن متعناهم سنين) (205) (ثم
جأهم ما كانوا يوعدون) (206) (ما أ غنى عنهم ما كانوا يمتعون) (207) (وما
أهلكنا من قرية إلا لها منذرون) (208) (ذكرى وما كنا ظالمين) (209) (وما
تنزلت به الشياطين) (210) (وما ينبغي لهم وما يستطيعون) (211) (إنهم عن
السمع لمعزولون) (212)

ترجمه:

- 204 - آیا برای عذاب ما عجله می کنند؟
205 - اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی بهره مند سازیم...
206 - سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید.
207 - این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت.
208 - ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی
برای آنها بود.

- 209 - تا متذکر شوند، و ما هرگز ستمگر نبودیم.
210 - شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند.
211 - و برای آنها سزاوار نیست، و قدرت ندارند.
212 - آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند.

تفسیر:

تهمتی دیگر بر قرآن

از آنجا که آیات گذشته با این جمله ختم شد که مجرمان و گنهکاران، بعد از
مشاهده عذاب الهی و هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند،

تقاضای مهلت و بازگشت برای جبران می کنند، آیات مورد بحث از دو راه به آنها پاسخ می گوید:

نخست اینکه: آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند (افبعذابنا يستعجلون).

اشاره به اینکه شما بارها با سخریه و استهزاء، از پیامبران می خواستید هر چه زودتر عذابی را که وعده می داد بیاورد، اما هنگامی که در چنگال آن گرفتار می شوید تقاضای مهلت می کنید تا گذشته را جبران نمائید، یک روز همه اینها را شوخی می پنداشتید اما روز دیگر می بینید جدی تر از جدی است.

به هر حال سنت پروردگار این است که تا اتمام حجت نکند و مهلت کافی ندهد، هیچ قومی را گرفتار عذاب نخواهد کرد، اما به هنگامی که گفتنیها گفته شد و به مقدار لازم فرصت یافتند و به راه نیامدند، آنگاه مجازاتی دارد که راه بازگشت در آن نیست.

دیگر اینکه: اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی دنیا بهره مند سازیم... (افرأیت ان متعناهم سنین).

سپس عذابی را که به آنها وعده داده می شد دامانشان فرا گیرد... (ثم جائهم ما كانوا یوعدون).

این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت (ما اغنی عنهم ما كانوا یمتعون).

به فرض که به آنها مهلت جدیدی داده شود - که بعد از اتمام حجت داده نخواهد شد - و به فرض که سالیان دیگری در این جهان بمانند و غرق غرور و غفلت گردند، آیا کاری جز تمتع و بهره گیری بیشتر از مواهب مادی

خواهند داشت؟ آیا آنها به جبران گذشته خواهند پرداخت؟ مسلمانان، آیا اینها می‌توانند به هنگام نزول مجدد عذاب گروهی از کار آنها بگشایند و یا تغییری در سرنوشت آنها ایجاد کند؟

این احتمال نیز در تفسیر آیات فوق وجود دارد که آنها تقاضای مهلت برای بازگشت به سوی حق و جبران گذشته نمی‌کنند بلکه برای بهره‌گیری بیشتر و تمتع فزونتر از نعمتهای ناپایدار این جهان است، ولی این تمتع سودی برای آنها نخواهد داشت و دیر یا زود باید از این سرای ناپایدار به سرای جاویدان بشتابند و با نتایج اعمالشان روبرو شوند.

در اینجا سؤال یا سؤال الهائی پیش می‌آید که آیات بعد به پاسخ آن می‌پردازد و آن اینکه: اصولاً با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است؟

بعلاوه با اینکه امتهای گذشته پی در پی به تکذیب انبیاء برخاستند، و به مقتضای ما کان اکثرهم مؤمنین که در پایان داستان بسیاری از آنها تکرار شده اکثریت آنها ایمان نیاوردند، باز چرا پیامبران پشت سر هم می‌آیند و انذار و تبلیغ می‌کنند؟

قرآن در پاسخ می‌گوید: این سنت ما است ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذارکنندگانی برای آنها بود و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند (و ما اهلکنا من قرية الا لها منذرون).

تا متذکر شوند و بیدار گردند، و امکان برای بازگشت داشته باشند (ذکری).

و اگر بدون اتمام حجت وسیله بیم دهندگان الهی و بیدار باش رسولان پروردگار، آنها را مجازات می کردیم، ظلم بود، در حالی که ما هرگز ستمگر نبودیم و اصلاً ظلم و ستم شایسته ما نیست (ما کنا ظالمین) .

این ظلم است که گروهی غیر ظالمان را هلاک کنیم، و یا ظالمان را بدون اتمام حجت کافی.

آنچه در این آیات آمده است در حقیقت بیان همان قاعده عقلی معروف یعنی قاعده قبح عقاب بلا بیان است، و شبیه آن در آیه 15 سوره اسراء نیز آمده است (و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً) : ما هرگز جمعیتی را عذاب نمی کنیم تا رسولی در میان آنها برانگیزیم و حقایق را بازگو کنیم.

آری مجازات بدون بیان کافی قبیح است و ظلم، و خداوند حکیم و عادل هرگز چنین نمی کند، و این همان است که در علم اصول از آن تعبیر به اصل برائت می کنند، یعنی هر حکمی که دلیل کافی بر ثبوت آن نباشد، بوسیله این اصل، نفی می شود (برای توضیح بیشتر به جلد 12 تفسیر نمونه صفحه 57 ذیل آیه 15 سوره اسراء مراجعه فرمائید).

سپس به پاسخ یکی دیگر از بهانه ها، یا تهمتهای ناروای دشمنان قرآن می پردازد که می گفتند: محمد (ﷺ) با فردی از جن! مربوط است، و او این آیات را تعلیمش می دهد! در حالی که قرآن تاکید می کند این آیات تنزیل رب العالمین است.

در اینجا اضافه می کند: شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند (و ما تنزلت به الشیاطین) .

سپس به بیان پاسخ این تهمت واهی دشمنان پرداخته می گوید: برای جنیان و شیاطین، هرگز سزاوار نیست که چنین کتابی را نازل کنند (و ما ینبغی لهم). یعنی محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوی و نفی هر گونه شرک است بخوبی نشان می دهد که با افکار شیطانی و القاءات شیاطین هیچگونه شباهت ندارد، و شیاطین جز شر و فساد کاری ندارند، و این کتاب خیر و صلاح است بنابراین بررسی محتوای آن به تنهایی بیانگر اصالت آن است بعلاوه آنها توانائی بر چنین کاری ندارند (و ما یتطیعون).

اگر آنها چنین قدرتی می داشتند باید سایر کسانی که در محیط نزول قرآن همانند کاهنان با شیاطین مربوط بودند (یا لا اقل مشرکان ارتباطشان را مسلم می دانستند) بتوانند همانند آن را بیاورند، با اینکه همگی عاجز ماندند و با عجزشان ثابت کردند که این آیات مافوق توان آنها است.

بعلاوه کاهنان خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر (ﷺ)، رابطه شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمانها قطع شد و آنها از شنیدن (اخبار آسمان) معزول و برکنارند (انهم عن السمع لمعزولون).

از سایر آیات قرآن بر می آید، شیاطین قبلا به آسمانها می رفتند و استراق سمع می کردند و مطالبی را که در میان فرشتگان منعکس بود احیاناً به دوستان خود منتقل می ساختند، اما با تولد ظهور پیامبر اسلام (ﷺ) استراق سمع به کلی قطع شد و آن ارتباط خبری از میان رفت، این مطلب را خود مشرکان نیز می دانستند، و به فرض که مشرکان هم نمی دانستند، قرآن از آن خبر می داد.

به همین دلیل قرآن در آیات فوق به عنوان یک دلیل روی آن
تکیه کرده است. و به این ترتیب از سه طریق به این اتهام پاسخ گفته شده است:
عدم تناسب محتوای قرآن با القائنات شیطانی - عدم قدرت شیاطین بر
چنین کار - و ممنوع بودن شیاطین از استراق سمع!

آیه (213) تا (220) و ترجمه

(فلا تدع مع الله إلها آخر فتكون من المعذبين) (213) (وأنذر عشيرتك إلا
قربين) (214) (واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين) (215) (فإن
عصوك فقل إني بريء مما تعملون) (216) (وتوكل على العزيز الرحيم) (217)
(الذي يرئك حين تقوم) (218) (وتقلبك في الساجدين) (219) (إنه هو
السميع العليم) (220)

ترجمه:

- 213 - هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذبین خواهی بود.
214 - خویشاوندان نزدیکت را انذار کن.
215 - و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر.
216 - اگر آنان نافرمانی تو کنند، بگو: من از کار شما بیزارم.
217 - و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما.
218 - همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می

بیند.

219 - و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

220 - او است خدای شنوا و دانا

تفسیر:

اقوام نزدیکت را به اسلام دعوت کن
در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته در زمینه موضع گیریهای
مشرکان در برابر اسلام و قرآن آمد، خداوند در آیات مورد بحث، برنامه و خط

مشی پیامبر اسلام (ﷺ) را در ضمن بیان پنج دستور، در مقابل آنان مشخص می کند.

قبل از هر چیز، شخص پیامبر را دعوت به اعتقاد هر چه راسختر به توحید می کند توحیدی که ریشه و اساس همه دعوت پیامبران را تشکیل می دهد، می گوید: هیچ معبود دیگری را با خداوند مخوان که مجازات خواهی شد! (فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعذین).

با اینکه مسلماً پیامبر اسلام (ﷺ) منادی توحید بود، و هرگز انحراف از این اصل درباره او متصور نبود ولی اهمیت این مساله بقدری است که قبل از هر چیز شخص او را در این زمینه مخاطب می سازد، تا دیگران حساب خویش را برسند بعلاوه ساختن دیگران باید از طریق خودسازی شروع شود.

سپس به مرحله ای فراتر از آن پرداخته چنین دستور می دهد: خویشاوندان نزدیک را انذار کن، و از شرک و مخالفت فرمان پروردگار بترسان (وانذر عشیرتک الاقربین).

بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه های کوچکتر و فشرده تر شروع کرد و چه بهتر اینکه پیامبر (ﷺ) نخستین دعوت خود را از بستگانش شروع کند که هم سوابق پاکی او را بهتر از همه می شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی نزدیک ایجاب می کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرا دهند، و از حسادتها و کینه توزیها و انتخاب موضع خصمانه، دورترند.

بعلاوه این امر نشان می دهد که پیامبر (ﷺ) هیچگونه مداهنه و سازشکاری با هیچکس ندارد حتی بستگان مشرک خود را از دعوت به سوی توحید و حق و عدالت استثنا نمی کند.

به هنگامی که این آیه نازل شد، پیغمبر گرامی اسلام (ﷺ) برای اجرای این فرمان برنامه ای ترتیب داد که شرح آن را در نکات همین آیات به خواست خدا می خوانید.

در مرحله سوم دایره وسیعتری مورد توجه قرار گرفته می فرماید: با محبت و تواضع از مؤمنانی که پیروی تو می کنند استقبال کن، و بال و پر خود را برای آنها بگستر (و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین).

این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأم با محبت و مهر و ملاطفت است، همانگونه که پرندگان هنگامی که می خواهند به جوجه های خود اظهار محبت کنند، بالهای خود را گسترده و پائین آورده و آنان را زیر بال و پر می گیرند، تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون مانند و هم از تشمت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر (ﷺ) نیز مامور است مؤمنان راستین را زیر بال و پر خود بگیرد.

این تعبیر پر معنی دقایق مختلفی را در مورد محبت با مؤمنان بیان می کند که با کمی دقت روشن می شود.

ضمناً ذکر این جمله بعد از مساله انذار و بیم دادن بیانگر این واقعیت است که اگر یکجا به خاطر مسائل تربیتی تکیه بر خشونت و بیم شده است بلافاصله تکیه بر محبت و مهر و عاطفه می شود تا از این دو معجون مناسبی فراهم گردد.

سپس به چهارمین دستور پرداخته می گوید: اگر آنان دعوت تو را نپذیرفتند و به مخالفت برخاستند نگران نباش ولی به آنها بگو من از کار شما بیزارم و به این ترتیب موضع خویش را در برابر آنان آشکار کن (فان عصوك فقل انی برىء مما تعملون).

ظاهر این است که ضمیر در جمله عصوك به بستگان نزدیک پیامبر (ﷺ) باز می گردد، یعنی اگر پس از دعوت آنان به سوی حق در برابر تو تسلیم نشدند، و به شرک و مخالفت ادامه دادند، موضع خود را در مقابل آنان مشخص کن، این پیش بینی قرآن چنانکه در بحث نکات خواهد آمد به وقوع پیوست و همه آنان جز علی (علیه السلام) از قبول دعوت پیامبر (ﷺ) خودداری کردند، بعضی با سکوت برگزار کردند و بعضی از طریق سخریه و استهزاء مخالفت خود را آشکار ساختند. سرانجام در پنجمین دستور برای تکمیل برنامه های گذشته به پیامبر (ﷺ) چنین گوید: و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما (وتوکل علی العزیز الرحیم).

این مخالفتها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد، تو تنها نیستی، تکیه گاهت خداوندی است شکست ناپذیر و بسیار رحیم و مهربان.

همان خداوندی که توصیف او را به عزیز و رحیم در پایان سرگذشت انبیای پیشین شنیدی.

همان خداوندی که با قدرتش، ظلم فرعونیان و غرور نمرودیان و خودخواهی و کبر قوم نوح و دنیاپرستی قوم عاد و هوسبازی قوم لوط را در هم

شکست، و این انبیای بزرگ و مؤمنانی را که در اقلیت قرار گرفته بودند، رهائی بخشید و مشمول رحمتش ساخت.

همان خدائی که تو را به هنگامی که بر می خیزی می بیند (الذی یراک حین تقوم).

و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند (وتقلبک فی الساجدین).

آری او است خدای شنوا و دانا (انه هو السميع العليم).

و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم، سه وصف دیگر که هر یک از دیگری دلگرم کننده تر، و امیدبخش تر است در این آیات آمده است: خدائی که زحمات پیامبر (ﷺ) را می بیند، و از قیام و سجده و حرکت و سکون او با خبر است.

خدائی که صدای او را می شنود.

و خدائی که از خواسته ها و نیازهای او آگاه است.

آری بر چنین خدائی باید تکیه کنی و زمام کار خویش را به او بسپاری.

نکته ها:

1 - تفسیر تقلبک فی الساجدین

در اینکه منظور از دو جمله الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی بیان کرده اند.

ظاهر آیه همان است که بالا گفتیم: خداوند هنگامی که تو قیام می کنی می بیند و گردش و حرکت را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

این قیام ممکن است قیام برای نماز باشد، یا قیام از خواب برای عبادت، و یا قیام به معنی نماز فردی در برابر تقلبک فی الساجدین که اشاره به نماز جماعت است و یا همه اینها.

تقلب به معنی گردش و حرکت و از حالی به حالی منتقل شدن است، این تعبیر ممکن است اشاره به سجده پیامبر (ﷺ) در میان سجده کنندگان در حال نماز باشد، و یا گردش پیامبر (ﷺ) در میان یارانش که مشغول عبادت بودند و از حال آنها جستجو می کرد.

و در مجموع اشاره به این است که هیچ حالی از حالات تو، و هیچ تلاشی از تلاشهایت، چه آنها که جنبه فردی دارد، و چه آنها که همراه سایر مؤمنان به صورت جمعی برای سامان بخشیدن به امور بندگان و نشر آئین حق انجام می گیرد، بر خداوند مخفی نیست (توجه داشته باشید که فعلهائی که در آیه آمده مضارع است و معنی حال و آینده را می رساند).

ولی در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر شده که با ظاهر آیه چندان هماهنگ نیست و ممکن است از بطون آیه باشد.

نخست نگاههای پیامبر (ﷺ) به نمازگزارانی که پشت سر او قرار می گرفتند به خاطر اینکه آن حضرت همانگونه که از پیش رو می توانست اجسام را ببیند، از پشت سر نیز توانائی دید اشخاص و موجودات را داشت، چنانکه در حدیثی آمده است که فرمود: لا ترفعوا قبلی و لا تضعوا قبلی، فانی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی!؛ پیش از من سر از سجده برندارید، و قبل از من به سجده نروید که من شما را از پشت سر می بینم

همانگونه که از پیش رو می بینم، سپس پیامبر (ﷺ) آیه فوق را به عنوان شاهد سخن تلاوت فرمود.

دیگر اینکه منظور، نقل و انتقال رسول خدا (ﷺ) در صلب پیامبران از آدم تا عبدالله همه تحت نظر لطف پروردگار صورت گرفته، یعنی هنگامی که نطفه پاک تو از پیامبر موحد و ساجدی به پیامبر دیگری منتقل می شد، خدا از همه آگاه بود.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر جمله و تقلبک فی الساجدین چنین آمده است: فی اصلاب النبین صلوات الله علیهم یعنی در صلب پیامبران که درود خدا بر آنها باد.

و در تفسیر مجمع البیان در توضیح همین جمله از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: فی اصلاب النبین نبی بعد نبی، حتی اخرجہ من صلب ایبه عن نکاح غیر سفاح من لدن آدم: یعنی در صلب پیامبران قرار داشت، پیامبری بعد از پیامبر دیگر، تا اینکه خداوند او را از صلب پدرش از ازدواجی پاک، و دور از هر گونه ناپاکی از زمان آدم به بعد، بیرون فرستاد.

البته قطع نظر از آیات فوق و تفسیر آن دلائلی در دست داریم که نشان می دهد پدر و اجداد پیامبران خدا هرگز مشرک نبودند و در محیطی پاک از آلودگیهای شرک و بی عفتی تولد یافتند (برای توضیح بیشتر به جلد 5 تفسیر نمونه صفحه 305 ذیل آیه 74 سوره انعام مراجعه فرمائید) ولی تفسیرهای فوق جزء بطون آیه است.

2 - انذار بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار).

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده، پیامبر (ﷺ) در سال سوم بعثت مامور ابلاغ این دعوت شد زیرا تا آن زمان، دعوت

مخفیانه انجام می گرفت، و تعداد کمی اسلام را پذیرا شده بودند، امام هنگامی که آیه و انذر عشیرتک الاقربین - و آیه - (فاصدع بما تؤمروا عرض **عن المشرکین**) (سوره حج آیه 94) نازل گردید پیغمبر (ﷺ) مامور شد دعوت خود را آشکار سازد، و نخست از خویشاوندان شروع کند.

اما کیفیت این ابلاغ و انذار به طور اجمال چنین بوده که پیامبر (ﷺ) بستگان نزدیکش را به خانه ابوطالب دعوت کرد، آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند، و از عموهای پیامبر (ﷺ) ابوطالب و حمزه و ابولهب حضور داشتند، پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر (ﷺ) می خواست وظیفه خود را ابلاغ کند، ابولهب با گفته های خود زمینه را از میان برد، لذا فردای همان روز پیامبر (ﷺ) آنها را دعوت دیگری به غذا کرد.

بعد از صرف غذا چنین فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آئین کنم، کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد، تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟.

جمعیت همگی سر باز زدند جز علی (علیه السلام) که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام، پیامبر (ﷺ) دست بر گردن علی (علیه السلام) نهاد و فرمود: ان هذا اخي و وصي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوه: این برادر و وصی و جانشین من در شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.

جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند و به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که گوش به فرمان پسرت کنی، و از وی اطاعت نمائی!

این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنت، همچون ابن ابی جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی و ثعلبی و طبری نقل کرده اند، و ابن اثیر در جلد دوم کتاب کامل این سخن را آورده است، همچنین ابوالفداء در جلد اول تاریخش و گروهی دیگر.

این حدیث نشان می دهد تا چه اندازه پیامبر (ﷺ) در آن روز تنها بود، و چگونه در پاسخ دعوتش جز استهزاء و سخریه عکس العملی نداشتند، و چگونه علی (علیه السلام) از نخستین روزهای دعوت پیامبر (ﷺ) که از تنهائی، سخت رنج می برد در کنار حضرتش ایستاد و مدافع او بود.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر (ﷺ) یک، یک از طوائف قریش را صدا زد، و آنها را از آتش الهی بر حذر داشت گاه می فرمود: یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار: ای طائفه بنی کعب خود را از آتش رهائی بخشید.

و گاه همین خطاب را به طائفه بنی عبدالشمس و بنی عبدمناف و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می کرد و می فرمود انقذوا انفسکم من النار! خویشان را از آتش الهی نجات دهید که من قادر بر دفاع از شما در صورت کفر نیستم

آیه (221) تا (227) و ترجمه

(هل أنبئكم على من تنزل الشياطين) (221) (تنزل على كل أفاك أثيم)
(222) (يلقون السمع وأكثرهم كذبون) (223) (والشعراء يتبعهم الغاؤون)
(224) (ألم تر أنهم في كل واد يهيمون) (225) (وإنهم يقولون ما لا يفعلون)
(226) (إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد
ما ظلموا و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون) (227)

ترجمه:

221 - آیا به شما خبر بدهم، شیاطین بر چه کسی نازل
می شوند؟

222 - بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند.

223 - آنها آنچه را می شنوند (به دیگران) القا می کنند و اکثرشان دروغگو
هستند.

224 - (پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی
می کنند!

225 - آیا نمی بینی آنها در هر وادی سر گردانند.

226 - و سخنانی می گویند که عمل نمی کنند!

227 - مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند و یاد
خدا بسیار می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از
خویشتن (و مؤمنان) بر می خیزند (و از ذوق شعری خود کمک می
گیرند) و بزودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به
کجاست.

تفسیر:

پیامبر (ﷺ) شاعر نیست

آیات فوق که آخرین آیات سوره شعراء است، بار دیگر به بحث آیات قبل پیرامون تهمت دشمنان به پیامبر (ﷺ) درباره اینکه قرآن القاءات شیاطین است باز می گردد و با بیانی رسا و کوبنده مجدداً به آنها پاسخ می دهد.

می گوید: آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟! (هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین).

آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند؟ (تنزل علی کل افاک اثیم).

شیاطین آنچه را می شنوند توأم با دروغهای بسیار به دوستان خود القاء می کردند، و اکثرشان دروغگو هستند (یلقون السمع و اکثرهم کاذبون).

کوتاه سخن اینکه القاءات شیطانی، نشانه های روشنی دارد که با آن نشانه ها می توان آن را بازشناخت، شیطان وجودی است ویرانگر و مودی و مخرب و القاءات او در مسیر فساد و تخریب است و مشتریان او دروغگویان گنهکارند، هیچیک از این امور بر قرآن و آورنده آن تطبیق نمی کند، و کمترین شباهتی با آن ندارد.

مردم آن محیط راه و رسم محمد (ﷺ) را در صدق و امانت و صلاح شناخته بودند محتوای قرآن نیز چیزی جز دعوت به توحید و حق و عدالت، و اصلاح در تمام زمینه ها ندارد، بنابراین شما چگونه آن را متهم به القاءات شیطان می کنید.

منظور از افاک ائیم همان کاهنانی بودند که با شیاطین ارتباط داشتند و شیاطین گاه از طریق استراق سمع سخنان حقی از فرشتگان می شنیدند، و با اباطیل فراوانی می آمیختند، و به کاهنان منتقل می ساختند، آنها نیز دروغهایی بر آن نهاده و به مردم می گفتند و در کنار یک سخن راست، دهها دروغ می بافتند!

مخصوصاً بعد از نزول وحی و محروم گشتن، شیاطین از صعود به آسمانها و استراق سمع، آنچه را به کاهنان القاء می کردند، مشتی دروغ و اراجیف بود، با این حال چگونه می شد محتوای قرآن را با آن مقایسه کرد؟ و پیامبر امین راستگو را با مشتی کاهنان کذاب افاک سنجید؟!

برای جمله یلقون السمع تفسیرهای گوناگونی کرده اند: نخست اینکه ضمیری که در آن است به شیاطین باز می گردد، و سمع به معنی مسموعات است یعنی شیاطین، مسموعات خود را به دوستان خویش القا می کردند و اکثر آنها کاذبند (و دروغ فراوانی بر آن می نهند). دیگر اینکه ضمیر آن به دروغگویان گنهکاری باز می گردد که گوش به سخنان شیاطین می دادند و یا آنچه را از شیاطین شنیده بودند به توده مردم القا می کردند.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

در چهارمین آیه مورد بحث به پاسخ یکی دیگر از تهمتهای کفار به پیامبر اسلام (ﷺ) که او را شاعر می خواندند می پردازد، زیرا همانگونه که در آیه 5 سوره انبیاء آمده است، گاه می گفتند: بل هو شاعر (او شاعر است) و حتی گاهی شاعر مجنونش می خواندند، چنانکه در آیه 36

سوره صافات آمده: (وَيَقُولُونَ اَنَا لَتَارْكُوا هَٰذَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ): آنها می گویند
آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم؟!

قرآن در آیه مورد بحث با بیانی بسیار منطقی می گوید: خط مشی پیامبر
از خط شعرا جدا است، شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می کنند و
او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهان انسانی.
شعراء غالباً طالب عیش و نوشند، و در بند زلف و خال یار
(مخصوصاً شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می زیستند چنانکه از
نمونه اشعارشان پیدا است).

به همین دلیل شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند (و
الشعراء يتبهم الغاؤون).

سپس به دنبال آن این جمله را اضافه می کنند آیا ندیدی
که آنها در هر وادی سرگردانند؟! (الم تر انهم في كل واد يهيمون).
آنها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویشند حتی هنگامی که قافیه ها آنها
را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سرگردان می شوند
آنها غالباً در بند منطق و استدلال نیستند، و اشعارشان از هیجاناتشان
تراوش می کند، و این هیجانات و جهشهای خیالی هر زمان، آنان را به وادی
دیگری سوق می دهد.

هنگامی که از کسی راضی و خشنود شوند او را با مدائح خود به اوج
آسمانها می برند، هر چند مستحق قعر زمین باشد، و از او فرشته زیبایی
می سازند هر چند شیطان لعینی باشد!

و هنگامی که از کسی برنجد چنان به هجو او می پردازند که گوئی می خواهند به اسفل السافلینش بکشانند، هر چند موجودی آسمانی و پاک باشد.

آیا محتوای حساب شده قرآن با زمینه های فکری شاعران مخصوصا با شاعران آن محیط که کاری جز وصف شراب و جمال معشوق و خط یار و مدح قبیله های مورد نظر و ذم و هجو دشمنان نداشتند، هیچ شباهتی دارد. بعلاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم، اهل سخنند نه عمل، لذا در آیه بعد اضافه می کند: آیا نمی بینی که آنها سخنانی می گویند که عمل نمی کنند (و انهم يقولون ما لا يفعلون).

اما پیامبر اسلام (ﷺ) سر تا پا عمل است، و حتی دشمنان او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیبش و اهمیت دادن به جنبه های عملی مسائل می ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا؟

از جمع بندی بیانات فوق چنین استفاده می شود که قرآن سه نشانه برای این گروه از شعراء بیان کرده است:

نخست اینکه پیروان آنها گروه گمراهانند، و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیتها می گریزند.

دیگر آنکه آنها مردمی بی هدفند و خط فکری آنها به زودی دگرگون می شود، و تحت تاثیر هیجانها به آسانی تغییر می پذیرند.

سوم اینکه آنها سخنانی می گویند که به آن عمل نمی کنند، حتی در آنجا که واقعیتی را بیان می دارند خود مرد عمل نیستند.

اما هیچیک از این اوصاف سه گانه بر پیامبر اسلام (ﷺ) تطبیق نمی کند، او درست نقطه مقابل این حرفها است.

ولی از آنجا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می شوند که اهل عمل و حقیقتند، و دعوت کننده به راستی و پاکی (هر چند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می شد) قرآن برای اینکه حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق، ضایع نگردد، با یک استثناء صف آنها را از دیگران جدا کرده، می گوید: مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

شاعرانی که هدف آنها تنها شعر نیست، بلکه در شعر، هدفهای الهی انسانی می جویند، شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند و غافل از خدا، بلکه خدا را بسیار یاد می کنند و اشعارشان مردم را به یاد خدا و می دارد (وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا).

و به هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند، از این ذوق خویش، برای دفاع از خویشتن و مؤمنان به پا می خیزند (وَانْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا). و اگر به هجو و ذم گروهی با اشعارشان می پردازند، به خاطر این است که از حق در برابر حمله و هجوم شعری آنان دفاع می کنند. و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده: ایمان، عمل صالح بسیار به یاد خدا بودن و در برابر ستمها پیا خواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن است.

و از آنجا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر (ﷺ) و مؤمنان اندک آن روز در برابر انبوه دشمنان است، و نیز از آنجا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر (ﷺ) در برابر تهمتهای ناروا نازل شده،

سوره را با یک جمله پر معنی تهدیدآمیز به این دشمنان لجوج پایان داده، می گوید: به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجا است و سرنوشتشان چگونه است؟! (و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون).

گرچه بعضی از مفسران، خواسته اند این بازگشت و سرنوشت را منحصرآ همان آتش دوزخ، معرفی کنند، ولی هیچگونه دلیلی برای محدود ساختن آن نداریم، بلکه ممکن است شکستهای پی در پی که در جنگهای بدر و مانند آن دامن آنها را گرفت و ضعف و ذلتی که سرانجام در این دنیا نصیبشان شد علاوه بر شکست آخرت در مفهوم این تهدید جمع باشد.

نکته ها:

1 - چرا پیامبر (ﷺ) را متهم به شعر می کردند؟

چنانکه گفتیم از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که یکی از تهمتهای رایج که به پیامبر اسلام (ﷺ) می بستند، شعر و شاعری بود و آیات فوق نیز پاسخی بود به چنین اتهامی.

آنها به خوبی می دانستند که قرآن کمترین شباهت به شعر ندارد، نه از نظر ظاهر یعنی نظم و وزن و قافیه شعری، و نه از نظر محتوا، تشبیهات و تخیلات و تغزلات شاعرانه.

ولی آنها چون جاذبه فوق العاده قرآن را در افکار مردم می دیدند، و آهنگ دلنشین آن را در درون جان خویش احساس می کردند، برای پرده افکندن بر این نور الهی گاه آن را سحر می نامیدند، چرا که نفوذ مرموز در افکار داشت و گاه شعر می خواندند، چرا که دلها را تکان می داد و به همراه خود می

برد آنها در حقیقت می خواستند مذمت کنند، اما با این سخن مدح می کردند و این گفتارشان سند زنده ای بود بر نفوذ خارق العاده قرآن در افکار و دلها.

قرآن درباره پیامبر اسلام (ﷺ) می فرماید: (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِّیُنْذِرَ مَنِ كَانَ حَيًّا): ما شعر به او نیاموختیم و شعر و شاعری شایسته او نیست، بلکه این ذکر و بیداری است و قرآنی است آشکار تا افرادی که روح حیات در کالبدشان است انذار کند (یس - 69).

2 - شعر و شاعری در اسلام

بدون شک ذوق شعر، و هنر شاعری مانند همه سرمایه های وجودی انسان در صورتی ارزشمند است که در یک مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره گیری مثبت و سازنده شود، اما اگر به عنوان یک وسیله مخرب برای ویران کردن بنیان اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی بند و باری مورد استفاده واقع شود، و یا انسانها را به پوچی و بیهودگی و خیال پروری سوق دهد، یا تنها یک سرگرمی بی محتوی تلقی گردد، بی ارزش و حتی زیانبار است.

و با این جمله پاسخ این سؤال روشن می شود که بالاخره از آیات فوق چنین می فهمیم که شاعر بودن خوبست یا بد؟ زشت است یا زیبا؟ و اسلام با شعر موافق است یا مخالف؟.

پاسخ این سخن آن است که ارزیابی اسلام در این زمینه روی هدفها و جهتگیریها و نتیجه ها است، به گفته امیر مؤمنان علی (ع) هنگامی که گروهی از یارانش در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان به هنگام افطار، سخن به شعر و شاعران کشیدند، آنها را مخاطب ساخته فرمود: اعلّموا ان ملاک

امرکم الدین، و عصمتکم التقوی، و زینتکم الادب، و حصون اعراضکم الحلم:
بدانید ملاک کار شما دین است، و مایه حفظ شما تقوی است زینت شما ادب و
دژهای محکم آبروی شما، حلم و بردباری است.

اشاره به اینکه شعر وسیله ای است و معیار ارزیابی آن هدفی است که شعر
در راه آن به کار گرفته می شود.

اما متأسفانه در طول تاریخ ادبیات اقوام و ملل جهان، از شعر سوء استفاده
فراوان شده است، و این ذوق لطیف الهی در محیطهای آلوده آنچنان به ننگ
کشیده شده است که گاه از مؤثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است،
مخصوصاً در عصر جاهلیت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی قوم عرب بود،
شعر و شراب و غارت همواره در کنار هم قرار داشتند!

ولی چه کسی می تواند این حقیقت را انکار کند که
اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ حماسه های فراوان آفریده
است، و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خونخوار و ستمگر آنچنان بسیج
کرده که بی پروا از همه چیز بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته اند.

در دورانی که شاهد و ناظر بارور شدن انقلاب اسلامی بودیم با چشم
خود دیدیم که اشعار موزون و شعارهایی که در قالب شعر ریخته می شد چه
شور و هیجان و جنبشی می آفرید و چگونه خونها را در رگها به جوش می
آورد، و صفوف انسانها را به خروش واداشت، و چگونه این اشعار
کوتاه و ساده، اما حماسی و هیجان انگیز لرزه بر اندام دشمن می انداخت، و پایه
های کاخشان را متزلزل می ساخت.

و نیز چه کسی می تواند انکار کند که گاه یک شعر اخلاقی آنچنان در اعماق جان انسان نفوذ می کند که یک کتاب بزرگ و پر محتوا کار آنرا انجام نمی دهد.

آری همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) نقل شده:

ان من الشعر لحكمة، و ان من البيان لسحرا: بعضی از اشعار، حکمت است، و پاره ای از سخنان، سحر! گاهی اشعار غوغا به پا می کند.

گاه کلمات موزون شاعرانه، برندگی شمشیر، و نفوذ تیر را در قلب دشمن دارد، چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم در مورد چنین اشعاری فرمود: و الذی نفس محمد بیده فکانما تنضهونهم بالنیل!؛ به آن کسی که جان محمد (ﷺ) در دست قدرت او است، با این اشعار گوئی تیرهایی به سوی آنها پرتاب می کنید!

این سخن را آنجا فرمود: که دشمن با اشعار هجوآمیزش برای تضعیف روحیه مسلمانان تلاش می کرد، پیامبر (ﷺ) دستور داد که در مذمت آنان و تقویت روحیه مؤمنین، شعر بسرایند.

و در مورد یکی از شعرای مدافع اسلام فرمود: اهجهم فان جبرئیل معک!؛ آنها را هجو کن که جبرئیل با تو است

مخصوصا هنگامی که کعب بن مالک شاعر با ایمانی که در تقویت اسلام شعر می سرود از پیامبر (ﷺ) پرسید یا رسول الله درباره شعر، این آیات مذمت آمیز نازل شده، چه کنم؟ فرمود: ان المؤمن یجاهد بنفسه و سیفه و لسانه: مؤمن با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می کند.

از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز توصیف فراوانی درباره اشعار و شعرای با هدف، و دعا در حق آنان، و جایزه فراوان به آنها، رسیده است که اگر بخواهیم به نقل آنها پردازیم سخن به درازا می کشد.

ولی افسوس که در طول تاریخ گروهی این هنر بزرگ و ذوق لطیف ملکوتی را که از زیباترین مظاهر آفرینش است آلوده کرده اند، و از اوج آسمان به حسیض مادیگری سقوطش دادند، آنقدر دروغ گفتند که ضرب المثل معروف احسنه اکذبه (بهترین شعر دروغترین آن است) به وجود آمد.

گاه آن را در خدمت ظالمان و جباران درآوردند و به خاطر صله ناچیزی آنچنان تملق و چاپلوسی کردند که نه کرسی فلک را اندیشه آنان به زیر پای نهاد تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند!

و گاه در وصف عیش و شراب و رسوائی و ننگ آنقدر پیش رفتند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

گاه آتش جنگهایی با اشعار خود برافروختند، و انسانها را برای غارت و کشتار به جان هم انداختند و صفحه زمین را از خون بی گناهان رنگین ساختند ولی در مقابل، شعرای با ایمان و پر همتی بودند که باج به فلک نمی دادند، و این قریحه ملکوتی را در طریق آزادگی انسانها و پاکی و تقوا، و مبارزه با دزدان و غارتگران و جباران به کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند.

گاهی در دفاع از حق، اشعاری گفتند که با هر بیتی، بیتی در جنت برای خود خریدند و گاه در دورانهای خفقان باری که حکام بیدادگر همچون بنی امیه و بنی عباس، نفسها را در سینه ها حبس کرده بودند با گفتن قصیده ای همچون

ما امامی بر می‌گزینیم اگر بر طریق هدایت بود اطاعتش می‌کنیم، و اگر از طریق گمراهی رفت او را صاف می‌کنیم! (و یا کنار می‌گذاریم).
ما به آنها گفتیم در این صورت شما امام خود هستید، شما سرگردان شدید و ما سرگردان نیستیم.

ولی ما همان را برگزیدیم که پروردگار ما برای ما روز غدیر خم برگزیده و از آن کمترین انحراف و عدولی نخواهیم داشت.
ما بر نور واضح الهی هستیم، پروردگارا بر نورانیت ما بیفزا و ما را ثابت قدم بدار.

3 - ذکر خدا

در آیات فوق خواندیم که یکی از ویژگیهای شاعران با هدف این است که خدا را بسیار یاد می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: مراد از ذکر کثیر تسبیح فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است (که مشتمل بر تکبیر و حمد و تسبیح است).

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: یکی از سختترین و مهمترین اموری که خدا بر خلق، فرض کرده است، ذکر کثیر خدا است، سپس فرمود: منظورم این نیست که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگویند، اگر چه این هم جزئی از آن است، و لکن: ذکر الله عند ما احل و حرم، فان کان طاعة عمل بها، و ان کان معصية ترکها: منظور یاد کردن خدا است به هنگامی که انسان با حلال و حرام مواجه می‌شود، اگر اطاعت خدا باشد آن را انجام دهد و اگر معصیت باشد ترک گوید.

پروردگارا! قلب ما را از یاد خودت سرشار کن تا در هر جریانی آنچه
رضای تو است برگزینیم و از آنچه موجب خشم و غضب تو است چشم پیوشیم.
خداوندا! زبان ما را گویا، قلم ما را توانا، و قلب ما را پر اخلاص گردان، تا
همه را در راه تو، و برای رضای تو به کار گیریم - آمین رب العالمین.

سوره نمل

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده، و عدد آیات آن 93 است

محتوای سوره نمل

این سوره - چنانکه گفتیم - در مکه نازل شده، و معروف این است بعد از سوره شعراء بوده است.

محتوای این سوره از نظر کلی همان محتوای سوره های مکی است، از نظر اعتقادی بیشتر روی مبدء و معاد تکیه می کند، و از قرآن و وحی و نشانه های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن می گوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث می کند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصا در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشدار باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان و ملکه سباء و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگان، همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان است.

این سوره به خاطر همین معنی، سوره نمل (مورچه) نامیده شده، و عجب اینکه در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، (گاه سوره

سلیمان و گاه مورچه!) و چنانکه خواهیم دید این نامگذاریها بسیار حساب شده است، این نامگذاریها که از تعلیمات پیامبر (ﷺ) سرچشمه می گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند.

ضمنا این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد سخن می گوید.

این سوره با بشارت شروع می شود، و با تهدید پایان می یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست.

فضیلت سوره نمل

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) چنین آمده است: من قرء طس سلیمان کان له من الاجر عشر حسنات، بعدد من صدق سلیمان، و کذب به، و هود و شعیب و صالح و ابراهیم و یخرج من قبره و هو ینادی لا اله الا الله:

هر کس سوره طس سلیمان (سوره نمل) را بخواند خداوند به تعداد کسانی که سلیمان را تصدیق و یا تکذیب کردند، و همچنین هود و شعیب و صالح و ابراهیم را، ده حسنه به او می دهد، و به هنگام رستاخیز که از قبرش بیرون می آید ندای لا اله الا الله سر می دهد.

هر چند در این سوره، سخن از موسی و سلیمان و داود و صالح و لوط است و سخنی از هود و شعیب و ابراهیم به میان نیامده، ولی از این جهت که همه انبیاء از نظر دعوت یکسانند، این تعبیر جای تعجب نیست.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هر کس طواسین
ثلاث (سوره شعراء و نمل و قصص که همه با طس شروع شده اند) را در
شب جمعه بخواند از اولیاء الله خواهد بود، و در جوار او و سایه لطف و
حمایتش قرار می گیرد.

آیه (1) تا (6) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(طس تلك آيت القرآن و كتاب مبين) (1) (هدى و بشرى للمؤمنين) (2)
(الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم بالآخرة هم يوقنون) (3) (إن الذين
لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم أعمالهم فهم يعمهون) (4) (أولئك الذين لهم سوء
العذاب و هم في الآخرة هم الخسرون) (5) (و إنك لتلقى القرآن من لدن
حكيم عليم) (6)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

- 1 - طس، این آیات قرآن، و کتاب مبین است.
- 2 - وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است.
- 3 - همان کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند
و به آخرت یقین دارند.
- 4 - کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت
می دهیم به طوری که آنها سرگردان می شوند.
- 5 - آنها کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای
آنهاست و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند.
- 6 - و بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم و دانائی بر تو القا می شود.

تفسیر:

قرآن از سوی حکیم دانائی است

باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه قرآن برخورد می‌کنیم، و با توجه به اینکه بلافاصله بعد از آن از عظمت قرآن سخن می‌گوید به نظر می‌رسد که یکی از اسرار آن این باشد که این کتاب بزرگ و آیات مبین از حروف ساده الفباء تشکیل یافته، و زیبنده ستایش آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده ای به وجود آورده، و ما در این زمینه بحثهای مشروحی در آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف داشته ایم، (به جلد اول و دوم و ششم تفسیر نمونه مراجعه کنید).

سپس می‌افزاید: این آیات قرآن و کتاب مبین است (تلك آیات القرآن و کتاب مبین).

اشاره به دور (با لفظ تلک) برای بیان عظمت این آیات آسمانی است و تعبیر به مبین تأکیدی است بر اینکه قرآن، هم آشکار است و هم آشکار کننده حقایق.

گرچه بعضی از مفسران احتمال داده اند که تعبیر به قرآن و کتاب مبین اشاره به دو معنی جداگانه باشد، و دومی لوح محفوظ را بیان می‌کند ولی ظاهر آیه نشان می‌دهد که هر دو بیان یک واقعیت است یکی در لباس الفاظ و تلاوت، و دیگری در لباس نوشتن و کتابت.

در دومین آیه مورد بحث، دو توصیف دیگر برای قرآن بیان شده قرآنی که مایه هدایت، و وسیله بشارت برای مؤمنان است (هدی و بشری للمؤمنین). همان کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و به آخرت یقین دارند (الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزکوة و بالآخرة هم یوقنون).

و به این ترتیب، هم اعتقاد آنها به مبدأ و معاد محکم است، و هم پیوندشان با خدا و خلق، بنابراین اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آنها است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر این گروه از مؤمنان، هم از نظر مبانی اعتقادی و هم عملی راه صاف را برگزیده اند دیگر چه نیازی است که قرآن برای هدایت آنها بیاید.

ولی با توجه به اینکه هدایت دارای مراحل مختلف است که هر مرحله ای مقدمه ای است برای بالاتر، و بالاتر، پاسخ این سؤال، روشن می شود. بعلاوه تداوم هدایت خود مساله مهمی است و همان چیزی است که ما شب و روز در نمازهای خود با گفتن اهدنا الصراط المستقیم از خدا می خواهیم که ما را در این مسیر ثابت دارد و تداوم بخشد که بی لطف او این تداوم ممکن نیست.

از این گذشته، استفاده از آیات قرآن و کتاب مبین، تنها برای کسانی میسر است که روح حقیقت طلبی و حق جوئی در آنها باشد، هر چند هنوز به هدایت کامل نرسیده باشند، و اگر می بینیم در یکجا قرآن مایه هدایت پرهیزگاران معرفی شده (بقره آیه 2) و در جای دیگر مایه هدایت مسلمین (سوره نحل آیه 102) و در اینجا مایه هدایت مؤمنین، یک دلیلش همین است که لااقل تا مرحله ای از تقوی و تسلیم و ایمان به واقعیتها در دل انسان نباشد به دنبال حق نمی رود، و از نور این کتاب مبین، بهره نمی گیرد که قابلیت محل نیز شرط است.

از همه اینها گذشته، هدایت و بشارت توأم با یکدیگر تنها برای مؤمنان است و دیگران را چنین بشارتی نیست.

و از اینجا روشن می شود که اگر در بعضی از آیات قرآن، هدایت به طور وسیع و گسترده برای عموم مردم شمرده است (هدی للناس) (بقره - 185) منظور همه کسانی است که زمینه مساعدی برای پذیرش حق دارند، و گر نه لجوجان متعصب و سرسخت، کوردلانی هستند که اگر بجای یک خورشید هزاران آفتاب بر آنها بتابد، کمترین بهره ای از آن نمی گیرند.

سپس به بیان حال گروهی که در نقطه مقابل مؤمنان قرار دارند پرداخته و یکی از خطرناکترین حالاتشان را چنین بازگو می کند: کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال سوئشان را برای آنها زینت می دهیم و در طریق زندگی حیران و سرگردان می شوند (ان الذین لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم اعمالهم فهم يعمهون).

آلودگی در نظر آنها پاکی، زشتیها نزد آنها زیبا، پستیها افتخار، و بدبختیها و سیه روزیها سعادت و پیروزی محسوب می شود.

آری چنین است حال کسانی که در طریق غلط گام می نهند و بر آن ادامه می دهند، واضح است وقتی انسان کار زشت و نادرستی را انجام داد تدریجا قبح و زشتیش در نظر او کم می شود، و به آن عادت می کند، پس از مدتی که به آن خو گرفت توجیهاتی برای آن می تراشد، کم کم به صورت زیبا و حتی به عنوان یک وظیفه در نظرش جلوه می کند، و چه بسیارند افراد جنایتکار و آلوده ای که به راستی به اعمال خود افتخار می کنند و آن را نقطه مثبتی می شمرند.

این دگرگونی ارزشها، و بهم ریختن معیارها در نظر انسان، که نتیجه اش سرگردان شدن در بیراهه های زندگی است از بدترین حالاتی است که به یک انسان دست می دهد.

جالب اینکه در آیه مورد بحث و یکی دیگر از آیات قرآن (انعام - 108) این تزیین به خدا نسبت داده شده است، در حالی که در هشت مورد به شیطان، و در ده مورد به صورت فعل مجهول (زین) آمده است، و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است.

اما اینکه به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که او مسبب الاسباب در عالم هستی است، و هر موجودی تاثیری دارد به خدا منتهی می شود، آری این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان تدریجا به آن خو می گیرد، و حس تشخیص او دگرگون می شود، بی آنکه مسئولیت انسان از بین برود و یا برای خدا ایراد و نقصی باشد (دقت کنید). و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بدون واسطه، آنها هستند.

و اگر گاه به صورت فعل مجهول آمده اشاره به این است که طبیعت عمل چنین اقتضا می کند که بر اثر تکرار، ایجاد حالت و ملکه و عشق و علاقه می کند.

سپس به نتیجه تزیین اعمال پرداخته و سرانجام کار چنین کسانی را این گونه بیان می کند: آنها کسانی هستند که عذابی بد و شدید و دردناک دارند (اولئك لهم سوء العذاب).

در دنیا سرگردان و مایوس و پریشان خواهند بود، و در آخرت گرفتار مجازاتی هولناک.

و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند (وهم فی الاخرة هم الاخسرون).
 دلیل بر اینکه آنها از همه زیانکارترند همان است که در سوره کهف آیه
 103 آمده است: (قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعيهم
 فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا): بگو آیا
 زیانکارترین مردم را به شما معرفی کنم؟ آنها هستند که تلاشها و
 کوششهایشان در زندگی دنیا نابود شده در عین حال گمان می
 کنند عمل نیک انجام می دهند!

چه زیانی از این بالاتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی
 خود را برای آن به کار گیرد به گمان اینکه کار مثبتی انجام می دهد، اما
 سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه روزی بیار نیآورده است.

و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تکمیلی بر اشارات گذشته در
 زمینه عظمت محتوای قرآن، و مقدمه ای برای داستانهای انبیاء که
 بلافاصله بعد از آن شروع می شود می فرماید: بطور مسلم این قرآن از سوی
 حکیم و دانائی بر تو القا می شود (وانک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم)

گر چه حکیم و علیم هر دو اشاره به دانائی پروردگار است، ولی حکمت
 معمولا جنبه های عملی را بیان می کند، و علم جنبه های نظری را، به
 تعبیر دیگر علیم از آگاهی بی پایان خدا خبر می دهد، و حکیم از نظر و حساب
 و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است

و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری نازل می
 شود، باید کتاب مبین و روشنگر باشد، و مایه هدایت و بشارت مؤ
 منان، و داستانهایش خالی از هر گونه خرافه و تحریف.

نکته:

واقع نگری و ایمان

مساله مهم در زندگی انسان این است که واقعیات را آنچنان که هست درک کند، و در برابر آن موضع گیری صریح داشته باشد، پندارها، پیشداوریه‌ها، و تمایلات انحرافی، حب و بغضها، مانع از درک و دید واقعیات آنچنان که هست نگردد، و مهمترین تعریفی که برای فلسفه شده است همین است، درک حقایق اشیاء آنچنان که هست.

به همین دلیل یکی از مهمترین تقاضاهائی که معصومین از خدا داشتند این بود (اللَّهُمَّ ارْزُقِ الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ): خداوندا واقعیته‌ها و موجودات را آن گونه که هست به من نشان ده (تا ارزشها را به درستی بشناسم و حق آن را ادا کنم).

و این حالت بدون ایمان میسر نیست، چرا که هوا و هوسهای سرکش، و تمایلات نفسانی بزرگترین حجاب و سد این راه است، و رفع این حجاب جز در پرتو تقوی و کنترل هوای نفس، امکان پذیر نیست. لذا در آیات فوق خواندیم: کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال زشتشان را برای آنها زینت می دهیم، و سرگردان می شوند. نمونه آشکار و عینی این معنی را در زندگی گروهی از دنیا پرستان زمان خود به روشنی می بینیم

آنها به مسائلی افتخار می کنند، و جزء تمدنش می شمارند که در واقع چیزی جز ننگ و آلودگی و رسوائی نیست.

لجام گسیختگی و بی بند و باری را نشانه آزادی.

برهنگی و آلودگی زنان را دلیل بر تمدن

مسابقه در تجمل پرستی را نشانه شخصیت.
غرق شدن در انواع فساد را، مظهر حریت.
آدم کشی و جنایت و ویرانگری را دلیل بر قدرت.
خرابکاری و غصب سرمایه های دیگران را، استعمار (آبادسازی!).
به کار گرفتن وسائل ارتباط جمعی را در مسیر زننده ترین برنامه های
ضد اخلاقی دلیل بر احترام به خواست انسانها.
زیر پا گذاردن حقوق محرومان را، نشانه احترام به حقوق بشر!
اسارت در چنگال اعتیادها هوسها، ننگها و رسوائیها را، شکلی از آزادی
تقلب و تزویر و بدست آوردن اموال و ثروت از هر طریقی که باشد
دلیل بر استعداد و لیاقت!
رعایت اصول عدل و داد و احترام به حق دیگران نشانه بی عرضگی و عدم
لیاقت.
دروغ و پیمان شکنی دو روئی و تزویر را نشان سیاست.
خلاصه اعمال سوء و ننگینشان آنچنان در نظرشان زینت داده شده است
که نه تنها از آن احساس شرم نمی کنند بلکه به آن افتخار و مباهات نیز
می کنند، و پیدا است چهره چنین جهانی چگونه خواهد بود، و راهی را که به
سوی آن می رود کدام سو است؟!

آیه (7) تا (14) و ترجمه

(إذ قال موسى لا هله إننى أنست نارا ساتيكم منها بنخبر أو أتيكم
بشهاب قبس لعلكم تصطلون) (7) (فلما جأها نودى أن بورك من فى النار و
من حولها و سبحان الله رب العالمين) (8) (يا موسى إنه أنا الله العزيز الحكيم)
(9) (و ألق عصاك فلما راءها تهتز كأ نها جان ولى مدبرا و لم يعقب يا موسى
لا تخف إنى لا يخاف لدى المرسلون) (10) (إلا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء
فإنى غفور رحيم) (11) (و أدخل يدك فى جيبك تخرج بيضاء من غير سوء فى
تسع ايات إلى فرعون و قومه إنهم كانوا قوما فاسقين) (12) (فلما جأتهم آياتنا
مبصرة قالوا هذا سحر مبين) (13) (و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلما و
علوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين) (14)

ترجمه:

7 - به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: من
آتشى از دور دیدم (همینجا توقف کنید) من به زودى خبرى برای شما مى آورم
یا شعله آتشى تا گرم شوید.

8 - هنگامی که نزد آتش آمد ندائی برخاست که مبارک باد آنکس که در
آتش است و کسی که در اطراف آن است! و منزّه است خداوندی که پروردگار
جهانیان است.

9 - ای موسی! من خداوند عزیز و حکیم.

10 - و عصایت را بیفکن هنگامی که آنرا مشاهده کرد دید (با سرعت)
همچون مارهای کوچک به هر سو مى دود (ترسید و) به عقب برگشت

و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد، ای موسی! ترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند.

11 - مگر کسی که ستم کند، سپس بدی را به نیک تبدیل نماید که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیم.

12 - و دستت را در گریبانت داخل کن هنگامی که خارج می شود نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن وجود داشته باشد، این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی که آنها قومی فاسق و طغیانگرند.

13 - و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد گفتند، این سحری است آشکار.

14 - و آنرا از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

تفسیر:

موسی اینجا به امید قبسی می آید!

چنانکه گفتیم در این سوره بعد از بیان اهمیت قرآن، گوشه ای از سرگذشت پنج تن از پیامبران بزرگ و قوم آنها به میان آمده است، و وعده پیروزی مؤمنان و مجازات کافران در آنها به روشنی بازگو شده.

نخست از پیامبر اولوالعزم موسی (علیه السلام) شروع می کند و مستقیماً به سراغ حساسترین لحظات زندگانی او، یعنی لحظه ای که نخستین جرقه وحی در دل او درخشید، و با پیام و سخن الهی آشنا شد، می رود، و می گوید: به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به

خانواده خود گفت: من آتشی از دور دیدم (اذ قال موسی لاهله انی آنست نارا).

همینجا توقف کنید، من به زودی خبری برای شما می آورم و یا شعله ای از آتش، تا گرم شوید (ساتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون).

و این در همین شبی بود که موسی با همسرش دختر شعیب در طریق مصر در بیابانی تاریک و ظلمانی گرفتار آمد، راه را گم کرد، و باد و طوفان وزیدن گرفت، و در همین حال درد وضع حمل به همسرش دست داد، موسی احساس نیاز شدیدی به افروختن آتش و استفاده از گرمای آن می کرد، ولی در آن بیابان چیزی پیدا نبود.

همین که شعله آتشی را از دور دید خوشحال شد، و آن را دلیل بر وجود انسان یا انسانهائی گرفت، و گفت می روم، یا برای شما خبری می آورم و یا شعله آتشی که با آن گرم شوید.

قابل توجه اینکه: موسی می گوید: من برای شما خبری می آورم یا شعله آتشی (ضمیر شما به صورت جمع است) این تعبیر ممکن است به خاطر این بوده که علاوه بر همسرش فرزند یا فرزندان نیز با او همراه بوده است، چرا که ده سال از ازدواج او در مدین گذشته، و یا به این جهت که در بیابان وحشتناک این تعبیر آرامش بیشتری به مخاطب می دهد.

موسی خانواده اش را در همانجا گذاشت و از آن سو که آتش دیده بود حرکت کرد هنگامی که نزد آتش رسید، ندائی برخاست که مبارکباد آن کس که در آتش است، و کسی که در اطراف آن است، و منزله است خداوندی

که پروردگار عالمیان است (فلما جائها نودی ان بورك من فی النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین) .

در اینکه منظور از کسی که در آتش است و کسی که در اطراف آن کیست؟ مفسران احتمالات گوناگونی بیان کرده اند، آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از کسی که در آتش است موسی (علیه السلام) بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز نمایان شده بوده، آنقدر نزدیک گردیده که گوئی در درون آن قرار داشت، و منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن لحظه خاص، آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند.

و یا اینکه به عکس منظور از کسانی که در آتشند فرشتگان الهی می باشند و کسی که در گرد آن قرار دارد موسی (علیه السلام) .

به هر حال در پاره ای از روایات آمده است که وقتی موسی (علیه السلام) به نزدیکی آتش رسید ایستاد و خوب دقت کرد، دید از درون شاخه سبزی شعله آتش می درخشد شعله لحظه به لحظه پرفروغتر و درخت سبزتر و زیباتر می گردد، نه حرارت آتش درخت را می سوزاند، و نه رطوبت درخت شعله آتش را خاموش می کند! تعجب کرد، با شاخه کوچکی که در دست داشت، خم شد تا کمی از آن بگیرد، آتش به سوی او آمد، او وحشت کرد و عقب رفت، گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او، که ناگهان ندائی برخاست و بشارت وحی به او داده شد.

منظور این است آنقدر موسی به آتش نزدیک شد که با جمله من فی النار تناسب پیدا کرد.

تفسیر سومی که برای این جمله گفته اند این است که منظور از من فی النار نور خدا است که در شعله آتش خودنمایی می کرد، و منظور از من حولها موسی است که نزدیکی آن قرار داشت، ولی در هر صورت برای اینکه توهمی در مورد جسمیت خداوند در اینجا پیدا نشود، در آخر آیه جمله سبحان الله رب العالمین آمده که منزّه بودن خدا را از هر گونه عیب و نقص و جسمیت و عوارض جسم، روشن می سازد.

بار دیگر ندائی برخاست و موسی را مخاطب ساخته گفت: ای موسی من خداوند عزیز و حکیمم (یا موسی انی انا الله العزيز الحكيم).

این جمله برای این بود که هر گونه شک و تردید از موسی، بر طرف شود، و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می گوید نه شعله آتش یا درخت؛ خداوندی که شکست ناپذیر و صاحب حکمت و تدبیر است.

این تعبیر در حقیقت مقدمه ای است برای بیان معجزه ای که در آیه بعد می آید، چرا که اعجاز از این دو صفت پروردگار سرچشمه می گیرد، قدرت و حکمت او، ولی قبل از آنکه به آیه بعد برسیم این سؤال در اینجا مطرح است که موسی از کجا یقین پیدا کرد که این ندا، ندای الهی است و نه غیر آن.

در پاسخ این سؤال می توان گفت که توأم بودن این صدا با یک اعجاز روشن یعنی درخشیدن آتش از درون شاخه درخت سبز، گواه زنده ای بود که این یک امر الهی است.

بعلاوه چنانکه در آیه بعد خواهیم دید، به دنبال این ندا دستوری به موسی داده شد که معجزه عصا و ید بیضاء را در برداشت، و این دو گواه صادق دیگر بر واقعیت این ندا بود.

از همه اینها گذشته قاعدتا ندای الهی ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از هر ندای دیگر ممتاز می کند و به هنگامی که انسان آن را می شنود چنان در قلب و جانش اثر می گذارد که هیچگونه شک و تردیدی در اینکه این ندا، از سوی خداوند است باقی نمی ماند.

از آنجا که مأموریت رسالت آن هم در برابر ظالم و جباری همچون فرعون نیاز به قدرت و قوت ظاهری و باطنی و سند حقانیت محکم دارد، در اینجا به موسی (علیه السلام) دستور داده شد عصایت را بیفکن (و الق عصاک). موسی عصای خود را افکند، ناگاه تبدیل به مار عظیمی شد هنگامی که موسی نظر به آن افکند، دید با سرعت همچون مارهای کوچک به هر سو می دود و حرکت می کند ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد (فلما رآها تهتز كأنها جان ولی مدبرا ولم يعقب).

این احتمال نیز وجود دارد که عصا در آغاز کار تبدیل به مار کوچکی شد و در مراحل بعد تبدیل به اردهائی عظیم! در اینجا بار دیگر به موسی خطاب شد ای موسی ترس که رسولان در نزد من ترس و وحشتی ندارند (یا موسی لا تخف انی لا اخاف لدی المرسلون). اینجا مقام قرب است، و حریم امن پروردگار قادر متعال اینجا جایی نیست که ترس و وحشتی وجود داشته باشد، یعنی ای موسی تو در حضور پروردگار بزرگ هستی، و حضور او ملازم با امنیت مطلق است! نظیر این تعبیر را در سوره قصص آیه 31 نیز می خوانیم: (یا موسی اقبل ولا تخف انک من الامنین): ای موسی ترس و برگرد که تو در امنیتی.

اما در آیه بعد استثنائی برای جمله انی لا یخاف لدی المرسلون بیان کرده می گوید: مگر کسانی که ستم کرده اند و سپس در مقام توبه و جبران برآیند و بدی را تبدیل به نیکی کنند که من غفور و رحیم، توبه آنها را پذیرا می شوم و به آنان نیز امنیت می بخشم (الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فانی غفور رحیم).

در اینکه این استثناء چگونه با جمله قبل ارتباط دارد دو نظر متفاوت از سوی مفسران ابراز شده است.

نخست اینکه در ذیل آیه گذشته محذوفی وجود دارد و آن اینکه: غیر پیامبران در امان نیستند، سپس استثناء کرده می گوید: مگر کسانی که بعد از ظلم و گناه توبه و اصلاح کنند که آنها نیز مشمول امنیت الهی هستند.

دیگر اینکه استثناء از خود جمله مزبور باشد و ظلم اشاره به ترک اولائی که گاهی از پیامبران سر می زند و با مقام عصمت منافات ندارد، یعنی اگر پیامبران ترک اولائی انجام دهند، آنها نیز در امنیت نیستند، و خداوند بر آنها سخت می گیرد همانگونه که درباره آدم و یونس در آیات قرآن آمده است.

مگر آن دسته از پیامبران که به زودی متوجه ترک اولای خویش شوند، و به دامن پر مهر پروردگار درآیند و با اعمال صالح و حسنات خود آن را جبران کنند، چنانکه در مورد موسی در داستان کشتن آن مرد قبطی آمده است که موسی به ترک اولای خود اعتراف کرد و عرض نمود: (رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی): پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم و مرا ببخش (قصص - 16).

سپس دومین معجزه موسی (علیه السلام) را به او ارائه کرد و فرمود: دست را در گریبان داخل کن و هنگامی که خارج می شود، نورانی و

درخشنده است بی آنکه عیبی در آن، وجود داشته باشد (وادخل يدك في جيبك
تخرج بيضاء من غير سوء).

اشاره به اینکه این سفیدی، سفیدی ناشی از بیماری برص نیست،
بلکه نورانیت و درخشندگی و سفیدی جالبی است که خود بیانگر وجود یک
معجزه و امر خارق عادت است.

باز برای اینکه به موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) لطف بیشتری کند و به منحرفان
امکان بیشتری برای هدایت دهد می گوید: معجزات تو منحصر به این دو
نیست، بلکه این دو معجزه در زمره نه معجزه قرار گرفته که تو همراه با
آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی چرا که آنها قوم یاغی و
فاسقی بوده اند و نیاز به راهنمایی دارند مجهز با معجزات بزرگ فراوان
(فی تسع آیات الی فرعون و قومه انهم كانوا قوما فاسقین).

از ظاهر این آیه چنین استفاده می شود که این دو معجزه جزء نه معجزه
معروف موسی بوده است و در بحث مشروحاتی که در تفسیر سوره اسراء آیه
101 داشتیم چنین نتیجه گرفتیم که هفت معجزه دیگر عبارتند از طوفان، آفات
گیاهان، ملخ خوراکی، فزونی قورباغه، دگرگون شدن رنگ رود نیل
به شکل خون که هر یک از این پنج حادثه، به عنوان یک هشدار، دامن
فرعونیان را می گرفت، هنگامی که در تنگنا قرار می گرفتند دست به دامن
موسی می زدند تا رفع بلا کند.

و دو معجزه دیگر خشکسالی و کمبود انواع میوه ها بود که در آیه 130
سوره اعراف به آن اشاره شده است: (ولقد اخذنا آل فرعون بالسنين ونقص
من الثمرات لعلهم يذكرون): ما آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع

میوه ها کردیم، شاید بیدار شوند (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد 12 صفحه 309 به بعد مراجعه نمائید).

بالاخره موسی (علیه السلام) با قویترین سلاح معجزه، مسلح شد، و به سراغ فرعون و فرعونیان آمد و آنها را به سوی آئین حق دعوت کرد قرآن در آیه بعد می گوید: هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنان آمد گفتند: این سحر آشکاری است (فلما جائتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين).

و می دانیم این تهمت تنها در مورد موسی (علیه السلام) نبود، بلکه متعصبان لجوج برای توجیه مخالفت‌های خود با انبیاء و برای اینکه سدی بر سر راه دیگران ایجاد کنند تهمت سحر را مطرح می نمودند که خود نشان روشنی بر عظمت کار خارق العاده آنها بود.

در حالی که می دانیم پیامبران مردانی وارسته و حق طلب و پارسا بودند و ساحران افرادی منحرف، مادی و واجد تمام صفاتی که یک انسان تزویرگر دارد.

بعلاوه ساحران همیشه قدرت بر انجام کارهای محدودی داشتند اما پیامبران که محتوای دعوت و همچنین راه و رسم آنها بیانگر حقانیتشان بود و به گونه ای

نامحدود دست به اعجاز می زدند و هیچ شباهتی به ساحران نداشتند. جالب اینکه در آخرین آیه مورد بحث قرآن اضافه می کند، این اتهامها به خاطر آن نبود که راستی در شک و تردید باشند، بلکه آنها معجزات را از روی ظلم و برتری جوئی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین و اطمینان داشتند (و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا).

و از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ایمان واقعیته غیر از علم و یقین دارد، و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سرزند. و به تعبیر دیگر حقیقت ایمان تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق است، بنابراین اگر انسان به چیزی یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است، و این مطلبی است دامنه دار که فعلا با همین اشاره از آن می گذریم.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر یکی از اقسام آن را کفر جحود می شمرد، و یکی از شعبه های جحود را چنین بیان می فرماید: هو ان یجحد الجاحد و هو یعلم انه حق قد استقر عنده: آن عبارت از چیزی است که انسان آن را انکار کند در حالی که می داند حق است و نزد او ثابت است سپس به آیه مورد بحث استشهاد می کند.

قابل توجه اینکه قرآن انگیزه انکار فرعونیان را دو چیز می شمرد: یکی ظلم و دیگری برتری جوئی.

ممکن است ظلم اشاره به غصب حقوق دیگران باشد، و برتری جوئی اشاره به تفوق طلبی آنها نسبت به بنی اسرائیل، یعنی آنها می دیدند اگر در برابر آیات و معجزات موسی سر تسلیم فرود آورند هم منافع نامشروعشان به خطر می افتد، و هم باید همردیف بردگانیشان بنی اسرائیل قرار گیرند، و هیچ یک از این دو برای آنها قابل تحمل نبود.

و یا منظور از ظلم، ظلم بر خویشان یا ظلم بر آیات بوده و منظور از علو ظلم بر دیگران، همانگونه که در سوره اعراف آیه 9 آمده بما کانوا بایاتنا یظلمون به خاطر آنکه آنها به آیات ما ستم می کردند.

به هر حال در پایان این آیه به عنوان یک درس عبرت با یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی به سرانجام شوم فرعونیان و غرق و نابودی آنها اشاره کرده چنین می گوید بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود؟ (فانظر کیف کان عاقبة المفسدين).

قرآن در اینجا پرده از روی این مطلب بر نمی دارد، چرا که سرگذشت دردناک این قوم کافر را در آیات دیگر خوانده بودند، و با همین اشاره کوتاه آنچه باید بفهمند می فهمیدند.

ضمناً در اینجا از تمام صفات زشت آنها روی عنوان مفسد تکیه می کند که مفهوم جامعی دارد هم افساد در عقیده را شامل می شود و هم در گفتار و عمل، هم افساد در فرد و هم در نظام جامعه و در حقیقت تمام اعمال آنها در واژه افساد جمع است.

آیه (15) و (16) و ترجمه

(ولقد أتينا داود و سليمان علما و قالوا الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين) (15) (وورث سليمان داود و قال يا أيها الناس علمنا منطق الطير و أتينا من كل شيء إن هذا هو الفضل المبين) (16)

ترجمه:

15 - ما به داود و سليمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم، و آنها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

16 - و سليمان وارث داود شد، و گفت ای مردم! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است.

تفسیر:

حکومت داود و سليمان

به دنبال نقل گوشه ای از داستان موسی (علیه السلام) به بحث پیرامون دو تن دیگر از پیامبران بزرگ الهی، داود و سليمان می پردازد، البته در مورد او اشاره ای بیش نیست، اما در مورد سليمان، بحث مشروحتری آمده است.

ذکر گوشه ای از داستان این دو پیامبر، بعد از داستان موسی (علیه السلام) به خاطر آن است که اینها نیز از پیامبران بنی اسرائیل بودند، و تفاوتی که تاریخ آنها با تواریخ پیامبران دیگر دارد این است که اینها بر اثر آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی اسرائیل توفیق یافتند دست به تاسیس حکومت عظیمی بزنند، و آئین الهی را با استفاده از نیروی حکومت، گسترش دهند، لذا از لحن سرگذشت پیامبران دیگر که با مخالفت شدید قوم خود روبرو می

شدند و گاه آنها را از شهر و دیارشان بیرون می کردند، در اینجا خبری نیست، و تعبیرات به کلی با آنها فرق دارد.

این به خوبی نشان می دهد که اگر دعوت کنندگان الهی توفیقی برای تشکیل حکومت بیابند تا چه اندازه مشکلات حل می شود، و راه آنها صاف و هموار می گردد.

به هر حال در اینجا سخن از علم و قدرت و توانائی و عظمت است، سخن از تسلیم و اطاعت دیگران حتی جن و شیاطین در برابر حکومت الهی است، سخن از تسلیم پرندگان هوا و موجودات دیگر است، و بالاخره سخن از مبارزه شدید با بت پرستی از طریق دعوت منطقی و سپس بهره گیری از قدرت حکومت است.

و اینها است که داستان این دو پیامبر را از دیگر پیامبران جدا می سازد. جالب اینکه قرآن سخن را از مساله موهبت علم که زیر بنای یک حکومت صالح و نیرومند است شروع کرده می گوید: ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم (ولقد آتینا داود و سلیمان علما)

گرچه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سربسته بیان شده، و خداوند به داود و سلیمان عطا فرموده، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته اند (وآتیناه الحکمة و فصل الخطاب): ما به داود، حکمت و راه پایان دادن به نزاعها آموختیم (سوره ص - آیه 20) (و کلا آتینا حکما و علما): ما به هر یک از داود و سلیمان مقام داوری و علم عطا کردیم (انبیاء - 79).

بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان (سخن می گوید: این علم را علم گفتگوی با پرندگان دانسته اند، و بعضی دیگر به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می گوید خصوص این علم را مورد توجه قرار داده اند.

ولی روشن است که علم در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و همچنین علم قضاوت، و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است در بر می گیرد، زیرا تاسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره گیری از یک علم سرشار امکان پذیر نیست، و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیر بنا مشخص ساخته است.

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می کند: و آنها گفتند حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید (الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین)

جالب اینکه بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ علم سخن از شکر به میان آمده، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است، و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند.

ضمناً آنها معیار برتری خود را بر دیگران در علم خلاصه کردند، نه در قدرت و حکومت، و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب

دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که آنها از حکومت بر یک ملت با ایمان شکر می کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی ایمان افتخار نیست.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه چرا آنها در مقام شکرگزاری گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده، نه بر همه مؤمنان؟ با اینکه آنها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند.

این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند.

و یا بخاطر این است که آنها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی کردند، بلکه کل زمانها را در نظر داشتند، و می دانیم پیامبرانی از آنها بزرگتر در طول تاریخ بشریت بوده اند.

در آیه بعد، نخست اشاره به ارث بردن سلیمان از پدرش داود کرده می گوید: سلیمان وارث داود شد (و **ورث سلیمان داود**).

در اینکه منظور از ارث در اینجا ارث چه چیز است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته اند، چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی گذارند.

بعضی دیگر منحصرآ میراث مال و حکومت را ذکر کرده اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می کند. و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (**منطق الطیر**).

ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب (اوتینا من کل شیء) دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم، بنابراین سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد. در روایاتی که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده نیز به این آیه در برابر کسانی که می گفتند پیامبران ارثی نمی گذارند و به حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما پیامبران ارثی نمی گذاریم، تکیه می کردند استدلال شده، و دلیل بر این

گرفته شده که حدیث مزبور چون مخالف کتاب الله است از درجه اعتبار ساقط است.

در حدیثی که از طرق اهل بیت نقل شده چنین می خوانیم: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (علیها السلام) بگیرد این سخن به فاطمه (علیها السلام) رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت: اخی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی، لقد جئت شیئا فریاء، فعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول: و ورث سلیمان داود: آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده اید آنجا که می فرماید: سلیمان از داود ارث برد.

سپس قرآن می افزاید: سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم شده (و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر).

و از همه چیز به ما داده شده است، و این فضیلت آشکاری است (و اوتینا من کل شیء ان هذا هو الفضل المبین).

گر چه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسانها جز به عنوان مجاز ممکن نیست، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم، چرا که نطق هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد.

البته نمی خواهیم بگوئیم که آن صداهاى مخصوصی که گاه بعضی از حیوانات به هنگام خشم و غضب، یا رضایت و خشنودی، یا از درد و رنج، و یا اظهار و اشتیاق نسبت به بچه های خود سر می دهند نطق است نه اینها اصواتی است که مقارن با حالتی از دهان آنها بر می خیزد، ولی به طوری که در آیات بعد مشروحا خواهد آمد می بینیم که سلیمان با هدهد مطالبی را رد و بدل می کند، پیامی به وسیله او می فرستد، و بازتاب پیامش را از او جویا می شود.

این نشان می دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیانگر حالات آنها است توانائی دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند، همچنین است بحثی که درباره سخن گفتن مورچه در آیات آینده خواهد آمد.

البته گاه نطق در معنی وسیعی در قرآن به کار رفته است که در حقیقت روح و نتیجه نطق را بیان می کند و آن بیان ما فی الضمیر است، خواه از طریق الفاظ و سخن باشد و خواه از طریق حالات دیگر، مانند آیه (هذا کتابنا ينطق **علیکم بالحق**): این کتاب ما است که به حق برای شما سخن می گوید (جاثیه - 29) ولی نیازی نیست که ما نطق را در مورد گفتگوی سلیمان با پرندگان به این معنی تفسیر کنیم، بلکه سلیمان طبق ظاهر آیات فوق می توانست الفاظ خاص پرندگان را که برای انتقال مطالب به کار می برند تشخیص دهد، و با آنها سخن بگوید.

در این باره در بحث نکات نیز به خواست خدا سخن می گوئیم.
اما جمله (اوتینا من کل شیء): (از همه چیز به ما داده شده) بر خلاف محدودیتهائی که گروهی از مفسران برای آن قائل شده اند مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و تمام وسائلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می شود، و اصولاً بدون آن این کلام ناقص خواهد بود، و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت.

در اینجا فخر رازی سؤالی عنوان کرده و آن اینکه آیا تعبیر علمنا و اوتینا (به ما تعلیم داده شده و به ما بخشیده شده) آیا از قبیل کلام متکبران نیست؟ سپس چنین پاسخ می گوید: منظور از ضمیر جمع در اینجا خود سلیمان و پدرش، یا خود او و معاونانش در حکومت است، و این معمول است که هر گاه کسی در رأس تشکیلاتی قرار گیرد با ضمیر جمع از خود یاد می کند.

نکته ها:

1 - رابطه دین و سیاست

بر خلاف آنچه بعضی از کومه بینان می اندیشند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست، دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسانها مخصوصاً مسائل اجتماعی را در بر می گیرد.
بعثت انبیاء برای اقامه قسط و عدل است (سوره حدید آیه 25).
دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تامین آزادی بشر است (سوره اعراف آیه 157).

دین برای نجات مستضعفان از چنگال ظالمان و ستمگران و پایان دادن به دوران سلطه آنها است.

و بالاخره دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل (سوره جمعه آیه 2).

بدیهی است این هدفهای بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست. چه کسی می تواند با توصیه های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند، و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟

چه کسی می تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسانهای در بند بردارد و بشکند، بی آنکه متکی به قدرت باشد؟

و چه کسی می تواند در جامعه ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند؟ و ملکات اخلاقی را در دلها پرورش دهد؟

و این است که ما می گوئیم دین و سیاست دو عنصر تفکیک ناپذیر است اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرائی خود را بکلی از دست می دهد، و اگر سیاست از دین جدا گردد مبدل به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خود - کامگان می شود.

اگر پیامبر اسلام (ﷺ) موفق شد این آئین آسمانی را با سرعت در جهان گسترش دهد دلیل آن این بود که در اولین فرصت دست به تاسیس حکومت زد، و از طریق حکومت اسلامی هدفهای الهی را تعقیب نمود.

بعضی از پیامبران دیگر که نیز چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند، اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد موفق به کار زیادی نشدند.

2 - ابزار حکومت الهی

جالب اینکه در داستان سلیمان و داود به خوبی می بینیم که آنها به سرعت آثار شرک و بت پرستی را ریشه کن ساختند، و نظامی الهی بر پا کردند، نظامی که ابزار اصلیش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهیها در زمینه های مختلف بود.

نظامی که نام خدا در سر لوحه همه برنامه هایش قرار داشت. نظامی که تمام نیروهای لایق را به کار می گرفت، حتی از نیروی یک پرنده برای رسیدن به اهدافش استفاده می کرد.

نظامی که دیوها را دربند کرده و ظالمان را بر سر جای خود نشانده بود. و بالاخره نظامی که هم قدرت نظامی کافی داشت، و هم دستگاه اطلاعاتی، و هم افرادی که در زمینه های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند، و همه اینها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود.

3 - نطق پرندگان

در آیات فوق، و آیاتی که بعد از این در داستان هدهد و سلیمان خواهد آمد صریحا اشاره به نطق پرندگان و میزانی از درک و شئون برای آنان شده است. بی شک پرندگان - مانند سایر حیوانات - در حالات مختلف صداهای گوناگونی از خود ظاهر می سازند که با دقت و بررسی، می توان از نوع صدا به وضع حالات آنها پی برد، کدام صدا مربوط به حالات خشم است و کدام رضا، کدام صدا دلیل بر گرسنگی است، و کدام نشانه تمنی؟ با کدام صدا بچه های خود را فرا می خواند و با کدام صدا آنها را از بروز حادثه وحشتناکی خبر می دهد؟

این قسمت از صدای پرندگان، مورد هیچگونه شک و تردید نیست، و همه کم و بیش با آن آشنا هستیم.

ولی آیات این سوره ظاهراً مطلبی بیش از این را بیان می کند، بحث از سخن گفتن آنان به نحو مرموزی است که مطالب دقیقتری در آن منعکس است، و بحث از تفاهم و گفتگوی آنها با یک انسان است، گر چه این معنی برای بعضی عجیب می آید، ولی با توجه به مطالب مختلفی که دانشمندان در کتابها نوشته اند و مشاهدات شخصی بعضی در مورد پرندگان مطلب عجیبی نیست.

ما از هوش حیوانات مخصوصاً پرندگان مطالبی عجیبتر از این سراغ داریم. بعضی از آنها چنان مهارتی در ساختن خانه و لانه دارند که گاه از مهندسين ما پیشی می گیرند!

بعضی از پرندگان چنان اطلاعاتی از وضع نوزادان آینده خود و نیازها و مشکلات آنها دارند و چنان دقیقاً برای حل آنها عمل می کنند که برای همه ما اعجاب انگیز است!.

پیش بینی آنها درباره وضع هوا حتی نسبت به چند ماه بعد، و آگاهی آنها از زلزله ها قبل از وقوع آن، و حتی پیش از آنکه زلزله سنجهای ما خفیفترین لرزشها را ثبت کنند معروف است.

تعلیماتی که در عصر ما به حیوانات داده می شود، و کارهای خارق العاده آنها را در سیرکها بسیاری دیده اند، که حاکی از هوش شگفت انگیز آنها است.

کارهای شگفت آور مورچگان و تمدن شگرف آنها.

عجائب زندگی زنبوران عسل و ردیابی حیرت انگیز آنها.

آگاهی پرندگان مهاجر که گاه فاصله میان قطب شمال و جنوب را طی می کنند، از وضع راهها در این مسیر فوق العاده طولانی. اطلاعات فوق العاده ماهیان آزاد در مهاجرت دستجمعی در اعماق دریاها عموماً از مسائلی است که از نظر علمی مسلم و دلیل بر وجود مرحله مهمی از درک و یا غریزه و یا هر چه آن را بنامیم در این حیوانات است. وجود حواس فوق العاده ای در حیوانات همچون دستگاه رادار مانند شبیره و شامه بسیار قوی بعضی از حشرات، و دید فوق العاده نیرومند بعضی از پرندگان و امثال آن نیز دلیل دیگری است بر اینکه آنها در همه چیز از ما عقب مانده تر نیستند!

با در نظر گرفتن این امور جای تعجب نیست که آنها تکلم مخصوصی نیز داشته باشند، و بتوانند با کسی که از الفبای کلام آنها آگاه است، سخن گویند. در آیات قرآن نیز به عناوین مختلف به این امر اشاره شده است از جمله در آیه 38 سوره انعام می خوانیم: **(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ):** هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهائی همانند شما هستند!

در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصاً پرندگان است، و حتی برای هر یک از آنها سخنی شعار مانند نقل شده است که شرح آنها به درازا می کشد.

در روایتی از امام صادق (ع) می خوانیم که امیر مؤمنان علی (ع) به ابن عباس فرمود: ان الله علمنا منطق الطير كما علم سليمان ابن داود، و منطق كل دابة في بر او بحر: خداوند سخن گفتن

پرندگان را به ما آموخت همانگونه که به سلیمان بن داود، و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا.

4 - روایت نحن معاشر الانبياء لا نورث

اهل سنت حدیثی در کتابهای مختلف خود از پیامبر اسلام (ﷺ) به این مضمون نقل کرده اند که فرمود: نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة: ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم، و آنچه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت ما تركناه صدقة نقل کرده اند.

سند این حدیث غالباً در کتب معروف اهل سنت به ابوبکر منتهی می شود که بعد از پیامبر (ﷺ) زمام امور مسلمین را به دست گرفت، و هنگامی که حضرت فاطمه (علیها السلام) و یا بعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد

این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد!

این حدیث را مسلم در صحیح خود (جلد 3 - کتاب الجهاد و السیر - صفحه 1379) و بخاری در جزء هشتم کتاب الفرائض (صفحه 185) و گروهی دیگر در کتابهای خود آورده اند.

قابل توجه اینکه در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می خوانیم: فاطمه (علیها السلام) و عباس (بعد از وفات پیامبر (ﷺ)) نزد ابوبکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می خواستند، و آنها در آن موقع زمینشان را در فدک و سهمشان را از خیبر مطالبه می کردند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا (ﷺ) شنیدم که گفت: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند

صدقه است... هنگامی که فاطمه (علیها السلام) این سخن را شنید با حالتی خشمگین ابوبکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او یک کلمه سخن نگفت.

البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در حوصله این تفسیر می گنجد امور زیر است:

1 - این حدیث با متن قرآن سازگار نیست، و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق کتاب الله نباشد از درجه اعتبار ساقط است، و نمی توان به عنوان حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا سائر معصومین (علیهم السلام) روی آن تکیه کرد.

در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد، و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می شود، و در مورد یحیی و زکریا می خوانیم: *یرثنی و یرث من آل یعقوب*: فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد (مریم - 6) مخصوصا در مورد زکریا بسیاری از مفسران روی جنبه های مالی تکیه کرده اند.

بعلاوه ظاهر آیات ارث در قرآن مجید عام است و همه را شامل می شود، و شاید به همین دلیل قرطبی از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعل غالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند جمله ای است که عرب می گوید *(انا معشر العرب اقری الناس للضعیف)*: ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان نوازتریم (در حالی که این یک حکم عمومی نیست).

ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست.

2 - روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می دهد ابوبکر تصمیم گرفت فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنانکه در سیره حلبی می خوانیم:

فاطمه دختر پیامبر (ﷺ) نزد ابوبکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابوبکر آیا این در کتاب خدا است که دختری از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم، ابوبکر گریه کرد و اشکش جاری شد سپس از منبر پائین آمد، و نامه ای دایر به واگذاری فدک به فاطمه (سلام الله علیها) نوشت، در این حال عمر وارد شد گفت: این چیست؟ گفت: نامه ای نوشتم که میراث فاطمه (علیها السلام) را از پدرش به او واگذارم، عمر گفت: اگر این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد!

چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر (ﷺ) باشد و ابوبکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به روایت پیامبر (ﷺ) ننمود؟

بررسی دقیق روایت فوق نشان می دهد که مساله نهی پیامبر (ﷺ) مطرح نبوده، مهم در اینجا مسائل سیاسی روز بوده است، و همینها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می اندازد می گوید: از استاد علی بن فارقی پرسیدم: آیا فاطمه (علیها السلام) در ادعای خود راست می

گفت؟ پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد، با اینکه وی را صادق و راستگو می شمرد؟!

استادم تبسم پر معنائی کرد و سخن لطیف زیبایی گفت، با اینکه او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت: لو اعطاها اليوم فدک بمجرد دعاها لجأت الیه غذا و ادعت لزوجها الخلافة! و زحزحته عن مقامه و لم یمكنه الاعتذار و الموافقة بشیء:

اگر امروز فدک را به ادعای فاطمه (علیها السلام) به او می داد، فردا می آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می کرد! و ابوبکر را از مقامش متزلزل می ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت!.

3 - روایت معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه آمده است که العلماء ورثة الانبیاء: دانشمندان وارثان پیامبرانند.

و نیز از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که: ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما: پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذارند.

از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آنها علم و دانش بوده است، و مهمترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود، و کسانی که سهم بیشتری از این علم و دانش را بر گرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آنکه نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می ماند، بعدا این حدیث نقل به معنی شده و سوء

تعبیر از آن گردیده و احتمالا جمله ما ترکنه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده اند.

برای اینکه سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت فخر رازی که در ذیل آیه 11 سوره نساء آورده است پایان می دهیم:

او می گوید: یکی از تخصیصهائی که بر این آیه (آیه ارث فرزندان) وارد شده است، چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین (اهل سنت) است که پیامبران علیهم السلام چیزی به ارث نمی گذارند و شیعه (عموما) در این بحث مخالفت کرده اند روایت شده است هنگامی که فاطمه (علیها السلام) میراث خود را مطالبه کرد، آنها به استناد حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نحن معاشر الانبياء لا نورث ما ترکنه صدقه، او را از ارث خود باز داشتند، در این هنگام فاطمه (علیها السلام) به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان) استدلال کرد، گوئی می خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی شود با خبر واحد تخصیص زد.

سپس فخر رازی می افزاید: شیعه می گویند: به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در اینجا به سه دلیل جایز نیست:

نخست اینکه این بر خلاف صریح قرآن است که می گوید زکریا از خدا تقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و آل یعقوب ارث ببرد، و همچنین قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد، زیرا نمی توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد، چون این یکنوع وراثت مجازی است، چرا که این پیامبران، علم و دین را به فرزندان خود آموختند نه آنکه از خود گرفتند و به آنها واگذار کردند، وراثت حقیقی تنها در مال تصور می شود (که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند).

دیگر اینکه چگونه ممکن است ابوبکر از این مساله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد، اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگترین زاهدان و دانشمندان بودند و با مساله وراثت پیامبر (ﷺ) سر و کار داشتند از آن بیخبر بمانند؟ چگونه ممکن است پیامبر (ﷺ) این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟.

سوم اینکه: جمله ما ترکنه صدقه دنباله لا نورث است و مفهومی این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده ایم در دائره میراث قرار نمی گیرد نه غیر آن...

سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می دهد و می گوید: فاطمه (علیها السلام) بعد از گفتگو با ابوبکر، به آن گفتگو راضی شد، علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابوبکر درست است!

ولی روشن است که پاسخ فخر رازی درخور استدلالهای فوق نیست، زیرا همانگونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه (علیها السلام) نه تنها راضی نشد بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر یک کلمه با ابوبکر سخن نگفت.

از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مساله باشد با اینکه شخصیتی همچون علی و فاطمه (علیها السلام) و عباس که در کانون وحی پرورش یافته اند با آن مخالفت کرده باشند؟!.

آیه (17) تا (19) و ترجمه

(و حشر لسلیمن جنوده من الجن و الانس و الطیر فهم یوزعون) (17)
(حتى إذا أتوا على واد النمل قالت نملة يا أيها النمل ادخلوا
مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده وهم لا يشعرون) (18) (فتبسم
ضاحكا من قولها و قال رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت علي و علي والدي
و أن أعمل صالحا ترضئه و أدخلني برحمتك في عبادك الصالحين) (19)
ترجمه:

17 - لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند آنقدر
زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند.

18 - تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان!
به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که
نمی فهمند!.

19 - (سلیمان) از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت: پروردگارا! شکر
نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام
فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو
گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما.

تفسیر:

سلیمان در وادی مورچگان!

از آیات این سوره، و همچنین از آیات سوره سبا به خوبی استفاده می
شود که داستان حکومت حضرت سلیمان جنبه عادی نداشت، بلکه توأم با
خارق عادات و معجزات مختلفی بود که قسمتی از آن (مانند حکومت

سلیمان بر جن و پرندگان و درک کلام مورچگان، و گفتگوی با هدهد) در این سوره، و بخشی دیگر از آن در سوره سبا آمده است.

در حقیقت خداوند قدرت خود را در ظاهر ساختن این حکومت عظیم و قوایی که مسخر آن بود نشان داد و می دانیم از نظر یک فرد موحد، این امور در برابر قدرت خداوند سهل و ساده و آسان است. در آیات مورد بحث نخست می گوید: لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند (و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر). جمعیت لشکریانش به قدری زیاد بود که برای نظم سپاه دستور داده می شد که صفوف اول را متوقف کنند و صفوف آخر را حرکت دهند تا همه به هم برسند (فهم یوزعون).

یوزعون از ماده وزع (بر وزن جمع) به معنی بازداشتن است، این تعبیر هر گاه در مورد لشکر به کار رود به این معنی است که اول لشکر آن را نگاه دارند تا آخر لشکر به آن ملحق گردد و از پراکندگی و تشتت آنها جلو - گیری شود. واژه وزع به معنی حرص و علاقه شدید به چیزی آمده است که انسان را از امور دیگر باز می دارد.

از این تعبیر استفاده می شود که لشکریان سلیمان، هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص.

حشر از ماده حشر (بر وزن نشر) به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آنها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است، از این تعبیر و همچنین از تعبیری که در آیه بعد می آید استفاده می شود که سلیمان به سوی نقطه ای لشکرکشی کرده بود، اما این کدامیک از لشکرکشیهای سلیمان است؟ به درستی معلوم نیست بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به

وادی نمل (سرزمین مورچگان) می گوید چنین استفاده کرده اند که آن منطقه ای بوده است در نزدیکی طائف، و بعضی گفته اند منطقه ای بوده است در نزدیک شام.

ولی به هر حال چون بیان این موضوع تاثیری در جنبه های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته، سخنی از آن به میان نیامده است.

ضمناً این بحث که میان جمعی از مفسران درگیر شده که آیا همه انسانها و جن و پرندگان از لشکریان او بوده اند (بنابراین کلمه من بیانیه است) و یا اینکه قسمتی از آنها لشکر او را تشکیل می داده اند و در این صورت من تبعیضیه است تقریباً بحث زائدی به نظر می رسد، چون بدون شک، سلیمان بر کل روی زمین حکومت نداشت و قلمرو حکومتش منطقه شام و بیت المقدس و احتمالاً بعضی نواحی اطراف بود.

و حتی از آیات بعد استفاده می شود که او سلطه ای بر سرزمین یمن هنوز پیدا نکرده بود و بعد از ماجرای هدهد و تسلیم ملکه سباء بر آنجا تسلط یافت. جمله تفقد الطیر در آیات بعد نشان، می دهد که در میان پرندگانی که سر بر فرمان او بودند، یک هدهد وجود داشت که وقتی سلیمان او را ندید جویای حالش شد، اگر تمام پرندگان بودند و از جمله هزاران هدهد، این تعبیر صحیح نبود (دقت کنید).

به هر حال، سلیمان با این لشکر عظیم حرکت کرد تا به سرزمین مورچگان رسیدند (حتی اذا اتوا علی وادی النمل).

در اینجا مورچه ای از مورچگان، همنوعان خود را مخاطب ساخت و گفت: ای مورچگان داخل لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که

نمی فهمند! (قال نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون).

در اینکه چگونه این مورچه از حضور سلیمان و لشکریانش در آن سرزمین آگاه شد و چگونه صدای خود را به گوش دیگران رسانید سخن داریم که در نکته ها بخواست خدا خواهد آمد.

ضمناً از این جمله استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومی این است که اگر آنها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند، و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آنها است.

سلیمان با شنیدن این سخن تبسم کرد و خندید (فتبسم ضاحكا من قولها): در اینکه چه چیز سبب خنده سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند: ظاهر این است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه ای هموعان خود را از لشکر عظیم سلیمان بر حذر دارد و آنها را به عدم توجه نسبت دهد، این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد.

بعضی نیز گفته اند این خنده شادی بود چرا که سلیمان متوجه شد حتی مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترفند و تقوای آنها را می پذیرند! و بعضی گفته اند شادی او از این جهت بود که خداوند چنین قدرتی به او داده بود که در عین شور و هیجان عظیم لشکر از صدای مورچه ای نیز غافل نمی ماند!

به هر حال در اینجا سلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود.

نخست اینکه عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما (و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی و علی والدی).

تا بتوانم اینهمه نعمتهای عظیم را در راهی که تو فرمان داده ای و مایه خشنودی تو است به کار گیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر اینهمه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست.

دیگر اینکه مرا موفق دار تا عمل صالحی بجای آورم که تو از آن خشنود می شوی (وان اعمل صالحا ترضاه).

اشاره به اینکه آنچه برای من مهم است بقای این لشکر و عسکر و حکومت و تشکیلات وسیع نیست، مهم این است که عمل صالحی انجام دهم که مایه رضای تو گردد، و از آنجا که اعمل فعل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای استمرار این توفیق را داشت.

و بالاخره سومین تقاضایش این بود که عرضه داشت پروردگارا! مرا به رحمت در زمره بندگان صالحت داخل گردان (وادخلنی برحمتك فی عبادك الصالحین).

نکته ها:

1 - آگاهی سلیمان از سخن حیوانات

ما از جهان حیوانات اطلاعات زیادی در دست نداریم، و با تمام پیشرفتهائی که در این زمینه شده، هنوز ابهامهای فراوانی بر روی آن سایه افکنده است.

ما آثار هوش و دقت و ذکاوت و مهارت در کارهای بسیاری از آنها می بینیم: خانه سازی زنبوران عسل، نظمی که بر کندو حکم فرما است، دقت

مورچگان در جمع آوری نیازمندیهای زمستان، طرز ذخیره و انبار آنها، دفاع کردن حیوانات از خود در برابر دشمن، و حتی آگاهی آنها از درمان بسیاری از بیماریها، پیدا کردن لانه و خانه خود از فاصله های بسیار دور دست، و پیمودن راههای طولانی و رسیدن به مقصد، پیش بینی آنها از حوادث آینده، و مانند آن همه از چیزهایی است که نشان می دهد، در دنیای مرموز حیوانات بسیاری از وسائل هنوز برای ما لاینحل است.

از این گذشته بسیاری از حیوانات بر اثر آموزش و تربیت، کارهای شگفت انگیزی انجام می دهند که حتی انسانها از آن عاجزند.

اما بدرستی روشن نیست که آنها تا چه حد از دنیای انسانها باخبرند؟ آیا واقعا آنها می دانند که ما کیستیم و چه می کنیم؟ ممکن است ما در آنها چنین هوش و ادراکی را سراغ نداشته باشیم، ولی آیا این به معنی نفی آن است؟! روی این حساب اگر در داستان فوق خواندیم که مورچگان از آمدن لشکر سلیمان به آن سرزمین با خبر شدند و اعلام رفتن به لانه ها نمودند تا زیر دست و پای لشکر له نشوند، و سلیمان نیز از این ماجرا آگاه شد زیاد جای تعجب نیست.

از این گذشته، حکومت سلیمان - همانگونه که گفتیم - توأم با خارق عادات و کارهای اعجاز آمیزی بود، روی همین اصل، بعضی از مفسران اظهار عقیده کرده اند

که دارا بودن این سطح آگاهی از ناحیه قشری از حیوانات در عصر سلیمان خود یک اعجاز و خارق عادت بوده است، و مانعی ندارد که عین آن را در سایر اعصار و قرون احیاناً ببینیم.

غرض این است که هیچ دلیلی در کار نیست که ما داستان سلیمان و مور یا سلیمان و هدهد را بر کنایه و مجاز و یا زبانحال، و مانند آن حمل کنیم، هنگامی که حفظ ظاهر آن و حمل بر معنی حقیقی امکان پذیر است.

2 - سلیمان و الهام شکر پروردگار

یکی از بهترین نشانه ها برای شناخت حاکمان الهی از حکمرانان جبار، این است که دسته دوم به هنگام رسیدن به قدرت غرق غرور و غفلت می شوند و همه ارزشهای انسانی را به دست فراموشی سپرده، در خودکامگی، سخت فرو می روند.

اما حاکمان الهی به هنگام نیل به قدرت، بار سنگینی از مسئولیتها را بر دوش خود احساس می کنند، بیش از همیشه به درگاه خدا روی می آورند، و توانائی بر ادای رسالت خویش را از او می طلبند، همانگونه که سلیمان بعد از آنهمه قدرت مهمترین چیزی که از خدا تقاضا می کند ادای شکر او و استفاده از این مواهب در مسیر رضای او و آسایش بندگان خدا است.

جالب اینکه با جمله اوزعنی این تقاضا را شروع می کند که مفهومش الهامی از درون و جمع کردن تمام نیروهای باطنی برای انجام این هدف بزرگ است یعنی خدایا آنچنان قدرتی به من عنایت کن تا تمام نیروهای درونیم را برای ادای شکر و انجام وظیفه بسیج کنیم، و راه را نیز تو به من نشان ده که راهی است بسیار سخت و طولانی و پر خوف و خطر، راه ادای حقوق همه مردم، در چنان حکومت وسیع و گسترده!

او نه تنها تقاضای توانائی بر شکر نعمتهائی که به خود او داده شده است می کنند، بلکه در عین حال تقاضا دارد که ادای شکر مواهبی که بر پدر و مادرش ارزانی شده بود انجام دهد، چرا که بسیاری از مواهب وجود انسان

از پدر و مادر به ارث به او می رسد، و بدون شک امکاناتی که خداوند به پدر و مادر می دهد کمک مؤثری برای فرزندان در راه نیل به هدفها می کند.

3 - سلیمان و عمل صالح

جالب اینکه سلیمان با داشتن آن قدرت و حکومت بی نظیر، تقاضایش از خدا این است که عمل صالح را به طور مداوم انجام دهد، و از آن بالاتر در زمره بندگان صالح خدا باشد.

از این تعبیر روشن می شود که اولاً هدف نهائی بدست آوردن قدرت، انجام عمل صالح است، عملی شایسته و ارزشمند، و بقیه هر چه هست مقدمه ای برای آن محسوب می شود.

عمل صالح نیز مقدمه ای است برای جلب خشنودی و رضای خدا که هدف نهائی و غایة الغایات همین است.

ثانیاً داخل بودن در زمره صالحان مرحله ای است فراتر از انجام عمل صالح که اولی صلاح ذاتی است و دومی صلاح عمل (دقت کنید).

به تعبیر دیگر گاه انسان عمل صالحی را انجام می دهد، اما این معنی جزء ذات و روح او و بافت وجودش نشده است، سلیمان از خدا این می خواهد که آنقدر مشمول عنایت پروردگار قرار گیرد که صالح بودن از عملش فراتر رود و در درون جان و اعماق وجودش نفوذ کند و این جز به رحمت الهی امکان پذیر نیست.

راستی بنده صالح خدا بودن چه گرانبها و گرانقدر است که سلیمان با آن حشمت و جاه و جلالش که برای احدی جای شک نبوده باز تقاضایش این است که خدا به رحمتش او را در خط بندگان صالح قرار دهد، و از

لغزشهایی که هر زمان برای انسان مخصوصا انسانی که در رأس یک
تشکیلات عظیم باشد امکان پذیر است او را حفظ کند.

آیه (20) تا (25) و ترجمه

(و تفقد الطیر فقال مالی لا أرى الهدهد أم كان من الغائبین) (20) (لا عذبه عذابا شديدا اولا ذبحنه أ و لیا تینی بسلطان مبین) (21) (فمکث غیر بعید فقال أ حطت بمالم تحط به و جئتک من سبا بنیا یقین) (22) (إنی وجدت امرأة تملکهم و أوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم) (23) (وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان أعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون) (24) (ألا یسجدوا لله الذی یرج الخبء فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و ما تعلنون) (25) (الله لا اله الا هو رب العرش العظیم) (26)

ترجمه:

- 20 - (سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا اینکه او از غایبان است.
- 21 - من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد.
- 22 - چندان طول نکشید (که هدهد آمد و) گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برای تو آورده ام.
- 23 - من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصاً) تخت عظیمی دارد.

24 - (اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد.

25 - چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند؟ و آنچه را مخفی می کنید و آشکار نمی سازید، می داند؟

26 - خداوندی که معبودی جز او نیست، و پروردگار و صاحب عرش عظیم است.

تفسیر:

داستان هدهد و ملکه سبا

در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده، و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می کند.

نخست می گوید: سلیمان هدهد را ندید، و در جستجوی او برآمد (و تفقد الطیر).

این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی ماند!

بدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است، چنانکه در ادامه سخن، قرآن می افزاید، سلیمان گفت: چه شده است که هدهد را نمی بینم (وقال مالی لا اری الهدد).

یا اینکه او از غائبان است (ام کان من الغائبین).

در اینکه سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست؟ بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او، پرندگان بر سرش سایه می افکندند، و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد.

و بعضی دیگر ماموریتی برای هدهد در تشکیلات او قائل شده اند، و او را مامور یافتن مناطق آب می دانند، و به هنگام نیاز به جستجوگری برای آب او را غائب دید.

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: من او را نمی بینم سپس افزود یا اینکه او از غائبان است ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پر توان، چاره ای ندارد جز اینکه تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد، و حتی بود و نبود یک پرنده، یک مامور عادی را از نظر دور ندارد، و این یک درس بزرگ است.

سلیمان برای اینکه حکم غیابی نکرده باشد، و در ضمن غیبت هدهد روی بقیه پرندگان، تا چه رسد به انسانهایی که پستهای حساسی بر عهده داشتند اثر نگذارد افزود: من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد! (لاعذبنه عذاباً شدیداً).

و یا او را ذبح می کنم! (اولاذبحنه).

یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد (اولیاتینی بسلطان مبین

).

منظور از سلطان در اینجا دلیلی است که مایه تسلط انسان، بر اثبات مقصودش گردد، و تاکید آن بوسیله مبین برای این است که این فرد متخلف حتما باید دلیل کاملا روشنی بر تخلف خود اقامه کند. در حقیقت سلیمان (علیه السلام) بی آنکه غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود، و حتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام، و مرحله مجازات اعدام.

ضمنا نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و توانائیش نمی کند. ولی غیبت هدهد، چندان به طول نیانجامید (فمکث غیر بعید).

بازگشت و رو به سلیمان کرد و چنین گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری، من از سرزمین سباء یک خبر قطعی (و دست اول) برای تو آورده ام؟ (فقال احطت بما لم تحط به و جئتک بنبا یقین).

هدهد گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد، و برای بر طرف کردن ناراحتی او نخست به صورت کوتاه و سربسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی ندارد! و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست، به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.

قابل توجه اینکه: لشکریان سلیمان و حتی پرندهانی که مطیع فرمان او بودند آنقدر عدالت سلیمان به آنها آزادی و امنیت و جسارت داده بود، که هدهد بدون ترس بی پرده و با صراحت به او می گوید: من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی.

بر خورد او با سلیمان، همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود، که برای بیان یک واقعیت، نخست مدتی تملق می گویند، و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده سپس به خاک پای ملوکانه، مطلب خود را در لابلای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازکتر از گل استفاده می کنند، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند!

آری هدهد با صراحت گفت: غیبت من بی دلیل نبوده، خبر مهمی آورده ام که تو از آن با خبر نیستی!

ضمناً این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسانهای عصر خویش از آن بیخبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت.

به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت: من به سرزمین سبا رفته بودم زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می کند، و همه چیز را در اختیار دارد مخصوصاً تخت عظیمی داشت! (انی وجدت امرأة تملكهم وأوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم).

هدهد با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات. دیگر اینکه یک زن بر آن حکومت می کند، و درباری بسیار مجلل دارد حتی شاید مجلتر از تشکیلات سلیمان چرا که هدهد

تخت سلیمان را مسلماً دیده بود، با اینحال از تخت ملکه سبا به عنوان عرش عظیم یاد می کند!

و با این سخن به سلیمان فهمانید مبادا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد.

سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی هدهد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود مساله عجیب و ناراحت کننده ای که من در آنجا دیدم این بود که: مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش در برابر خورشید - نه در برابر الله - سجده می کنند! (وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله).

شیطان بر آنها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده (و افتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می نمایند!) (وزین لهم الشیطان اعمالهم). و به این ترتیب شیطان آنها را از راه حق باز داشته (فصدهم عن السبیل).

آنها چنان در بت پرستی فرو رفته اند که من باور نمی کنم به آسانی از این راه برگردند آنها هدایت نخواهند شد (فهم لا یهتدون).

و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آنها را نیز مشخص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان اند.

بتکده های آنها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، و به آن عشق می ورزند و مباهات می کنند، و در چنین شرائطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است.

سپس افزود آنها چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند، و آنچه را مخفی می دارید و آشکار می سازید می داند (**الا یسجدوا لله الذی یشخرج الخبا فی السماوات و الارض و یعلم ما تخفون و ما تعلنون**).

واژه خبا (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در اینجا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می داند.

و اینکه بعضی آن را به خصوص باران (در مورد آسمانها) و گیاه (در مورد زمین) تفسیر کرده اند، در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است. و همچنین آنها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده اند.

جالب اینکه نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین و آسمان سخن می گوید و سپس از اسرار نهفته درون قلب انسانها!

اما اینکه چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مساله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر، تکیه کرد، ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانائی قدرتش از وجود کشور سبا با آن ویژگیهایش بیخبر بود، او می گوید باید دست به دامن لطف خدائی زد که چیزی از او پنهان نیست.

و یا به تناسب اینکه - طبق معروف - هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین با خبر می شد، لذا سخن از خداوندی می گوید که از همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

و سرانجام سخن خود را چنین پایان می دهد: همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است (الله لا اله الا هو رب العرش العظيم).

و به این ترتیب روی توحید عبادت و توحید ربوبیت پروردگار، و نفی هر گونه شرک تاکید کرده و سخن خود را به پایان می برد.

نکته ها:

الف - درسهای آموزنده

آنچه در این بخش از آیات خواندیم نکته های فراوانی دارد که می تواند در زندگی همه انسانها و روند همه حکومتها مؤثر باشد:

- 1 - رئیس حکومت یا یک مدیر باید آنچنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پیگیری کند.
- 2 - مراقب تخلف یک فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند، و پیشگیری لازم را به عمل آورد.
- 3 - هرگز نباید کسی را غیبا محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.
- 4 - باید جرمه به مقدار جرم باشد، و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود، و سلسله مراتب رعایت گردد.
- 5 - باید هر کس و لو بزرگترین قدرتهای اجتماعی، تسلیم دلیل و منطق باشند هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.
- 6 - در محیط جامعه باید آنقدر صراحت و آزادی حکمفرما گردد حتی یک فرد عادی بتواند در موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید: من از چیزی آگاهم که تو نمی دانی!

7 - ممکن است کوچکترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگترین دانشمندان و قدرتمندان از آن بیخبر باشند تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور نگردد.

8 - در سازمان اجتماعی بشر نیازهای متقابل آنقدر زیاد است که گاه سلیمانها محتاج یک پرنده می شوند.

9 - گر چه در جنس زنان شایستگیها بسیار است، و حتی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبا از فهم و درایت فوق العاده ای برخوردار بود، ولی با اینهمه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آنها سازگار نیست که هدهد نیز از این مساله تعجب کرد و گفت: من زنی را بر آنها حکمران دیدم!

10 - مردم غالباً بر همان آئینی هستند که زمامدارانشان می باشند، لذا در این داستان می خوانیم که هدهد می گوید من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشید سجده می کنند (نخست سخن از سجده ملکه سپس از ملتش می گوید).

ب - پاسخ به چند سؤال

بعضی از مفسران در اینجا سؤال الاتی مطرح کرده اند:

از جمله اینکه: سلیمان با آن علم و دانش و امکانات حکومتش چگونه از وجود چنین کشوری بی اطلاع بود، وانگهی فاصله ای میان یمن و مرکز حکومت سلیمان را که ظاهراً سرزمین شام بوده، چگونه هدهد پیمود و از این گذشته هدهد، راه را گم کرده بود که به آنجا رفت یا منظور دیگری داشته؟ در مورد سؤال اول ممکن است چنین پاسخ گفت که: سلیمان قاعدتاً از وجود چنین کشوری با خبر بوده ولی ویژگیها و خصوصیات آن را نمی

دانسته است، بعلاوه بیابان حجاز میان این دو کشور فاصله بوده، و وسائل ارتباطی در آن زمان هرگز مانند زمان ما نبوده است (البته آگاهی از طریق علم غیب و الهام الهی مساله دیگری است).

و اما طی این مسافت برای هدهد مساله غیر ممکن نیست، چرا که ما پرندگان را سراغ داریم که فاصله قطب شمال و قطب جنوب زمین را طی می کنند در حالی که فاصله یمن تا شام در برابر آن فاصله ناچیزی است.

آمدن هدهد به این سرزمین ممکن است به این جهت بوده باشد که طبق بعضی از تواریخ سلیمان از سرزمین شام برای زیارت خانه خدا به سرزمین مکه آمده بود، تا آئین ابراهیم (حج) را بجا آورد، سپس در مسیر خود متمایل به طرف جنوب شد به حدی که فاصله زیادی تا سرزمین یمن نداشت و هدهد در هنگامی که سلیمان در استراحت به سر می برد از فرصت استفاده کرد و به نزدیکی قصر ملکه سبا آمد و این صحنه عجیب توجه او را به خود جلب کرد.

آیه (27) تا (35) و ترجمه

(قال سننظر أصدقت أم كنت من الكاذبين) (27) (اذهب بكتابي هذا فألقه إليهم ثم تول عنهم فانظر ما ذا يرجعون) (28) (قالت يا أيها الملأ إني ألقي إلى كتاب كريم) (29) (إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم) (30) (ألا تعلوا على وأتوني مسلمين) (31) (قالت يا أيها الملأ أفتوني في أمرى ما كنت قاطعة أمرا حتى تشهدون) (32) (قالوا نحن أُولوا قوة وأُولوا بأس شديد و إلا مرإليك فانظري ما ذا تأمرين) (33) (قالت إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلة وكذلك يفعلون) (34) (وإني مرسله إليهم بهدية فناظرة بم يرجع المرسلون) (35)

ترجمه:

27 - (سليمان) گفت: ما تحقيق می كنيم بينيم راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟!

28 - این نامه مرا ببر و بر آنها بیفکن سپس برگرد (و در گوشه ای توقف کن) بین آنها چه عکسالعملی نشان می دهند.

29 - (ملکه سبا) گفت: ای اشراف! نامه پر ارزشی به سوی من افکنده شده!.

30 - این نامه از سلیمان است و چنین می باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان.

31 - توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید.

32 - (سپس) گفت: ای اشراف (و ای بزرگان) نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام.

33 - گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهائی با تو است ببین چه دستور می دهی؟

34 - گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند، (آری) کار آنها همین گونه است.

35 - و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم) هدیه گرانبهائی برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند.

تفسیر:

پادشاهان ویرانگرند!

سلیمان با دقت به سخنان هدهد گوش فرا داد، و در فکر فرو رفت، ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است، و دلیلی بر دروغی به این بزرگی وجود ندارد، اما از آنجا که مساله ساده ای نبود و با سرنوشت یک

کشور و یک ملت بزرگ گره می خورد، می بایست تنها به گفتار یک مخبر اکتفا نکند، بلکه باید تحقیقات بیشتری در زمینه این موضوع حساس به عمل آورد.

لذا چنین گفت: ما تحقیق به عمل می آوریم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟! (قال سننظر اصدقت ام كنت من الكاذبين).

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسائل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همانگونه که سین در جمله سننظر اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد.

سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد، و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

به هر حال سلیمان نامه ای بسیار کوتاه و پر محتوی نوشت و به هدهد داد و گفت: این نامه مرا ببر و نزد آنها بیفکن سپس برگرد و در گوشه ای توقف کن ببین آنها چه عکسالعملی نشان می دهند؟
(اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ما ذا یرجعون).

از تعبیر القه الیهم (به سوی آنها بیفکن) چنین استفاده می شود که آن را به هنگامی که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد بر آنها افکن، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند، و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند هدهد وارد قصر ملکه سبا و خوابگاه او شد و نامه را بر سینه یا گلوی او افکند! چندان دلیلی ندارد، هر چند با جمله ای که در آیه بعد می آید (انی القی الی کتاب کریم): نامه ای به سوی من افکنده شده بی تناسب نیست.

ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلا اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت، و چون در مسائل مهم مملکتی با اطرافیان به شور می نشست از آنها دعوت کرد، رو به سوی آنها نموده گفت: ای اشراف و بزرگان! نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است (قالت یا ایها الملا انی القی الی کتاب کریم).

آیا به راستی ملکه سبا بیک نامه رسان را ندیده بود ولی از قرائن که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد، و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟

و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتهای در کار است و مساله یک مساله عادی نیست، هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

و اینکه ملکه می گوید: این نامه کریم و پر ارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن، یا اینکه آغازش به نام خدا، و پایانش به مهر و امضای صحیح بود یا فرستنده آن که شخص بزرگواری بوده - که هر یک از اینها را بعضی از مفسران احتمال داده اند - و یا همه اینها زیرا هیچگونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

درست است که آنها آفتاب پرست بودند، ولی می دانیم بسیاری از بت پرستان نیز به الله اعتقاد داشتند و او را رب الارباب می نامیدند و تعظیم و احترام او را مهم می شمردند.

سپس ملکه سباء به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان... (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم)

توصیه ام به شما این است برتری جوئی در برابر من نکنید، و به سوی من آئید و تسلیم حق شوید (الا تعلوا علی و اتونی مسلمین).

بعید به نظر می رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد، بنابراین جمله های فوق می توانند نقل به معنی و یا به صورت خلاصه گیری و فشرده نامه سلیمان بوده باشد که ملکه سبا برای ملت خود بازگو کرد.

جالب اینکه: مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.
جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جوئی که
سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.
و سوم تسلیم در برابر حق شدن!

و اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.
بعد از ذکر محتوای نامه سلیمان، برای ملت خود رو به سوی آنها
کرده چنین گفت ای اشراف و صاحب نظران! رأی خود را در این کار مهم
برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر
شما انجام نداده ام! (قالت یا ایها الملا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امری حتی
تشهدون).

او می خواست با این نظر خواهی موقعیت خود را در میان آنها تثبیت
کرده و نظر آنها را به سوی خویش جلب نماید، ضمناً میزان
هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.
افتونی از ماده فتوا است، در اصل به معنی حکم کردن
دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است، ملکه سبا با این تعبیر، هم
پیچیدگی مساله را به آنها گوشزد کرد، و هم آنها را به این نکته توجه داد که
باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.
تشهدون از ماده شهود به معنی حضور است، حضوری که توأم با همکاری و
مشورت بوده باشد.

اشراف قوم در پاسخ او چنین گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم اما
تصمیم نهائی با تو است، ببین چه فرمان می دهی؟ (قالوا نحن اولوا قوة و
اولوا باس شدید و الامر الیک فانظری ما ذا تامرین).

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورات او نشان دادند، و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ!

ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطنا تمایل به این کار نداشت برای فرونشاندن این عطش، و هم برای اینکه حساب شده با این جریان برخورد کند، چنین گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه

آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می کشانند! (قالت ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها).

و عزیزان اهل آن را به ذلت می نشانند (وجعلوا اعزة اهلها اذلة).

جمعی را می کشند، عده ای را اسیر می کنند، و گروهی را آواره و بی خانمان، و تا آنجا که می توانند دست به غارت و چپاول می زنند.

سپس برای تاکید بیشتر گفت: آری این چنین می کنند (وكذلك يفعلون) در حقیقت ملکه سبا که خود پادشاهی بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود: فساد و ویرانگری و ذلیل ساختن عزیزان، چرا که آنها به منافع خود می اندیشند، نه به منافع ملتها و آبادی و سر بلندی آنها و همیشه این دو بر ضد یکدیگرند.

سپس ملکه افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان را بیازمائیم و ببینیم به راستی چه کاره اند؟ سلیمان پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر است یا مصلح؟ ملتها را به ذلت می کشانند یا عزت؟ و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا من هدیه قابل ملاحظه ای برای آنها می

فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی را از ناحیه آنها برای ما می آورند (و
انی مرسله اليهم بهديه فناظرة بم يرجع المرسلون).

پادشاهان علاقه شدیدی به هدایا دارند، و نقطه ضعف و زبونی آنها نیز همین جا است آنها را می توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد، معلوم می شود شاه است! در برابر او می ایستیم و تکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم، و اگر بی اعتنائی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود، پیامبر خدا است در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

در اینکه ملکه سبا چه هدایائی برای سلیمان فرستاد، قرآن سخنی نگفته و تنها با نکره آوردن کلمه هدیه، عظمت آن را نشان داده، ولی مفسران مسائل زیادی ذکر کرده اند، که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، در حالی که به غلامها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاههای زیبا گذارده بود، و در نامه خود تاکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس!

و آنها را بر مرکبهای گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد، و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آنها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد، اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی بدان این ژست پادشاهان است، و اگر با خوشروئی و محبت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است

نکته ها:

1 - آداب نامه نگاری

آنچه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبا آمده الگوئی است برای طرز نامه نگاری که گاه از مسائل مهم و سرنوشت ساز است، با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می شود و با دو جمله حساب شده جان سخن را بیان می کند.

از تواریخ اسلامی و روایات به خوبی بر می آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتند نامه ها را فشرده و مختصر، خالی از حشو و زوائد و کاملاً حساب شده بنگارند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کارمندان و نمایندگان در یک بخشنامه چنین نوشت:

ادقوا اقلامکم، و قاربوا بین سطورکم، و احذفوا عنی فضولکم و اقصدا قصد المعانی، و ایاکم و الاکثار، فان اموال المسلمین لا تحتل الاضرار: نوک قلمها را تیز کنید، و سطرها را به هم نزدیک سازید، و مطالب زائد و اضافی را از نامه هایتان برای من حذف کنید، بیشتر به معنی توجه کنید و از پر گوئی بپرهیزید که اموال مسلمانان توانائی این هزینه و ضرر را ندارد.

تیز کردن نوک قلمها که سبب می شود کلمات را کوچکتر بنویسند و نزدیک ساختن سطور به یکدیگر و حذف تشریفات و اضافات، نه تنها صرفه جوئی در اموال بیت المال یا اموال خصوصی است که صرفه جوئی در وقت نویسنده و خواننده نیز هست و حتی گاه سبب می

شود که هدف اساسی نامه در لابلای جمله بندیهای تشریفاتی از بین برود و نویسنده و خواننده به هدف خود نرسند.

در این اواخر معمول شده بود که بر خلاف رویه صدر اسلام، نامه ها را با القاب فراوان و الفاظ زیاد و مقدمات و حواشی و اضافات پر می کردند، و چه وقتیهای گرانبهائی که بیهوده از این راه تلف می شد و چه سرمایه هائی که از بین می رفت.

مخصوصاً این نکته قابل توجه است که در شرائط آن زمان که فرستادن یک نامه بوسیله یک پیک مخصوص، گاه هفته ها طول می کشید و هزینه ها داشت تا به مقصد برسد، در عین حال نهایت اختصار به کار می رفت که نمونه های آن را در نامه های پیامبر اسلام به خسرو پرویز و قیصر روم و مانند آن می توان ملاحظه کرد.

اصولاً نامه انسان دلیل بر چگونگی شخصیت او است همانگونه که پیام آور و رسول انسان چنین است، چنانکه در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) می خوانیم:

رسولک ترجمان عقلک و کتابک ابلغ من ینطق عنک: فرستاده تو بازگو کننده عقل تو است و نامه ات گویاترین چیزی است که از تو سخن می گوید. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: یستدل بکتاب الرجل علی عقله، و موضع بصیرته، و برسوله علی فهمه و فطنته: نامه انسان دلیلی است بر میزان عقل او و مقدار بصیرت او و فرستاده او نشانه ای است از مقدار فهم و ذکاوت او.

ذکر این نکته نیز لازم است که از روایات اسلامی استفاده می شود که پاسخ نامه لازم است همانگونه که پاسخ سلام.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: رد جواب
الکتاب واجب کوجوب رد السلام: پاسخ نامه واجب است همانگونه که پاسخ
سلام واجب می باشد.

و از آنجا که هر نامه ای معمولاً با تحیتی همراه است
بعید نیست مشمول آیه شریفه اذا حییتهم بتحیة فحیوا باحسن منها او
ردوها: هنگامی که به شما تحیتی گفته شود پاسخ آن را به صورت بهتر یا
همانند آن بدهید (سوره نساء آیه 86) بوده باشد.

2 - آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟

بعضی از مفسران گویا از ظاهر نامه سلیمان چنین استفاده کردند که او
می خواست مردم کشور سبا را به پذیرش دعوت خود بدون ذکر
دلیل وادارد.

سپس پاسخ داده اند که آمدن هدهد به آن صورت معجزآسا خود دلیلی بر
حقانیت دعوت او بوده است.

ولی ما فکر می کنیم نیازی به این گونه جوابها نیست، وظیفه پیامبر
دعوت است، و وظیفه دیگران تحقیق کردن، و به تعبیر دیگر: دعوت
انگیزه ای برای تحقیق است، همانگونه که ملکه سبا این کار را انجام داد، و
در مقام تحقیق و آزمایش سلیمان برآمد تا روشن شود آیا او یک پادشاه است
یا پیامبر؟!

3 - اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان

در این بخش از داستان سلیمان نیز اشارات کوتاه، به مطالب مهمی دیده می
شود:

1 - روح دعوت انبیاء در نفی برتری جوئی که نفی هر گونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است خلاصه می شود.

2 - در حالی که اطرافیان ملکه سباء، اعلام آمادگی برای جنگ کردند طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آنها را به مسائل دیگر معطوف داشت!

3 - از این گذشته اگر او تسلیم جنگ طلبی اطرافیان خود می شد از حقیقت دور می ماند و خواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سلیمان از طریق فرستادن هدیه، نتیجه بسیار خوبی برای خودش و هم برای مردم کشور سبا بار آورد و سبب شد که آنها راه حق را بیابند و متوسل به خونریزی نشوند.

4 - ضمناً از این ماجرا روشن می شود که برنامه های شورائی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود، چرا که در اینجا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی نظامی مقدم است در حالی که عقیده ملکه سباء بر عکس آن بود، و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است.

و می توان گفت که این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است، ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای

آنها قائل هستیم، در حالی که در این نوع مشورت حق تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاورین تنها اظهار نظر می کنند، و آیه (شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله): با آنها در کارها مشورت کن و به هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما (آل عمران - 159) نیز اشاره به این قسم دوم از شورا است در حالی که آیه 38 شوری و امرهم

شوری بینهم کار مؤ منان باید به صورت مشورت انجام یابد ظاهرا اشاره به قسم اول است.

5 - مشاوران ملکه سبا به او گفتند: ما صاحبان قوه و صاحبان باس شدید هستیم ممکن است تفاوت این دو در این باشد که قوه اشاره به کمیت عظیم لشکر و باس شدید اشاره به کیفیت کار آزمودگی و روح شجاعت و شهامت لشکریان باشد، یعنی ما هم از نظر کمیت لشکر و هم از نظر کیفیت آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم

6 - نشانه پادشاهان!

از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت و حکومت استبدادی همه جا مایه فساد و تباهی، و ذلیل کردن عزیزان یک قوم است، چرا که افراد با شخصیت را کنار می زنند، و متملقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند، و در همه چیز منفعت و سود خود را می جویند اهل هدیه و رشوه و زر و زیورند و طبعا ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آنها محبوبترند.

شاهان، فکر و قلبشان در گرو مقام و هدایا و زر و زیورها است، در حالی که پیامبران جز به صلاح امتها نمی اندیشند.

آیه (36) و (37) و ترجمه

(فلما جاء سليمان قال أتمدونن بمال فما أتاني الله خير مما
أتئكم بل أنتم بهديتكم تفرحون) (36) (ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل
لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة وهم صاغرون) (37)

ترجمه:

36 - هنگامی که (فرستادگان ملکه سبا) نزد سلیمان آمدند گفت:
می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید!) آنچه خدا به من داده
از آنچه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می
شوید.

37 - به سوی آنها بازگرد (و اعلام کن) با لشکری به سراغ آنها
می آئیم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند، و آنها را از آن (سرزمین آباد)
به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم.

تفسیر:

مرا با مال نفریبید!

فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند
و به سوی شام و مقر سلیمان حرکت کردند، به گمان اینکه
سلیمان از مشاهده منظره این هدایا خوشحال می شود، و به آنها شاد باش می
گوید.

اما همین که با سلیمان روبرو شدند، صحنه عجیبی در برابر آنان
نمایان گشت، سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد بلکه

گفت: آیا شما می خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید؟ در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است،

آنچه خداوند به من بخشیده، از آنچه به شما داده است بهتر و پرازتر است (اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم).

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت و علم و دانش و هدایت و تقوا دارد؟ شما هستید که به هدایای خود خوشحال می شوید (بل انتم بهدیتکم تفرحون).

آری شما هستید که هر گاه یک چنین هدایای پر زرق و برق و گرانقیمتی برای هم بفرستید، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما اینها در نظر من کم ارزش و بی مقدار است. و به این ترتیب سلیمان، معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است، که معیارهای معروف نزد دنیا پرستان در برابر آن، بی رنگ و بی بها است.

سپس برای اینکه قاطعیت خود را در مساله حق و باطل نشان دهد به فرستاده مخصوص ملکه سبا چنین گفت: به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر) اما بدان ما به زودی با لشکریانی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانائی مقابله با آن را نداشته باشند (ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها).

و ما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود (ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون)

اذلة در حقیقت حال اول است، و هم صاغرون، حال دوم، اشاره به اینکه نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه با وضع ذلتبار، و توأم با

حقارت، به گونه ای که تمام کاخها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهند داد، چرا که در برابر آئین حق، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند.

البته این تهدید، برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند، یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود با توجه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواسته بود ترک برتری جوئی، تسلیم در برابر حق و پاسخ ندادن آنها به این دو امر و توسل به ارسال هدیه دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق و ترک استعلاء بود و به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می کند.

هر گاه ملکه سبا و اطرافیان او، تقاضای دلیل و مدرک یا معجزه و مانند آن کرده بودند، به آنها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند، اما فرستادن هدیه ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند.

این را نیز می دانیم که مهمترین خبر ناگواری که هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت داد، این بود که آنها آفتاب پرستند، و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده، در برابر مخلوقی به خاک می افتند.

سلیمان از این مساله ناراحت شد، و می دانیم بت پرستی چیزی نیست که آئینهای الهی در برابر آن سکوت کند، و یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمل نماید، بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بتکده ها را ویران خواهد کرد و آئین شرک و بت پرستی را بر می چیند.

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی لا اکراه فی الدین تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست بلکه یک خرافه و انحراف است.

نکته ها:

1 - قابل توجه اینکه زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال و ثروت و امکانات دنیا، بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر آن باشد، و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانبهای ملکه سبا نشان داد که امیر است نه اسیر!

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم الدنيا اصغر قدرا عند الله و عند انبیاءه و اولیائه من ان یفرحوا بشیء منها، او یحزنوا علیه فلا ینبغی لعالم و لا لعاقل ان یفرح بعرض الدنیا: دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیاء و اولیای الهی کوچکتر از آن است که آنها را خوشحال و ذوق زده کند، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند، بنابراین برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد.

2 - باز در این بخش از داستان سلیمان درسهایی قابل ملاحظه ای است که در لابلای تعبیرات پر معنی آیات نهفته است:

الف: هدف از لشکر کشی کشتار انسانها نیست، بلکه هدف آن است که دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند و قدرت مقابله در خود نبیند (جنود لا قبل لهم بها).

این تعبیر نظیر همان چیزی است که به مسلمانان دستور داده شده که آن چنان نیرو فراهم سازید که دشمن را بترسانید (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة... ترهبون به عدو الله) (انفال - 60).

ب: سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کند، بلکه تهدید به بیرون راندن از کاخها و قصرها با ذلت و خواری می کند و این قابل توجه است.

ج: سلیمان مخالفان خود را غافلگیر نمی سازد بلکه قبلا با صراحت آنها را در جریان حمله خویش می گذارد.

د: سلیمان چشم داشتی به اموال دیگران ندارد، بلکه می گوید آنچه خدا به من داده است بهتر است، او مواهب الهی را در قدرت مادی و مالی خلاصه نمی کند، او به علم و ایمان و مواهب معنوی مفتخر است.

آیه (38) تا (40) و ترجمه

(قال يا أيها الملأ اأيكم یا تینی بعرشها قبل أن یا تونی مسلمین) (38) (قال عفريت من الجن أنا اأتیک به قبل أن تقوم من مقامك وانی علیه لقوی أمين) (39) (قال الذی عنده علم من الکتاب أنا اأتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی ء أشکر أم أکفرو من شکر فإنما یشکر لنفسه و من کفر فإن ربی غنی کریم) (40)
ترجمه:

38 - (سلیمان) گفت، ای بزرگان! کدامیک از شما توانائی دارید تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من آیند برای من بیاورید؟!
39 - عفريتی از جن گفت: من آنرا نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلسست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم!
40 - (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت، من آنرا پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آنرا نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟

تفسیر:

در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است!
سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای ملکه و اطرافیان او شرح دادند همچنین عظمت اعجازآمیز ملک سلیمان و دستگاهش را بیان

داشتند که هر یک از اینها دلیلی بود بر اینکه او یک فرد عادی و پادشاه نیست، او به راستی فرستاده خدا است و حکومتش نیز یک حکومت الهی است. در اینجا برای آنها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضا بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است.

لذا ملکه سبا با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصا این مساله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آئینی دارد؟

این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، و سلیمان تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راهند قدرتمائی شگرفی کند تا آنها را بیش از از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا، و در مقابل دعوتش تسلیم سازد.

لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و گفت: ای گروه بزرگان! کدامیک از شما توانائی دارید تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید؟ (قال یا ایها الملا یکم یاتینی بعروشها قبل أن تاتونی مسلمین).

گرچه بعضی از مفسران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبا خود را به زحمت افکنده اند، و گاه احتمالاتی ذکر کرده اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست، ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود؟ او به اصطلاح می خواست ضرب شستی نشان دهد و کار فوق العاده مهمی انجام گیرد، تا راه را برای تسلیم بی قید و شرط آنها و ایمانشان به قدرت الله هموار سازد، و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.

او می خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبا و اطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم و پذیرش ایمان کنند.
در اینجا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب و دیگری عجیتر بود.

نخست عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت من تخت او را پیش از آنکه مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می آورم
(قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک).
من این کار را با زحمت انجام نمی دهم و در این امانت گرانقیمت نیز خیانتی نمی کنم، چرا که من نسبت به آن توانا و امینم! (وانی علیه لقوی امین).
(

عفریت به معنی فرد گردنکش و خبیث است، و جمله انی علیه لقوی امین که از جهات مختلفی توأم با تاکید است (ان - جمله اسمیه - لام) نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتیها و خارق عادات، و جای تعجب نیست که عفریتی اینچنین بتواند در یک مدت کوتاه یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم، یا رسیدگی به امور مملکت، یا نصیحت و ارشاد، نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از کتاب الهی داشت، چنانکه قرآن در حق او می گوید: کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت من تخت او را قبل از آنکه چشم بر هم زنی نزد

تو خواهیم آورد!! (قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک).

و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک طرفه العین نزد او حاضر کرد: هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را بجا می آورم یا کفران می کنم؟! (فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی أشکرام اکفر).

سپس افزود: هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است، و هر کسی کفران کند پروردگار من غنی و کریم است (و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم).

در اینکه این شخص که بوده؟ و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده؟ و منظور از علم کتاب چیست؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند. ولی ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان، و دوستان خاص سلیمان بوده است، و غالبا در تواریخ نام او را آصف بن برخیا نوشته اند، و می گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است. و اما علم کتاب منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است. آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادت می بزند، و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای از آن علم آگاهی داشت، و به همین دلیل توانست تخت ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته اند این مرد با ایمان از اسم اعظم الهی با خبر بود، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد، و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم بر خلاف آنچه بسیاری تصور می کنند مفهومی نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آنهمه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد، بلکه منظور تخلیق به آن اسم و وصف است، یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کند و آنچنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهري از آن اسم گردد، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند.

در مورد جمله قبل ان یرتد الیک طرفک نیز مفسران احتمالات گوناگونی داده اند، اما با توجه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می توان دریافت: در سوره ابراهیم آیه 43 می خوانیم: **(لا یرتد الیه طرفهم)**: در روز رستاخیز مردم آنچنان وحشتزده می شوند که چشمهایشان خیره می گردد، و حتی پلکها به هم نمی خورد (می دانیم در حالت وحشت چشم انسان به حالت یکنواخت و خیره همچون چشم مردگان باز می ماند).

بنابراین منظور این بوده پیش از آنکه چشم را بر هم زنی من تخت ملکه سبا را نزد تو حاضر می کنم.

نکته ها:

1 - پاسخ به چند سؤال:

از سؤال‌الاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می‌شود این است که چرا سلیمان شخصا اقدام به این کار خارق‌العاده نکرد؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز، چرا این مأموریت را به آصف بن برخیا داد؟ ممکن است به خاطر این بوده که آصف وصی او بوده است، و سلیمان می‌خواست در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند بعلاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی‌های آنها را به دست آورد، و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق‌العاده‌ای انجام دهند مهم است. سؤال دیگر اینکه: سلیمان چگونه تخت ملکه سبا را بدون اجازه او نزد خود آورد؟

ممکن است به دلیل هدف بزرگتری مانند مساله هدایت و راهنمایی آنها و نشان دادن یک معجزه بزرگ بوده است، از این گذشته می‌دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آنها معمولاً از غصب حقوق دیگران به دست می‌آید!

سؤال دیگر اینکه: عفریت جن چگونه توانائی بر چنین خارق‌عادت‌هایی دارد؟ پاسخ این سؤال را در بحث‌های مربوط به اعجاز گفته‌ایم که گاهی حتی افراد غیر مؤمن بر اثر ریاضت‌های پرمشقت و مبارزه با نفس، توانائی بر پاره‌ای از خارق‌عادات پیدا می‌کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آنها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است، در حالی

که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خدا است و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود می باشد.

لذا می بینیم عفریت توانائی خود را محدود می کند بر آوردن تخت ملکه سبا در مدت توقف سلیمان در مجلس داوری و بررسی امور کشور، در حالی که آصف بن برخیا هیچ حدی برای آن قائل نمی شود و محدود ساختن به یک چشم بر هم زدن در حقیقت اشاره به کمترین زمان ممکن است، و مسلم است که سلیمان از چنین کاری که معرفی یک فرد صالح است حمایت می کند نه از کار عفریتی که ممکن است کوتاه نظران را به اشتباه بیفکند و آنرا دلیل بر پاکی او بگیرند. بدیهی است که هر کس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است، و نباید در حکومت الهی سلیمان، ابتکار عمل به دست عفریتها بیفتد، بلکه باید آنها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند.

2 - قدرت و امانت دو شرط مهم

در آیات فوق و همچنین آیه 26 سوره قصص مهمترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده: نخست قوت و توانائی، و دیگر امانت و درستکاری.

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همانگونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جن به این دو صفت الزاما متصف

شود، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست، خواه از تقوا سرچشمه گیرد، و خواه از نظام قانونی جامعه (دقت کنید).

3 - تفاوت علم من الكتاب و علم الكتاب

در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سباء را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد، به عنوان من عنده علم من الكتاب (کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود) تعبیر شده است، در حالی که در سوره رعد آیه 43 در مورد پیامبر (ﷺ) و گواهان بر حقانیت او چنین آمده است (قل کفی بالله شهيدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب): بگو کافی است برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او علم کتاب است.

در حدیثی از ابو سعید خدری از پیامبر (ﷺ) چنین آمده است که ابو سعید می گوید: من از معنی الذی عنده علم من الكتاب (که در داستان سلیمان آمده) از محضرش سؤال کردم فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود، عرض کردم و من عنده علم الكتاب از چه کسی سخن می گوید فرمود: ذاک اخی علی بن ابی طالب: او برادرم علی بن ابیطالب است! توجه به تفاوت علم من الكتاب که علم جزئی را می گوید، و علم الكتاب که علم کلی را بیان می کند روشن می سازد که میان آصف و علی (علیه السلام) چه اندازه تفاوت بوده است؟!.

لذا در روایات بسیاری می خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است که یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود، و چنان خارق عادت را انجام داد،

و نزد امامان اهل بیت (علیهم السلام) هفتاد و دو حرف آن است، و یک حرف آن مخصوص به ذات پاک خدا است.

4 - هذا من فضل ربی

دنیا پرستان مغرور، هنگامی که به قدرت می رسند، همه چیز را جز خود فراموش می کنند، و تمام امکاناتی را که بدست آورده اند، قارون وار که می گفت: (انما اوتيته على علم عندي): آنچه را دارم بر اثر علم و دانش من است (سوره قصص آیه 78) از ناحیه خودشان می دانند لا غیر، در حالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند: هذا من فضل ربی: این از فضل خدا است بر ما.

جالب اینکه سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سباء در برابرش بیان کرد، بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید، آیا شکر گذارم یا نه؟.

قبلا نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان نعمتهای خود را همه از خدا می داند، و خاضعانه رو به درگاهش می کند که پروردگارا! شکر اینهمه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن، جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیا پرستان مغرور، و این است راه و رسم مردان پر ظرفیت و با شخصیت در برابر کم ظرفیتان خود خواه. گر چه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پر معنی سلیمان (هذا من فضل ربی) را بر سر در کاخهای طاغوتی خود می نویسند بی آنکه به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد ولی مهم آنست که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام

زندگی انسان و در قلب او، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند، و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود.

5 - آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این اولین خارق عادت نیست که در داستان سلیمان، و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم، و آنها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیه ها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت، و جنبه های کنائی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را یکجا با معجزات انبیاء روشن سازند.

آیا آنها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آنها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند؟!

چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است، و نه با صریح قرآن در آیات بسیار.

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد وسیله حضرت مسیح (علیه السلام) باشد، و یا حاضر کردن تخت ملکه سبا، وسیله آصف بن برخیا.

بدون شک در اینجا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبا را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آنجا حاضر کرد و بار دیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت؟ بر ما درست روشن نیست.

همین قدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز، کارهائی انجام می دهد که دویست سال قبل، ممکن بود جزء محالات محسوب شود، فی المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می گفتند، زمانی فرا می رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می گوید و در غرب جهان، درست در همان لحظه، سخنانش را می شنوند و چهره اش را همگان می نگرند آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند، در حالی که در ماوراء علم و قدرت او، اسرار فراوانی نهفته است.

آیه (41) تا (44) و ترجمه

(قال نكروا لها عرشها ننظر أتهتدى أم تكون من الذين لا يهتدون) (41)
(فلما جاءت قيل أهكذا عرشك قالت كأنه هو وأوتينا العلم من قبلها وكنّا
مسلمين) (42) (و صدها ما كانت تعبد من دون الله إنها كانت من قوم كافرين)
(43) (قيل لها ادخلي الصرح فلما رأته حسبته لجة وكشفت عن
ساقها قال إنه صرح ممرد من قوارير قالت رب إني ظلمت نفسي- و
أسلمت مع سليمان لله رب العالمين) (44)

ترجمه:

41 - (سليمان) گفت تخت او را برایش ناشناس سازید به بینم آیا متوجه
می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد.

42 - هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو اینگونه است؟ (در پاسخ
) گفت: گویا خود آن است! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده
بودیم!...

43 - و او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کافران
بود.

44 - به او گفته شد داخل حیاط قصر شو، اما هنگامی که نظر به آن افکند
پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد
اما سلیمان) گفت (این آب نیست) بلکه قصری است از بلور صاف، (ملکه
سبا) گفت پروردگارا! من به خود ستم کردم، و با سلیمان برای خداوندی که
پروردگار عالمیان است اسلام آوردم.

تفسیر:

نور ایمان در دل ملکه سبا

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز سلیمان (علیه السلام) و ملکه سبا برخورد می کنیم.

سلیمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید، و نیز زمینه‌ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند (قال نكروا لها عرشها ننظر اتهتدى ام تكون من الذين لا يهتدون).

گر چه آمدن تخت ملکه از کشور سباء به شام، کافی بود که به آسانی بتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگها و مانند آن بوده است.

اما این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سباء چه بود؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبرو شود؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟ و یا واقعا می خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیتهائی را دارد.

برای جمله اتهندی (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است، و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است هر چند معنی اول خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است.

به هر حال هنگامی که ملکه سبا وارد شد، کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت: آیا تخت تو این گونه است؟ (فلما جائت قیل أهلكذا عرشك).

ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گر نه تعبیر به قیل (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلا و بعدا آمده و سخنان او به عنوان قال مطرح شده است.

بعلاوه مناسب ابهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

اما به هر صورت ملکه سبا زیرکانه ترین و حساب شده ترین جوابها را داد و گفت گویا خود آن تخت است! (قالت کانه هو).

اگر می گفت: شبیه آن است، راه خطا پیموده بود، و اگر می گفت عین خود آن است، سخنی بر خلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آمدن تختش به سرزمین سلیمان، از طرق عادی امکان نداشت، مگر اینکه معجزه ای صورت گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی، در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت، قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند
توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده
بودیم! (**و اوتینا العلم من قبل هذا و کنا مسلمین**)

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز
او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقانیت او
آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان
آورده بودیم، و چندان نیازی به این کار نبود.

و به این ترتیب سلیمان او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت (**و**
صدها ما کانت تعبد من دون الله).

هر چند قبل از آن از قوم کافر بود (**انها کانت من قوم کافرین**).
آری او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریک خود وداع گفت و در
مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد.
در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو
می شود، و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان
است.

سلیمان دستور داده بود، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و
در زیر آن، آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید به او گفته شد
داخل حیاط قصر شو (**قیل لها ادخلی الصرح**)

ملکه آن صحنه را که دید، گمان کرد نهر آبی است، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد (در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا چه می کند؟) (فلما رأته حسبته لجة و کشفته عن ساقیها). اما سلیمان به او گفت: که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد) (قال انه صرح ممر من قواریر).

در اینجا سؤال مهمی پیش می آید و آن اینکه: سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و حکمروا، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد؟

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پر زرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزشها و معیار شخصیت گردد؟!

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پر ضایعه و توأم با خونریزی، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد، بخصوص اینکه او زن بود و به این گونه مسائل تشریفاتی اهمیت می داد.

مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند، و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود؟ این کار نشان می داد

قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهائی موفق ساخته است.

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق، و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ، مطلب مهمی نبود.

و لذا هنگامی که ملکه سباء، این صحنه را دید چنین گفت: پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم! (قالت رب انی ظلمت نفسی).

و با سلیمان در پیشگاه الله، پروردگار عالمیان، اسلام آوردم (واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین).

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بت می پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم، و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم.

اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی کند.

خداوندا! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به آستانه می سایم.

جالب اینکه: او در اینجا واژه مع را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند، در اینجا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند.

درست است که ملکه سباء، قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم: (واوتینا العلم من قبلها و کنا مسلمین)

(ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم).

ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تاکید بیشتر، اسلام را اعلام کرد.

او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را، قبلا دیده بود.

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص.

عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.

حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه.

و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و

در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

نکته ها:

1 - سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبا آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست، اما اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد؟ یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد؟ یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به عنوان تبع مشهور بودند پیمان زناشوئی بست؟ در قرآن اشاره ای به اینها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته، ولی مفسران و مورخان، هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران، مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است ولی یاد آوری این مطلب را لازم می دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و

همچنین خصوصیات ملکه سبا و جزئیات زندگیش افسانه ها و اساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می کند و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می شود که باید کاملاً مراقب آن بود.

2 - یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در 30 آیه فوق آمده بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحثها خواندیم، و به قسمت دیگری اشاره گذرائی ذیلا می کنیم.

1 - این داستان از موهبت علم وافر که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می شود، و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز علم است.

2 - این داستان نشان می دهد که گاه غائب شدن یک پرنده، و پرواز استثنائی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد، و آنها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند، و این است نمونه ای از قدرتمندی پروردگار و نمونه ای از حکومت حق!

3 - این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دلها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهراً خاموش از اسرار عمیق توحید خبر می دهد.

4 - برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش، و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست تا پرده های تاریک از جلو چشم واقع بین او کنار برود همانگونه که سلیمان با انجام دو کار

غرور ملکه سبا را درهم شکست: حاضر ساختن تختش، و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر!

5 - هدف نهائی در حکومت انبیاء، کشورگشائی نیست، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر رب العالمین سر تعظیم فرود آورند، و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد.

6 - روح ایمان همان تسلیم است، به همین دلیل هم سلیمان در نامه اش روی آن تکیه می کند، و هم ملکه سبا در پایان کار.

7 - گاه یک انسان با دارا بودن بزرگترین قدرت ممکن است نیازمند به موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک

می گیرد و گاه مورچه ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می کند!

8 - نزول این آیات در مکه که مسلمانان، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود، مفهوم خاصی داشت مفهومی تقویت روحیه و دلداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزیهای آینده بود.

آیه (45) تا (47) و ترجمه

(و لقد أرسلنا إلى ثمود أخاهم صالحاً أن اعبدوا الله فإذا هم فريقان
يختصمون) (45) (قال يقوم لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنة لولا تستغفرون
الله لعلكم ترحمون) (46) (قالوا اطيننا بك وبمن معك قال
طائركم عند الله بل أنتم قوم تفتنون) (47)

ترجمه:

45 - ما به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یگانه را
بپرستید، اما آنها به دو گروه تقسیم شدند و به مخاصمه پرداختند.

46 - (صالح) گفت: ای قوم من! چرا برای بدی قبل از نیکی
عجله می کنید؟ (و عذاب الهی را می طلبید نه رحمت او را) چرا از
خداوند تقاضای آمرزش نمی کنید شاید مشمول رحمت شوید؟

47 - آنها گفتند: ما تو و کسانی را که با تو هستند به
فال بد گرفتیم (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد خداست (و همه
مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش
قرار گرفته اید.

تفسیر:

صالح در برابر قوم ثمود

بعد از ذکر قسمتی از سرگذشت موسی و داود و سلیمان در آیاتی که
گذشت چهارمین پیامبری که بخشی از زندگی او و قومش در این سوره
مطرح می گردد حضرت صالح و قوم ثمود است.

نخست می فرماید: ما به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، و به او دستور دادیم که آنها را به عبادت الله دعوت کند (ولقد ارسلنا الى ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله).

همانگونه که قبلا نیز گفته شد تعبیر به اخاهم (برادرشان) که در داستان بسیاری از انبیاء آمده اشاره به نهایت محبت و دلسوزی آنان نسبت به اقوامشان می باشد، و در بعضی از موارد علاوه بر این، اشاره به نسبت خویشاوندی آنها با این اقوام نیز بوده است.

به هر حال تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ در جمله ان اعبدوا الله خلاصه شده است، آری بندگی خدا که عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار است.

سپس می افزاید آنها در برابر دعوت صالح به دو گروه مختلف تقسیم شدند و به مخاصمه برخاستند (مؤ منان از یکسو و منکران لجوج از سوی دیگر) (فاذا هم فریقان یختصمون).

در سوره اعراف آیه 75 از این دو گروه به عنوان مستکبرین و مستضعفین یاد شده: (قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم ا تعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤ منون قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون): اشراف مستکبر قوم صالح به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا شما یقین دارید صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده و آنها جواب دادند آری ما به آنچه او ماموریت یافته ایمان آوردیم، ولی مستکبران گفتند ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم (اعراف - 75 و 76).

البته این درگیری دو گروه مؤمن و کافر در مورد بسیاری از پیامبران صدق می کند هر چند بعضی از آنها از این مقدار طرفدار هم محروم ماندند و همگی تقریباً به صف منکران پیوستند.

صالح برای بیدار ساختن آنها به اندازشان پرداخت و از عذابهای دردناک الهی آنها را بر حذر داشت، اما آنها نه تنها پند نگرفتند و بیدار نشدند، بلکه همین مطلب را مستمسکی برای لجاجت خویش ساخت و با اصرار از او خواستند که اگر راست می گوئی چرا مجازات الهی دامن ما را فرو نمی گیرد (این مطلب در آیه 77 سوره اعراف صریحاً آمده است).

ولی صالح به آنها گفت ای قوم من! چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب نیکبختی عجله برای عذاب و بدیها دارید؟ (قال یا قوم لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنة).

چرا تمام فکر خود را روی فرا رسیدن عذاب الهی متمرکز می کنید، اگر عذاب الهی شما را فرو گیرد، به حیاتتان خاتمه می دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند، بیائید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می دهد بیازمائید چرا از پیشگاه خدا تقاضای آمرزش گناهان خویش نمی کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید (لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون).

چرا فقط دنبال بدیها و تقاضای نزول عذاب هستید؟ این لجاجت و خیره سری برای چیست؟

تنها قوم صالح نبودند که در مقام انکار دعوت او، تقاضای عذاب موعود را می کردند، در قرآن مجید کرارا این مطلب دیده می شود از جمله در مورد قوم هود (اعراف - 70).

در مورد پیامبر اسلام (ﷺ) و بعضی از مشرکان متعصب و سرسخت می خوانیم: و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم: به خاطر بیاور هنگامی که آنها گفتند پروردگارا! اگر این دعوت محمد حق است و از ناحیه تو، بارانی از سنگ بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی مبتلا کن! (انفال - 32).

و این راستی عجیب است که انسان بخواهد صدق مدعی نبوت را از طریق مجازات نابود کننده بیازماید نه از طریق تقاضای رحمت، در حالی که یقیناً احتمال صدق این پیامبران را در قلبشان می دادند، هر چند با زبان منکر بودند.

این درست به آن می ماند که شخصی دعوی طبابت کند و بگوید این دارو شفابخش است، و این دارو کشنده، و ما برای آزمایش او به سراغ دارویی که کشنده اش توصیف کرده است برویم، نه داروی شفا بخش.

این نهایت جهل و نادانی و تعصب است، اما جهل از این فراورده ها بسیار دارد.

به هر حال این قوم سرکش به جای اینکه اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگ را به گوش جان بشنوند و به کار بندند با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه گیریهای بیپایه به مبارزه با او برخاستند، از جمله اینکه گفتند ما هم خودت و هم کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفته ایم (قالوا اطیرنا بك و بمن معك).

گویا آن سال خشکسالی و کمبود محصول و مواد غذایی بود، آنها گفتند این گرفتاریها و مشکلات ما همه از قدوم نامیمون تو و یاران تو است شما مردم شومی هستید و برای جامعه ما بدبختی به ارمغان آورده اید، و با

توسل به حربه فال بد که حربه افراد خرافی و لجوج است می خواستند منطق نیرومند او را درهم بکوبند.

اما او در پاسخ گفت: فال بد (و بخت و طالع شما) در نزد خدا است (قال طائرکم عند الله).

او است که شما را به خاطر اعمالتان گرفتار این مصائب ساخته و اعمال شما است که در پیشگاه او چنین مجازاتی را سبب شده.

این در حقیقت یک آزمایش بزرگ الهی برای شما است آری شما گروهی هستید که آزمایش می شوید (بل انتم قوم تفتنون).

اینها آزمایشهای الهی است اینها هشدارها و بیدار باشها است، تا کسانی که شایستگی و قابلیت دارند، از خواب غفلت بیدار شوند، و مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند.

نکته:

تطیر و تفأل

تطیر چنانکه می دانیم از ماده طیر به معنی پرنده است، و چون عرب فال بد را غالباً بوسیله پرندگان می زد عنوان تطیر به معنی فال بد زدن آمده است، در برابر تفال که به معنی فال نیک زدن است.

در قرآن کراراً این معنی مطرح شده است که مشرکان خرافی در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می شدند، چنانکه در مورد موسی (علیه السلام) و یارانش می خوانیم و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه: هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را از شوم بودن موسی و همراهانش می دانستند (اعراف - 131).

در آیات مورد بحث نیز همین عکس العمل را مشرکان قوم ثمود در برابر صالح نشان دادند.

و در سوره یس می خوانیم که در برابر رسولان مسیح (به انطاکیه) نیز مشرکان آنها را متهم به شوم بودن کردند (یس - 18).

اصولا انسان نمی تواند در برابر علل حوادث بی تفاوت بماند، سرانجام باید برای هر حادثه ای علتی بجوید، اگر موحّد باشد و خداپرست و علل حوادث را به ذات پاک او که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می دهد بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبیعی نیز تکیه بر علم کند مشکل او حل شده است و گرنه یک سلسله علل خرافی و موهوم و بی اساس برای آنها می تراشد، موهوماتی که حد و مرزی برای آنها نیست و یکی از روشنترین آنها همین فال بد زدن است.

فی المثل عرب جاهلی حرکت پرنده ای را که از طرف راست به چپ می رفت به فال نیک می گرفت، و دلیل بر پیروزی، و اگر از طرف چپ به راست حرکت می کرد به فال بد می گرفت و دلیل بر شکست و ناکامی! و از این خرافات و موهومات بسیار داشتند.

امروز نیز در جوامعی که به خدا ایمان ندارند - هر چند از نظر علم و دانش روز پیروزیهای فراوانی کسب کرده اند - این قبیل خرافات و موهومات فراوان است تا آنجا که گاهی افتادن یک نمک پاش بر زمین آنها را سخت ناراحت می کند، و منزل و اطاق یا صندلی که شماره آن سیزده باشد سخت در وحشتشان فرو می برد، و هنوز هم بازار

رملان و فال گیران در میان آنها گرم و داغ است، و مساله موهوم بخت و طالع در میان آنها مشتری فراوان دارد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه می گوید: (طائرکم عند الله): بخت و طالع و پیروزی و شکست و موفقیت و ناکامی شما همه نزد خدا است خدائی که حکیم است و مواهبش را طبق شایستگیها، شایستگیهای که بازتاب ایمان و عمل و گفتار و کردار انسانها است تقسیم می کند.

و به این ترتیب اسلام پیروان خود را از وادی خرافه به حقیقت، و از بیراهه به صراط مستقیم دعوت می کند (در زمینه فال نیک و بد بحث مشروحاتی در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 316 تا 319 - ذیل آیه 131 سوره اعراف داشته ایم).

آیه (48) تا (53) و ترجمه

(وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض ولا يصلحون) (48) (قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه واهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك اهله وانا لصادقون) (49) (ومكروا مكرا ومكرنا مكرا وهم لا يشعرون) (50) (فانظر كيف كان عاقبة مكرهم انا دمرناهم وقومهم اجمعين) (51) (فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا ان في ذلك لاية لقوم يعلمون) (52) (وانجيننا الذين امنوا وكانوا يتقون) (53)

ترجمه:

48 - در آن شهر نه گروهک بودند که فساد در زمین می کردند و مصلح نبودند.

49 - آنها گفتند: بیائید قسم یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده اش شبیخون می زنیم و آنها را به قتل می رسانیم سپس به ولی دم او می گوئیم ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم!

50 - آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی در حالی که آنها خبر نداشتند.

51 - بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد؟ که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم!

52 - این خانه های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده، و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند.

53 - ما کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم.

تفسیر:

توطئه نه گروهک مفسد در وادی القری

در اینجا بخش دیگری از داستان صالح و قومش را می خوانیم که بخش گذشته را تکمیل کرده و پایان می دهد، و آن مربوط به توطئه قتل صالح از ناحیه 9 گروهک کافر و منافق و خنثی شدن توطئه آنها است.

می گوید در آن شهر (وادی القری) نه گروهک بودند که فساد در زمین می کردند و اصلاح نمی کردند (و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون).

با توجه به اینکه رهط در لغت به معنی جمعیتی کمتر از ده یا کمتر از چهل نفر است روشن می شود که این گروههای کوچک که هر کدام برای خود خطی داشتند، در یک امر مشترک بودند و آن فساد در زمین و به هم ریختن نظام اجتماعی و مبادی اعتقادی و اخلاقی بود، و جمله لا یصلحون تأکیدی بر این امر است چرا که گاه انسان فساد می کند و بعد پشیمان می شود و در صدد اصلاح بر می آید ولی مفسدان واقعی چنین نیستند، دائما به فساد ادامه می دهند و هرگز در صدد اصلاح نیستند.

مخصوصا با توجه به اینکه یفسدون فعل مضارع است و دلالت بر استمرار می کند نشان می دهد که این کار همیشگی آنها بود.

هر یک از این نه گروهک، رئیس و رهبری داشتند و احتمالا هر کدام به قبیله ای منتسب بودند.

مسلم با ظهور صالح و آئین پاک و مصلح او، عرصه بر این گروهکها تنگ شد، اینجا بود که طبق آیه بعد گفتند: بیائید قسم یاد کنید به خدا که بر او و

خانواده اش شبیخون می زنیم و آنها را بقتل می رسانیم سپس به ولی دم آنها می گوئیم که ما هرگز از هلاکت خانواده آنها خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم! (قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه و اهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك اهله و انا لصادقون).

تقاسموا فعل امر است، یعنی همگی شرکت کنید در سوگند یاد کردن و تعهد کنید بر انجام این توطئه بزرگ، تعهدی که بازگشت و انعطافی در آن نباشد.

جالب اینکه آنها به الله قسم یاد کردند، که نشان می دهد آنها غیر از پرستش تنها معتقد به الله خالق زمین و آسمان نیز بودند، و در مسائل مهم به نام او سوگند یاد می کردند، و نیز نشان می دهد که آنها آنقدر مست و مغرور بودند که این جنایت بزرگ خود را با نام خدا انجام دادند! گوئی می خواهند عبادت و یا خدمتی خدایسندانه انجام دهند، و این است راه و رسم مغروران از خدا بیخبر و گمراه.

لنبيتنه از ماده تبییت به معنی شبیخون زدن و حمله غافلگیرانه شبانه است، این تعبیر نشان می دهد که آنها در عین حال از طرفداران صالح بیم داشتند و از قوم و قبیله اش وحشت می کردند، لذا برای اینکه به مقصود خود برسند و در عین حال گرفتار خشم طرفداران او نشوند، ناچار نقشه حمله شبانه را طرح کردند و تبانی کردند که هر گاه به سراغ آنها بیایند - چون مخالفت آنها با صالح از قبل معلوم بود - متفقا سوگند یاد کنند که در این برنامه مطلقا دخالتی نداشته و حتی شاهد و ناظر صحنه هم نبوده اند!.

در تواریخ آمده است که توطئه آنها به این ترتیب بود که در کنار شهر کوهی بود و شکافی داشت که معبد صالح در آنجا بود، و گاه شبانه به آنجا می رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت.

آنها تصمیم گرفتند که در آنجا کمین کنند و به هنگامی که صالح به آنجا آمد او را به قتل رسانند، و پس از شهادتش به خانه او حمله ور شوند و شبانه کار آنها را نیز یکسره کنند، و سپس به خانه های خود برگردند و اگر سؤال شود اظهار بی اطلاعی کنند.

اما خداوند توطئه آنها را به طرز عجیبی خنثی کرده و نقشه هایشان را نقش بر آب ساخت.

هنگامی که آنها در گوشه ای از کوه کمین کرده بودند کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه ای کوتاه درهم کوبید و نابود کرد!

لذا قرآن در آیه بعد می گوید: آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی کشیدیم، در حالی که آنها خبر نداشتند! (و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لا یشعرون).

سپس می افزاید: بنگر که عاقبت توطئه و مکر آنها چگونه بود که ما همه آنها و تمام قوم و طرفداران آنها را نابود کردیم؟! (فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین).

واژه مکر چنانکه قبلا (در جلد 2 صفحه 226) نیز گفته ایم در ادبیات عرب به معنی هر گونه چاره اندیشی است، و اختصاصی به نقشه های شیطانی و زیانبخش که در فارسی امروز در آن استعمال می شود

ندارد، بنابراین هم در مورد نقشه های زیانبخش بکار می رود، و هم چاره اندیشی های خوب.

راغب در مفردات می گوید: المکر صرف الغير عما يقصده.

مکر آن است که کسی را از رسیدن مقصودش باز دارند.

بنابراین هنگامی که این واژه در مورد خداوند بکار می رود به معنی خنثی کردن توطئه های زیانبار است، و هنگامی که درباره مفسدان بکار می رود به معنی جلوگیری از برنامه های اصلاحی است.

سپس قرآن در مورد چگونگی هلاکت و سرانجام آنها چنین می گوید: بین این خانه های آنها است که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده! (فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا).

نه صدائی از آنها به گوش می رسد.

نه جنب و جوشی در آنجا وجود دارد.

و نه از آنهمه زرق و برقها و ناز و نعمتها و مجالس پر گناه اثری باقی مانده است.

آری آتش ظلم و ستم در آنها افتاد و همه را سوزانید و ویران کرد.

در این ماجرا درس عبرت و نشانه روشنی است از پایان کار ظالمان و

قدرت پروردگار برای کسانی که می دانند (ان في ذلك لاية لقوم يعلمون).

اما در این میان خشک و تر با هم نسوختند و بی گناه به آتش گناه کار نسوخت ما کسانی را که ایمان آورده، و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم و آنها هرگز

به سرنوشت شوم بدکاران گرفتار نشدند (وانجين الذين آمنوا و كانوا يتقون).

نکته ها:

مجازات قوم ثمود

در آیات قرآن گاهی در مورد این قوم طغیانگر می گوید: زلزله آنها را فرو گرفت و درهم کوبید (فاخذتهم الرجفة) (اعراف 78).
و گاه می گوید: صاعقه آنها را فرو گرفت (فاخذتهم الصاعقة) (ذاریات - 44).

و گاه می گوید: صیحه آسمانی دامنشان را گرفت (واخذ الذین ظلموا الصيحة) (هود - 67).

اما هیچ منافاتی بین این تعبیرات سه گانه نیست، چرا که صاعقه همان جرقه بزرگ الکتریکی است که در میان قطعات ابر و زمین مبادله می شود، هم با صدای عظیم و صیحه همراه است، و هم با لرزش شدید زمین های اطراف (در مورد صیحه آسمانی توضیحات بیشتری در جلد 9 صفحه 164 ذیل آیه 67 سوره هود داده ایم).

2 - بعضی از مفسران روایت کرده اند که یاران حضرت صالح که با او نجات یافتند چهار هزار نفر بودند، آنها به فرمان پروردگار از آن منطقه آلوده مملو از فساد بیرون رفته، به سوی حضرموت کوچ کردند.

3 - خاویه از ماده خواء (بر وزن هواء) گاه به معنی ساقط گشتن و ویران شدن است، و گاه به معنی خالی شدن، این تعبیر در مورد ستارگان (شهب) که سقوط می کند نیز آمده، می گویند خوی النجم یعنی ستاره سقوط کرد.

راغب در مفردات می گوید: معنی اصلی خوی خالی شدن است، این تعبیر در مورد شکمهای گرسنه، گردوی پوک و ستارگان خالی از باران گفته

شده است (عرب جاهلی معتقد بود که هر ستاره ای در افق ظاهر می شود بارانی همراه دارد).

4 - از ابن عباس چنین روایت شده که می گوید: من از قرآن به خوبی استفاده کرده ام که ظلم و ستم خانه ها را ویران می کند سپس به آیه فوق فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا استدلال کرد.

و برآستی تاثیر ظلم در ویران کردن شهرها و جامعه ها با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، ظلم صاعقه مرگبار است، ظلم زلزله ویرانگر است، ظلم همچون صیحه مرگ آفرین آسمانی است و تاریخ بارها و بارها این حقیقت را اثبات کرده است که دنیا ممکن است با کفر ادامه یابد اما با ظلم قابل دوام نیست.

5 - بدون شک مجازات عمومی قوم ثمود، بعد از قتل ناقه صالح بوده است همانگونه که در آیه 65 تا 67 سوره هود می خوانیم: هنگامی که ناقه را از پای درآوردند به آنها گفت: سه روز در خانه هایتان، بهره گیرید و بعد از آن، عذاب الهی به طور قطع فرا خواهد رسید، و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند رهائی بخشیدیم و ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت و در خانه هایشان بروی زمین افتادند و مردند.

بنابراین تنها بعد از توطئه قتل صالح نبود که عذاب فرود آمد، بلکه به احتمال قوی در ماجرای توطئه قتل این پیامبر، فقط گروه توطئه گران نابود شدند، و باز به آنها مهلت داده شد و بعد از قتل ناقه همه ظالمان و گنه کاران بی ایمان از میان رفتند، و این است نتیجه جمع میان آیات این سوره و آنچه در سوره هود و سوره اعراف آمده است.

به تعبیر دیگر در آیات مورد بحث، نابودی آنها به دنبال توطئه قتل صالح و خانواده او آمده است، و در آیات سوره اعراف و هود، نابودی آنها بعد از قتل ناقه صالح، نتیجه این دو چنین می شود که آنها نخست توطئه قتل او را چیدند و هنگامی که موفق نشدند اقدام به قتل ناقه که معجزه بزرگ او بود کردند، و بعد از سه روز مهلت، عذاب دردناکشان فرا رسید.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها نخست ناقه را به قتل رساندند و چون صالح آنها را تهدید به مجازات الهی بعد از سه روز کرد به فکر نابود کردن خود او افتادند که موفق نشدند و نابود شدند.

آیه (54) و (55) و ترجمه

(ولوطا إذ قال لقومه أتأتون الفاحشة وأنتم تبصرون) (54) (أأنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون) (55)
ترجمه:

54 - و لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت آیا شما به سراغ کار بسیار قبیح می روید در حالی که (زشتی و نتایج شوم آنرا) می بینید؟
55 - آیا شما بجای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید؟ شما قومی جاهل هستید.

تفسیر:

انحراف قوم لوط

بعد از ذکر گوشه هائی از زندگی موسی و داود و سلیمان و صالح با اقوامشان پنجمین پیامبری که در این سوره به زندگی او اشاره شده است، پیامبر بزرگ خدا حضرت لوط است.
این چندمین بار است که قرآن به این موضوع پرداخته و قبلا در سوره حجر و هود و شعراء و اعراف مطالبی در این زمینه آمده است:
این تکرار و مشابه آن به خاطر این است که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یکبار یک حادثه را کلا بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود، بلکه یک کتاب تربیت و انسانسازی است، و می دانیم در مسائل تربیتی گاه شرائط ایجاب می کند که یک حادثه را بارها و بارها یاد آور شوند، از زوایای مختلف به آن بنگرند و در جهات گوناگون نتیجه گیری کنند

به هر حال زندگی قوم لوط که به انحراف جنسی و همجنس گرایی و عادات زشت و ننگین دیگر در دنیا مشهورند، و همچنین پایان دردناک زندگی آنها می تواند تابلوی گویائی برای کسانی که در منجلاب شهوت غوطه ورنده باشند، و گسترش این آلودگی در میان انسانها ایجاب می کند که این ماجرا بارها خاطر نشان گردد.

در آیات مورد بحث نخست می گوید: لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت: آیا شما به سراغ کار بسیار زشت و قبیح می روید در حالی که (زشتی و نتایج شوم آن را) می بینید (و لوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة وانتم تبصرون).

فاحشه چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی کارهائی است که زشتی و قباح آن روشن و آشکار است و در اینجا منظور همجنس گرایی و عمل ننگین لواط است.

جمله انتم تبصرون اشاره به این است که شما زشتی و شناعة این عمل و عواقب شوم آن را با چشم خود می بینید که چگونه جامعه شما را سر تا پا آلوده کرده، و حتی بچه ها و کودکان شما در امان نیستند، چرا می بینید باز هم بیدار نمی شوید؟!

و اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به این باشد که در مقابل چشم یکدیگر مرتکب چنین کاری می شوند با ظاهر عبارت چندان سازگار نیست، چرا که لوط می خواهد وجدان آنها را بیدار کرده و ندای درویشان را به گوششان برساند، سخن لوط از بصیرت است و دیدن عواقب مرگبار این عمل و بیدار شدن.

سپس می افزاید: آیا شما بجای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید (ائنکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء).

در حقیقت نخست به عنوان فاحشه (کار زشت) از این عمل یاد کرده، سپس آن را روشنتر بیان می کند تا جای هیچ ابهامی باقی نماند، و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم است.

و برای اینکه روشن سازد انگیزه این عمل جهالت و نادانی است می افزاید: بلکه شما قومی جاهل و نادان هستید (بل انتم قوم تجهلون).

جهل به خداوند، و جهل به هدف آفرینش، و نوامیس خلقت، و جهل به آثار شوم این گناه ننگین، و اگر خودتان خوب بیندیشید به این حقیقت می رسید که این عمل تا چه حد جاهلانه است. و ذکر این جمله به صورت استفهامیه برای این است که پاسخ را از درون وجدان خود بشنوند تا مؤثرتر باشد.

آیه (56) تا (59) و ترجمه

(فما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوا آل لوط من قريبتكم إنهم أناس يتطهرون) (56) (فأنجيناها وأهلها إلا امرأته قدرناها من الغابرين) (57) (وأمطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين) (58) (قل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى الله خير أما يشركون) (59)

ترجمه:

56 - آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها افرادی پاکدامن هستند!
57 - ما او و خانواده اش را نجات دادیم، بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان باشد.

58 - سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که همگی زیر آن مدفون شدند) و چه بد است باران انداز شدگان.

59 - بگو حمد مخصوص خداست و سلام (و درود) بر بندگان برگزیده اش، آیا خداوند بهتر است یا بتهایی را که شریک او قرار می دهند؟

تفسیر:

آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است!
در بحثهای گذشته منطق نیرومند پیامبر بزرگ خدا لوط را در مقابل منحرفان آلوده ملاحظه کردیم که با چه بیان شیوا و مستدل آنها را از عمل ننگین همجنس گرایی باز می دارد و به آنها نشان می دهد که این کار نتیجه جهل و نادانی و بیخبری از قانون آفرینش و از همه ارزشهای انسانی است.

اکنون ببینیم این قوم کثیف و آلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند؟!.

قرآن می گوید: آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، چرا که اینها افرادی پاکند و حاضر نیستند خود را با ما هماهنگ کنند!! (فما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قريبتكم انهم اناس يتطهرون).

جوابی که بیانگر انحطاط فکر و سقوط فوق العاده اخلاقی آنها بود. آری در محیط آلودگان، پاکی جرم است و عیب! یوسفهای پاکدامن را به جرم عفت و پارسائی به زندان می افکنند، و خاندان پیامبر بزرگ خدا لوط را به خاطر پرهیزشان از آلودگی و ننگ، تبعید می کنند، اما زلیخاها آزادند و صاحب مقام! و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند!

و این است مصداق روشن سخنی که قرآن درباره گمراهان می گوید که: بر دلهای آنها - به خاطر اعمالشان - مهر می نهیم، و بر چشمشان پرده می افکنیم، و در گوششان سنگینی است.

این احتمال نیز در جمله اناس يتطهرون وجود دارد که آنها به خاطر فرو رفتن در این منجلاب فساد و خو گرفتن به آلودگی، این سخن را از روی مسخره به خاندان لوط می گفتند که اینها تصور می کنند کار ما ناپاکی است و پرهیز آنها پاکدامنی! چه چیز عجیب و مسخره ای؟!.

و این شگفت آور نیست که حس تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود، داستان معروف مرد دباغی که دائما با پوستهای متعفن سر و کار داشت و شامه او با آن خو گرفته

بود و گذشتن او از بازار عطاران و بیهوش شدن از بوی نامناسب عطر! و دستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید و از مرگ نجات یابد شنیده ایم و مثال حسی جالبی است برای این مطلب منطقی. در روایات آمده است که لوط حدود سی سال آنها را تبلیغ کرد ولی جز خانواده اش (آنها به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد) به او ایمان نیاوردند.

بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جائی در عالم حیات ندارند و باید طومار زندگانشان در هم پیچیده شود، لذا در آیه بعد می گوید: ما لوط و خاندانش را رهائی بخشیدیم بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقیمانده باشد (فانجینه و اهله الا امرأته قدرناها من الغابرين). و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین (در سحرگاه شبی که شهر غرق فساد و ننگ بود) پس از آنکه صبحگاهان فرا رسید بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که همگی زیر آن مدفون شدند، و این بعد از آن بود که زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را به کلی زیر و رو کرد) (وامطرنا علیهم مطرا).

و چه سخت و ناگوار و بد است باران انداز شدگان (فساء مطر المندرين). درباره قوم لوط و سرنوشت آنها و اثرات شوم همجنس گرایی بحثهای مشروحی در جلد نهم تفسیر نمونه صفحه 178 - 198 (ذیل آیات 77 - 83 سوره هود) داشتیم که نیاز به تکرار آن نیست.

تنها ذکر یک نکته را ضروری می دانیم و آن اینکه:

قانون خلقت برای ما مسیری تعیین کرده است که پیمودنش مایه تکامل و حیات ما، و مخالفتش مایه سقوط و مرگ ما است.

قانون خلقت جاذبه جنسی را - به عنوان عامل بقای نسل انسان و آرامش روح او - میان دو جنس مخالف قرار داده، و تغییر مسیر آن به سوی همجنس گرایی هم آرامش روحی را بر هم می زند، و هم آرامش اجتماعی را، و از آنجا که این قوانین اجتماعی ریشه ای در فطرت دارد این تخلف سبب ناهماهنگی در سازمان وجود انسان می شود.

لوط پیامبر بزرگ خدا قوم منحرف را متوجه همین ریشه فطری کرده و به آنها می گوید آیا به سراغ کار زشتی می روید با اینکه می بینید، این جهل و بیخبری از قانون حیات و جهل به مفهوم سفاقت است که شما را به این بیراهه کشانده.

و جای تعجب نیست که سائر قوانین خلقت نیز درباره این قوم دگرگون گردد، و بجای بارانی از آب حیاتبخش، بارانی از سنگ بر سر آنان فرود آید، و سرزمین آرامشان با زلزله ها زیر و رو گردد، و نه تنها نابود شوند که آثارشان نیز محو گردد.

در آخرین آیه مورد بحث بعد از پایان شرح حال پنج پیامبر بزرگ الهی و سرنوشت قوم آنها، روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) کرده و به عنوان یک نتیجه گیری از گذشته، و مقدمه ای برای طرح گفتگو با مشرکان، چنین می فرماید: بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است (قل الحمد لله).

ستایش مخصوص خداوندی است که اقوام ننگینی همچون قوم لوط را نابود کرد، مبادا دامنه آلودگیهای آنها سراسر زمین را فرا گیرد.

حمد و ستایش برای کسی است که فاسدان مفسدی همچون قوم ثمود و فرعونیان گردنکش را به دیار عدم فرستاد تا راه و رسمشان سنت و الگوئی برای دیگران نشود.

و سرانجام حمد و ستایش از آن کسی است که اینهمه قدرت و نعمت به بندگان با ایمانی همچون داود و سلیمان (علیهم السلام) بخشید و گمراهانی همچون قوم سبا را به وسیله آنها هدایت کرد.

سپس می افزاید و سلام و درود بر بندگان برگزیده اش (و سلام علی عباده الذین اصطفی).

سلام بر موسی و صالح و لوط و سلیمان و داود (علیهم السلام) و سلام بر همه انبیاء و پیروان راستیشان.

بعد می گوید: آیا خداوندی که اینهمه توانائی و قدرت و موهبت و نعمت دارد بهتر است یا بتهایی را که آنها شریک خدا قرار می دهند و مطلقاً مبدأ اثر نیستند؟! (الله خیر اما یشرکون).

در این سرگذشتهای پیامبران پیشین دیدیم که بتها هرگز نتوانستند به هنگام نزول بلاها کمترین کمک به عابدان خود کنند، در حالی که خداوند مؤمنان را در هیچیک از این مشکلات تنها نگذارد، و لطف بی پایانش به یاری آنها آمد.

آیه (60) تا (64) و ترجمه

(أمن خلق السموات والارض وأنزل لكم من السماء ماء فأنبتنا به حدائق ذات بهجة ما كان لكم أن تنبتوا شجرها أله مع الله بل هم قوم يعدلون) (60) (أمن جعل الارض قرارا وجعل خلالها أنهارا وجعل لها رواسى وجعل بين البحرين حاجزا أله مع الله بل أكثرهم لا يعلمون) (61) (أمن يجب المضطر إذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الارض أله مع الله قليلا ما تذكرون) (62) (أمن يهديكم فى ظلمات البر والبحر ومن يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته أله مع الله تعالى عما يشركون) (63) (أمن يبدؤا الخلق ثم يعيده ومن يرزقكم من السماء والارض أله مع الله قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين) (64)

ترجمه:

60 - آیا بتهائی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که آسمان و زمین را آفریده؟ و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن باغهای زیبا و سرور انگیز رویانندیم، و شما قدرت نداشتید درختان آنرا برویانید، آیا معبود دیگری با خداست؟ نه، آنها گروهی هستند که (از روی نادانی) مخلوقات خدا را در ردیف او قرار می دهند.

61 - یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهای روان ساخت، و برای زمین کوههای ثابت و پا بر جا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با خدا است؟، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاهلند).

62 - یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد، و شما را خلفای زمین قرار می دهد، آیا معبودی با خداست؟ کمتر متذکر می شوید!

63 - یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا هدایت می کند، و کسی که بادهای را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خداست؟ خداوند برتر است از اینکه شریک برای او قرار دهند.

64 - یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خداست؟ بگو دلیلتانرا بیاورید اگر راست می گوئید.

تفسیر:

با اینهمه دلیل باز مشرک می شوید؟
در آخرین آیه بحث گذشته - بعد از ذکر بخشهای تکان دهنده ای از زندگی پنج پیامبر بزرگ - کوتاه و پر معنائی مطرح شد که آیا خداوند با اینهمه قدرت و توانائی بهتر است یا بتهای بی ارزشی که آنها ساخته اند.
در آیات مورد بحث به شرح آن پرداخته و ضمن پنج آیه که با پنج حساب شده شروع می شود مشرکان را تحت بازپرسی و محاکمه قرار می دهد، و روشنترین دلایل توحید را در پنج آیه ضمن اشاره به دوازده نمونه از مواهب بزرگ خداوند بیان می کند.

نخست به خلقت آسمانها و زمین و نزول باران و برکات ناشی از آن پرداخته چنین می گوید: آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن

باغهای زیبا و سرور انگیز رویانندیم (امن خلق السموات والارض و انزل لكم من السماء ماء فانبتنا به حدائق ذات بهجة) .

حدائق جمع حدیقه به طوری که بسیاری از مفسران گفته اند به معنی باغی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و از هر نظر محفوظ باشد، همچون حدقه چشم که در میان پلکها محصور شده است و راغب در مفردات می گوید: حدیقه در اصل به زمینی می گویند که آب در آن جمع شده است، همچون حدقه چشم که همیشه آب در آن قرار دارد. از مجموع این دو سخن می توان چنین نتیجه گرفت که حدیقه باغی است که هم دیوار دارد و هم آب کافی.

بهجة (بر وزن لهجه) به معنی زیبائی رنگ و حسن ظاهر است که بینندگان را غرق سرور می کند.

و در پایان آیه روی سخن را به بندگان کرده می گوید: شما قدرت نداشتید که درختان این باغهای زیبا را برویانید (ما کان لكم ان تنبتوا شجرها) .

کار شما تنها بذر افشانی و آبیاری است، اما کسی که حیات را در دل این بذر آفریده، و به نور آفتاب و قطرات حیاتبخش باران و ذرات خاک فرمان می دهد که این دانه را برویانید، تنها خدا است.

اینها حقائق است که هیچکس نمی تواند منکر آن شود، و یا آن را به غیر خدا نسبت دهد، او است که آفریننده آسمانها و زمین است، و او است که نازل کننده باران است، او مبداء اینهمه زیبائی و حسن و جمال در عالم حیات است.

حتی دقت در رنگ آمیزی یک گل زیبا و برگهای لطیف و منظمی که در درون یکدیگر اطراف هسته مرکزی گل حلقه زده اند، و آوای حیات سرداده اند

کافی است که انسان را به عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار آن آشنا سازد، اینها است که قلب انسان را تکان می دهد و به سوی او می خواند. به تعبیر دیگر: توحید در خلقت (توحید خالق) و توحید در ربوبیت (توحید تدبیر کننده این جهان) پایه ای برای توحید معبود شمرده شده است. و لذا در پایان آیه می گوید: آیا معبود دیگری با خدا است (أَلَهَ مَعَ اللَّهِ). ولی آنها گروهی نادان هستند که از پروردگار عدول کرده و غیر او را که هیچگونه قدرتی ندارد شریک او قرار می دهند (بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ).

در دومین سؤ ال به بحث از موهبت آرامش و ثبات زمین و قرارگاه انسان در این جهان پرداخته می گوید: آیا معبودهای ساختگی آنها بهتر است یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن، نهادهای آب جاری، روان ساخت، و برای زمین، کوههای ثابت و پا بر جا ایجاد کرد؟! (تا همچون زرهی قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) (أَمِنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِي).

و نیز میان دو دریا (از آب شیرین و شور) مانعی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا).

به این ترتیب، چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است که سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید:

آرامش خود زمین که در عین حرکت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حرکت در مجموعه منظومه شمسی، آنچنان یکنواخت و آرام است که ساکنانش به هیچوجه آن را احساس نمی کنند، گوئی در یکجا میخکوب شده و ثابت ایستاده است و کمترین حرکتی ندارد.

و دیگر وجود کوهها - که سابقا گفتیم دور تا دور زمین را فرا گرفته اند و ریشه های آنها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشکیل داده است، و در برابر فشارهای داخلی زمین و حرکات جزر و مد خارجی که بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود مقاومت می کند، و هم مانعی است برای طوفانهای عظیم که آرامش زمین را بر هم می زنند.

و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخشهایی از آب شیرین و آب شور اقیانوسها قرار داده، این حجاب نامرئی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین، و به اصطلاح تفاوت وزن مخصوص آنها نیست که سبب می شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می ریزند تا مدت زیادی، در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آنها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می سازد، و آنها را آبیاری می کند، که شرح این سخن را ذیل آیه 53 سوره فرقان در همین جلد آورده ایم.

و در عین حال در لابلای بخشهای مختلف زمین، نهرهایی از آب که مایه حیات و زندگی و سرچشمه طراوت و خرمی، و مزارع آباد و باغهای پر ثمر است، قرار داده، بخشی از منابع این آبها در کوهها است، و بخشی در لابلای قشرهای زمین.

آیا این نظام می تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد؟

آیا تنها نقشی در این نظام بدیع و شگفت انگیز دارند؟!

حتی بت پرستان چنین ادعائی نمی کنند.

لذا در پایان آیه بار دیگر این سؤال را تکرار می کند که آیا معبودی با الله هست؟ (أالله مع الله).

نه بلکه اکثر آنها نادانند و بیخبر (بل اکثرهم لا يعلمون).

در سومین سؤال، از این سؤالات پنجگانه که مجموعه ای از یک بازپرسی و محاکمه معنوی را تشکیل می دهد، سخن از حل مشکلات، و شکستن بن بستها و اجابت دعاها است، می گوید:

آیا معبودهای بی ارزش شما بهترند یا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می رساند و گرفتاری و بلا را بر طرف می کند؟! (امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء).

آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود کارد به استخوانش می رسد، و از هر نظر درمانده و مضطر می گردد، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید، و بن بستها را بر طرف سازد، و نور امید در دلها بپاشد، و درهای رحمت به روی انسانها درمانده بگشاید، تنها ذات پاک او است و نه غیر او.

از آنجا که این واقعیت به عنوان یک احساس فطری در درون جان همه انسانها است، بت پرستان نیز به هنگامی که در میان امواج خروشان دریا گرفتار می شوند تمام معبودهای خود را فراموش کرده، دست به دامن لطف الله می زنند همانگونه که قرآن می گوید: (فاذا ركبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدین): هنگامی که سوار کشتی می شوند خدا را می خوانند در حالی که پرستش را مخصوص او می دانند (عنکبوت - 65)

سپس می افزاید:

نه تنها مشکلات و ناراحتیها را بر طرف می سازد بلکه شما را خلفای زمین قرار می دهد (و يجعلکم خلفاء الارض).

آیا با اینهمه معبودی با خدا است؟ (أله مع الله).

ولی شما کمتر متذکر می شوید و از این دلائل روشن پند و اندرز نمی گیرید (قلیلا ما تذکرون).

پیرامون مفهوم مضطر و مساله استجابت دعا و شرائط آن بحثهایی است که در نکته ها در پایان همین آیات خواهد آمد.

منظور از خلفاء الارض ممکن است به معنی ساکنان زمین و صاحبان آن باشد، چرا که خدا با آنهمه نعمت و اسباب رفاه و آسایش و آرامش که در زمین قرار داده انسان را حکمران این کره خاکی ساخته، و او را برای سلطه بر آن آماده کرده است.

مخصوصا هنگامی که انسان در اضطراب فرو می رود و به درگاه خدا رو می آورد و او به لطفش بلاها و موانع را بر طرف می سازد، پایه های این خلافت مستحکمتر می شود (و از اینجا رابطه میان این دو بخش از آیه روشن می گردد).

و نیز ممکن است اشاره به این باشد که خدا ناموس حیات را چنین قرار داده که دائما اقوامی می آیند و جانشین اقوام دیگر می شوند که اگر این تناوب نبود تکاملی صورت نمی گرفت.

در چهارمین سؤال مساله هدایت را مطرح کرده می گوید: آیا این بتها بهترند یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا (بوسیله ستارگان) هدایت می کند؟ (امن یهدیکم فی ظلمات البر والبحر).

و کسی که بادهای را به عنوان بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد (و من یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته).

بادهائی که بیانگر نزول بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت، پیشاپیش آن حرکت می کنند، در حقیقت کار آنها نیز هدایت مردم است به نزول باران.

تعبیر بشرا (بشارت دهندگان) در مورد بادهای و تعبیر به رحمت در مورد باران هر دو جالب است، چرا که بادهای هستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوسها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند.

همچنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سر می دهد و هر جا نازل شود خیر و رحمت و برکت و زندگی می آفریند.

(شرح بیشتر درباره نقش بادهای در نزول باران در سوره اعراف ذیل آیه 57 جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 214 آمده است).

و در پایان آیه، بار دیگر، مشرکان را مخاطب ساخته می گوید: آیا معبود دیگری با خدا است؟! (أله مع الله)

سپس بی آنکه منتظر جواب آنها باشد اضافه می کند: خداوند برتر و بالاتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند (تعالی الله عما یشرکون).

در آخرین آیه مورد بحث پنجمین سؤال را که در مورد مبدء و معاد است به این صورت مطرح می کند: آیا معبودان شما بهترند یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را اعاده می کند؟! (امن یبدء الخلق ثم یعیده).

و کسی که در میان این آغاز و انجام، شما را از آسمان و زمین روزی می دهد (و من یرزقکم من السماء والارض).

آیا با این حال باز هم معتقدید که معبودی با خدا است؟ (أله مع الله).
به آنها بگو اگر چنین اعتقادی دارید دلیلتان را بیاورید اگر راست می گوئید (قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین).

در واقع آیات گذشته همه سخن از مبدء و نشانه های عظمت خدا در عالم هستی و مواهب و نعمتهای او می گفت، ولی در آخرین آیه، بحث را از یک گذرگاه ظریف به مساله معاد منتقل می کند، چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می شود.

و از اینجا پاسخ سؤالی که بسیاری از مفسران مطرح کرده اند معلوم می شود و آن اینکه مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالباً عقیده به معاد (معاد جسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آنها سؤ ال کنیم و اقرار بخواهیم؟

پاسخ اینکه این سؤ ال، توأم با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است، و اینهمه روزیها و مواهب از ناحیه او می باشد، کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است.

ضمناً منظور از رزق آسمان، باران و نور آفتاب و مانند آن است، و منظور از رزق زمین گیاهان و مواد غذائی مختلفی است که مستقیماً از زمین می روید یا به طور غیر مستقیم از زمین نشات می گیرد همچون

دامها همچنین معادن و مواد گوناگونی که انسان در زندگی خود از آن بهره می گیرد.

نکته ها:

1 - مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟

گرچه خداوند دعای همه را - هرگاه شرائطش جمع باشد - اجابت می کند ولی در آیات فوق مخصوصاً روی عنوان مضطر تکیه شده است، به این دلیل که یکی از شرائط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب بکلی برگردد

و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد، همه چیز را از آن او بداند و حل هر مشکلی را به دست او ببیند، و این درک و دید در حال اضطرار دست می دهد.

درست است که عالم، عالم اسباب است، و مؤمن نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به کار می گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی شود، همه را از برکت ذات پاک او می بیند دیده ای نافذ و سبب سوراخ کن دارد که اسباب را از بیخ و بن بر می کند و در پشت حجاب اسباب ذات مسبب الاسباب را می بیند و همه چیز را از او می خواهد.

آری اگر انسان به این مرحله برسد مهمترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است.

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی - صلوات الله و سلامه علیه - شده.

در روایتی از امام باقر می خوانیم که فرمود: و الله لکانی انظر الی القائم و قد اسند ظهره الی الحجر ثم ینشد الله حقه... قال هو و الله المضطر فی کتاب الله فی قوله: امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض:

به خدا سوگند گویا من مهدی (علیه السلام) را می بینم که پشت به حجر الاسود زده و خدا را به حق خود می خواند... سپس فرمود: به خدا سوگند مضطر در کتاب الله در آیه امن یجیب المضطر... او است.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده: نزلت فی القائم من آل محمد علیهم السلام هو و الله المضطر اذا صلی فی المقام رکعتین و دعا الی الله عز و جل فاجابه و یکشف السوء و یجعله خلیفه فی الارض: این آیه در مورد مهدی از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، به خدا سوگند مضطر او است، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجا می آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می دارد دعای او را اجابت می کند، ناراحتیها را بر طرف می سازد، و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد.

بدون شک منظور از این تفسیر - همانگونه که نظائر آن را فراوان دیده ایم - منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشن آن وجود مهدی (علیه السلام) است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد، درها بسته شده، کارد به استخوان رسیده بشریت در بن بست سختی قرار گرفته، و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست به دعا بر می دارد و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد و به مصداق و یجعلکم خلفاء الارض او و یارانش را خلفای روی زمین می کند.

درباره اهمیت دعا و شرائط اجابت آن و اینکه چرا گاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد به طور مشروح در جلد اول ذیل آیه 186 سوره بقره بحث کرده ایم.

2 - همه جا دعوت به استدلال منطقی

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می شود، مخصوصا جمله هاتوا برهانکم: دلیل خود را بیاورید در چهار مورد از قرآن مجید آمده است (بقره - 111 و انبیاء - 24 و نمل - 64 و قصص - 75) و در موارد دیگری نیز روی کلمه برهان مخصوصا تکیه شده است (برهان به معنی محکمترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است). این منطق برهان طلبی اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن می کند چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون. این درست بر خلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار دل می داند، و عقل را از آن بیگانه معرفی می کند، و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد، در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسائل غیر منطقی تشکیل می داد.

3 - جمع بندی و مروری بر آیات گذشته

در آیاتی که گذشت قرآن برای اثبات توحید معبود روی توحید خالق و توحید رب (توحید آفرینش و توحید تدبیر) تکیه داشت و از دوازده نشانه بزرگ خدا در عالم هستی سخن می گفت (آسمان و زمین، نزول باران، آثار حیاتی آن، آرامش قرارگاه انسان، نهرهای آب جاری، کوههای عظیم و پا بر جا حایل و مانع در میان آب شور و شیرین، اجابت دعوت بندگان هدایت آنها در تاریکی بر و بحر، بادهای پیام آور از نزول باران تجدید حیات موجودات، و روزی دادن به انسان از آسمان و زمین). این مواهب دوازده گانه در طی پنج آیه و تحت پنج سؤال بیان شد که به ترتیب مسائل پنجگانه زیر را بیان می کرد: خلقت، آرامش، حل مشکلات، هدایت، و بازگشت به حیات مجدد. و در ذیل هر یک از این سؤالهای پنجگانه این جمله تکرار می شد (أَلِهَ مَعَ اللَّهِ).

آیا معبودی با خدا وجود دارد؟

و به دنبال این سؤال در آیه اول اشاره به انحراف آنها از حق و در آیه دوم جهل آنها، و در آیه سوم عدم اندیشه کردن آنان، و در آیه چهارم انحطاط فکری آنها، و در آیه پنجم مطالبه استدلال از آنها آمده است که رویهمرفته مجموعه جامع و منسجمی را ارائه می کند.

آیه (65) تا (68) و ترجمه

(قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب إلا الله وما يشعرون أيان
يبعثون) (65) (بل ادرك علمهم في الآخرة بل هم في شك منها بل
هم منها عمون) (66) (وقال الذين كفروا إذا كنا ترابا وأبأؤنا أننا لمخرجون)
(67) (لقد وعدنا هذا نحن وأبأؤنا من قبل إن هذا إلا أساطير الأولين) (68)

ترجمه:

65 - بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز
خدا و نمی دانند کی برانگیخته می شوند.

66 - این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند،
بلکه در اصل آن شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند.

67 - کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک
شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آئیم.

68 - این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده
اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است.

تفسیر:

از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته سخن از قیامت و رستاخیز به
میان آمد آیات مورد بحث این مساله را از جوانب مختلف مورد بررسی
قرار می دهد. نخست به پاسخ سؤال می پردازد که مشرکان بارها آن را
مطرح کرده بودند و می گفتند قیامت کی بر پا می شود؟

می فرماید: هیچ کس از کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاه نیستند، و نمی دانند کی برانگیخته می شوند (قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و ما یشعرون ایان یبعثون).

بدون شک آگاهی از غیب - و از جمله تاریخ وقوع قیامت - مخصوص خدا است ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی از علم غیب را در اختیار هر کس بخواهد بگذارد، چنانکه در آیه 26 و 27 سوره جن می خوانیم: (عالم الغیب فلا یمظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول): عالم به غیب او است و هیچکس را از غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولی که مورد رضایت او است و برای نبوت برگزیده است.

و به تعبیر دیگر علم غیب بالذات و استقلالاً و به صورت نامحدود مخصوص خدا است و دیگران آنچه می دانند از ناحیه او است ولی به هر حال مساله تاریخ وقوع قیامت از این امر هم مستثنی است و هیچکس بر آن آگاه نیست.

سپس درباره عدم آگاهی مشرکان از قیامت و شک و تردید و بیخبریشان می فرماید: آنها اطلاع صحیحی از عالم پس از مرگ ندارند بلکه در اصل آن در شکند، بلکه نابینا و اعمی هستند! (بل اداریک علمهم فی الاخرة بل هم فی شک منها بل هم منها عمون).

ادارک در اصل تدارک بوده که به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است بنابراین مفهوم جمله ادارک علمهم فی الاخرة این است که آنها تمام معلومات خود را در مورد آخرت به کار گرفتند اما به جایی نرسیدند، لذا بعد از آن می فرماید: آنها از آن در شکند بلکه نابینا هستند چرا که

نشانه های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است: بازگشت زمین مرده به حیات در فصل بهار، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهده عظمت قدرت خدا در مجموعه آفرینش، همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است، اما آنها همچون نابینایان از کنار این صحنه ها می گذرند.

البته تفسیرهای دیگری برای جمله بالا ذکر کرده اند از جمله اینکه: منظور از ادراک علمهم فی الآخرة این است که اسباب به دست آوردن علم درباره آخرت فراوان است و پشت سر یکدیگر قرار گرفته اما آنها چشم باز ندارند که ببینند.

بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها در جهان دیگر که پرده ها کنار می رود به حد کافی از حقایق با خبر می شوند.

ولی از میان این سه تفسیر، تفسیر اول با جمله های دیگر آیه و با بحثهایی که در آیات بعد می آید هماهنگ تر است.

به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده: نخست اینکه انکار و ایراد آنها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بیخبرند و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می زنند.

دیگر اینکه آنها در اصل وجود آخرت شک دارند و از زمان تحقق آن از این شک ریشه می گیرد.

و دیگر اینکه این جهل و شک آنها نه به خاطر اینست که دلیل کافی بر آخرت در اختیار ندارند، بلکه دلائل بسیار است اما آنها چشم بر هم نهاده نمی بینند.

آیه بعد منطق منکران رستاخیز را در یک جمله بیان می کند: کافران گفتند آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون فرستاده خواهیم شد؟ (و قال الذین کفروا ا اذا کنا ترابا و آبائنا ائنا لمخرجون).

آنها به همین اندازه قناعت کردند که این مساله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد، در حالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند، چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند.

جالب اینکه در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آنها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوئیده اند.

سپس آنها می افزایند: این وعده بی پایه ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده و هرگز اثری از آن نمایان نبوده و نیست (لقد وعدنا هذا و آبائنا من قبل).

اینها همان افسانه های پیشینیان است، اینها اوهام و خرافاتی بیش نیست (ان هذا الا اساطیر الاولین).

بنابراین نخست از استبعاد شروع می کردند و بعد آنرا پایه انکار مطلق قرار می دادند، گوئی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آنرا نفی می کردند.

به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آنهاست.

ضمناً آنها با این تعبیر می خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده های کهنه و بی اساسی است که دیگران هم به نیاکان ما داده اند و مطلب تازه ای به نظر نمی رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد.

آیه (69) تا (75) و ترجمه

(قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین) (69) (ولا تحزن علیهم ولا تکن فی ضیق مما یمکرون) (70) (ویقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین) (71) (قل عسی أن یمکن ردف لکم بعض الذی تستعجلون) (72) (وإن ربک لذو فضل علی الناس و لکن اکثرهم لا یشکرون) (73) (وإن ربک لیعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون) (74) (وما من غائبة فی السماء و الارض إلا فی کتاب مبین) (75)

ترجمه:

- 69 - بگو در روی زمین سیر کنید، ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید؟
- 70 - از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش، و اینهمه غصه آنها را مخور، و سینه ات از توطئه آنها تنگ نشود.
- 71 - می گویند این وعده (عذاب را که به ما می دهی) اگر راست می گوئید کی خواهد آمد؟
- 72 - بگو شاید پاره ای از آنچه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد!
- 73 - پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آنها شکرگزار نیستند.
- 74 - و پروردگارت آنچه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند بخوبی می داند.
- 75 - و هیچ موجودی پنهان در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین (در لوح محفوظ و علم بی پایان پروردگار) ثبت است.

تفسیر:

از توطئه های آنها نگران نباش

در آیات گذشته سخن از انکار معاد از سوی کفار متعصب بود که با سخریه و استهزاء رستاخیز را تکذیب می کردند.

از آنجا که بحث منطقی با چنین قوم لجوجی بیهوده بوده است، بعلاوه دلائل فراوانی برای معاد در آیات دیگر قرآن اقامه شده، دلائلی که حتی در زندگی روزمره در جهان گیاهان، در عالم جنین و مانند آن مشاهده می شود، لذا در آیات مورد بحث، بجای اینکه دلیلی برای آنها ذکر کند آنها را به مجازاتهای الهی که در پیش دارند تهدید و انذار می کند.

روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید: بگو در روی زمین سیر کنید و آثار گذشتگان را ببینید، و بنگرید عاقبت کار مجرمان و گنهکاران به کجا رسید؟ (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین).

شما می گوئید این وعده ها به نیاکان ما نیز داده شد و آنها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند، اما اگر کمی در جهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهکار و منکر توحید و معاد را که مخصوصا در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می دانید مطلب چنین نیست. نوبت شما هم می رسد، عجله نکنید، شما هم اگر مسیر خود را اصلاح نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.

قرآن مجید کرارا مردم را به سیر در ارض و مشاهده آثار گذشتگان، سرزمینهای ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده اند، کاخهای در هم شکسته شاهان، قبرهای در هم ریخته و استخوانهای پوسیده مستکبران، اموال

و ثروتهای بی صاحب مانده ثروتمندان مغرور، دعوت کرده است مخصوصاً تصریح می کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دلها را بیدار و چشمها را بینا می کند و به راستی چنین است، گاهی مشاهده یکی از این آثار آنچنان طوفانی در دل و جان انسان بر پا می کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور چنان اثری ندارد.

و ما در این زمینه بطور مشروح ذیل آیه 137 سوره آل عمران (جلد سوم صفحه 102 به بعد) بحث کرده ایم.

قابل توجه اینکه در این آیه بجای مکذبین (تکذیب کنندگان معاد) مجرمین گفته شده، اشاره به اینکه تکذیب آنها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند، بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرمها بود.

و از آنجا که پیامبر اسلام (ﷺ) از انکار و مخالفت آنها رنج می برد و به راستی دلش برای آنها می سوخت و عاشق هدایت و بیداری آنها بود و از سوی دیگر، همواره با توطئه های آنها مواجه بود آیه بعد، پیامبر (ﷺ) را دلداری داده می گوید: از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش و زیاد غصه آنها را مخورو لا تحزن علیهم).

و از توطئه های آنها نگران مباش، و سینه ات بخاطر آن تنگی نکند که ما پیشینیان و یار و یاور توئیم (ولا تکن فی ضیق مما یمکرون).

ولی این منکران لجوج بجای اینکه از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان، پند و اندرز گیرند، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمده می گویند اگر راست می گوئید این وعده عذاب الهی، کی واقع خواهد شد؟! (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین).

با اینکه مخاطب، پیامبر بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند، بخاطر اینکه مؤ منان راستین نیز با پیامبر (ﷺ) در این سخن همصدا بودند، و طبعاً آنها نیز مخاطبند.

در اینجا قرآن به پاسخ این گفتار سخریه آمیز آنها با لحنی کاملاً واقع بینانه پرداخته می گوید: به آنها بگو شاید بعضی از آنچه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد! (قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذى تستعجلون)

چرا عجله می کنید؟ چرا مجازات الهی را کوچک می شمرد؟ چرا به خود رحم نمی کنید؟ آخر عذاب خدا شوخی نیست! احتمال بدهید به خاطر همین سخنانتان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند، اینهمه سرسختی برای چیست؟

ردف از ماده ردف (بر وزن حرف) به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است، لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند، ردیف گفته می شود همچنین در مورد افراد و اشیائی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود.

در اینکه منظور از این عذاب چه بوده بعضی می گویند همان ضربه شدیدی است که بر پیکر این مجرمان لجوج در جنگ بدر، نخستین پیکار مسلمانان با کفار وارد شد، هفتاد نفر از سردمداران آنها به خاک افتادند و هفتاد نفر اسیر شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور مجازات دردناک عمومی باشد ولی سرانجام به خاطر وجود پیامبر که رحمة للعالمین بود از آنها

دفع شد، و آیه 33 سوره انفال شاهد بر آنست (وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم).

تعبیر به عسی (شاید) از زبان پیامبر است، و حتی در کلام الهی نیز این تعبیر - بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند - هیچ اشکالی ندارد چرا که اشاره به وجود مقدمات و مقتضی چیزی است، هر چند ممکن است این مقدمات مقرون به مانع گردد و به نتیجه نهائی نرسد (دقت کنید).

سپس به بیان این واقعیت می پردازد که اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی کند، به خاطر فضل و رحمتش بر شما است، تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید می گوید: پروردگار تو نسبت به همه مردم فضل و رحمت دارد، ولی اکثر آنها شکرگذار نیستند (وان ربك لذو فضل على الناس و لكن اكثرهم لا يشكرون).

و اگر تصور می کنند تاخیر مجازات آنها به خاطر آنست که خداوند از نیات سوء و اندیشه های زشتی که در سر می پروراند بیخبر است، اشتباه بزرگی است چرا که پروردگار تو آنچه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند به خوبی می داند (وان ربك ليعلم ما تكن صدورهم و ما يعلنون).

او به همان اندازه از خفایای درونشان آگاه است که از اعمال برون، و اصولاً پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است، این علم محدود ما است که این مفاهیم را ساخته و پرداخته، و گرنه در مقابل یک وجود نامحدود، این مفاهیم، به سرعت رنگ خود را می بازند.

در اینجا علم خداوند به اسرار درون دلها، مقدم بر علم به افعال برون، ذکر شده، این به خاطر اهمیت نیت و اراده است، و نیز ممکن است به خاطر این باشد که افعال برون از نیت نهفته درون سرچشمه می گیرد و علم به علت مقدم بر علم به معلوم است.

سپس می افزاید: نه تنها خداوند، اسرار درون و برون آنها را می داند، بلکه علم او بقدری وسیع و گسترده است که هیچ موجودی در آسمان و زمین، پنهان و مکتوم نیست مگر آنکه در کتاب آشکار (علم پروردگار) ثبت است (وما من غائبة فی السماء والارض الا فی کتاب مبین).

روشن است که غائبة معنی وسیعی دارد که هر آنچه را از حس ما پنهان است در بر می گیرد، اعم از اعمال مخفی بندگان، و نیات باطنی آنها، و نیز اسراری که در پهنه آسمان و زمین نهفته است، و همچنین قیام رستاخیز و زمان نزول عذاب و مانند اینها، و دلیلی ندارد که مانند بعضی از مفسران، آن را به خصوص یکی از این امور تفسیر کنیم.

منظور از کتاب مبین، لوح محفوظ، همان صفحه علم بی پایان خدا است که در ذیل آیه 59 سوره انعام از آن بحث کرده ایم (به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 271 مراجعه فرمائید).

نکته:

بررسی آیات فوق نشان می دهد که منکران معاد برای اینکه از زیر بار ایمان به رستاخیز و مسئولیتهای ناشی از آن، شانه خالی کنند، از سه طریق وارد می شدند:

1 - استبعاد بازگشت به زندگی بعد از خاک شدن چرا که خاک به اعتقاد آنها نمی توانست، سرچشمه حیات گردد.

2 - کهنه بودن این عقیده و عدم تازگی آن.

3 - عدم نزول عذاب برای منکران معاد، زیرا: اگر براستی منکران می‌بایست به عذابی در این دنیا مبتلا شوند، چرا این عذاب دامان آنها را نمی‌گیرد؟ اما قرآن پاسخ اول و دوم را به وضوح آن واگذار کرده، چرا که همواره با چشم می‌بینیم خاک سرچشمه حیات می‌شود، و در آغاز خاک بودیم و سپس به صورت موجود زنده ای در آمدیم.

قدیمی بودن چیزی نیز هرگز از اهمیت آن نمی‌کاهد، چرا که قوانین اصلی این عالم از ازل تا ابد ثابت و برقرار است، در اصول فلسفی و مسائل ریاضی و علوم دیگر، اصول ثابت فراوان می‌باشد، آیا قدیمی بودن امتناع اجتماع نقیضین یا جدول ضرب فیثاغورث دلیل بر ضعف آن است؟ و یا اگر می‌بینیم عدالت خوب است و ظلم بد و همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود، دلیل بر بطلان آن است، اصولا بسیار می‌شود که قدمت دلیل بر اصالت چیزی است. و در مورد ایراد سوم، پاسخ می‌دهد: که در فرا رسیدن عذاب عجله نکنید این لطف خدا است که به شما مهلت می‌دهد و به سرعت مجازاتتان نمی‌کند، ولی به هوش باشید عذاب الهی گر چه دیر آید بیاید!

آیه (76) تا (81) و ترجمه

(إن هذا القرآن يقص على بنى إسرائيل أكثر الذى هم فيه يختلفون) (76) (و إنه لهدى ورحمة للمؤمنين) (77) (إن ربك يقضى بينهم بحكمه وهو العزيز العليم) (78) (فتوكل على الله إنك على الحق المبين) (79) (إنك لا تسمع الموتى و لا تسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرين) (80) (وما أنت بهادى العمى عن ضلالتهم إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون) (81)

ترجمه:

76 - این قرآن اکثر چیزهائی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند.

77 - و مایه هدایت و رحمت برای مؤمنان است.

78 - پروردگار تو میان آنها در قیامت به حکم خود داوری می کند و اوست قادر و دانا.

79 - پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی

80 - تو نمى توانى سخنت را به گوش مردگان برسانى و نمى

توانى کران را هنگامى که روى بر مى گردانند و پشت مى کنند صدا کنی!

81 - و نیز نمى توانى کوران را از گمراهى برهانی، تو فقط مى توانى سخن

خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند.

تفسیر:

کوران و کران سخن تو را پذیرا نیستند!

در آیات گذشته سخن از مبدء و معاد، در میان بود و آیات مورد بحث با طرح مساله نبوت و حقانیت قرآن، این بحث را تکمیل می کند.

از سوی دیگر در بحثهای گذشته سخن از علم بیکران خداوند بود، و در آیات مورد بحث شرح بیشتری از علم او آمده است.

بعلاوه در گذشته روی سخن با مشرکان بود، و در اینجا از کفار دیگر همچون یهود و اختلافات آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید این قرآن، اکثر چیزهائی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند (ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون).

بنی اسرائیل در مسائل زیادی با هم اختلاف داشتند، در مورد مریم و عیسی و در مورد پیامبری که بشارتش در تورات داده شده، و اینکه او چه کسی است؟ و همچنین در بسیاری از احکام دینی و مذهبی با یکدیگر اختلافاتی داشتند قرآن آمد و در این زمینه حق مطلب را ادا کرد، و گفت: مسیح (علیه السلام) خودش با صراحت خود را معرفی کرده که من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من داده، و مرا پیامبر قرار داده است (قال انی عبد الله آتانی الكتاب و جعلنی نبیا) (مریم - 30).

و نیز روشن ساخت که مسیح، تنها از مادر و بدون پدر تولد یافته و این امر محالی نیست، چرا که خداوند آدم را بدون پدر و مادر و تنها از خاک آفرید (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب) (آل عمران - 59).

و در مورد پیامبری که اوصافش در تورات آمده آن را به روشنی بر پیامبر اسلام (ﷺ) منطبق می داند چرا که بر هیچکس همچون او منطبق نمی شود.

به هر حال یکی از رسالتهای قرآن مبارزه با اختلافاتی است که بخاطر آمیخته شدن خرافات با حقایق تعلیمات انبیاء به وجود آمده بود، و هر پیامبری وظیفه دارد که به اختلافات ناشی از تحریفها و آمیختن حق و باطل پایان دهد، و چون چنین کاری از یک فرد درس نخوانده برخاسته از محیط جهل ممکن نیست روشن می شود که از سوی خدا است.

و از آنجا که مبارزه با هر گونه اختلاف، مایه هدایت و رحمت است در آیه بعد به صورت یک اصل کلی می فرماید: قرآن، هدایت و رحمت است برای مؤمنان (وانه لهدی ورحمة للمؤمنین).

آری هدایت و رحمت است از نظر اختلاف زدائی، و مبارزه با خرافات. هدایت و رحمت است از این نظر که دلیل حقانیتش در عظمت محتوایش نهفته شده است.

هدایت و رحمت است از این جهت که هم راه را نشان می دهد و هم طرز پیمودن راه را.

و ذکر مؤمنین در اینجا بخصوص، بخاطر همانست که قبلاً هم گفته ایم که تا مرحله ای از ایمان یعنی آمادگی برای پذیرش حق و تسلیم در برابر پروردگار در انسان نباشد از این منبع پر فیض الهی بهره نخواهد برد.

و از آنجا که گروهی از بنی اسرائیل در برابر حقایقی که قرآن بازگو کرده بود باز مقاومت به خرج دادند و تسلیم نشدند، در آیه بعد می افزاید: پروردگار تو میان آنها در روز قیامت به حکم خود داوری می کند، و او توانا و دانا است (ان ربك یقضی بینهم بحکمه و هو العزیز العلیم).

گرچه در آیه فوق صریحاً این معنی ذکر نشده که داوری نهائی در روز قیامت است، ولی به قرینه دو آیه دیگر که درست از

اختلافات بنی اسرائیل و داوری خداوند در میان آنها سخن می گوید، و صریحا روز قیامت در آن آمده روشن می شود که هدف در آیه مورد بحث، نیز همین است.

در آیه 17 سوره جاثیه چنین آمده: (ان ربك يقضى- بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون): پروردگار تو در قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند، داوری می کند.

نظیر همین معنی در آیه 93 سوره یونس نیز آمده است. توصیف خداوند به عزیز و علیم اشاره به دو وصفی است که در قاضی و داور لازم است: آگاهی به حد کافی، و قدرت برای اجرای حکم، خدا از همه آگاهتر است و از همه تواناتر.

و از آنجا که این سخنان علاوه بر بیان عظمت قرآن و تهدید بنی اسرائیل، وسیله ای برای آرامش و آسودگی خاطر پیامبر (ﷺ) است در آیه بعد می افزاید بنابراین بر خداوند تکیه کن (فتوكل على الله).

توکل بر خدائی که عزیز است و شکست ناپذیر، و به هر چیز عالم و آگاه، توکل بر خدائی که قرآنی با این عظمت در اختیار تو گذارده است.

بر او توکل کن و از مخالفت های آنها نترس چرا که تو بر حق آشکار هستی (انك على الحق المبين).

در اینجا این سؤال مطرح می شود اگر قرآن حق آشکار است، پس چرا اینهمه با آن مخالفت می کنند، آیات بعد در واقع جوابگوی این سؤال است.

می گوید: اگر آنها این حق مبین را پذیرا نمی شوند، و سخنان گرم تو در قلب سرد آنها اثر نمی کند جای تعجب نیست چرا که تو نمی توانی سخت را به گوش مردگان برسانی! (انك لا تسمع الموتى).

مخاطب تو زندگانند، آنها که روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده نما که تعصب و لجابت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنها را تعطیل کرده است.

حتی کسانی که زنده اند اما گوشه ای آنها کر است نمی توانی سخن خود را به آنها برسانی، مخصوصا هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند (ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين).

باز اگر نزدیک تو بودند، ممکن بود سر در گوش آنها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آنها منعکس گردد اما آنها کرانی هستند که رو بر تافته و مرتبا دور می شوند.

باز اگر آنها بجای گوش شنوا چشم بینائی داشتند، در این صورت گر چه صدا به گوش آنها نمی رسید، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند اما افسوس که آنها نابینا هم هستند و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان بازگردانی و هدایت کنی (وما انت بهادی العی عن ضلالتهم).

و به این ترتیب تمام راههای درک حقیقت به روی آنها بسته است، قلبهایشان مرده، گوشهایشان کر و چشمهایشان نابینا است.

تو تنها سخنان حق خود را به گوش کسانی می توانی برسانی که به آیات ما ایمان می آورند و روح تسلیم و خضوع در برابر حق دارند (ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون).

در حقیقت دو آیه فوق، مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می کند.

حس تشخیص، و عقل بیدار، در مقابل دلمردگی.

گوش شنوا برای جذب سخنان حق از طریق سمع.

و چشم بینا برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر.

اما لجاجت و خودسری و تقلید کورکورانه و گناه، چشم حقیقت بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می اندازد، و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی اثر خواهد بود، چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرو رفته اند!

نظیر این تعبیر در سوره بقره و سوره روم و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است و ما درباره اهمیت نعمت ابزار شناخت بحث دیگری در تفسیر سوره نحل ذیل آیه 78 داشته ایم (جلد 11 صفحه 336).

ضمناً این نکته را مجدداً یادآور می شویم که منظور از ایمان و تسلیم این نیست که حقایق دین را قبلاً پذیرفته باشند تا تحصیل حاصل شود، بلکه هدف این است که انسان تا روح حق طلبی و خضوع در برابر فرمان خدا، نداشته باشد هرگز گوش به سخنان پیامبران نخواهد داد.

نکته ها:

1 - انگیزه های توکل

توکل از ماده وکالت در منطق قرآن به معنی اعتماد و تکیه کردن بر خدا است و او را ولی و وکیل خود قرار دادن و بر اثر آن از حجم مشکلات و انبوه

موانع نه‌راسیدن، و این یکی از نشانه‌های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه‌ها.

جالب اینکه در آیات فوق دلیل توکل را دو چیز شمرده: یکی قدرت و علم و آگاهی کسی که انسان بر او اعتماد می‌کند، و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است.

در حقیقت می‌گوید: دلیلی ندارد که ضعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی، تکیه‌گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست‌ناپذیر و هم علیم و آگاه است و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی، کسی که از حق مبین دفاع می‌کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد؟ و اگر می‌بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش، آنها چشم‌بینا و گوش‌شنوا و قلب‌زنده ندارند، و اصلاً از محدوده تبلیغ و هدایت خارجند، تنها حق‌طلبان و عاشقان خدا و تشنگان عدالت به دنبال سرچشمه زلال قرآن تو می‌آیند تا از آن سیراب شوند.

2 - مرگ و حیات در منطق قرآن

بسیاری از الفاظ با بینشهای متفاوت معانی گوناگونی را می‌بخشد از جمله لفظ حیات و مرگ است که در بینش مادی تنها به معنی حیات و مرگ فیزیولوژیکی است یعنی هنگامی که قلب کار می‌کند و خون به اعضاء می‌رسد و حس و حرکت و جذب و دفعی در بدن انسان است زنده است، اما هنگامی که این حرکات خاموش شد دلیل بر مرگ قطعی است که با یک آزمایش دقیق در چند لحظه می‌توان آن را دریافت.

اما از دیدگاه قرآن افراد بسیاری هستند که از نظر فیزیولوژیکی زنده اند ولی در شمار مردگانند، همچون کسانی که در آیات فوق به آنها اشاره شد و به عکس کسانی هستند که ظاهراً مرده اند اما زندگان جاویدند همانند شهیدان. علت این برداشت متفاوت به خاطر آن است که اسلام علاوه بر اینکه معیار حیات و شخصیت انسان را در ارزشهای روحانی او می‌شمرد مساله وجود و عدم تاثیر و فایده را معیاری برای وجود و عدم حیات می‌شناسد. کسی که ظاهراً زنده است اما آنچنان در شهوات فرو رفته که نه ناله مظلومی را می‌شنود، نه صدای منادی حق را، نه چهره بینوائی را می‌بیند و نه آثار عظمت پروردگار در صحنه آفرینش را، و نه حتی یک لحظه به آینده و گذشته خویش می‌اندیشد، چنین کسی در منطق قرآن مرده است، اما کسانی که بعد از مرگ آثارشان، جهانی را فرا گرفته و افکار و خط و راهشان، رهبر و راهنما و الگو و اسوه است چنین کسانی زنده جاویدانند.

از همه اینها گذشته طبق مدارک بسیاری که در دست داریم اسلام قائل به حیات برزخی انسانها است. عجب اینکه جمعی از وهابیین بی اطلاع اصرار دارند که هر گونه حیات و علم و آگاهی را حتی از پیامبر اسلام (ﷺ) بعد از وفات نفی کنند، و یکی از دلایل آنها برای نفی توسل همین است، می‌گویند: او مرده است و از مرده کاری ساخته نیست و عجبت این که از آیات مورد بحث نیز برای این منظور کمک می‌گیرند!

در حالی که بعضی دیگر از آنها تصریح کرده اند که پیامبر (ﷺ) بعد از وفاتش دارای یکنوع حیات برزخی است، حیاتی برتر از حیات شهدا که در

قرآن تصریح به آن شده است، و حتی گفته اند سلام کسانی را که به او سلام می دهند می شنود.

روایات فراوانی در کتب شیعه و اهل سنت، در این زمینه آمده است که پیامبر (ﷺ) (و امامان) سخن کسانی را که بر آنها از دور و نزدیک سلام می دهند می شنوند، و به آنها پاسخ می گویند، و حتی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارند.

در حدیثی که در صحیح بخاری در مورد داستان جنگ بدر آمده چنین می خوانیم: بعد از شکست کفار و پایان گرفتن جنگ، پیامبر (ﷺ) با جمعی از یارانش به کنار چاهی آمد که اجساد کشتگان مشرکان را در آن افکنده بودند، و آنها را با نامهایشان صدا زد و گفت: آیا بهتر نبود که شما اطاعت خدا و پیامبرش را می کردید؟ ما آنچه را خدا وعده داده بود یافتیم، آیا شما آنچه را پروردگارتان وعده داده بود یافتید؟!

در اینجا عمر گفت: ای رسول خدا! تو با اجساد سخن می گوئی که روح ندارند، رسول الله فرمود: و الذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم: سوگند به کسی که جان محمد در دست او است، شما نسبت به آنچه می گویم از آنها شنواتر نیستید.

در سرگذشت جنگ جمل می خوانیم که بعد از شکست اصحاب جمل، علی (علیه السلام) در میان کشتگان عبور می کرد به کشته کعب بن سور قاضی بصره رسید فرمود او را بنشانید او را نشانند، فرمود: وای بر تو ای کعب! علم و دانش داشتی اما برای تو سودی نداشت و شیطان تو را گمراه کرد و به آتش دوزخ فرستاد در نهج البلاغه نیز می خوانیم به هنگامی که علی (علیه السلام) از صفین باز می گشت

در کنار قبرستانی که پشت دیوار شهر کوفه قرار داشت رسید، آنها را مخاطب ساخته، سخنانی در ناپایداری دنیا به آنها گفت، سپس فرمود: این خبری است که نزد ما است، نزد شما چه خبر؟ بعد افزود: اما لو اذن لهم فی الکلام لا خبروکم ان خیر الزاد التقوی: اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه آخرت تقوی است. این خود دلیل بر آن است که آنها سخنان را می شنوند و قادر بر پاسخ گوئی هستند اما اجازه ندارند. همه این تعبیرات اشاره به حیات برزخی انسانها است.

آیه (82) تا (85) و ترجمه

(وإذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون) (82) (وיום نحشر من كل أمة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون) (83) (حقى إذا جاءوا قال أكذبتم بآياتى ولم تحيطوا بها علماً أما إذا كنتم تعملون) (84) (ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون) (85)

ترجمه:

82 - هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند) جنبنده ای را از زمین برای آنها خارج می کنیم که با آنها تکلم می کند و می گوید: مردم به آیات ما ایمان نمی آورند.

83 - به خاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند

84 - تا زمانی که (به پای حساب) می آیند به آنها می گوید آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق بر نیامدید شما چه اعمالی انجام می دادید.

85 - در این هنگام فرمان عذاب بر آنها واقع می شود و آنها سخنی ندارند که بگویند.

تفسیر:

از آنجا که در آیات گذشته سخن از استعجال کفار در مورد عذاب و یا تحقق رستاخیز بود و با بی صبری انتظار وقوع آن را داشتند، و به پیامبر می گفتند: چرا این عذابها را که به ما وعده می دهی دامن ما را نمی گیرد؟! چرا قیامت

بر پا نمی شود؟! در آیات مورد بحث اشاره به قسمتی از حوادثی که در آستانه رستاخیز صورت می گیرد کرده، و سرنوشت دردناک این منکران لجوج را مجسم میسازد.

می گوید: هنگامی که فرمان عذاب فرا می رسد و آنها در آستانه رستاخیز قرار می گیرند، جنبنده ای را از زمین، برای آنان خارج می کنیم که با آنها سخن می گوید، و سخنش این است که مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند (واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون).

منظور از وقع القول عليهم صدور فرمان خدا و مجازاتی است که به آنها قول داده شده، یا وقوع رستاخیز و حضور نشانه های آن است، نشانه هایی که با مشاهده آن هر کس خاضع و تسلیم می شود و یقین پیدا می کند که وعده های الهی هم حق بوده و قیامت نزدیک است، و در آن حال درهای توبه بسته می شود، چرا که ایمان در چنین شرائطی جنبه اضطراری خواهد داشت.

البته این دو معنی از یکدیگر جدا نیست، زیرا نزدیک شدن قیامت با عذاب و مجازات گنهکاران توأ م است.

اما در اینکه این جنبنده زمینی چیست و کیست؟ و برنامه و رسالت او چگونه است؟ قرآن به صورت سربسته بیان کرده، و گوئی می خواسته است به اجمال از آن بگذرد که گاهی تاثیر سخن در آن است که مطلب هول انگیز را در پرده بگویند.

همین اندازه می گوید: موجود متحرک و جنبنده ای است که خدا او را از زمین در آستانه رستاخیز، ظاهر می سازد، او با مردم سخن می گوید، و سخنش این است که مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند. به تعبیر دیگر کار او این است صفوف را از هم جدا می کند و منکران و منافقان را از مؤمنان مشخص می سازد، این است برنامه او. بدیهی است منکران با دیدن این صحنه به خود می آیند و از گذشته تاریک خویش پشیمان می شوند ولی چه سود که راه بازگشت بسته است.

درباره جزئیات دابة الارض و صفات و مشخصات دقیقش در روایات اسلامی، در کتب تفسیر و حدیث شیعه و اهل سنت، مطالب بسیاری وارد شده است که ما در ذیل همین آیات در بحث نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

سپس به یکی دیگر از نشانه های رستاخیز اشاره کرده می گوید: بخاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم، و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند (و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون).

حشر به معنی کوچ دادن و خارج کردن گروهی از مقرشان و حرکت دادن آنها به سوی میدان جنگ یا غیر آن است. فوج چنانکه راغب در مفردات می گوید، به معنی گروهی است که به سرعت حرکت می کنند.

یوزعون به معنی نگهداشتن جمعیت است بطوری که گروهی به گروه دیگر ملحق شوند، و این تعبیر معمولاً در مورد جمعیت‌های زیاد گفته می‌شود، همانگونه که نظیر آن را در مورد لشکریان سلیمان در این سوره خواندیم. بنابراین از مجموع آیه چنین استفاده می‌شود که روزی فرا خواهد رسید که از هر قوم و جمعیتی خداوند گروهی را محشور می‌کند و آنها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می‌سازد.

بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مساله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به من کل امة فوجا (از هر جمعیتی گروهی) صحیح نیست، زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند چنانکه قرآن در آیه 47 سوره کهف می‌گوید: (و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا): ما آنها را محشور می‌کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت.

شاهد دیگر این است که قبل از این آیه سخن از نشانه‌های رستاخیز در پایان این جهان بود، در آیات آینده نیز به همین موضوع اشاره می‌شود، بنابراین بعید به نظر می‌رسد که آیات قبل و بعد از حوادث پیش از رستاخیز سخن گوید، اما آیه وسط از خود رستاخیز، هماهنگی آیات ایجاب می‌کند که همه درباره حوادث قبل از قیامت باشد. در این زمینه روایات فراوانی نیز داریم که در بحث نکات ضمن تفسیر معنی رجعت به آن اشاره خواهد شد.

ولی مفسران اهل سنت معمولاً آیه را ناظر به قیامت می‌دانند، و ذکر کلمه فوج را اشاره به رؤساء و سردمداران هر گروه و جمعیت می‌شمرند و

در مورد ناهماهنگی آیات که از این تفسیر بر می خیزد گفته اند آیات در حکم تاخیر و تقدیم است و گوئی آیه 83 بعد از 85 قرار گرفته باشد!

ولی می دانیم هم تفسیر فوج به معنی مزبور خلاف ظاهر است، و هم تفسیر ناهماهنگی آیات به تقدیم و تاخیر.

سرانجام این گروه را به پای محاسبه می آورند و خداوند به آنها می گوید
آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که آگاهی از آن نداشتید و
در صدد تحقیق از آن برنیامدید؟! (حتی اذا جائوا قال اکذبتم بایاتی و لم تحیطوا
بها علما)

و چه اعمالی انجام می دادید (اما ذا کنتم تعملون).
گوینده این سخن خداوند است و منظور از آیات، معجزات پیامبران و یا فرمانهای الهی و یا همه اینها است.

و منظور از جمله و لم تحیطوا بها علما یعنی بدون آنکه از آن تحقیق کنید و به حقیقت امر آگاهی یابید به تکذیب آن پرداختید و این نهایت جهل و نادانی است که انسان بدون تحقیق و احاطه علمی به چیزی در صدد انکار آن برآید.

در حقیقت از آنها دو چیز سؤال می شود یکی از تکذیب بدون تحقیقشان، و دیگر از اعمالی که انجام می دادند.

اگر آیه فوق درباره قیامت و رستاخیز باشد، مفهومش معلوم است و اما اگر اشاره به مساله رجعت باشد - چنانکه هماهنگی آیات ایجاب می کند - اشاره به این است که به هنگام بازگشت گروهی از بدکاران به این جهان، کسی که نماینده خدا و ولی امر است، آنها را مورد بازپرسی قرار می دهد، سپس به مقدار استحقاقشان آنها را مجازات دنیوی می کند، و این مانع از عذاب

آخرت آنها نخواهد بود، چنانکه بسیاری از مجرمان، حد شرعی در این جهان می خورند و در صورت عدم توبه در آخرت نیز مجازاتشان محفوظ است. بدیهی است این مجرمان در مقابل هیچیک از این دو سؤال پاسخی ندارند

که بدهند لذا در آخرین آیه مورد بحث، اضافه می کند: فرمان عذاب الهی در مورد آنها صادر می شود و آنها سخنی ندارند که بگویند! (ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون). این عذاب به معنی عذاب دنیا است هرگاه آیه را به معنی رجعت بدانیم، و به معنی عذاب آخرت است اگر آیه را به معنی قیامت بدانیم.

نکته ها:

1 - دابة الارض چیست؟

دابه به معنی جنبنده و ارض به معنی زمین است، و بر خلاف آنچه بعضی می پندارند دابه تنها به جنبندگان غیر انسان اطلاق نمی شود، بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسانها را نیز در بر می گیرد، چنانکه در آیه 6 سوره هود می خوانیم: (وما دابة في الارض الا على الله رزقها): هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است.

و در آیه 61 سوره نحل آمده: (ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة) اگر خداوند مردم را به خاطر ستمهایشان مجازات می کرد، جنبنده ای را بر صفحه زمین باقی نمی گذاشت.

و در آیه 22 سوره انفال می خوانیم: (ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون): بدترین جنبندگان نزد خداوند افراد کر و گنگی هستند که چیزی نمی فهمند.

اما در مورد تطبیق این کلمه، همانگونه که در تفسیر آیه بیان کردیم، قرآن بطور سر بسته از آن گذشته، گوئی بنابر اجمال و ابهام بوده، تنها وصفی که برای آن ذکر کرده این است که با مردم سخن می گوید، و افراد بی ایمان را اجمالا مشخص می کند، ولی در روایات اسلامی و سخنان مفسرین، بحثهای زیادی در این زمینه دیده می شود که در یک جمع بندی می توان آن را در دو تفسیر خلاصه کرد:

1 - گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیر عادی از غیر جنس انسان با شکلی عجیب دانسته اند، و برای آن عجائبی نقل کرده اند که شبیه خارق عادات و معجزات انبیاء است.

این جنبنده در آخر زمان ظاهر می شود، و از کفر و ایمان سخن می گوید و منافقین را رسوا می سازد و بر آنها علامت می نهد.

2 - جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده او را یک انسان می دانند، یک انسان فوق العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعال که یکی از کارهای اصلیش جدا ساختن صفوف مسلمین از منافقین و علامت گذاری آنها است، حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با او است، و می دانیم عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز و خاتم سلیمان، رمز حکومت و سلطه الهی است، و به این ترتیب او یک انسان قدرتمند و افشاگر است!

در حدیثی از حذیفه از پیامبر (ﷺ) در توصیف دابة الارض چنین آمده است لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب فتسم المؤمن بین عینیه، و یکتب بین عینیه مؤمن و تسم الکافر بین عینیه و تکتب بین عینیه کافر، و معها عصا موسی و خاتم سلیمان: او به قدری نیرومند است که هیچکس به او نمی

رسد و کسی از دست او نمی تواند فرار کند، در پیشانی مؤ من علامت می گذارد و می نویسد مؤ من و در پیشانی کافر علامت می گذارد و می نویسد کافر! با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است.

و در روایات متعددی بر شخص امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تطبیق شده است: در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مردی به عمار یاسر گفت آیه ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است، عمار گفت: کدام آیه؟ گفت: آیه (واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون) این کدام جنبنده است؟

عمار می گوید: به خدا سوگند من روی زمین نمی نشینم غذائی نمی خورم و آبی نمی نوشم تا دابة الارض را به تو نشان دهم! سپس همراه آن مرد به خدمت علی (علیه السلام) آمد، در حالی که غذا می خورد هنگامی که چشم امام (علیه السلام) به عمار افتاد فرمود بیا، عمار آمد و نشست و با امام (علیه السلام) غذا خورد. آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه می نگریست، چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده اش وفا نکند غذا نخورد، گوئی قول و قسم خود را فراموش کرده است.

هنگامی که عمار برخاست و با علی (علیه السلام) خدا حافظی کرد، آن مرد رو به او کرده گفت: عجیب است تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی مگر اینکه دابة الارض را به من نشان دهی؟ عمار در جواب گفت: اریته که ان كنت تعقل! من او را به تو نشان دادم اگر می فهمیدی!

نظیر همین حدیث در تفسیر عیاشی از ابوذر رحمة الله علیه نقل شده است.

علامه مجلسی در بحار الانوار با سند معتبری از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند که علی (علیه السلام) در مسجد خوابیده بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنجا آمد، علی (علیه السلام) را بیدار کرد و فرمود قم یا دابة الله! برخیز ای جنبنده الهی کسی از یاران عرض کرد ای رسول خدا آیا ما حق داریم یکدیگر را بر چنین اسمی بنامیم؟ پیامبر فرمود: نه این نام مخصوص او است، و او است دابة الارض که خداوند در قرآن فرموده: و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض... سپس فرمود: ای علی! در آخر زمان خداوند تو را در بهترین صورت زنده می کند

و وسیله ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می نهی. طبق این روایات، آیه فوق مربوط به رجعت است و با آیه ای که بعدا درباره رجعت می آید هماهنگ می باشد.

مرحوم ابو الفتوح رازی در تفسیر خود ذیل آیه فوق می نویسد: بر طبق اخباری که از طریق اصحاب ما نقل شده، دابة الارض کنایه از حضرت مهدی صاحب الزمان است.

با در نظر گرفتن این حدیث و احادیث فوق، می توان از دابة الارض مفهوم کلیتری را استفاده کرد که بر هر یک از پیشوایان بزرگ که در آخر زمان قیام و حرکت فوق العاده می کنند و حق و باطل و مؤمن و کافر را از هم مشخص می سازند منطبق می شود.

این تعبیر که در روایات وارد شده که عصای موسی و انگشتر سلیمان که رمز قدرت و پیروزی و حکومت است با او است قرینه ای است بر اینکه دابة الارض یک انسان بسیار فعال است نه یک حیوان.

و نیز اینکه در روایات وارد شده که مؤ من و کافر را نشانه گذاری می کند و صفوفشان را مشخص می سازد با انسان سازگار است.

سخن گفتن با مردم که در متن آیه قرآن به عنوان توصیف او آمده نیز مناسب همین معنی است.

در یک جمع بندی به اینجا می رسیم که از یکسو واژه دابه بیشتر در غیر انسانها به کار می رود (هر چند در قرآن کراراً در مفهوم اعم و یا در مورد انسانها استعمال شده) از سوی دیگر قرائن متعدد در خود آیه وجود دارد، و روایات فراوانی در تفسیر آیه وارد شده است که نشان می دهد منظور از دابة الارض

در اینجا انسانی است با ویژگیهایی که در بالا ذکر کردیم، انسانی است بسیار فعال، مشخص کننده خط حق و باطل، مؤ من و منافق و کافر انسانی است که در آستانه رستاخیز ظاهر می شود و خود یکی از آیات عظمت پروردگار است.

2 - رجعت در کتاب و سنت از مسائلی که در آیات مورد بحث قابل ملاحظه است، ظهور بعضی از این آیات در مساله رجعت است.

رجعت از عقائد معروف شیعه است و تفسیرش در یک عبارت کوتاه چنین است: بعد از ظهور مهدی (علیه السلام) و در آستانه رستاخیز گروهی از مؤ منان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می گردند، گروه اول مدارجی از کمال را طی می کنند، و گروه دوم کیفرهای شدیدی می بینند.

مرحوم سید مرتضی که از بزرگان شیعه است چنین می گوید: خداوند متعال بعد از ظهور حضرت مهدی گروهی از کسانی که قبلاً

از دنیا رفته اند به این جهان باز می گرداند، تا در ثواب و افتخارات یاری او و مشاهده حکومت حق بر سراسر جهان شرکت جویند، و نیز گروهی از دشمنان سرسخت را باز می گرداند تا از آنها انتقام گیرد.

سپس می افزاید: دلیل بر صحت این مذهب این است که هیچ عاقلی نمی تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند چرا که این مساله محالی نیست، در حالی که بعضی از مخالفین ما چنان این موضوع را انکار می کنند که گوئی آن را محال و غیر ممکن می شمردند.

بعد اضافه می کند: دلیل بر اثبات این عقیده اجماع امامیه است زیرا احدی از آنها با این عقیده مخالفت نکرده است.

البته از کلمات بعضی از قدمای علمای شیعه و همچنین از سخنان مرحوم طبرسی در مجمع البیان برمی آید که اقلیت بسیار کوچکی از شیعه با این عقیده مخالف بودند، و رجعت را به معنی بازگشت دولت و حکومت اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر می کردند، نه بازگشت اشخاص و زنده شدن مردگان، ولی مخالفت آنها طوری است که لطمهای به اجماع نمی زند.

به هر حال در اینجا بحثهای فراوانی است که برای خارج شدن از طرز بحث تفسیری به صورت فشرده در اینجا می آوریم:

1 - بدون تردید احیای گروهی از مردگان در این دنیا از محالات نیست همانگونه که احیای جمیع انسانها در قیامت کاملاً ممکن است و تعجب از چنین امری همچون تعجب گروهی از مشرکان جاهلیت از مساله معاد است و سخریه در برابر آن همانند سخریه آنها در مورد معاد می باشد، چرا که عقل چنین چیزی را محال نمی بیند، و قدرت خدا آنچنان وسیع و گسترده است که همه این امور در برابر آن سهل و آسان است.

2 - در قرآن مجید، وقوع رجعت اجمالا در پنج مورد از امتهای پیشین آمده است.

الف - در مورد پیامبری که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می کند، اما خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد یکروز یا قسمتی از آن فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت (آیه 259 سوره بقره).

این پیامبر، عزیر باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی کند، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا (فاماته الله ماة عام ثم بعثه).

ب - قرآن در آیه 243 همین سوره بقره سخن از جمعیت دیگری به میان می آورد که از ترس مرگ (و طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند و) از خانه های خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد (فقال لهم الله موتوا ثم احياهم).

گرچه بعضی از مفسران که نتوانسته اند وقوع چنین حادثه غیر عادی را تحمل کنند آن را تنها بیان یک مثال شمرده اند، ولی روشن است که این گونه تاویلات در برابر ظهور بلکه صراحت آیه در وقوع این مساله، قابل قبول نیست.

ج - در آیه 55 و 56 سوره بقره درباره بنی اسرائیل می خوانیم که گروهی از آنها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند

و مردند، سپس خداوند آنها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را بجا آورند (ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون).

د - در آیه 110 سوره مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسی (علیه السلام) می خوانیم: و اذ تخرج الموتی باذنی: تو مردگان را به فرمان من زنده می کردی. این تعبیر نشان می دهد که مسیح (علیه السلام) از این معجزه خود (احیای موتی) استفاده کرد بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یکنوع رجعت برای بعضی محسوب می شود.

هـ: بالاخره در سوره بقره در آیه 73 در مورد کشته ای که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود، قرآن می گوید: دستور داده شد گاوی را با ویژگیهایی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده زنند تا به حیات بازگردد (و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد) (فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون)

علاوه بر این پنج مورد موارد دیگری در قرآن مجید دیده می شود همچون داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود، و داستان مرغهای چهار گانه ابراهیم (علیه السلام) که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند تا امکان معاد را در مورد انسانها برای او مجسم سازند که در مساله رجعت نیز قابل توجه است.

به هر حال چگونه ممکن است کسی قرآن را به عنوان یک کتاب آسمانی بپذیرد و با اینهمه آیات روشن باز امکان رجعت را انکار کند؟ اساسا مگر رجعت چیزی جز بازگشت به حیات بعد از مرگ است؟

مگر رجعت نمونه کوچکی از رستاخیز در این جهان کوچک محسوب نمی

شود؟

کسی که رستاخیز را در آن مقیاس وسیعش می پذیرد، چگونه می تواند خط سرخ بر مساله رجعت بکشد؟ و یا آن را بباد مسخره گیرد؟ و یا همچون احمد امین مصری در کتاب فجر الاسلام بگوید: اليهودیة ظهرت بالتشیع بالقول بالرجعة! آئین یهود دیگری در مذهب شیعه به خاطر اعتقاد به رجعت ظهور کرده است!

راستی چه فرقی میان این گفتار احمد امین، و تعجب و انکار اعراب جاهلیت در مقابل معاد جسمانی است؟!

نکته 3

3 - آنچه تا به اینجا گفتیم امکان رجعت را ثابت می کرد آنچه وقوع آنرا تایید می کند روایات زیادی است که از جمعی از ثقات از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است، و از آنجا که بحث ما گنجایش نقل آنها را ندارد کافی است آماری را که مرحوم علامه مجلسی از آن جمع آوری کرده است بازگو کنیم او می گوید:

چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ایمان داشته باشد و احادیث متواتر رجعت را نپذیرد؟ احادیث صریحی که شماره آن به حدود

دویست حدیث می رسد که چهل و چند نفر از راویان ثقات، و علمای اعلام، در بیش از پنجاه کتاب آورده اند... اگر این احادیث متواتر نباشد چه حدیثی متواتر است؟!

4 - اما فلسفه رجعت

مهمترین سؤالی که در برابر این عقیده مطرح می شود این است که هدف از رجعت قبل از رستاخیز عمومی انسانها چیست؟

با توجه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می شود این موضوع جنبه همگانی ندارد، بلکه اختصاص به مؤ منان صالح العملی دارد که در یک مرحله عالی از ایمان قرار دارند، و همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحطی از کفر و ظلم قرار دارند، چنین به نظر می رسد که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوم است.

به تعبیر دیگر گروهی از مؤ منان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانع و عوائقی در زندگی خود روبرو شده اند و تکامل آنها ناتمام مانده است حکمت الهی ایجاب می کند که سیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند، چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است.

و بعکس گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاص خود در رستاخیز باید مجازاتهایی در این جهان، نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند، و تنها راه آن رجعت است.

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرماید، ان الرجعة لیست بعامة، و هی خاصة، لا یرجع الا من محض الایمان محضا، أ و محض الشرک محضا: رجعت عمومی نیست بلکه جنبه خصوصی دارد، تنها گروهی بازگشت می کنند که ایمان خالص یا شرک خالص دارند.

ممکن است آیه 95 سوره انبیاء: (و حرام علی قرية اهلکناها انهم لا یرجعون): حرام است بر شهرهائی که بر اثر گناه نابودشان کردیم که

بازگردند آنها هرگز باز نمی گردند نیز اشاره به همین معنی باشد، چرا که عدم بازگشت را در مورد کسانی می گوید که در این جهان به کیفر شدید خود رسیدند و از آن روشن می شود گروهی که چنین کیفرهایی را ندیدند باید بازگردند، و مجازات شوند (دقت کنید).

این احتمال نیز وجود دارد که بازگشت این دو گروه در آن مقطع خاص تاریخ بشر به عنوان دو درس بزرگ و دو نشانه مهم از عظمت خدا و مساله رستاخیز (مبدء و معاد) برای انسانها است، تا با مشاهده آن به اوج تکامل معنوی و ایمان برسند و از هیچ نظر کمبودی نداشته باشند.

نکته 5

5 - بعضی تصور کرده اند اعتقاد به رجعت با اصل آزادی اراده و اختیار بشر سازگار نیست.

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که این اشتباه محض است زیرا بازگشت آنها به این جهان در یک شرائط عادی است و از آزادی کامل برخوردارند.

و اینکه بعضی می گویند ممکن است جباران و کفار سرسخت بعد از رجعت توبه کنند و به سوی حق بازگردند، جوابش این است که این گونه افراد آنچنان در ظلم و فساد و کفر فرو رفته اند که این امور جزء بافت وجودشان شده و بازگشتی در آن متصور نیست.

همانگونه که قرآن در پاسخ جمعی از دوزخیان که در قیامت تقاضای بازگشت به دنیا برای جبران خطاهای خود می کنند می گوید: (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه): اگر آنها بازگردند دگر بار همان اموری را که از آن نهی شده اند انجام می دهند (انعام آیه 28).

و نیز اینکه بعضی گفته اند: رجعت با آیه 100 سوره مؤ منون سازگار نیست، زیرا طبق این آیه مشرکان تقاضای بازگشت به جهان می کنند تا عمل صالح انجام دهند و می گویند: (رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت) اما به آنها پاسخ منفی داده می شود و گفته می شود کلا آنها کلمه هو قائلها پاسخ آن با توجه به اینکه این آیه عام است و رجعت خاص است روشن می گردد. (دقت کنید).

نکته 6

6 - آخرین سخن اینکه شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آنرا از مکتب ائمه اهلبیت (علیهم السلام) گرفته است منکران رجعت را کافر نمی شمرد، چرا که رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام، بنابراین رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی گسلد ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می دهد.

این نیز قابل توجه است که احیانا خرافات بسیاری با مساله رجعت آمیخته شده که چهره آن را در نظر بعضی دگرگون ساخته است، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک پرهیزیم. آنچه در اینجا گفتیم فشرده ای بود از مباحث مربوط به رجعت و برای اطلاع از خصوصیات و جزئیات دیگر باید به کتبی که در این زمینه نوشته شده است مراجعه شود.

با توجه به همین مقدار که در اینجا آوردیم پاسخ حملات ناآگاهانه بعضی از مفسران اهل تسنن به شیعه (همانند آنچه آلوسی در روح المعانی ذیل آیات مورد بحث آورده) روشن می شود که این ایراد کنندگان چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!

آیه (86) تا (88) و ترجمه

(ألم يروا أنا جعلنا الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرا إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون) (86) (وَيَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُفِخُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمِنْ فِي الْإَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَلِأَتُوهُ أَخْرَيْنَ) (87) (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ) (88)

ترجمه:

86 - آیا آنها ندیدند ما شب را قرار دادیم که در آن بیارامند و روز را روشنی بخش، در این امور نشانه های روشنی است برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند.

87 - به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می روند جز کسانی که خدا به خواهد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند.

88 - کوهها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهائی که شما انجام می دهید آگاه است.

تفسیر:

حرکت زمین - یک معجزه علمی قرآن

بار دیگر در این آیات به مساله مبدء و معاد و نشانه های قدرت و عظمت خداوند در عالم هستی، و همچنین حوادث رستاخیز پرداخته چنین می گوید:

آیا آنها ندیدند که ما شب را برای آرامش آنها قرار دادیم (الم یروا
انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه)

و روز را روشنی بخش (والنهار مبصر) .

در این امور نشانه ها و دلائل روشنی است از قدرت و حکمت
پروردگار برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند (ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون
).

این نخستین بار نیست که قرآن از آثار حیاتبخش شب و روز و نظام
نور و ظلمت سخن می گوید، همانگونه که آخرین بار نیز نمی باشد این به
خاطر آنست که قرآن یک کتاب تعلیم و تربیت و انسانسازی است
و می دانیم اصول تعلیم و تربیت گاه ایجاب می کند که
یک موضوع را در فواصل مختلف تکرار کنند و به یاد آورند تا کاملاً
خاطر نشان گردد و به اصطلاح جا بیفتد.

آرامشی که از تاریکی شب به وجود می آید یک واقعیت مسلم علمی است
پرده های تاریک شب نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیت های
روزانه است، بلکه اثر عمیقی روی سلسله اعصاب انسان و سایر جانداران
می گذارد و آنها را در استراحت و خواب عمیق - و به تعبیر قرآن سکوت -
فرو می برد.

همچنین رابطه روشنائی روز، و تلاش و حرکت و جنبشی که خاصیت تابش
نور است نیز از نظر علمی جای تردید نیست، نه فقط نور آفتاب صحنه زندگی
را روشن و چشم انسان را فعال می سازد، بلکه تمام ذرات وجود انسان را بیدار
کرده و به فعالیت وا می دارد.

این آیه گوشه ای از توحید ربوبی را روشن می سازد و از آنجا که معبود واقعی همان رب و مدبر عالم هستی است خط بطلان بر چهره بتها می کشد و مشرکان را به تجدید نظر در عقائد خود وا می دارد.

توجه به این نکته نیز لازم است که انسان باید خود را با این نظام هماهنگ سازد، شب را استراحت کند، و روز را به تلاش و کوشش پردازد، تا همیشه سالم و فعال باشد نه همچون هوسرانانی که شب را بیدار می مانند و روز را تا نزدیکی ظهر در خواب فرو می روند.

جالب اینکه مبصر که در اصل به معنی بینا است صفت روز قرار داده شده است، در حالی که وصف انسانها در روز می باشد، این یکنوع تاکید زیبا است همانگونه که گاه شب را توصیف به خواب رفتن می کنند و می گویند لیل نائم!.

و این تفاوت تعبیر که در بیان فائده شب و روز در آیه مشاهده می شود که در یکجا لتسکنوا فیه می گوید و در جای دیگر مبصرا، ممکن است اشاره به این باشد که هدف اصلی شب سکونت و آرامش است، ولی هدف روشنائی روز دیدن نیست، بلکه دیدن ابزاری است برای رسیدن به مواهب حیات و بهره گیری از آن (دقت کنید).

به هر حال این آیه گر چه مستقیما سخن از توحید و تدبیر عالم هستی می گوید ولی می تواند اشاره لطیفی به مساله معاد نیز در برداشته باشد، چرا که خواب همچون مرگ است، و بیداری همچون زندگی پس از مرگ.

آیه بعد به رستاخیز و مقدمات آن می پردازد و می گوید: به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و در زمین هستند در وحشت فرو می روند، جز کسانی که خدا بخواهد، و

همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند (و یوم ینفخ فی الصور
ففزع من فی السماوات و من فی الارض الا من شاء الله و کل آتوه
داخرین).

از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود که دو یا سه بار نفخ صور می
شود: یکبار در پایان دنیا و آستانه رستاخیز، که وحشت همه را فرا می گیرد.
بار دوم همگی با شنیدن آن قالب تهی می کنند و می میرند (این دو
نفخه ممکن است یکی باشد).

بار سوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با نفخ صور همه
مردگان به حیات باز می گردند و زندگی نوینی را آغاز می کنند.
در اینکه آیه فوق اشاره ای به نفخه اول و دوم است یا نفخه سوم میان
مفسران گفتگو است، قرائنی در خود آیه و آیات بعد بر هر دو نظر وجود
دارد، بعضی نیز آن را اشاره به همه این نفخه ها دانسته اند.

ولی ظاهر آیه نشان می دهد که اشاره به نفخه اولی است که در پایان جهان
صورت می گیرد زیرا فرع که به معنی ترس و وحشتی است که تمام قلب
انسان را فرا می گیرد از آثار این نفخه شمرده شده، و می دانیم در
نفخه قیامت ترس و وحشت به خاطر اعمال است و حساب و جزا، نه به
خاطر تاثیر نفخه.

به تعبیر دیگر ظاهر فاء تفریع در فزع این است که این فزع و وحشت
ناشی از نفخه صور است و این مخصوص نفخه اولی است زیرا نفخه آخر
نه تنها فرع آفرین نیست، بلکه مایه حیات و حرکت و جنبش
است و اگر وحشتی باشد از اعمال خود انسان است.

و اما مفهوم نفخه صور، نفخ به معنی دمیدن، و صور به معنی شیپور است و در اینکه منظور از این تعبیر در اینجا چیست؟ گفتگوهای فراوانی است که به خواست خدا در ذیل آیه 68 سوره زمر خواهد آمد.

و اما جمله الا من شاء الله که به صورت استثناء از این ترس و وحشت عمومی ذکر شده اشاره به نیکان و پاکان، اعم از فرشتگان و مؤمنانی است که در آسمانها و زمینند آنها در پرتو ایمان، آرامش مخصوصی دارند، نه نفخه اول صور آنها را متوحش می سازد، و نه نفخه آخر، و در آیات بعد نیز می خوانیم کسانی که با دست پر از حسنات به پیشگاه خدا بروند از وحشت و فزع آن روز در امن و امانند.

(من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون اما جمله کل آتوه داخرین): همگی با خضوع و ذلت در پیشگاه او حاضر می شوند ظاهرا عام است و هیچ استثنائی در آن نیست زیرا حتی انبیاء و اولیا در پیشگاه او خاضع و کوچکنند، و اگر می بینیم در آیه 127 سوره صافات می فرماید: (فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین): همگان در پیشگاه او حاضر می شوند مگر بندگان مخلص پروردگار منافاتی با عمومیت آیه مورد بحث ندارد، چرا که آیه مورد بحث اشاره به اصل حضور در محشر و پیشگاه خدا است و دوم اشاره به حضور در صحنه حساب و بررسی اعمال است.

آیه بعد اشاره به یکی دیگر از آیات عظمت خداوند در پهنه عالم هستی کرده می گوید: کوهها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند (وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمرمر السحاب).

این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده
(صنع الله التي اتقن كل شيء).

کسی که این همه حساب و نظم در برنامه آفرینش او است مسلماً از
کارهائی که شما انجام می دهید آگاه است (انه خبير بما تفعلون).

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به حوادث آستانه رستاخیز
است، چرا که می دانیم در پایان این جهان و آغاز جهان دیگر زلزله ها و
انفجارها

و دگرگونیهای عظیم واقع می شود، و کوهها از هم متلاشی می
گردند، این نکته در بسیاری از سوره های آخر قرآن صریحاً آمده است.
قرار گرفتن این آیه در میان آیات رستاخیز، دلیل و گواه این
تفسیر است.

ولی قرائن فراوانی در آیه وجود دارد که تفسیر دیگری را تایید می کند و آن
اینکه آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا
است و به حرکت کره زمین که برای ما محسوس نیست اشاره می کند.
توضیح اینکه:

1 - آیه فوق می گوید: گمان می کنی کوهها جامد و ساکنند، در حالی که
همچون ابر در حرکتند معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز
سازگار نیست، چرا که این حوادث به قدری آشکار است که به تعبیر قرآن
از مشاهده آنها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می کنند و زنان باردار
سقط چنین می نمایند، و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که
مست نیستند! (سوره حج آیه 2).

2 - تشبیه به حرکت ابرها متناسب حرکات یکنواخت و نرم و بدون سر و صدا است، نه انفجارهای عظیمی که صدای رعد آسایش گوشها را کر می کند.

3 - تعبیر بالا نشان می دهد، در عین اینکه ظاهرا کوهها ساکنند در واقع در همان حال به سرعت حرکت می کنند (یعنی دو حالت از یک شیء را در آن واحد بیان می کند).

4 - تعبیر به اتقان که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد، نه زمانی که این نظام فرو می ریزد و متلاشی و ویران می گردد.

5 - جمله انه خبیر بما تفعلون مخصوصا با توجه به اینکه تفعلون فعل مضارع است نشان می دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می گوید: او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می دهید با خبر است و اگر مربوط به پایان این جهان بود می بایست گفته شود ما فعلتم (کاری که انجام دادید) (دقت کنید).

از مجموع این قرائن دقیقا چنین استفاده می شود که این آیه یکی دیگر از عجائب آفرینش را بیان می کند و در واقع شبیه چیزی است که در دو آیه قبل آمده (الم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنا فیه).

و بنابراین آیات مورد بحث، قسمتی درباره توحید و بخشی درباره معاد است.

نتیجه ای که از این تفسیر می گیریم این است که این کوهها که ما آنها را ساکن می پنداریم با سرعت زیاد در حرکتند، مسلما حرکت کوهها بدون حرکت زمینهای دیگر که به آنها متصل است معنی ندارد، و به این ترتیب

معنی آیه چنین می شود که زمین با سرعت حرکت می کند همچون حرکت ابرها!

طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به 30 کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است.

اما چرا قرآن کوهها را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوهها از نظر سنگینی و وزن و پا بر جایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند، جایی که کوهها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می رسد.

به هر حال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است، زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند، گالیله ایتالیایی و کپرنیک لهستانی بودند که در اواخر قرن 16 و اوائل 17 میلادی این عقیده را برملا ساختند، هر چند ارباب کلیسا شدیداً آنها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند!.

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آنها، پرده از روی این حقیقت برداشت، و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت.

بعضی از فلاسفه اسلامی در عین قبول تفسیر دوم یعنی اشاره به حرکت کوهها در این جهان، آیه را ناظر به حرکت جوهری اشیاء دانسته اند و آن را هماهنگ و مؤید نظریه معروف حرکت جوهری می دانند.

در حالی که تعبیرات، آیه با آن سازگار نیست زیرا تشبیه به حرکت ابرها
تناسب با حرکت در مکان (حرکت در این) دارد نه حرکت در جوهر، بنابراین
ظاهر آیه فقط یک تفسیر را می پذیرد و آن حرکت میکائیکی زمین (به دور
خویش یا به دور خورشید) است.

آیه (89) تا (93) و ترجمه

(من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون) (89) (ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم في النار هل تجزون إلا ما كنتم تعملون) (90) (إنما أمرت أن أعبد رب هذه البلدة الذي حرّمها وله كل شيء وأمرت أن أكون من المسلمين) (91) (وأن أتلوا القرآن فمن اهتدى فإنما يهتدى لنفسه ومن ضل فقل إنما أنا من المنذرين) (92) (وقل الحمد لله سيريكم آياته فتعرفونها وما ربك بغافل عما تعملون) (93)

ترجمه:

89 - کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنها از وحشت آن روز در امانند.

90 - و آنها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند آیا جزائی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت.

91 - (بگو) من مامورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده و همه چیز از آن اوست و من مامورم که از مسلمین باشم.

92 - و اینکه قرآن را تلاوت کنم هر کس هدایت شود برای خود هدایت شده و هر کس گمراه گردد (گنااهش به گردن خود اوست) بگو من فقط از انداز کنندگانم.

93 - بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست به زودی آیاتش را به شما نشان می دهد تا آنها را بشناسید و پروردگار تو از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

تفسیر:

آخرین ماموریت پیامبر (ﷺ) در آیات گذشته سخنی از اعمال بندگان و آگاهی خداوند نسبت به آن در میان بود و در نخستین آیات مورد بحث سخن از پاداش عمل و ایمنی آنها از فزع روز قیامت است.

می فرماید: کسانی که حسنه و کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و از وحشت آن روز در امان خواهند بود (من جاء بالحسنة فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون).

در اینکه منظور از حسنه چیست؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند: بعضی آن را به کلمه توحید و لا اله الا الله و ایمان به خدا تفسیر کرده اند. و بعضی آن را اشاره به ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و ائمه معصومین می دانند، و در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده بر این معنا تاکید شده است، از جمله: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یاران علی (علیه السلام) بنام ابو عبدالله جدلی خدمتش آمد امام فرمود آیا از معنی این سخن خداوند (من جاء بالحسنة فله خير منها...) (تا پایان آیه بعد) به تو خبر دهم؟ عرض کرد آری فدایت شوم ای امیر مؤمنان! فرمود: الحسنه معرفة الولاية و حبنا اهل البيت و السيئة انكار الولاية و بغضنا اهل البيت: حسنه شناخت ولایت و دوستی ما

اهل بیت است، و سيئة انكار ولایت و دشمنی ما اهل بیت می باشد. البته همانگونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است حسنه و سيئه نیز در اینجا مفهوم وسیعی دارند که همه اعمال نیک را در بر می گیرد، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه (علیهم السلام) که در رأس هر کار نیک قرار دارد و مانع از آن نیست که اعمال صالح دیگر نیز در آیه جمع باشد.

اما اینکه بعضی از این عمومیت بخاطر کلمه خیر نگران شده اند و گفته اند مگر چیزی بهتر از ایمان به خدا پیدا می شود که پاداش آن باشد؟ پاسخ روشن است: زیرا رضا و خشنودی پروردگار از ایمان هم والاتر است، و به تعبیر دیگر همه اینها مقدمه برای آن است و ذی المقدمه برتر از مقدمه باشد.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که ظاهر بعضی از آیات (مانند آیه 2 سوره حج) این است که وحشت رستاخیز همگان را فرا می گیرد چگونه صاحبان حسنات از آن مستثنی هستند؟ آیه 103 سوره انبیاء پاسخ این سؤال را بیان می کند چرا که می گوید مؤمنان صالح از وحشت بزرگ در امانند.

و می دانیم که وحشت بزرگ همان وحشت روز قیامت است وحشت ورود در دوزخ، نه وحشتی که به هنگام نفخه صور پیدا می شود (دقت کنید) سپس به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می گوید کسانی که سیئه و کار بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند! (و من جاء بالسیئه فکبت وجوههم فی النار).

و جز این توقعی نمی توانند داشته باشند آیا جزائی جز آنچه عمل می کردید

خواهید داشت؟! (هل تجزون الا ما کنتم تعملون).

کبت از ماده کب (بر وزن جد) در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است و ذکر وجوه (صورتها) در آیه فوق از باب تاکید است. افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است. بعلاوه چون آنها هنگامی که مواجه با حق می شدند، صورت خود

را بر می گردانند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند.

جمله هل تجزون الا ما كنتم تعملون ممكن است پاسخ سؤالی باشد که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه اگر کسی بگوید این مجازات، مجازات شدیدی است، در پاسخ گفته می شود این همان اعمال شما است که دامانتان را گرفته شما جزائی جز اعمالتان ندارید؟ (دقت کنید).

سپس در سه آیه آخر این سوره، روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) کرده و حقایقی را بازگو می کند که در واقع بیانگر این واقعیت است که به آنها بگو من وظائف خودم را انجام می دهم، چه شما مشرکان لجوج ایمان بیاورید و چه نیاورید.

نخست می فرماید: من مامورم پروردگار این شهر مقدس (شهر مکه) را عبادت کنم! (انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة).

این شهر مقدسی که تمام افتخار شما و موجودیتتان در آن خلاصه می شود، شهر مقدسی که خدا آن را با برکاتش به شما ارزانی داشته ولی شما بجای شکر نعمتش کفران می کنید.

شهر مقدسی که حرم امن خداست و شریفترین نقطه روی زمین، و قدیمی ترین معبد توحید است.

آری من مامورم پروردگاری را عبادت کنم که این شهر را حرمت نهاده (الذی حرمها).

ویژگیهای برای آن قرار داده، و احترامات و احکام خاص، و ممنوعیتهائی که برای شهرهای دیگر در جهان نیست.

اما تصور نکنید که فقط این سرزمین ملک خدا است بلکه همه چیز در عالم هستی به او تعلق دارد (وله کل شیء)

و دومین دستور که به من داده شده این است: من مامورم که از مسلمین باشم تسلیم مطلق در برابر فرمان پروردگار و نه غیر او (وامرت ان اکون من المسلمین).

و به این ترتیب دو ماموریت اصلی خود را که پرستش خداوند یگانه و تسلیم مطلق در برابر فرمان او است بیان می دارد.

سپس ابزار وصول به این دو هدف را چنین بیان می کند: من مامورم قرآن را تلاوت کنم (وان اتلوا القرآن).

از فروغ آن شعله گیرم، و از چشمه آب حیاتش جرعه ها بنوشم، و در همه برنامه ها بر راهنمایی آن تکیه کنم آری این وسیله من است برای رسیدن به آن دو هدف مقدس، و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف و گمراهی.

و به دنبال آن اضافه می کند: تصور نکنید ایمان آوردن شما سودی به حال من و یا از آن بالاتر سودی برای خداوند بزرگ دارد، نه هر کس هدایت شود برای خود هدایت شده (فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه).

و تمام منافع هدایت چه در این جهان و چه در جهان دیگر عائد خود او می شود.

و هر کس گمراه شود، وزر و وبالش به گردن خود او است، بگو من فقط از انداز کنندگان و بیم دهندگانم (ومن ضل فقل انما انا من المنذرين).

و عواقب شوم آن دامن مرا نمی گیرد، وظیفه من بلاغ مبین و ابلاغ آشکار است، وظیفه من ارائه طریق و اصرار بر پیمودن راه است اما آن کس که مایل است در گمراهی بماند، تنها خویشتن را بدبخت کرده.

جالب اینکه در مورد هدایت می گوید هر کسی هدایت شود به سود خویش است ولی در مورد ضلالت نمی گوید به زیان خود او است، بلکه می گوید: من از مندرین هستم این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من در برابر گمراهان هرگز سکوت نمی کنم، و آنها را به حال خود رها نمی سازم، بلکه پیوسته انذار می کنم و به این کار ادامه می دهم و خسته نمی شوم، چرا که من انذار کننده ام. (البته در بعضی دیگر از آیات قرآن هر دو تعبیر، مشابه آمده است ولی می دانیم تفاوت تعبیرات هماهنگ با تفاوت مقامات است و گاه برای القای معانی مختلف و متفاوت می باشد).

قابل توجه اینکه این سوره با ذکر اهمیت قرآن آغاز شده و با تاکید بر تلاوت قرآن پایان می گیرد و ابتدا و انتها، قرآن است.

و سرانجام در آخرین آیه به پیامبر دستور می دهد که خدا را در برابر اینهمه نعمتهای بزرگ مخصوصاً نعمت هدایت حمد و ستایش کند می فرماید: بگو حمد برای خدا است (و قل الحمد لله).

این حمد و ستایش هم به نعمت قرآن باز می گردد، هم هدایت الهی و هم می تواند مقدمه ای برای جمله بعد باشد که می گوید:

به زودی خداوند آیاتش را به شما نشان می دهد تا آن را بشناسید (سیریکم آیاتی فتعرفونها).

این تعبیر اشاره به آن است که با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و خرد آدمی، هر روز پرده از آیات جدید و اسرار تازه ای از عالم هستی برداشته

می شود، و روز به روز به عظمت قدرت و عمق حکمت پروردگار آشناتر می شوید، و این ارائه آیات هرگز قطع نمی شود و در طول عمر بشر همچنان ادامه دارد.

اما اگر با اینهمه، باز راه خلاف و انحراف به پیمائید، بدانید پروردگار شما هرگز از کارهائی که انجام می دهید غافل نیست (و **ما ربك بغافل عما تعملون**).

گمان نکنید اگر خداوند کیفر شما را به لطفش تاخیر می اندازد دلیل این است که از اعمالتان آگاه نیست و یا حساب و کتاب آن محفوظ نمی ماند.

جمله و ما ربك بغافل عما تعملون که عینا - یا با کمی تفاوت - در نه مورد از قرآن مجید تکرار شده جمله ای است کوتاه و تهدیدی است پر معنا و هشدار است به همه انسانها.

با آخرین آیه سوره نمل جلد 15 تفسیر نمونه پایان می گیرد و الان غروب آخرین روز ماه شعبان 1403 و نزدیک طلوع هلال ماه مبارک رمضان است.

پروردگارا: به حرمت این ماههای عزیزت سوگندت می دهیم که توفیق بندگی خالص و تسلیم مطلق در برابر فرمانت و تلاوت آیات قرآن مجید را به ما مرحمت فرما.

خداوندا! هر روز گوشه تازه ای از آیات عظمتت را بما نشان ده تا تو را هر روز بهتر و بیشتر بشناسیم، و به شکر اینهمه مواهبی که نصیب ما کرده ای بپردازیم. بارالها! انبوهی از مشکلات جامعه اسلامی ما را فرا گرفته و دشمنان در داخل و خارج سخت تلاشی می کنند تا نور تو را خاموش سازند. توئی

که به سلیمان آنهمه قدرت بخشیدی و به موسی در برابر فرعونیان آنهمه
قوت دادی، ما را بر این دشمنان پیروز بگردان و آنها را که قابل
هدایت نیستند همچون قوم عاد و هود و ثمود و قوم لوط درهم بشکن!